

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۷)

مَطَلَعُ أَنْوَارٍ

جلد دوم

احوال و آثار بزرگان و عرفاء بالله

مؤلف:

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

قدس الله نفسه الزكية

با مقدمه و تعليقات:

سيد محمد محسن حسيني طهراني

رُويَ عَن أميرِ الْمُؤمِنينَ عَلِيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

الْعِلْمُ نَهْرٌ وَالْحِكْمَةُ بَحْرٌ وَالْعُلَمَاءُ حَوْلَ النَّهْرِ يَطُوفُونَ

وَالْحُكَمَاءُ فِي وَسْطِ الْبَحْرِ يَغُوصُونَ

وَالْعَارِفُونَ فِي سُفُنِ النَّجَاةِ يُخَوِّضُونَ

از أميرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

دانش همانند رودخانه می ماند و حکمت چون دریا است؛ و دانشمندان

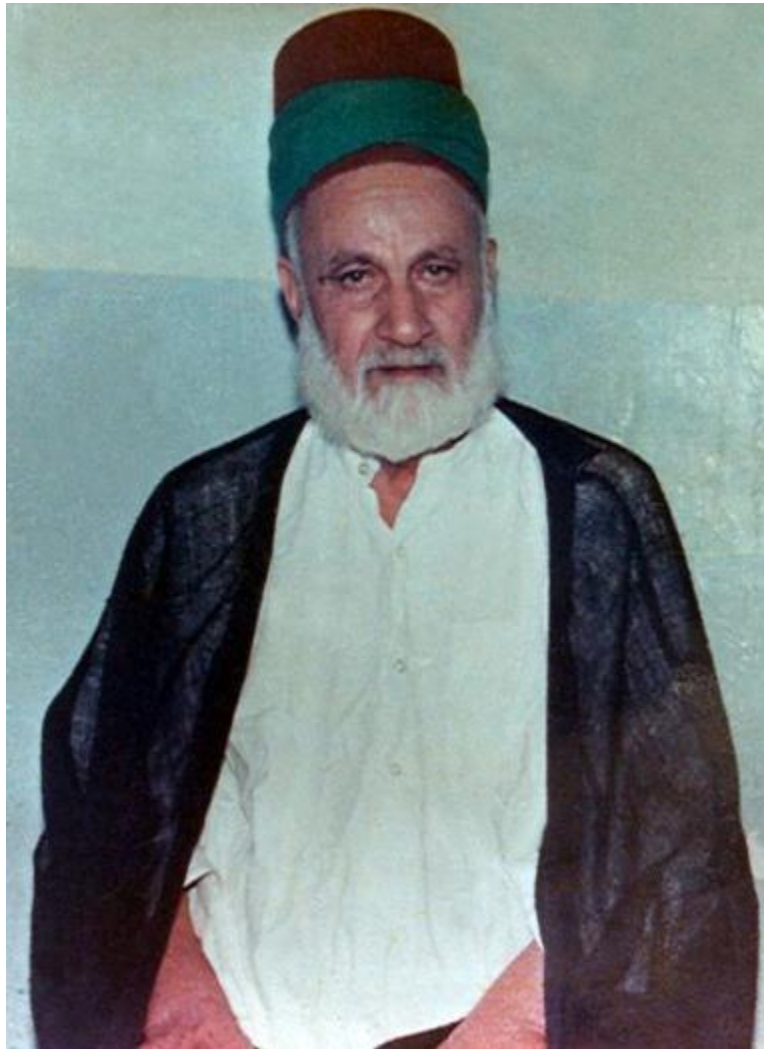
اطراف نهر در گردش اند و حکماء در میان دریا شناور و عرفاء در کشتی های

نجات، اقیانوس ها را درمی نوردند.

(شرح اصول کافی، مولی محمد صالح المازندرانی، ج ۲، ص ۶۱)



تصوير عارف كامل واصل، مرحوم آية الله العظمى علامه قاضى،
رضوان الله عليه



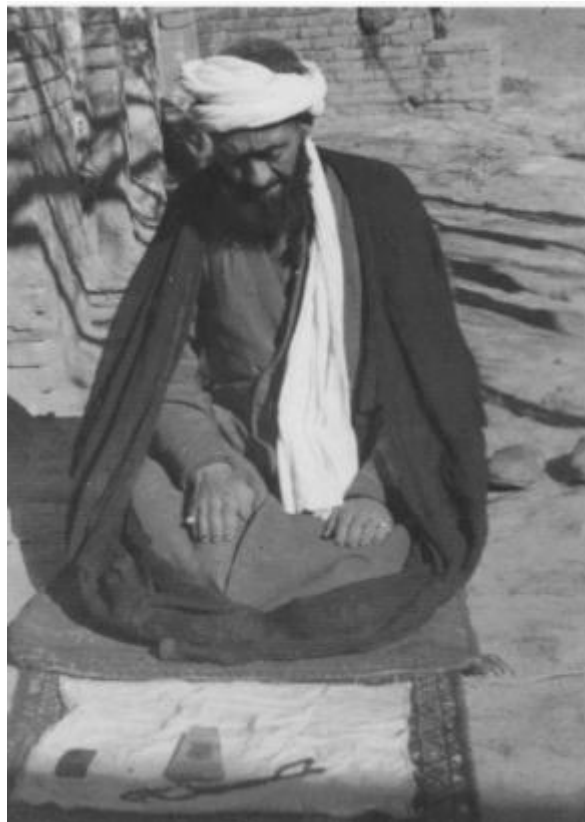
تصویر مرحوم آقا سید هاشم حدّاد در اواخر عمر شریف



تصویر علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در منزل مرحوم شهید قدوسی (طهران - سید خندان)
در این تصویر، مقابل ایشان مرحوم علامه طهرانی قرار دارند که درباره مطالب مندرج در
مهرتابان بحث می‌کنند. این جلسات به شش جلسه منتهی شد و در جلسه آخر که این بنده ↵



↔ حضور داشته و این تصاویر را برداشتم، مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - به مدعا و مبانی توحیدی علامه طهرانی - قدس الله سره - ملتزم گشتند و آن را پذیرفتند و از پی گیری این مباحث از ایشان تشکر کردند. رحمة الله علیهما رحمة واسعة.



تصویر مرحوم آیه الله انصاری در حال نماز، در منزل مسکونی خویش. ایشان از آنجا که عکس برداری را جاز نمی دانستند و در این مطلب احتیاط می کردند، به طور مخفیانه چند تصویری از ایشان برداشته شده است.

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

جلد دوم

صفحه

عنوان

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين ميرزا علي آقا قاضي قدّس الله نفسه الزّكية

۱۱۷ - ۲۷

۲۹	احوال و حکایات
۲۹	[مطالب منقولہ از شاگردان بدون واسطه مرحوم آقای قاضی رضوان الله عليه]
۳۰	[کرامتی از مرحوم قاضی در پیدا شدن تسبیح آقای شیخ جواد سهلاوی]
۳۱	[دفع وحشت و دهشت زوآر مسجد سهله با دعای مرحوم قاضی رحمة الله عليه]
۳۱	[رفع گرفتاری از آقا شیخ عباس قوچانی]
۳۲	[تقاضای حاج رجبعلی خیاط از آقای قاضی]
۳۳	[میرزا ابراهیم عرب، صاحب اراده متین و سیر و سلوک راستین]
۳۵	[ها! مشغول جنگ هستی؟!]
۳۶	[مرحوم قاضی به شاگردان خود توصیه می کردند تا لباس سیاه نپوشند]
۳۶	[همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست]
۳۷	[جلسات مرحوم قاضی در شب های ماه مبارک رمضان]
۳۷	[تأثیر کلام ملکوتی ایشان بر نفوس]

- ۳۸ [همه حضار وضو دارند إلا...!]
- ۳۹ [احوال سالکان طریقت]
- ۴۰ [اساتید عرفانی مرحوم قاضی به نقل از خودشان]
- ۴۱ [تبدیل عشق امامقلی نخجوانی به عشق خدائی]
- ۴۲ [اتصال آقا سید حسین قاضی به امامقلی نخجوانی]
- ۴۳ شرح حال مرحوم حاج محمدقلی خان نخجوانی استاد والد مرحوم قاضی (ره)
- ۴۴ در ترجمه حال آقا سید قریش قزوینی
- ۴۵ [مصاحبت میرزا با آقا سید احمد کربلائی و آیه الله حاج سید مرتضی کشمیری]
- ۴۶ [زهّد و قناعت در زندگی آقا سید مرتضی کشمیری]
- ۴۷ [دستمال متبرک و هدیه آقا سید مرتضی کشمیری به مرحوم قاضی]
- ۴۷ [پاره شود شکمی که چهار بچه سید بزاید و علویّه نشود!]
- ۴۸ [إهانت به بچه سید، إهانت به رسول الله است!]
- ۴۸ [عمامه تاج رسول الله و فرشتگان است]
- ۴۹ [نظافت و تمیزی در ظاهر ایشان]
- ۴۹ [حال آقا حاج سید مرتضی با سخنان اهل توحید مثل شخاطه (کبریت) بود]
- ۵۰ [تهی دستی و سختی معیشت ایشان]
- ۵۲ [عبادت و تهجد مرحوم قاضی در مسجد کوفه]
- ۵۲ [دیدید خداوند قادر است؟!]
- ۵۳ [موهبتی به ظاهر کوچک ولی بسیار گره گشا]
- ۵۴ [نعم الرجل أن يكون فقیها صوفیاً]
- ۵۵ [دیدگاه مرحوم قاضی در مراتب بعضی از عرفاء و شعراء]
- ۵۸ [تفسیر اشعاری در باب عشق از ابن فارض مصری]
- ۶۰ [عدم وصول به مقامات توحیدی بدون ولایت امامان شیعه]
- ۶۱ [اهتمام مرحوم قاضی بر دوام طهارت]
- ۶۲ [حالت تحیر و شیفتگی مرحوم قاضی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام]
- ۶۳ [حضرت أباالفضل العباس علیه السلام کعبه اولیاء است]
- ۶۴ [دستور العمل مرحوم قاضی برای دفع دشمن]

- ۶۵ [دستور العمل مرحوم قاضی برای رفع مشکلات دنیوی و اخروی]
- ۶۶ [شهرت، آفت بزرگ سیر و سلوک]
- ۶۷ [تفاوت سنی مرحوم قاضی با مرحوم انصاری]
- ۶۷ [ملاقات آقای حاج محمد حسن بیاتی با مرحوم قاضی]
- ۶۹ [تعلیقه و تصحیح «ارشاد شیخ مفید» و ذکر نسب مرحوم قاضی و علامه طباطبائی]
- ۷۰ [جد سوم علامه طباطبائی با مرحوم قاضی یکی است]
- ۷۱ [اخبار آقای قاضی از وقایع آینده]
- ۷۲ [مرحوم قاضی کوهی از عظمت بود]
- ۷۳ [انتقاد سخت مرحوم قاضی به علوم سرگرم کننده و بی نتیجه]
- ۷۳ [اختراعات و اکتشافات اخیر برای اهل عرفان است]
- ۷۳ [در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای]
- ۷۴ [آیه الله حاج آقا حسین قمی رضوان الله علیه: ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم]
- ۷۵ [امام زنده و مرده ندارد؛ امام مقبور در قبر زنده است]
- ۷۶ [دو اشتباه از صاحب کتاب «سیمای فرزندگان»]
آقا سید احمد کربلایی استاد سلوکی آقای قاضی (ره) نبوده بلکه استاد ایشان والدشان بوده
است
- ۷۷ [مختصری از حالات آیه الحق و الیقین آقای سید علی شوشتری (ره) در کتاب «طرائق الحقائق»]
- ۷۸ [عنايت خاص مرحوم قاضی به آقا سید هاشم حداد (ره)]
- ۷۹ [مطالبی از کتاب «تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین»]
- ۸۱ [قرائت مرحوم قاضی (ره) شعر یا خلی البال قد بلبلت بالبلبال بال]
- ۸۱ [کراماتی از مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی (ره)]
- ۸۲ [کرامتی از مرحوم قاضی]
- ۸۳ [حکایتی در سختی معیشت مرحوم قاضی (ره)]
- ۸۴ [حکایتی در توکل مرحوم قاضی (ره) به خداوند]
- ۸۵ [طلب نصیحت کردن آقا سید جمال گلپایگانی (ره) از آقای قاضی (ره)]
- ۸۶ [شاگردی آقای خوئی در خدمت آقای قاضی (ره)]

- [درخواست میرزا رجبعلی خیاط از مرحوم آقای قاضی بازگشت تکلم گیاهان را به خواص خود] ۸۶
- [فتوحات محیی الدین به منزله شرح تائیه ابن فارض است] ۸۸
- راجع به تقلید از مرحوم میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه ۸۸
- احوال مرحوم آیه الله قاضی در حال رحلت ۸۹
- [مطالب منقوله از آقای حاج سید محمد حسن قاضی درباره فوت ایشان] ۹۷
- [مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند] ۱۰۰
- [مدفن میرزا علی آقا قاضی در وادی السلام] ۱۰۱
- [تاریخ رحلت آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی تَعَمَّده الله فی رضوانه] ۱۰۳
- ۱۰۵ دستور العملها**
- [دستورات آقای قاضی در ماههای رجب و شعبان و رمضان المبارک] ۱۰۵
- [دعای تعلیمی توسط مرحوم آقای قاضی به آقا شیخ عباس قوچانی] ۱۱۳
- [دستورات مرحوم آیه الحق میرزا علی آقا قاضی و آقا حاج شیخ عباس قوچانی وصی ایشان] ۱۱۴
- [یا طَهرُ، یا طاهرُ، یا طَهورُ، یا طَیْهُورُ، یا طَیْهَارُ] ۱۱۴
- [استغفاری که مرحوم قاضی دستور می داده اند] ۱۱۵
- [آدرس مطالب مذکوره درباره مرحوم قاضی در مکتوبات خطی و چاپی علامه طهرانی] ۱۱۵
- [ملاقات با حضرت بقیه الله الأعظم (ت)] ۱۱۶
- [اشتیاق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی و حفظ تائیه کبرای ابن فارض (ت)] ۱۱۷

احوال مرحوم سید هاشم حدّاد قدّس الله نفسه الزّکیّة

۱۷۹ - ۱۱۹

- [دعای هنگام خواب به طریقی که آقا سید هاشم حدّاد فرمودند] ۱۲۱
- [دعائی را که بعض اوقات حضرت آقا سید هاشم حدّاد روحی فداه در قنوت قرائت می کردند] ۱۲۳
- [قرائت دعاء یا من اظهر الجمیل در قنوت نمازها] ۱۲۳
- [دعای آقای حدّاد بین اذان و اقامه] ۱۲۴
- [دعای چشم زخم که حضرت آقای حدّاد - دام ظلّه - مرحمت فرمودند] ۱۲۴
- [عبارتها و کلماتی از مرحوم آقای حدّاد (ره)] ۱۲۶

- ۱۲۷ فوت دختر آقای حدّاد (ره)
- ۱۲۸ [نفرین و لعن مرحوم آقای حدّاد سیّدی را که قائل به امامت حضرت ولی عصر نبود]
- ۱۲۹ [مکاشفاتی از مرحوم آقا محمّد حسن بیاتی]
- ۱۳۳ فرمایشات حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد روحی فداه راجع به اُزری و اقبال
- ۱۳۶ استخراج به طریق مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه
- ۱۳۶ [تسبیحات قرائت شده توسط آقای حدّاد]
- ۱۳۷ [شعری در باب مدارا و ملاطفت با خلائق]
- [متن وصیّت نامه سلوکی و عرفانی مرحوم آقا سیّد هاشم حدّاد به مرحوم علامه طهرانی
 ۱۳۷ قدّس الله اسرارهما]
- ۱۳۸ [نامه ها و دستورات سلوکی آقای حدّاد به حضرت علامه طهرانی، قدّس الله اسرارهما]
- ۱۵۱ [دستورالعمل های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر اوّل]
- ۱۵۲ [دستورالعمل های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر دوّم]
- ۱۵۲ [دستورالعمل های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سوّم]
- ۱۵۴ [دستورالعمل های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر چهارم]
- ۱۵۴ [دستورالعمل های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر پنجم]
- ۱۵۴ [دستورالعمل های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر ششم]
- ۱۵۵ [دستورالعمل های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر هفتم]
- ۱۵۵ [دستورالعمل های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه برای اهل بیت مرحوم علامه قدّس سرّه]
- ۱۵۶ [دستورالعمل های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سنه ۱۳۹۷ هـ. ق]
- ۱۵۶ [دستورالعمل های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سنه ۱۴۰۰ هـ. ق]
- ۱۵۷ [دستورات آقای حدّاد به مرحوم علامه طهرانی، پس از مراجعت از حج بیت الله الحرام]
- ۱۵۸ خطورات الهی، شیطانی، نفسانی، ملکوتی
- ۱۶۳ [دستورات آقای حدّاد برای یکی از رفقا]
- ۱۶۴ [دستورالعمل آقای حدّاد قدّس سرّه برای بعضی از رفقای مرحوم علامه]
- ۱۶۵ [عنایت مرحوم حدّاد به زائرین اباعبدالله الحسین علیه السّلام (ت)]
- ۱۶۶ [شکسته شدن حصر منزل آقای حکیم به واسطه عنایت آقای حدّاد رحمة الله علیه (ت)]
- ۱۶۶ [حضور در محضر آقای انصاری، مقدمه برای وصول به محضر آقای حدّاد بوده است (ت)]
- ۱۶۷ [کلام آقای حدّاد نفس واقع و منشأ ایجاد واقع است (ت)]

- ۱۶۸ [رعایت ادب در محضر استاد (ت)]
- ۱۶۸ [سیطره و اشراف ولائی حضرت حدّاد (ت)]
- ۱۶۹ [فرق بین اولیاء خدا و افراد عادی (ت)]
- ۱۷۰ [تمثّل ملک یا شیطان به صورت افراد (ت)]
- ۱۷۲ [رعایت احترام به بزرگتر (ت)]
- ۱۷۳ [من کیم و کجایم و چه می‌کنم و چه می‌خواهم؟ (ت)]
- ۱۷۳ [مسیر ما مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حُجُب نفسانیّه است (ت)]
- ۱۷۴ [افرادی که همچون کبوتر حرمند (ت)]
- ۱۷۵ [عواقب هولناک سَفْکِ دماء و تسبیب در ریختن خون مردم (ت)]
- ۱۷۵ [ملاقات آقای حدّاد و آقای دستغیب رضوان الله علیهما بعد از فوت فرزند آقای دستغیب (ت)]
- ۱۷۷ [تفسیر منسوب به محیی الدّین عربی از آن او نیست (ت)]
- ۱۷۹ [شجره‌نامه حضرت آیه الحق و العرفان مرحوم آقا سید هاشم حدّاد قدّس الله نفسه الزّکیّة]

احوال مرحوم آیه الله علامه حاج سید محمد حسین طباطبائی قدّس الله سرّه

۱۸۱ - ۲۹۲

- ۱۸۵ **احوال و حکایات**
- ۱۸۵ [جایگاه المیزان در میان عامه]
- ۱۸۶ [درباره ادبیّت عربی تفسیر المیزان]
- ۱۸۷ [علامه طباطبائی استاد فرید در علوم باطنی و غیبی]
- ۱۸۸ [قدرت فوق العاده ایشان در مقام مشاعره]
- ۱۸۸ [قدرت فوق العاده ایشان در تشخیص خطّهای قدیمی و اساتید این فنّ]
- ۱۸۹ [صلاح کار کجا و من خراب کجا]
- ۱۹۰ [هم خودت را معطل کرده‌ای و هم ما را]
- ۱۹۲ [تعلیق و تصحیح «ارشاد شیخ مفید» و ذکر نسب مرحوم قاضی و علامه طباطبائی]
- ۱۹۳ [جدّ سوّم علامه طباطبائی با مرحوم قاضی یکی است]
- ۱۹۴ [راجع به تصحیح «ارشاد مفید» به قلم مرحوم قاضی]
- ۱۹۴ [سکوت همیشگی علامه طباطبائی رضوان الله علیه]

۱۹۵ حکایتی راجع به برزخ و شب اول قبر
۱۹۶ [حکایت دختر آفندی در شب اول قبر مادرش]
۱۹۷ [حکایتی در تأثیر مهارت استاد در تربیت شاگرد]
۱۹۹ [مزاحی بدیع و لطیف از علامه طباطبائی]
۲۰۰ مهرخویان دل و دین از همه بی پروا برد
۲۰۱ لیک اندر مرگ مردان بزرگ عالمی گرید برای عالمی
۲۰۱ اشعاری از حضرت علامه آیه الله طباطبائی (ره)
۲۰۲ رحلت آیت عظمای حقّ علامه طباطبائی رضوان الله علیه
۲۰۳ جای تأسف است که آمریکا علامه طباطبائی را شناخت و ما نشناختیم
۲۰۴ نوشته سنگ مزار حضرت اُستادنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی، قدس الله نفسه
۲۰۵	مکتوبات و دستورات سلوکی
۲۰۵	[نامه‌ها و توصیه‌های اخلاقی حضرت علامه طباطبائی به حضرت علامه قدّس الله اسرارهما]
۲۰۶ [پاسخ علامه طباطبائی به نامه علامه طهرانی، قدس الله اسرارهما]
۲۰۷ [نامه اخلاقی و سلوکی حضرت علامه طباطبائی به حضرت علامه]
	[نامه مرحوم علامه طباطبائی به مرحوم علامه طهرانی پس از مهاجرت به ارض اقدس نجف اشرف]
۲۰۸ [اشرف]
۲۱۱ [نظریه مرحوم علامه طباطبائی درباره دکتر شریعتی]
۲۱۲ دستورات حضرت آیه الحقّ آقای آقا حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی دامت برکاته
۲۱۳ [پاسخ مرحوم علامه طباطبائی به نامه تسلیت مرحوم علامه طهرانی در فوت همسر ایشان]
۲۱۴ [بیان تسلیت حضرت علامه طباطبائی به علامه طهرانی در فوت والده ایشان]
۲۱۵ [بیان تسلیت حضرت علامه طباطبائی به علامه طهرانی در فوت والد ایشان]
۲۱۷	مطالب علمی
۲۱۷ مذاکرات و فرمایشات علامه طباطبائی مدّ ظلّه
۲۱۸ [بیانات ایشان درباره ظهور امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف]
۲۱۹ [مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست]
۲۲۰ کلام علامه طباطبائی راجع به کیفیت علم و مشیت خداوند نسبت به موجودات
۲۲۱ کلام علامه طباطبائی راجع به آنکه [وجود] هر موجودی منوط به اذن و مشیت خداست

- ۲۲۴ راجع به آنکه هر فعلی و هر صفتی منوط به اذن و مشیت خداست
- ۲۲۶ در معنای ولایت و حزن و سرور اولیای خدا
- ۲۲۸ راجع به قضا و قدر و مسأله امر بین الأمرین
- ۲۳۰ سهو من العلامة استاذنا الطباطبائی فی تفسیره
- ۲۳۰ راجع به توسعه مسجد الحرام در زمان حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام
- ۲۳۲ در تفسیر آیه إنَّ ما توعَدونَ لآت [راجع به عشق بنده با خدا و تفانی او در ذات خدا]
- ۲۳۳ تفسیر آیاتی از علامه طباطبائی
- ۲۳۴ [رابطه بین اعمال و عبادات با نفس انسانی]
- ۲۳۵ [راجع به فاعل فعل عیب و توی]
- ۲۳۶ سُوْر طوَال و مَثَبِین و مَفْصَل
- ۲۳۹ بیانات هانری کربن
- ۲۴۱ درباره عدم نحوست آیام
- ۲۴۳ راجع به شفاعت، در محضر علامه طباطبائی
- ۲۴۴ راجع به طوائف جن
- ۲۴۵ راجع به حروف ابجد
- ۲۴۷ راجع به حروف ابجد و مربعات
- ۲۴۸ شاگرد آقا سید حسن طباطبائی که در فن تسخیر ارواح استاد بود
- ۲۴۸ [احضار ارواح توسط آقای بحرینی در حضور علامه طباطبائی]
- ۲۴۹ [این درخواست از غریبه نیست]
- ۲۵۰ راجع به حوامیم و ألف، لام، میم
- ۲۵۱ راجع به مسبحات در قرآن کریم
- ۲۵۳ راجع به الر و طواسین
- ۲۵۵ راجع به قول به تحریف
- ۲۵۷ راجع به طی الأرض و قالیچه حضرت سلیمان
- ۲۵۹ [در کیفیت عمل قالیچه حضرت سلیمان]
- ۲۶۱ [شواهدی بر طی الأرض داشتن مرحوم قاضی]
- ۲۶۲ ملاقات آقای حاج سید احمد کربلائی با درویش
- ۲۶۳

- ۲۶۳ راجع به حقیقت طیّ الأرض
- ۲۶۶ راجع به طیّ الأرض
- ۲۶۸ [به کربلا رفتن عیال علامه طباطبائی روز عاشورا از تبریز در حال مکاشفه]
- ۲۶۹ راجع به کعبه یهود و نصاری
- ۲۷۰ سؤالات از حضرت علامه طباطبائی مدّظله
- ۲۷۳ راجع به عمومیت دعوت پیامبران اولوالعزم
- ۲۷۶ راجع به آقا سید احمد کربلائی رضوان الله علیه
- [راجع به مکاتبات و مباحثات آقا سید احمد کربلائی با آقا شیخ محمد حسین اصفهانی رضوان الله علیهما]
- ۲۷۶ [داستان میهمان بیدارعلی]
- ۲۷۷ [تدریس علامه طباطبائی مدّظله اسفار را در حوزه قم [و بیان تفأل عجیب به دیوان حافظ]
- ۲۷۹ [نشر ظلم و ستم در بین تمام طوائف]
- ۲۸۱ [خطیئه آدم و داوود در عالم مثال بوده و در آنجا تکلیف نیست]
- ۲۸۲ [عدم منافات عصمت انبیاء با تکالیف الهیه]
- ۲۸۲ [عدم جواز تعدی از حدود الله در جنگها]
- ۲۸۳ [راجع به اهل کتاب بودن مجوس]
- ۲۸۳ [درباره معنای تأویل به نقل از کتاب قرآن در اسلام]
- ۲۸۴ [در حقیقت دسّ و وضع در روایات]
- ۲۸۴ [قرآن برنامه دینی را همان برنامه زندگی قرار داده]
- ۲۸۵ [اسامی پیامبران در قرآن]
- ۲۸۵ [تحقیقی از علامه طباطبائی درباره: الحقُّ من ربِّک]
- ۲۸۶ [قضیه وحدت وجود از اصول مسلمة ما اهل بیت است]
- ۲۸۶ [ره عقل جز پیچ در پیچ نیست]
- ۲۸۷ [ألا إن الوجود بلا محال خیال فی خیال فی خیال]
- ۲۸۷ [مطلبی از علامه طباطبائی درباره افلاطون]
- ۲۸۸ [ملائی رومی: مشتی از خاک تبریز را برای من به عنوان هدیه و سوغات بیاور!]
- ۲۸۹ [صوّر عاریة عن الموادّ خالیة عن القوّة و الاستعداد]
- ۲۹۰ [راجع به کتاب «طهارة الأعراق»]

- ۲۹۱ [راجع به وجوب امتثال امر خدا به جهت امر]
 ۲۹۱ کلام علامه طباطبائی در پاسخ علت جواز متعه در شرع اسلام
 ۲۹۲ [راجع به اصحاب کهف]

حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی قدس الله سره

۲۹۳ - ۳۹۶

[مقاله‌ای در شرح و ترجمه احوال حضرت آیه الله مرحوم انصاری همدانی به قلم علامه

طهرانی] ۲۹۵

۲۹۹ حکایات

- ۲۹۹ [جریان خطور آقا حاج محمد رضا تبریزی و به گردن پیچیدن درویش عمامه او را]
 ۳۰۰ [کشتن آقا محمد علی بهبهانی اولیاء خدا را در کرمانشاه]
 ۳۰۱ [بی عصمتی و بی عفتی علت زلزله‌های صحنه و کنگاور و فارسینج]
 ۳۰۲ [داستان یک ایرانی متقلب در سوئد]
 ۳۰۳ [داستان عذاب قوم حضرت یونس علیه السلام]
 ۳۰۵ [حکایت اسب سوار و همیان گم شده او]
 ۳۰۶ [حکایت کاروان سراداری که گندم‌های کُردی را برداشت و در این دنیا طلاهایش برداشته شد]
 ۳۰۷ [حکایت زنده نمودن کبوتر مرده توسط یکی از اولیاء خدا]
 ۳۰۹ [جواب بالبداهه سید بحر العلوم به مستشکل]
 ۳۱۰ [شفای دو طاعون گرفته به خاطر ایثار هر یک خود را در راه دیگری]
 ۳۱۱ [سلام کردن گرگ به سرما و گرما و باد]
 ۳۱۲ [حکایت شیعه شدن سلطان محمد خدابنده]
 ۳۱۴ [شرمندگی مرحوم جلوه بعد از دیدن مکان و منزلت محیی الدین در خواب]
 [نصیحت شیطان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را، صبح آن شبی که به معراج رفته
 بودند!] ۳۱۵
 [حکایتی در توکل درویش] ۳۱۶
 [درخواست حضرت عیسی از خداوند که یکی از بندگان مقرب خود را به من نشان بده] ۳۱۷
 [حکایت خطاطی که در کلمات بزرگان تصرف می نمود] ۳۱۸

- ۳۲۰ [دو حکایت در عواقب وخیم سوء ظن]
- ۳۲۱ [حکایت جوان بسیار خوش صورت و متقی و متهم نمودن زن زانیه او را به سرقت و زنا]
- ۳۲۲ داستان شگفت‌آوری دربارهٔ عدم اسلام کسی که حج واجب خود را عمداً انجام نداده است
- ۳۲۴ در احوال غلامحسین شیشه‌گر

اشعار

- ۳۲۶ اشعاری از آیه الله انصاری رضوان الله علیه
- ۳۲۷ [فصل گُلَم تمام به آه و فغان گذشت]
- ۳۲۷ [شعری که آیه الله انصاری بسیار حدیث نفس می فرمود]

دستورات و نامه‌ها

- ۳۲۸ [مهمترین صفت بعد از عمل به فرائض برای راه خدا خدمت به خلق و احسان به آنهاست]
- ۳۲۹ دستورات حضرت آیه الحق: آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی دامت برکاته
- ۳۳۰ [دعا برای بیدار شدن شب]
- ۳۳۰ [دعا برای حضور قلب در نماز و رفع وسواس در امور عبادی]
- [نامه‌های اخلاقی و سلوکی حضرت آقای انصاری به حضرت علامه طهرانی، قدس الله
- ۳۳۱ [اسرارهما]
- ۳۳۶ خواب دیدن آقای انصاری که برایم صد و پنجاه رکعت نماز قضا بخوانید
- ۳۳۷ [رؤیائی از آقای احمد انصاری]

مطالب جنگ مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری

۳۳۸ - ۳۹۴

اشعار

- ۳۳۸ [تا که نهادم بسر هوای خوبان کنار]
- ۳۴۰ [روی جان دارد حجابی پر غبار]
- ۳۴۰ [در مدح حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف]
- ۳۴۱ [صاحبان جان باقی گشته‌اند]
- ۳۴۲ [راجع به حضرت سیدالشهداء و واقعه کربلا]
- ۳۴۲ [در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم]

- ۳۴۳ [شعری راجع به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها]
- ۳۴۳ [شعری راجع به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف]
- ۳۴۵ [گلشن عالم چرا تهی ز صفائی]
- ۳۴۶ [شعری راجع به حضرت سیدالشهداء علیه السلام]
- ۳۴۶ [شعری راجع به حضرت علی اکبر علیه السلام]
- ۳۴۷ [خوش آن دلی که کند درگه خدائی باز]
- ۳۴۷ [باز آید در جهان باد شمال]
- ۳۴۸ [لا جرم روی عزیزی را بجوی]
- ۳۴۸ [اندر آمد ز در خلوت دل یار سحر]
- ۳۴۹ [آنچه حاصل آیدت از مال و جاه]
- ۳۴۹ [این بشر را هست عمری جاودان]
- ۳۵۰ [ای دل به کوی دوست تو روی نیاز کن]
- ۳۵۱ [مناجات‌هایی از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه]
- ۳۵۱ [اول: مناجات دوستان]
- ۳۵۲ [دوم: مناجات گناه کاران]
- ۳۵۳ [یار رب ز ترحم، خود بنگر یک لحظه بحالت افکارم]
- ۳۵۴ [سوم: مناجات بیچارگان]
- ۳۵۵ [چهارم: مناجات افسوس داران]
- ۳۵۶ [کوتاه مبادا ز درت پای ارادت]
- ۳۵۷ [راجع به حضرت علی اکبر علیه السلام]
- ۳۵۷ [گر شبی از در آید آن نگار نازنینم]
- ۳۵۹ [ای لعل لبث حاکی انفس مسیحا]
- ۳۶۱ [ما را دل شیدا شده مبهوت به روئی]
- ۳۶۲ [ای دلبر یکتای پری چهره گلگون]
- ۳۶۳ [این مطرب خوش گو چه کند ساز نوازی]
- ۳۶۴ [یکدم نظر به خسته زاری نمی کنی]
- ۳۶۵ [شعری از شیخ بهائی به نقل از جنگ مرحوم انصاری]
- ۳۶۶ [دهنده‌ای که به گل نکهد و به گل جان داد]

۳۶۸	مکاشفات
۳۶۸	مکاشفاتی از آیه الله انصاری همدانی
۳۷۲	دو مکاشفه از جناب کربلایی نور الله دباغ
۳۷۴	دو مکاشفه آقا میرزا محمود درباره آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه
۳۷۴	مکاشفات و اشعاری از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه
۳۸۴	دستور العمل ها
۳۸۴	[ذکر ریاضة الجلالة و خلوتها]
۳۸۴	[جدولی برای دفع اجانبین به نقل از کتاب عیون التجارب]
۳۸۵	عبارت شیخ بهائی راجع به زهد سالک به نقل از مرحوم آیه الله انصاری رضوان الله علیه
۳۸۶	دستور العملی از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه برای قضاء حوائج
۳۸۷	دستور العمل هائی از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه
۳۸۸	کیفیه صلاة العبهری لرؤية رسول الله صلى الله عليه و آله فى المنام
۳۸۹	دعای شریف مجرب برای قضاء حوائج به نقل از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه
۳۹۱	عمل دیگری برای رؤیت پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله و سلم به نقل از مرحوم انصاری
۳۹۲	[صلاتی منقول از امام صادق علیه السلام برای قضاء حوائج به نقل از مرحوم انصاری]
۳۹۳	فی اوقات الحلق
۳۹۳	بعضی از دستورات کیمیاوی و غذائی که از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه است
۳۹۴	الحلواء المعروف بالمستطی
۳۹۴	[راجع به رحلت استاد عرفانی حضرت آقای انصاری همدانی (ره)]
۳۹۵	[میهمان نوازی و شدت عسر و تضیق معیشت آقای انصاری (ت)]

احوال مرحوم آیه الحق و الیقین آقا سید جمال الدین گلپایگانی

۳۹۷ - ۴۲۲

۳۹۹	[مطالب منقوله از آقازاده ایشان آقای حاج سید علی گلپایگانی]
۴۰۶	[عهد بستن آقا سید جمال با حضرت کاظم علیه السلام در عدم دستگیری از افراد]
۴۰۸	[تحاشی میرزا مهدی اصفهانی و شیخ احمد احسائی از کلمه عرفان و معرفت]
۴۰۹	[مطالب منقوله از آقازاده ایشان آقای حاج سید علی گلپایگانی در مجلسی دیگر]

- ۴۱۳ [انتقاد از رویه آقا سید محمد کاظم یزدی، رضوان الله علیه]
- ۴۱۳ [اخبار از فوت آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی، رضوان الله علیه]
- ۴۱۴ [نامه اخلاقی آقا سید جمال الدین گلپایگانی به حضرت علامه]
- ۴۱۵ [استدراج عالمی نجف دیده و قیاس آن با عارفی شوریده (ت)]
- ۴۱۹ [شدت کتمان سر آن مرحوم (ت)]
- ۴۱۹ [کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد و نه آخرت (ت)]
- ۴۲۰ [ایشان مردی غیور و پابرجا و با استقامت بود (ت)]
- ۴۲۱ [برآورده شدن حاجت آقا سید جمال الدین رحمة الله علیه، توسط امام حسین علیه السلام (ت)]
- ۴۲۳ - ۴۶۳ **مجموعه تصاویر**
- ۴۶۵ - ۴۸۳ **فهرست تألیفات**

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين
ميرزا على آقا قاضي
قدس الله نفسه الزكية



تصویر عارف کامل مرحوم آیه الله العظمی و حجة الله اکبر سید علی قاضی - قدس الله سره - در اواخر عمر.

گویند: شب ارتحال این رجل الهی در آسمان شهر نجف تناثر نجوم (فرو ریختن ستارگان) اتفاق افتاد.

بنده روزی به اتفاق مرحوم والد علامه طهرانی - قدس الله سره - به ملاقات مرحوم آیه الله سید عبدالعزیز طباطبائی در قم رفتیم و در اثناء صحبت ایشان فرمودند: مرحوم آیه الله خوئی - رحمة الله علیه - به من و چند نفر دیگر فرمودند: «خود من در شب فوت مرحوم قاضی دیدم در آسمان تناثر نجوم اتفاق افتاده است!» ما به ایشان عرض کردیم: آقا چه ربطی بین فوت مرحوم قاضی و فرو ریختن ستارگان است؟ ایشان فرمودند: من مشاهده خود را می گویم شما خواه بپذیرید خواه نپذیرید. (معلق)

احوال و حکایات

[مطالب منقوله از شاگردان بدون واسطه مرحوم آقای قاضی رضوان الله علیه]

این حقیر در احوال آیه الحق و سندُ العرفان آیه الله العظمی و حجة الله الكبرى، الفقیه البصیر، الأدیب اللغوی، الشاعر المفلق، و الحکیم الإلهی، و المفسر الكبير و المحدث العظيم و العارف بالله، الوحيد الأوحِد فی زمانه و عصره، بل لمن تقدّم منه أو تأخّر إلا من شاء الله و تخیر، الحاجّ السید المیرزا علی القاضی الطباطبائی التبریزی - قدس الله تربته الزکیة - در جاهای مختلف از بحث‌ها (چه در کتب مطبوعه و چه غیر مطبوعه، و چه در دفاتر یادداشت‌ها و جنگ‌ها) مطالب مسلمّه و متقنه‌ای را که به حقیر به طور یقین رسیده بود، ذکر نموده‌ام. گرچه ورود حقیر به نجف اشرف، چهار سال پس از ارتحال آن سعید بود، اما چه از شاگردان بلافصل ایشان بعد از حیات در نجف و چه از خصوص استادنا و ملاذنا العلامة آیه الله السید محمد الحسین الطباطبائی - قدس الله نفسه - در بلدة طیبه قم شنیده بودم، به قدری متقن و مسلم بود که در حکم مشاهده و حضور و استماع و رؤیت خود مرحوم قاضی بود. اینک در اینجا بعضی از وقایعی را که تا به حال در جایی ننوشته‌ام می‌آورم و

سپس به مواضع ذکر اسم آن عالی مرتبت در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه و جنگ‌ها اشاره می‌کنم، تا برای خواص حقیر و یا کسانی که بخواهند بیشتر از احوال او مطلع شوند و یا بخواهند شرحی از احوال او را به نگارش در آورند، همچون سرور ارجمند و برادر مکرّم و معظّم خود، حضرت دانشمند ذیقدر، العَلَمُ العَلَامُ و الطَّوَدُ الأَفْحَمُ، صاحب سرّ پدر بزرگوار، و نمونه شرف و فضیلت و منہاج آن فقید عالی‌مقدار، جناب آقای حاج سید محمد حسن قاضی طباطبائی - أطال الله فی عمره الشّریف و جعله خیراً من بقیة سلفه العظیم و متّعنا و متّع المسلمین من فائض أنفاسه الکریمه - این نوشتجات در مرأی و منظرشان قرار گیرد و در صورت تمایل، به شرح احوال و ترجمه آن آیت کبیر الهی بیفزایند؛ بمنّه و جوده و کرمه.

[کرامتی از مرحوم قاضی در پیدا شدن تسبیح آقای شیخ جواد سهلاوی]

آقای شیخ جواد سهلاوی (ره) گفتند:

یک شب برای زیارت کربلا با بلم (کشتی کوچک و قایق) از راه آب (فرات) می‌رفتیم، اتفاقاً در آن بلم هم مرحوم قاضی سوار بودند؛ چون نماز عشاء را به جای آوردم و شام خوردم، دیدم تسبیح من نیست. تسبیح من از جنس شاه مقصود بود و من آن را بسیار دوست داشتم، هرچه تفحص کردم ابداً پیدا نشد. خدمت مرحوم قاضی عرض کردم، فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ**^۱.

فردا صبح که سفره را باز کردم، تسبیح را در میان سفره دیدم، با آنکه این همان سفره‌ای بود که دیشب در آن غذا خورده بودم و پس از صرف طعام، خودم با دست خودم ته مانده آن را از خرده‌های نان برای ماهیان دریا در شطّ تکان داده بودم!

۱- اقتباس از سوره الطّارق (۸۶) آیه ۸.

[دفع وحشت و دهشت زوآر مسجد سهله با دعای مرحوم قاضی رحمة

[الله عليه]

و نیز ایشان گفتند:

یک روز که مرحوم قاضی در مسجد سهله بودند، خدمتشان عرض کردم: اینجا بعضی اوقات دزد می‌آید و غالباً هم با أسلحه و خنجرند؛ گرچه زوآر شب در مسجد چیز مهمی ندارند که ایشان ببرند اما دهشت و وحشتی آنان را فرا می‌گیرد؛ که عبادت شب، دیگر بر آنان مشکل می‌گردد. از شما تقاضا دارم دعائی بدهید که دیگر نیابند!

فرمودند: إن شاء الله دیگر نمی‌آیند!

از آن به بعد، دزد در مسجد سهله دیده نشد، با آنکه تا به حال قریب ده سال می‌گذرد.^۱

[رفع گرفتاری از آقا شیخ عباس قوچانی]

حضرت آقای آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - رحمة الله عليه - فرمودند: وقتی، یک گرفتاری عجیبی برای من در نجف پیدا شد به طوری که قریب سی چهل نفر از اعراب به من سوء ظنی برده بودند و من از وحشت آنان آرام و قرار نداشتم، خواب از چشمان من رفته بود. مشکل را به محضر مقدس مرحوم قاضی عرض کردم. ناگهان آن سوء ظن از میان رفت و بر همه مشهود شد که در اشتباه بوده‌اند! و این رفع اتهام من حیث لا نحسب بود؛ زیرا بر حسب موازین عادی محال به نظر می‌رسید که این عدّه کثیر بدون هیچ سبب و مقدمه‌ای بر اصل مطلب واقف گردند.

۱- جنگ ۱۸، ص ۲۳۷.

* * *

و نیز معظّم له فرمودند:

روزی یکی از اطفال ما مبتلا به مرض سرخک شد و مرحوم قاضی مطلع شدند و فرمودند:

چشمان او را با انگشتری پنج تن علیهم السّلام مهر کن!

من قدری تسامح نمودم؛ یعنی به واسطهٔ مشاغل و شواغل از جمله همین بیماردراری چند روز گذشت تا یک روز مرحوم قاضی به من فرمود: آیا چشمان او را مهر کردی؟! عرض کردم: نه! در صدد هستم که مهر کنم.

مرحوم قاضی به حالت عصبانیت فرمود:

چرا مهر نکردی؟! چرا مهر نکردی!؟

پس از آنکه طفل شفا یافت، نشانهٔ یک دانهٔ سرخک در چشم او باقی مانده است.

[تقاضای حاج رجبعلی خیاط از آقای قاضی]

و نیز آن مرحوم^۱ - قدّس الله روحه - فرمودند:

یکی از ارباب مکاشفهٔ معروف ساکن طهران به نام حاج رجبعلی خیاط در منزل مرحوم قاضی آمد و گفت: من حالی داشتم که تمام گیاهان خواصّ و اثر خود را به من می‌گفتند، مدّتی است حجابی حاصل شده و دیگر به من نمی‌گویند؛ من از شما تقاضا دارم که: عنایتی بفرمائید تا آن حال به من بازگردد!

مرحوم قاضی به او فرمود: دست من خالی است.

او رفت و پس از زیارت دورهٔ کربلا و کاظمین و سرّ من رءآه به نجف آمد و یک روز که جمیع شاگردان نزد مرحوم قاضی گرد آمده بودند، در منزل ایشان

۱- مراد حضرت آیه الله آقا شیخ عباس قوچانی می باشد.

آمد و از بیرون در اطاق سرش را داخل نموده گفت:
آنچه را که از شما می‌خواستم و به من ندادید، از حضرت صاحب الأمر
گرفتم، و فرمود: «به قاضی بگو بیاید نزد من، من با او کاری دارم!»
مرحوم قاضی سر خود را بلند کرده به سوی او، و گفت:
«بگو قاضی نمی‌آید!»^۱

[میرزا ابراهیم عرب، صاحب اراده متین و سیر و سلوک راستین]

مرحوم حاج شیخ [عبّاس] قوچانی - قدّس الله سرّه - أيضاً فرمودند:
یکی از کسانی که خدمت مرحوم قاضی رسید و از ایشان دستور می‌گرفت و
جزء تلامیذ وی محسوب می‌شد، آقا میرزا ابراهیم عرب است؛ که پس از سالیان
دراز [و] ریاضت‌های سخت به مطلوب اصلی نرسیده و برای وصول به کمال
خدمت ایشان رسید.

وی ساکن کاظمین بود و شغلش مرده شوئی بود؛ و گویا خودش این شغل
را انتخاب نموده بود که از جهت ریاضت نفس اثری قوی در نفس او داشته باشد.
چون خدمت مرحوم قاضی رسید، گفت:

«من از شما تقاضا دارم که هر دستوری دارید به من بدهید ولی من در میان
شاگردان شما نباشم؛ چون شاگردان شما تنبل هستند، مرا هم تنبل می‌کنند.»
این تشرّف و گفتگوی او با مرحوم قاضی در حالی بود که مرحوم قاضی از
کنار شطّ (شطّ فرات) از کوفه به سوی مسجد سهله می‌رفتند و تقریباً تا نزدیک
مسجد سهله سخنشان طول کشید؛ مرحوم قاضی از او پرسیدند:

آیا زن داری؟

۱- به ص ۸۶ همین کتاب رجوع شود.

گفت: نه، ولیکن مادری و خواهری دارم.

مرحوم قاضی به او فرمودند: روزی آنها را از کدام راه به دست می‌آوری؟ در اینجا که نمی‌توانست این سر را نزد مربی و معلم و بزرگ‌مردی که می‌خواهد از او دستور بگیرد انکار کند، از روی ناچاری و ضرورت گفت: من به هرچه میل کنم فوراً برایم حاضر می‌شود؛ مثلاً اگر از شط، ماهی بخواهم فوراً ماهی خودش را از شط بیرون می‌افکند، این طور! و با دست خود اشاره به شط نموده فوراً یک ماهی خودش را از درون آب به روی خاک پرتاب کرد.

مرحوم قاضی به او فرمود: اینک یک ماهی بیرون بینداز!

دیگر هرچه اراده کرد نتوانست.

مرحوم قاضی به او فرمود: باید دنبال کسب بروی و از این طریق تهیه روزی

نمائی!

او تمام دستورات لازم را گرفت و به کاظمین مراجعت کرد و به شغل الکتریکی و سیم‌کشی پرداخت و از این راه امرار معاش می‌کرد و حالات توحیدی او بسیار قوی و شایان تمجید شد، به طوری که در نزد شاگردان مرحوم قاضی به قدرت فهم و عظمت فکر و صحت سلوک و واردات عرفانیه و نفحات قدسیه ربّانیّه، معروف و مشهور گردید؛ تا سرانجام پس از رحلت مرحوم قاضی در اثر اتصال بدنش به تیار کهربای شهر، (در حال چراغانی شب عیدی که در کاظمین بدان مشغول بود) از دنیا رحلت و به سرای باقی روحش پرواز نمود. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

اقول: مرحوم میرزا ابراهیم عرب در میان همه شاگردان مرحوم قاضی به اراده متین و سیر و سلوک راستین مشهور بود؛ ولی چون در کاظمین سکونت داشت حقیر را شرف ملاقاتش حاصل نشد تا در همان سال‌هائی که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم در اثر حادثه گرفتن برق از دنیا رفت.

[ها! مشغول جنگ هستی!؟]

و أيضاً مرحوم آية الله حاج شيخ عباس فرمودند:

ما هر روز صبح‌ها دو ساعت در محضر مرحوم قاضی می‌رفتیم و در این اواخر چنانچه کتابی قرائت می‌شد من آن را می‌خواندم و آن مرحوم شرح و توضیح می‌دادند.

یک روز صبح زود بود که به خدمتشان رسیدم و آن روز ایشان در منزل جدیده بودند (ایشان چهار عیال داشتند و هر کدام در منزلی سکونت داشتند، و از همه اولاد فراوان داشتند و هنگام فوت نه پسر و مجموعاً حدود بیست اولاد داشتند، و در اطاق شخصی ایشان غیر از حصیر خرمائی أبداً چیزی یافت نمی‌شد) در آن روز که عبورم به منزلشان از کنار سورِ نجف (دیوار کشیده بلند اطراف شهر برای حفاظت از هجوم دشمن) بود که اینک خراب شده است و شهر نجف توسعه پیدا نموده و شامل قسمت جدیده هم شده است، ناگهان در فکر حمله وهابی‌ها افتادم که سابقاً به کربلا حمله کردند و هزاران نفر را کشتند و از علماء و صلحاء و زوآر و مقیمین دریای خون جاری شد، تا آنجائی که ضریح مطهر و صندوقش را خرد کرده و با چوب آن بر روی قبر مبارک قهوه درست کردند، و نشستند و خوردند؛ اما در نجف اشرف به واسطه حصار آن به سور و مقاومت مردم آن از بالا و شکاف‌های سور، نتوانستند وارد شوند و پس از چند روزی توقّف در اطراف سور، فرار کردند.

در این اندیشه غرق شده بودم که باید ما خودمان را به انواع سلاح مجهز کنیم تا اگر ثانیاً حمله کردند، ریشه آنان را برکنیم، سلاح ما باید چنین و چنان باشد؛ و جوانان ما باید چنین و چنان فنون جنگ را بیاموزند، و همین طور در این فکر بودم و خاطرات از اطراف هجوم می‌نمود که به منزل آن مرحوم رسیدم و در زدم و وارد شدم؛ تا چشمشان به من افتاد، فرمودند:

«ها! مشغول جنگ هستی؟!»

عرض کردم: چه فرمودید؟ کدام جنگ؟!
فرمودند: «مقصودم جنگ با نفس اماره است!»

[مرحوم قاضی به شاگردان خود توصیه می کردند تا لباس سیاه نپوشند]

حاج شیخ عباس (ره) می فرمودند:

مرحوم قاضی همیشه لباس سفید رنگ می پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می نمودند تا لباس سیاه نپوشند. یک روز که خدمتشان رسیدم در تن من قبای قهوه‌ای رنگ بود.

فرمودند: چرا لباس سیاه پوشیده‌ای؟!!

عرض کردم: این که سیاه نیست!

با تندی فرمودند: «سیاه نیست؟!»

چون در شرع مقدس، پوشیدن لباس تیره‌رنگ به مثابه سیاه‌رنگ، مکروه است و لباس‌های سفید و کم رنگ مستحب است، لباس سیاه لباس اهل جهنم است و لباس سپید لباس فرشتگان است.

[همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست]

و أيضاً ایشان فرمودند: فلان کس (یکی از شاگردان جوان که اخیراً به خدمت مرحوم قاضی (ره) مشرف شده بود و طبق دستور عمل می کرد، ولی مدتی گذشته بود و برای وی فتح بابی نشده بود) روزی برای من گفت:

یک روز در میان راه که به محضر مرحوم قاضی می رفتم با خود فکر می کردم که: چون آقا میرزا علی آقا قاضی پیر شده است شاید از عهده تربیت شاگرد برنیايد، خوب است حرکت کنم به همدان و به خدمت آقای حاج شیخ جواد انصاری

مشرّف گردم و از او فتح باب طلب نمایم، چرا که او نسبتاً سر حال است و با شاگردان بیشتر می‌تواند مشغول باشد؛ همین که وارد شدم و سلام کردم و نشستم؛ مرحوم قاضی فرمود:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت^۱

من چنان شرمنده شدم و سر خود را پائین انداختم که تا وقت آمدن خجل و شرمگین بودم.

[جلسات مرحوم قاضی در شب‌های ماه مبارک رمضان]

و ایشان أيضاً نقل کردند از آقای سید محمد کلانتر (یکی از طلاب معروف آن زمان و یکی از علمای فعلی این زمان نجف اشرف) که:

در ماه‌های مبارک رمضان، مرحوم قاضی در منزل خود چهار ساعت از شب گذشته تا دو ساعت، مجلسی برای رفقای خود داشتند. یک شب من هم رفتم بینم چه خبر است، ولی در داخل اطاق نرفتم و در ایوان مجاور نشستم و به فرمایشات ایشان گوش می‌دادم.

حالتی در آن شب بر من دست داد که چون بیرون آمدم و از کوچه‌های نجف عبور می‌نمودم با خود می‌گفتم: یا من امشب دیوانه شده‌ام؛ و یا تمام مردم نجف غیر از من، همه دیوانه‌اند!

[تأثیر کلام ملکوتی ایشان بر نفوس]

آقای سید ابراهیم گُماری طلبه‌ای بود در نجف اشرف از اهل آذربایجان و بسیار اهل بحث و جدل بود، و تا حیات داشت فقط به درس مرحوم استادنا العلامه

۱- دیوان حافظ، بیتی از غزل ۵۶.

آیه الله العظمی آقا شیخ حسین حلّی - قدّس الله نفسه - می آمد؛ هم به درس فقه و هم به درس اصول ایشان می آمد و به درس شخص دیگری ابدأ نمی رفت. خدایش رحمت کند در همان دورانی که حقیر در نجف اشرف مشرف بودم مریض شد و در منزل بستری شد و حقیر هم روی سوابق مودّت و آشنائی و هم درسی به دیدنش رفتم؛ ولی چند روزی بیشتر حیات نداشت و به رحمت حق پیوست؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة. بسیار مرد غیور و قدری هم عصبانی المزاج بود؛ و غالباً در درس هم، داد و بیداد راه می انداخت، اما استادنا الأجل الأکرم شیخ آقا حسین حلّی از میدان بدر نمی رفتند و پاسخش را کاملاً می دادند، ولی او غالباً قبول نمی کرد و بر گفتار خود مُجدّد بود. از وی نقل شد که گفت:

من شنیده بودم که مرحوم قاضی مجالسی در منزل دارد و شاگردانی به خصوص دارد که آنها را به عبادت و سجده های طویله و رفتن به مسجد کوفه و مسجد سهله و انزال از عامه مردم می خواند. با خود گفتم: این کارها خلاف شرع است و صوفی گری است. من یک روز می روم و با او مباحثه می کنم و برای او اثبات می کنم که این کارها باطل است.

یک روز به منزل ایشان رفتم، دیدم شاگردان دور تا دور اطاق محقر ایشان نشسته، و ایشان مشغول موعظه می باشند؛ من درون اطاق دم در نشستم. آن روز مرحوم قاضی از مرگ سخن می گفت؛ سه ربع ساعت بیشتر کلامشان به طول نینجامید که چنان حالت دهشت و وحشتی مرا فرا گرفت که فوراً به منزل بازگشتم و این حالت یک هفته در من باقی بود و در آن هفته از منزل بیرون نرفتم، چرا که چنین می پنداشتم عزرائیل در کوچه مرا می گیرد و قبض روح می کند.

[همه حضار وضو دارند إلا...!]

ایضاً حضرت آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی - اعلی الله مقامه - (در آن

شبی که مرحوم آقای حاج شیخ جواد انصاری - قدس الله نفسه - به منزل ایشان به میهمانی دعوت داشتند، و تمام حضار هفت هشت نفر بیش نبودند و حقیر هم در آن مجلس مدعو بودم) نقل کردند: قبل از گستردن طعام که خواستند با آفتابه و لگن دست حضار را بشویند، مرحوم آقای انصاری فرمودند: «شستن لازم نیست، زیرا همه حضار وضو دارند الا...!»

حضرت آقا حاج شیخ عباس می فرمودند: من فقط وضو نداشتم و این کلمه «الا» در گفتار مرحوم انصاری، راجع به من بود و این در حقیقت خبر غیبی بود که مرحوم انصاری در آن شب داد. نظیر [آن] الائی که مرحوم قاضی [خبر] داد. توضیح آنکه:

وقتی برای ما صبیۀ آقای حاج شیخ احمد آخوندی یزدی (کتاب فروش معروف نجف) را عقد کردند و زفاف نزدیک شد، ما منزلی تهیه نموده و جهیزیۀ عروس را آوردند و در آن چیدند و پرده‌ها را آویزان نمودند، و از هر جهت منزل مرتب و منظم و آماده بود.

در آن روزی که فردا شب آن لیلۀ زفاف بود، مرحوم قاضی به منزل ما تشریف آوردند و دیدند همه امور منظم و مرتب است و پرده‌ها آویخته است، فرمودند:

«از هر جهت وسائل و لوازم مهیا و انتظاری برای زفاف نیست الا اینکه...!»
چون آن مرحوم خارج شدند ما نفهمیدیم معنی «الا اینکه» چه بود، تا آنکه همان شب یک مخدره‌ای از محترمات و معظّمات بیت مرحوم آخوندی فوت می‌کند و بدین جهت زفاف چند ماه به تأخیر می‌افتد؛ آنگاه برای ما روشن شد که معنی آن کلمه چه بوده است!

[احوال سالکان طریقت]

و ایضاً فرمودند:

روزی محضر مرحوم قاضی بودیم، حضرت آقای آیه الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی (ره) به دیدن مرحوم قاضی تشریف آوردند و در ضمن سخن از ایشان تقاضای موعظه نمودند. مرحوم قاضی گفتند:

«شما بحمد الله و المنة جامع کمالات می باشید. من حقیر فقیر به شما چه عرض کنم؟!»

آقا سید جمال الدین اصرار کردند. مرحوم قاضی فرمودند:

«من که چیزی نمی دانم و چیزی در دست ندارم، اما اینک قبل از اینکه سرکار تشریف بیاورید، در اینجا کتابی خوانده می شد و در آنجا شرحی از احوال بعضی از سالکان طریقت نوشته بود که حالشان این طور بود که: چون شب می شد آنچه از گرده نان خوراک، و از آب کوزه باقیمانده بود، در راه خدا اتفاق می کردند و سپس می خوابیدند.»

مرحوم آقا سید جمال الدین برخاستند و خداحافظی کرده و رفتند.

[اساتید عرفانی مرحوم قاضی به نقل از خودشان]

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس (ره) ایضاً می فرمودند: داستان اساتید عرفانی مرحوم قاضی (قده) از قرار نقل خودشان بدین طریق بوده است که: استاد اوّل ایشان، پدرشان آقا سید حسین قاضی، و او شاگرد امامقلی نخجوانی، و او شاگرد آقا سید قریش قزوینی بوده است. از این قرار که:

امامقلی نخجوانی در زمان شباب خود، عاشق یک پسر ارمنی می شود و به طوری عشق او بر او غالب می گردد که خواب و خوراک را از او می گیرد، و روزی که در معبر و خیابان در اندیشه خود با او مشغول و سراسیمه و حیاری می رفته است کسی از پشت سر دست به شانه او می گذارد و می گوید:

«این راه عشق نیست و این عشق درست نیست! عشق، عشق خداست و باید

به او عاشق شد.»

به مجرد این کلام عشقش تبدیل به عشق خدا می‌شود، آن عشق به گونه‌ای از بین می‌رود که اثری از آن به جای نمی‌ماند و عشق خداوند تمام وجودش را فرا می‌گیرد.

پس از چند روز، باز آن مرد به او می‌رسد و این، از او، راه وصول و چاره می‌طلبد، او می‌گوید: «باید بروی به مکه مکرمه و در آنجا اقامت کنی تا کارت درست گردد.»

امامقلی از او دستور می‌گیرد و به مکه رهسپار می‌شود و چهار سال درنگ می‌کند و به مقصودش نمی‌رسد، و پس از گذشت این زمان به او گفته می‌شود: «باید به مشهد مقدس خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بروی و در آنجا به چاره‌ات می‌رسی!»

امامقلی از مکه مشرفه به صوب خراسان رهسپار و سه ماه تمام در مشهد مقدس به توسلات و زیارات حضرت امام رضا علیه السلام اشتغال می‌ورزد و معذک فتح بابی برای وی نمی‌شود؛ پس از گذشت سه ماه از جانب حضرت رضا علیه السلام به او گفته می‌شود:

«باید به قزوین بروی نزد آقا سید قریش قزوینی! مطلوب تو آنجاست.»

امامقلی می‌گوید: من تا آن لحظه ابداً نام و نشانی از آقا سید قریش نشنیده و به خاطر نداشتم؛ فلذا از مشهد به سوی قزوین حرکت نمودم و در قزوین از او جويا شدم. معلوم شد از علمای معروف و سرشناس و دارای درس و بحث، و در منزل وی رفع خصومات و مشکلات مردم می‌گردد.

من هم روزی به منزل او رفتم و در میان مراجعین نشستم. اطاق‌های متعددی برای مراجعین بود و او به کارها و حوائج مردم رسیدگی می‌نمود؛ و من پیوسته با خود می‌گفتم: عجیب است که مرا بدین جا ارجاع داده‌اند و در قزوین هم یک نفر

آقا سید قریش قزوینی بیشتر نیست! و این مرد که اهل مراجعه مردم و رفت و آمد و رتق و فتق عامه است، کجا می‌تواند درد مرا دوا کند؟! طبعاً باید او یک مرد مُنْعَزَل و منزوی باشد. بالآخره نشستیم تا قریب ظهر که مردم همه رفتند و من هم برخاستم که خداحافظی کنم و بروم. در این حال آقا سید قریش از بالای اطاق به من اشاره‌ای نمود که بیا!

من نزد او رفتم و از اطاق‌های متعددی مرا عبور داد تا در یک اطاق آخر وارد شدیم. در آنجا بدون آنکه من چیزی بگویم، مثل اینکه تمام امور و جریانات و احوال من در مُشْتِ اوست، دستوراتی به من داد و فرمود:

«باید به اینها عمل کنی و إن شاء الله مقصدت حاصل است و اضافه فرمود: باید به تبریز بروی و در آنجا رحل اقامت افکنده و به کسب و کار مشغول شوی!»

من به سمت تبریز حرکت نمودم و در آنجا جماعتی از صوفیان بودند که امر بر آنها مشتبه شده بود؛ آنان صبحگاهان هر کدامشان یک دوره تسبیح، صاحب جواهر را لعن می‌کردند! من جلوی این امر را گرفتم و ایشان را به راه شرع قویم و صراط مستقیم هدایت نمودم. همه آنها از صوفیان صافی ضمیر و رندان صاحب شریعت و اهل تقلید و عبادت شدند. و الحمد لله به مقصد و مقصود رسیدم و آنچه در وعده بود صورت خارج و تحقق یافت و نیز فهمیدم علت اعزام من به تبریز این بوده است.

امامقلی در تبریز طبق فرموده آقا سید قریش به کسب مشغول می‌شود و در بازار دگانی می‌گیرد و آقا سید حسین قاضی به او متصل می‌شود و به مقامات و درجات می‌رسد و او از فرزندش سید علی دستگیری می‌کند و فتح باب مرحوم قاضی به دست او بوده است.

آقا سید حسین قاضی تحصیلاتش را در سامراء نزدیک میرزای بزرگ (مرحوم

حجّة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی) فرا می‌گیرد؛ و چون فارغ التّحصیل می‌شود و دارای مقامات علمی و فقهی می‌گردد، با اجازه مرحوم میرزا به تبریز مراجعت می‌کند و در تبریز در امور عرفانیّه و راه خدا و سیر و سلوک و معرفت از مرحوم امامقلی دستور می‌گیرد. بنابراین مرحوم آقا سید حسین قاضی جامع کمالات علمی و فقهی و عرفانی است. روزها به دکان مرحوم امامقلی می‌رفته و ساعتی می‌نشسته و کسب فیض می‌نموده است.

امامقلی مردی بلند قامت بوده است و پیوسته حتّی در موقع کار و خرید و فروش ساکت بوده است، در عین وقار و سکوت، مشتریان را راه می‌انداخته و به حوائجشان رسیدگی می‌نموده است.

مرحوم آقا میرزا علی قاضی در تبریز تا سنه ۱۳۱۳ که به نجف اشرف مشرف می‌شود (یعنی تا بیست و هشت سالگی) در تحت تربیت علمی و فقهی و عرفانی این پدر بزرگوار بوده است و فتح باب عرفانی و کشف امور غیبیه به امر و تحت نظر پدرش بوده است. چون به نجف مشرف شد، پس از یک سال پدرش رحلت می‌کند و او را در وادی السّلام دفن می‌کنند.

شرح حال مرحوم حاج محمد قلی خان نخجوانی استاد والد مرحوم

قاضی (ره)

بالجمله پدر مرحوم قاضی از تربیت شدگان حاج محمد قلی هستند و داستان ایشان آن است که:

هنگامی که والد مرحوم قاضی خواستند از سامراء به تبریز حرکت کنند، هنگام تودیع، استاد ایشان مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی - اعلی الله مقامه - به ایشان فرمودند:

«در بیست و چهار ساعت، تمام ساعات را که برای مردم کار می‌کنی یک

ساعت را برای خود باقی گذار و در آن ساعت به کارهای محاسبه با نفس پرداز!»
 پس از چند سال که یکی از اهالی تبریز به سامراء آمدند مرحوم میرزا از
 حالات مرحوم والد قاضی سؤال کردند در جواب گفته بود:
 «آن ساعت را که شما فرمودید فعلاً تمام ساعات ایشان را گرفته و ایشان
 انزوا اختیار کرده، شبانه روز به کار خود مشغولند!»
 بالجمله آنکه والد مرحوم قاضی با حاج محمد قلی مراده پیدا کرده و از
 شاگردان ایشان بوده است. هنگامی که مرحوم قاضی در سن جوانی از تبریز به
 نجف برای تحصیل حرکت کردند دستوراتی از والد خود داشته‌اند، منتهی الأمر
 از وجود آقای سید احمد کربلائی نیز استفاده نموده و با ایشان بسیار حشر
 داشتند.^۱

در ترجمه حال آقا سید قریش قزوینی

در کتاب مینو در یا باب الجنة قزوین، جلد ۲، صفحه ۵۰۷، در تحت شماره
 ۹۱۳، دیوان عاصی قزوینی را آورده است و گفته است:
 «سراینده: سید حسین ابن حاج سید قریش حسینی قزوینی.
 حاج سید قریش از سادات صاحب نفس و اهل سلوک بود و از علم و فضل بهره
 وافی داشت و از اقطاب سلسله ذهبیه به شمار می‌آمد، چنانکه در شرح حال وی
 آمده است: حاج امامقلی تبریزی دست ارادت به وی داده است و سید نیز
 سرمایه‌ای به او داده امر فرمود: به تبریز رفته و به تجارت مشغول باشد.»
 در اینجا سه صفحه در شرح حال سید حسین آورده است.^۲

۱- جنگ ۱۰، ص ۱۵۳؛ برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به ص ۷۶ از همین مجلد مراجعه
 فرمائید.

۲- جنگ ۱۴، ص ۸۱.

[مصاحبت میرزا با آقا سید احمد کربلائی و آیه الله حاج سید مرتضی

[کشمیری]

أيضاً حضرت آية الله^۱ - مغفور له - می فرمودند:

پس از ارتحال والد معظّمشان، (مرحوم قاضی) صحبت دو نفر از اعلام نجف اشرف را ادراک نمودند: اول آیه الله حاج سید احمد کربلائی طهرانی، و دوم آیه الله حاج سید مرتضی کشمیری - اعلی الله تعالی مقامهما الشریف - اما این دو بزرگوار به عنوان استاد برایشان نبوده اند، بلکه به عنوان هم صحبت و رفیق طریق، و پیشرو ملازم.

دو آیت عظیم الهی که در سفر و حضر غالباً با آنها ملازم و از اطوار و سکنات، [و] حرکات و مشاهدۀ احوال و تعبّد و تهجّد و توکّل و صبر و إرادة متین و علوم آنها بهره می یافته است، و چون تفاوت سنّ میان مرحوم قاضی و آن دو بزرگ مرد بسیار بوده است و ملازمت و پیوستگی (آن هم در سالیان متمادی) برقرار و بر دوام بوده است، در میان اذهان بعضی گمان می رفت که این ارادت به عنوان تَتَلُمذ و شاگردی است، اما چنین نبوده است.

اما آیه حقّ آیه الله حاج سید احمد کربلائی طهرانی - قدّس الله تربته - پس از مرحوم آقا سید حسین قاضی هجده سال عمر کرد و بنا به کلام آقا حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، در *تقیاء البشر* جلد ۱، صفحه ۸۷ و ۸۸، وفاتشان در ۲۷ شهر شوّال المکرّم سنه ۱۳۳۲ روز جمعه، در تشهّد آخر نماز عصر بوده است.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - طریقه عرفان و توحید مرحوم حاج سید احمد را قبول داشته است و دستورات آن مرحوم را که طبق رویه و منهج استاد بزرگ، آخوند ملاّ حسینقلی همدانی بوده است به شاگردان خود می داده است، و

۱- مراد مرحوم آیه الله حاج عبّاس قوچانی (ره) می باشد.

راه و روش مستقیم را معرفت نفس، در راه طریق تعبّد تامّ و تمام به شرع انور می دانسته است، و بدین جهت بعضاً هم از او تعبیر به استاد می کرده است.

اما آیه الله حاجّ سیّد مرتضی کشمیری - قدّس الله سرّه - مرحوم قاضی با ایشان مدّت ده سال مراوده داشته است.

مرحوم صاحب اعیان الشیعه در جلد ۴۸، صفحه ۵۳ و ۵۴، از طبع دوّم تحت شماره ۱۰۹۴۷ گوید: «او در ۱۳ شوّال سنه ۱۳۲۳ در کاظمین رحلت کرد و جنازه اش را به کربلا آورده و در حجره سوّم سمت راست کسی که از در معروف به زینبیه خارج می شود دفن کردند.»

آیه الله کشمیری در فنون عدیده، از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و ادبیات و غیرها متضلع بود، و اما غالب بر امر ایشان زهد و کرامت و صبر و استقامت و بی اعتنائی به دنیا و فتح ابواب مکاشفات برزخیّه و ریاضات شاقّه بوده است.

مرحوم قاضی از ادب او و مراعات نمودن مستحبات و آداب شرعیّه و توسّلات به ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین داستان هائی را نقل می نمود؛ می فرمود:

مدّتی در کاظمین مریض بود و دخترش از او پرستاری می کرد و او پیوسته شرمنده و خجل بود که دختری از دختران رسول الله و از ذریّه طیّبه بتول عذرا از او مراقبت می کند و زحمات او را تکفّل می نماید.

به او می گفتند: آخر این دختر خود شماست، غریبه نیست! می فرمود: «دختر من باشد، این دختر من بودن نسبت او را از رسول الله بر نمی دارد! دختر رسول خدا به خدمت من قیام کرده است.»

[زهد و قناعت در زندگی آقا سیّد مرتضی کشمیری]

روزی مرحوم قاضی فرمودند: یک موقع، غذا را در بیت آن مرحوم صرف

کردم. موقع غذا فقط به قدر دو نعلبکی برنج پخته آوردند، یکی را او نزد خود گذارد و یکی را نزد من نهاد؛ خودش فقط همان مقدار غذايش بود که خورد و سیر شد! اما برای من آن مقدار کفایت نمی‌کرد، آن را خدمت آن مرحوم صرف کردم و چون از نزد او بیرون شدم، غذای معمولی خود را مصرف نمودم.

[دستمال متبرک و هدیه آقا سید مرتضی کشمیری به مرحوم قاضی]

حضرت عارف عالی‌قدر آقای حاج سید هاشم حدّاد که از مبرزترین و قدیمی‌ترین و محبوب‌ترین شاگردان مرحوم قاضی است می‌فرمود:
شاید بیست سال و یا متجاوز از آن، از رحلت مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری - رضوان الله علیه - می‌گذشت که یک روز مرحوم قاضی دستمالی ابریشمی را از جیب خود بیرون آوردند و بوسیدند و به من نشان دادند، و دو مرتبه آن را تا کرده و در جیبشان نهادند و فرمودند: این دستمال را مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری به من هدیه داده است.

عرض کردم: عجب! گویا ابدأً شما این دستمال را استعمال ننموده‌اید و پس از این سالیان متمادی نو و تازه است!
فرمودند: «این هدیه، هدیه آقا حاج سید مرتضی است، من از آن تبرک می‌جویم! این دستمال خیلی محترم است.»

[پاره شود شکمی که چهار بچه سید بزاید و علویّه نشود!]

و ایضاً حضرت آقای حاج سید هاشم می‌فرمود: هر وقت مرحوم قاضی به کربلا می‌آمد، در منزل ما وارد می‌شد و پیوسته به مادر ما علویّه خطاب می‌کرد، با آنکه مادر ما سیده نبود؛ یک روز به محضرشان عرض کرد:
شما به ما علویّه می‌گوئید با آنکه من سیده نیستم، آیا این از باب تجلیل و تبجیل است؟! من که قابل نیستم عنوان علویّه بر من گفته شود.

مرحوم قاضی با شدت و تندی فرمودند:
«پاره شود شکمی که چهار بیچه سید بزاید و علویّه نشود!»

[إهانت به بیچه سید، إهانت به رسول الله است!]

باز روزی که مرحوم قاضی از نجف به کربلا آمدند، پس از چند لحظه‌ای توقف در منزل بیرون رفتند، من هم در خدمتشان رفتم. چند قدمی که رفته بودیم یکی از اطفال من به دنبال من دوید و با من می‌آمد، من به آن مرحوم عرض کردم: اجازه بدهید من این ... را منزل بگذارم و بیایم!

ناگهان مرحوم قاضی ایستاد و عصای خود را به زمین کوفت و چهره‌اش سرخ شد به طوری که رگ‌های گردن و پیشانی برآمد و گفت:
«نشُد! نشُد! سید هاشم چه گفتی؟!»

عرض کردم: این بیچه مزاحم است، گفتم او را در منزل بگذارم و بیایم!
فرمودند: «این چه تعبیری بود که نمودی؟!»

عرض کردم: بیچه خود من است و این کنایه از پستی خود من بود.
فرمودند: «دیگر حقّ این گونه تعبیر را نداری! خودت و اطفال همه سادات و اولاد رسول خدایند. إهانت به بیچه سید، إهانت به رسول الله است!»
خود مرحوم قاضی همیشه فرزندان خود را با عنوان آقا صدا می‌زدند:
آقا سید مهدی، آقا سید تقی، آقا سید محمد حسن، و می‌فرمودند:
«ایشان اولاد رسول خدایند غایة الأمر با فاصله بیشتری، تکریم و تجلیل از آنها فرض است گرچه اولاد من باشند.»

[عمامه تاج رسول الله و فرشتگان است]

مرحوم قاضی عمامه خود را هر وقت می‌خواستند به سر بگذارند، دو دستی بر می‌داشتند و می‌بوسیدند و بر سر می‌گذارند؛ و همچنین در وقت خواب هرگاه

از سر می‌خواستند بردارند، دو دستی بر می‌داشتند و می‌بوسیدند و در کناری می‌نهادند و می‌فرمودند:

«حرمت عمامه واجب است، عمامه تاج رسول الله است، عمامه تاج فرشتگان است.»^۱

[نظافت و تمیزی در ظاهر ایشان]

به قدری عمامه مرحوم قاضی و پیراهن و قبایشان نظیف و تمیز بود که در این نیم‌قرنی که در نجف اشرف بودند ابدأً خالی و یا لکی و یا چرکی در آن مشاهده نشد و در نظافت ضرب‌المثل بودند؛ ولی جوراب نمی‌پوشیدند و لباسشان در زمستان و تابستان به رنگ سپید بود و در گرمای تابستان تکمه‌های پیراهن و قبا را باز می‌گذارند.

مرحوم رضوان مقام آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - قدس سره - می‌فرمود مرحوم قاضی فرمود: «امروز آقا سید محسن حکیم در بازار که می‌رفتم به من گفت: سزاوار است حضرت عالی تکمه‌های خود را در ملأ عام ببندید! اگر باز این کلام را تکرار کرد به او می‌گویم: چه دلیل شرعی دارید؟!»

[حال آقا حاج سید مرتضی با سخنان اهل توحید مثل شخاطه (کبریت) بود]

مرحوم قاضی می‌فرمود: حاج سید مرتضی کشمیری به مقام توحید حق تعالی و عرفان محض ذات احدیت نرسیده بود، تمام کمالاتشان در اطوار عوالم و کرامات و مجاهده با نفس و امثالها دور می‌زد و ما با ایشان، دست به عصا راه می‌رفتیم که از طرفی آزرده خاطر نشود و از طرفی مصاحبت و صحبت و آداب ایشان برای ما بسیار نافع بود.

۱- الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۶۹؛ امام شناسی، ج ۹، ص ۲۹۰.

و می فرمود: آقا حاج سید مرتضی با سخنان اهل توحید مثل سخاطه (کبریت) بود که فوراً آتش می گرفت و تاب تحمل نمی آورد.

[تهی دستی و سختی معیشت ایشان]

مرحوم قاضی ابداً دیده نشد که در منزل برای خود میوه بخرند، در تابستان های گرم میوه ایشان دوغ بود!

یک روز موقع عصر من^۱ در مدرسه هندیه در حجره ایشان خدمتشان بودم، نزدیک غروب بود، یکی از آقازادگان ایشان که از یک منزل ایشان بود، آمد و گفت:

چراغ، نفت و فتیله ندارد؛ پول بدهید تا نفت و فتیله بخریم.

مرحوم قاضی فرمود: پول ندارم.

رفت و برگشت و گفت: فلان چیز را می خواهیم، پول بدهید!

مرحوم قاضی فرمود، پول ندارم.

رفت و برگشت و گفت: فلان چیز را نداریم، پول بدهید!

مرحوم قاضی فرمود: پول ندارم.

آن آقازاده شروع کرد به تندی کردن و با خشونت سخن گفتن که: این وضع نمی شود، این زندگی نمی شود، خانه غذا می خواهد، چراغ می خواهد، چه می خواهد، چه می خواهد، شما در حجره نشسته ای و هی می گوئی پول ندارم.

کار بدین جا که رسید، مرحوم قاضی فرمود: بیا و این کتّه را خالی کن، شاید

خداوند فرجی بکند و پولی یافت شود!

آقازاده مشغول خالی کردن کتّه اطاق شد، اشیاء مندرس و کهنه و غیرها را

بیرون آورد و گفت: وجهی یافت نشد.

مرحوم قاضی فرمود: باز هم جستجو کن!

۱- مراد مرحوم آقای حاج شیخ عباس قوچانی می باشد.

جستجو کرد و یافت نشد.

فرمود: در خاک ته کته خوب تفحص کن شاید در آن میان یافت شود! چون قدری از خاک را برداشت در آنجا دو عدد روپیه یافت و خوشحال شد. مرحوم قاضی فرمود: اینک این دو روپیه را بردار و از آن نفت و فتیله و طعام و هر چه می خواهی تهیه کن!

فقر و تهی دستی از جانبی و از جانب دیگر، از استقامت و تمکین و شادابی مرحوم قاضی داستانها و حکایتها بر سر زبانهاست و این نیست مگر خروج وی از جزئیّت و پیوستن او به کلیّت به طوری که از تعلّقات مادّه و زمان و مکان بیرون آمده و به ولایت مطلقهٔ الهیه پیوسته و مصداق حقیقی ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ دربارهٔ او تحقّق یافته است.

حضرت استادنا الأکرم حاج سید محمد حسین طباطبائی - قدس الله سرّه - می فرمودند: در آیامی که ما در نجف اشرف تحصیل می نمودیم و تحت تربیت آن استاد گرامی بودیم، روزی در مدرسه به حضورشان نشسته بودیم و ایشان چنان حالت تمکین و وجد و حاوی عظمت و وسعت روحی بود که قابل توصیف نیست. در این حال یکی از آقازادگان ایشان از یک منزل آمد و گفت:

مادرم وضع حمل نموده است، وجهی برای قابله بدهید!

فرمودند: چیزی نیست!

رفت و برگشت و گفت: برای قابله صابون و ... می دهند.

فرمودند: چیزی نیست.

رفت و طفلی آمد و گفت: حال که چیزی نیست برای قابله جیگاره (سیگار)

بدهید!

فرمودند: آن هم نیست.

[عبادت و تهجد مرحوم قاضی در مسجد کوفه]

آقای حاج شیخ عباس قوچانی، (وصی آن مرحوم که مدت سیزده سال کسب فیوضات از محضر آن مرحوم نموده است) می فرمود:

مرحوم قاضی یک حجره در مسجد کوفه داشت و یک حجره در مسجد سهله، و با آنکه چهار عیال داشت غالباً در مسجد کوفه و یا مسجد سهله بود و بسیاری از شبها را در آنجا بیتوته می کرد و به تهجد و تلاوت قرآن و شب زنده داری می گذرانید، و غالباً هم مسافت میان نجف و کوفه و یا سهله را پیاده می پیمود و در بین راه غرق ذکر خدا بود، و گهگاهی هم این راه را با واگون اسبی که روی ریل حرکت می کرد و میان کوفه و نجف دایر بود طی می نمود.

[دیدنی خداوند قادر است؟!]

و برای رفتن به کوفه که یکی دو روز ممکن بود به طول انجامد، قند و چای و جیگاره، گذشته از نان و دوغ که غذای معمولی او بود، لازم بود. یکی از شاگردان او که تازه به او پیوسته بود، حکایت کرد که:

روزی مرحوم قاضی را دیدم از بازار بزرگ (بازار ساعت) به طرف دروازه کوفه می رود. دانستم که قصد مسجد کوفه را دارد و من می دانستم که او فلسی هم در جیب ندارد، در شگفت افتادم که ایشان قند و چای و جیگاره حتماً لازم دارد! گذشته از این هم هوا گرم است و پیاده رفتن امکان ندارد.

ایشان که با کمال طمأنینه بازار را طی می نمود، من هم از پشت سر او می رفتم تا بینم آخر کار به کجا منتهی می شود؟! به اواخر بازار که رسیدیم، یک مرد عرب که سر و صورت خود را با چغیه کوفیه (دستمال سربند) پیچیده بود و به صورت از اعراب معیدی بود، آمد و در مقابل ایشان، و یک اسکناس یک دیناری به ایشان داد.

مرحوم قاضی روی خود را به عقب برگردانده و به من فرمود: دیدی خداوند قادر است؟!

من بسیار شرمنده شدم! زیرا دانستم از تمام افکار و خاطرات من او اطلاع داشته، و سبب سازی خداوند را بدین گونه به من گوشزد نموده است.

[موهبتی به ظاهر کوچک ولی بسیار گره گشا]

باز شاگردی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی می گفت: روزی من با آن بزرگ مرد به مسجد سهله رفته بودیم؛ مرحوم قاضی در بعضی از مقامات (مقام حضرت ابراهیم علیه السلام) نماز می خواند، در حال قنوت که کف دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده بود یکی از اعراب مُعیدی یک فلس در کف دست ایشان نهاد؛ ایشان که نماز را تمام کردند آن فلس را محترم شمرده و محفوظ داشتند و رو کردند به من و فرمودند:

«خداوند بعضی اوقات موهبت‌های به ظاهر حقیر به انسان می‌رساند که بعداً به واسطه آن مشکلاتی را مرتفع می‌سازد. کارهای خداوند همه از روی مصلحت است، خواه فکر ما برسد، یا نرسد.»

آن شاگرد می گفت: من در خدمت مرحوم قاضی از مسجد سهله به مسجد کوفه آمدیم، مرحوم قاضی خواست تجدید وضو نماید، (از داخل مسجد کوفه به طرف مشرق که خارج از مسجد است و در آنجا وسائل نظافت و شیرهای آب قرار دارد) همین که خواستیم عبور کنیم مرحوم قاضی چشمش افتاد به یکی از اعلام و معروفین نجف که در خارج مسجد از آب لوله مشغول وضو گرفتن بود. از همان جا برگشت و در خارج مسجد در قسمت شمالی (جنب در مسجد که آب‌ها را داخل در لوله‌هنگ‌ها نموده و برای تجدید وضو و تطهیر مردم آماده کرده و قیمت هر کدام یک فلس بود) مرحوم قاضی آن فلس را داد و یک لوله‌هنگ آب خرید و با آن

وضو گرفت و داخل مسجد شد و به سوی حجره خود رفت تا به نماز و اورادش مشغول شود. مرحوم قاضی به من فرمود:

«آن شخص را که دیدی، می‌دانی که از اعلام و معاریف نجف است و اگر من آنجا می‌رفتم طبعاً باید با او سخن بگویم و سلام و علیک و وو، این گفتارهای بی‌مورد و تعارفات رسمی غالباً در مواقع غیر لازم و ضروری صورت می‌گیرد و بالتّیجه حال توجّه و حضور را در عبادت پائین می‌آورد؛ من با آن فلس رفع محذور نمودم و از برخورد و ابتلای با سخنان بیهوده و بلافائده‌ای که وقت و حال و نشاط عبادت را می‌رباید، خود را خلاص نمودم. حالا فهمیدی که آن فلس یک موهبت و إعطاء عظیم الهی بود که در آنجا من حیث لا نَحْتَسِب داده شد تا در اینجا موفقیت و حال و وقت و نشاط عبادی ما را تضمین نماید؟!»

[نعمَ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ فَقِيهًا صُوفِيًّا]

مرحوم قاضی دارای دو جنبه علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریه فقیهیه عظیم و عالمی جلیل و در علوم باطنیه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طیّ نموده و جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را به تمام معنی الکلمه به وادی حقیقت علی التّحقیق رهبری نموده بود؛ و به علمائی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصّل اصول فقه می‌پرداختند و بالتّیجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقبیح می‌نمود.

و همچنین با درویش و متصوّفه‌ای که به ظاهر شرع اهمّیت نمی‌دهند سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفس راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

خودش به قدری در ایتیان مستحبات و ترک مکروهات، ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب‌المثل بود. به طوری که بعضی از معاندین و کور چشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم، کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به واسطه اتهامات می‌خواهند چهره حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجه زهد و عبادت و التزام به مستحبات و ترک مکروهات قاضی، برای گول زدن عامه و شبهه در طریق است، و گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست.»

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث از جمله مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان رد و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به طوری که همه بشنوند فرمود:

«نعم الرجل أن يكون فقیها صوفیاً!» و این مانند ضرب‌المثل‌ها از کلمات مرحوم قاضی به جای ماند. فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام، و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس‌آماره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان و مبارز و مجاهد با مشتهیات نفسانی برای رضای خاطر رب محمود و پروردگار منان ذوالطول و الإحسان.

[دیدگاه مرحوم قاضی در مراتب بعضی از عرفاء و شعراء]

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - سعدی شیرازی را اهل حال و سلوک نمی‌دانستند، بلکه وی را دانشمندی حکیم تعبیر می‌نمودند و می‌فرمودند: اشعار او ﴿مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾^۱ است؛ آری یک غزل دارد که انصافاً خوب سروده

۱- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۱۲۱.

است و آن این است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
 عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
 به غنیمت شم ای دوست، دم عیسی صبح
 تا دل مرده مگر زنده کنی، کاین دم از اوست
 نه فلک راست مسلم، نه ملک را حاصل
 آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست
 به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست
 به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست
 زخم خونینم اگر به نشود به باشد
 خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
 غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
 ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست
 پادشاهی و گدائی بر ما یکسانست
 که برین در همه را پشت عبادت خم از اوست
 سعدیا گر بکند سیل فنا خانه دل
 دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست^۱

اما ملائی رومی را عارفی رفیع مرتبه می دانستند و به اشعار وی استشهاد می نمودند و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السلام می شمردند و قائل بودند که محال است شخصی به مرحله کمال انسانی برسد و ولایت برای او مشهود

۱- کلیات سعدی، طبع محمد علی فروغی، مطبعة بروخیم، قسمت مواعظ سعدی، غزلیات عرفانی، ص ۱۱۸.

نگردد و می فرموده‌اند:

«وصول به توحید فقط از ولایت است و ولایت و توحید یک حقیقت است؛ بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که اهل سنت بوده‌اند یا تقیه می کرده‌اند و در باطن شیعی بوده‌اند و یا به کمال نرسیده‌اند.»
به محیی الدین عربی و کتاب فتوحات مکیه او بسیار توجه داشتند و می فرموده‌اند:

«محیی الدین از عرفای کاملین است و در فتوحات وی شواهد و أدله‌ای فراوان است که او شیعه بوده است و مطالبی که مناقض با اصول مسلمة اهل سنت است بسیار است. محیی الدین کتاب فتوحات مکیه را در مکه مکرمه نوشت و سپس - تمام آن را که مجموعاً چهار جلد است - اوراق آن را بر روی سقف کعبه پهن کرد، و گذارد یک سال بماند تا به واسطه باریدن باران مطالب باطله‌ای اگر در آن است شسته شود و حقّ از باطل مشخص گردد. پس از یک سال باریدن باران‌های پیاپی و متناوب چون اوراق گسترده را جمع نمود، مشاهده کرد که حتی یک کلمه هم از آن شسته نشده و محو نگردیده است.»^۱

مرحوم قاضی (ره) حافظ شیرازی را عارفی کامل می دانستند و اشعار مختلف آن را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می نمودند، ولی معتقد بودند که ابن فارض مصری از وی اکمل است؛ و از دیوان حافظ و از اشعار ابن فارض در نظم السلوک (تائیه کبری) و غیره بر این مطلب شواهدی ذکر می نموده‌اند؛ از جمله می فرمودند: در تمثیل و بیان اصالت عشق و تیمان و محبت خداوندی حافظ می گوید:

۱- برای اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت والای محیی الدین عربی - رضوان الله علیه - به کتاب شریف روح مجرد ص ۳۱۰ و به همین مجموعه ج ۳ بخش محیی الدین عربی و ج ۵ بخش فلسفه و عرفان مراجعه شود.

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم

با شیر اندرون شد و با جان به در شود^۱

و همین محبت و عشق را ابن فارض بدین عبارت بازگو می‌کند:

وَعِنْدِي مِنْهَا نَشْوَةٌ قَبْلَ نَشْأَتِي مَعِيَ أَبَدًا تَبَقَى وَإِنْ بَلَى الْعَظْمُ^۲

یعنی «عشق و مستی من از شراب او پیش از خلقت و ایجاد من است و همین طور اِلی الابد باقی خواهد ماند گرچه استخوانم بیوسد.»

حافظ ابتدای عشق را بدو خلقت مادی و طبیعی گرفته و انتهایش را مرگ طبیعی می‌داند، اما ابن فارض ابتدایش را قبل از خلقت (به هزار و هزاران سال یا بی‌نهایت پیش) و ختمش را ابداً تصور نمی‌کند، بلکه می‌گوید: این محبت اصولاً خاتمه ندارد و اِلی الابد (به هزار و هزاران سال یا بی‌نهایت پس) باقی خواهد ماند. و حقاً ابن فارض در این بیت معنی تجرد از زمان و مکان را برای نفس آدمی، و ابدیت و ازلت را برای وی در سیر مدارج نزول و صعود، در این نکته گنجانیده است که شعر حافظ بدین ذروه نرسیده است.

ابن فارض در بیت پس از این بیت می‌گوید:

عَلَيْكَ بِهَا صِرْفًا، وَإِنْ شِئْتَ مَرَّجَهَا فَعَدْلُكَ عَنِ ظَلَمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ
ظَلَمَ (با فتحه ظاء) به معنی آب دهان است، و معنی این بیت این طور

می‌شود:

«بر تو باد به ذات و نفس محبوبه و عدم تجاوز و تنازل از آن به چیز دیگری! و اگر آریناً خواستی از ذات و نفس او تنازل کنی و آن ذات صرف و نفس مجرد و نور او را به چیز دیگری مخلوط و ممزوج نمائی، متوجه باش که در

۱- دیوان حافظ، با تصحیح دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر بهروز، ص ۲۳۵.

۲- دیوان ابن فارض، طبع دار صادر بیروت سنه ۱۳۸۲، میمیه، ص ۱۴۳، سطر ۳۵.

این صورت فقط به آب دهان او تجاوز کن و آن را با ذات محبوبه درهم بیامیز! و مبادا غیر از آب دهن وی به چیزی غیر آن توجه نمائی که این ستمی است بزرگ! بلکه یگانه ظلم.»

مرحوم قاضی می فرموده است: مراد از «ظلم الحبيب» آل محمد می باشند که در این بیت دعوت به توحید محض است، و استغراق در ذات احدیت و عدم تنازل از آن به هر چیز دیگری که فرض شود و تصور گردد. اما آل محمد علیهم السلام در این تعبیر عرفانی راقی و کنایه بدیعۀ سلوکی به منزله ظلم الحبيب (یعنی آب دهان محبوبه که شیرین تر و خوشگوارتر و آرام بخش تر از هر چیز است) می باشند و از ذات محبوبه گذشته هیچ چیز به حلاوت آن نیست. در این صورت، در مقام کثرت و تنازل از آن وحدت حقیقیه فقط به آل محمد علیهم السلام تجاوز کن، و با آنان بیامیز که در هیچ یک از نشئات عالم وجود از ملک و ملکوت به مثابه آنان موجودی آرام بخش تر، و به مانند ایشان از جهت سعه ولایت و گسترش آیتیت و اقریبیت به ذات احدیت، چیزی نیست.

مکیدن لبان و نوشیدن آب دهان محبوبه، از لحاظ قرب و فناء و اندکاک در هستی ذات و نفس محبوبه، بزرگترین و قویترین چیزی است که اتحاد با خود محبوبه را می رساند و در صورت مزج و خلط وی با چیز دیگر از خود محبوبه حکایت می کند.

و در این تشبیه و استعاره بدیعۀ عرفانیه، آل محمد علیهم السلام را با حضرت ذات احدیت و فناء و اندکاک در آن ذات ما لا إسم له و لا رسم له چنان متحد و واحد قرار داده است که اقرب از آن متصور نیست؛ بنابراین «ظلم الحبيب» که در مقام بقاء بعد از فناء لازم و برای سالک ضروری است غیر از عترت حضرت ختمی مرتبت و آل محمد نخواهد بود.

شاهد بر این معنی، ابن عارف بزرگ در یائیه خود می گوید:

ذَهَبَ الْعُمَرُ ضِيَاعًا وَ انْقَضَى
 غَيْرَ مَا أُولِيْتُ مِنْ عَقْدِي وَلَا
 بِاطِلًا إِذْ لَمْ أَفْزُ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ
 عِتْرَةَ الْمَبْعُوثِ حَقًّا مِنْ قُصَيٍّ^۱

«عمر من ضایع شد و به باطل گذشت؛ چرا که به من از حقیقت شما هیچ چیز نرسیده است و بدان کامیاب نشده‌ام غیر از عقد و گره ولایت عترت برانگیخته شده به حق از اولاد قُصَیِّ (عترت و خاندان محمد بن عبدالله ... ابن قُصَیِّ) که آن به من عنایت شده است.»

یعنی نتیجه یک عمر، سیر و سلوک إلى الله، وصول به ولایت عترت طاهره و گره خوردن و عقد و لاء ایشان است که به طور منحه و بخشش به من إعطاء شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده‌ام.

از اینجا اولاً: به دست می‌آید که سیر و سلوک صحیح و بی‌غش و خالص از شوائب نفس اماره، بالآخره سالک را به عترت طیبه می‌رساند و از انوار جمالیّه و جلالیه ایشان در کشف حجب بهر مند می‌سازد، و ابن فارض که مسلماً از عامه بوده و مذهب سنت را داشته است و حتی کنیه و نامش «أبو حَفْصِ عُمَرَ» است، در پایان کار و آخر عمر از شربت معین ولایت سیراب و از آب دهان محبوب ازل، سرشار و شاداب گردیده است.

و ثانیاً: همان طور که مرحوم قاضی - قدس الله نفسه - فرموده‌اند، وصول به مقام توحید و سیر صحیح إلى الله و عرفان ذات احدیت - عز اسمه - بدون ولایت امامان شیعه و خلفای راشدین از اولاد علی بن ابی طالب و بتول عذراء صلوات الله علیهما محال است؛ این امر درباره ابن فارض مشهود و درباره بسیاری دیگر از عرفای عالی‌قدر همچون محیی الدین عربی و ملا محمد رومی و فرید الدین عطار نیشابوری و أمثالهم، به ثبوت و تحقق پیوسته است.

۱- دیوان ابن فارض، یائیه آن اولش این است: سَأَتَّقُ الْأَطْعَانَ يَطْوِي الْبَيْدَ طَيًّا، ص ۲۵.

مرحوم قاضی (ره) خواندن علم حکمت را مغنی نمی دانستند؛ و بدون سیر و سلوک عملی و ریاضات شرعیّه و عرفان عملی، می فرمودند مشکل حلّ شدنی نیست؛ اما خواندن حکمت و فلسفه ملاً صدرای شیرازی و حاجی سبزواری را مفید می دانسته اند. و وصیّ آرجمند ایشان، حضرت رضوان مقام، آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی - قدّس سرّه - دوره های عدیده ای را در نجف اشرف از شرح منظومه و اسفار اربعه تدریس کرده اند.

[اهتمام مرحوم قاضی بر دوام طهارت]

دوام طهارت از دستورات حتمیّه مرحوم قاضی به شاگردان خود بود؛ خود آن مرحوم نیز لحظه ای بدون وضو و یا بدون غسل نمی ماند. چون آب شیرین در آن زمان در نجف کمیاب و گران قیمت بود و از کوفه با مشک حمل می نمودند، ایشان می فرموده است:

«چون آب شور برای چشم مضرّ است، من در هنگام وضو فقط صورت خود را با آب شیرین می شویم و دست های خود را با آب چاه.»

در آن زمان، یک حمام در منزل کسی نبود. حمام ها عمومی و حمام نجف منحصر به دو حمام بود: حمام قیصریّه و حمام علی آقا، و شب ها حمام ها بسته بود. مرحوم قاضی در وقت نیاز به غسل در منزل غسل می نمود و در اوقاتی که هوا سرد بود، در اطاق در بسته لنگی را بر روی زمین اطاق و یا به روی حصیر آن پهن می کرد و بر روی آن می ایستاد و پس از رفع عین نجاست از بدن، فقط با چندین مشت آب که بر روی سر و صورت و بدن خود می ریخت و آن را به همه جای بدن سرایت می داد، غسل می کرد، و فقط مقداری از لنگ گسترده تر می شد و سپس آن را جمع می نمود.

مرحوم آقا حاج شیخ عبّاس می فرمودند: روزی مرحوم قاضی سخت سرما

خورده بود؛ چون از علّت سؤال شد، فرمود:

«دیشب در منزل فلان، بوده‌ام و هوا سرد بود و پس از احتیاج به غسل، در اطاق غسل کردم و سرما خوردم.»

[حالت تحیر و شیفتگی مرحوم قاضی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام]

و می‌فرمودند: در این اواخر عمر یک‌گونه حالت تحیر و شیفتگی و بی‌قراری مخصوص نسبت به حضرت سیدالشهداء علیه السلام داشت. هر روز هنگام طلوع آفتاب و به خصوص وقت غروب آفتاب گریه می‌کرد و در ایام عزاداری سراسیمه و سر برهنه، واله بود. روزی که قمه‌زنها در حال قمه‌زدن از کوچه او عبور می‌کردند، با شتاب از منزل بیرون می‌آید و در برابر در می‌ایستد و سر خود را بلند کرده، آماده می‌سازد که تا شاید یک قمه از قمه‌های آنان به سرش اصابت کند.

حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد - روحی فداه - می‌فرمودند: مرحوم قاضی برای زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام از نجف اشرف، زیاد به کربلای معلی می‌آمدند و با سایر زوّار از عرب، در کوچه و بازار می‌آمیختند. هیچ‌گاه دیده نشد که در مسافرخانه و فندقی بروند، بلکه به مساجد و مدارس می‌رفتند و چه بسا کنار خیابان روی خاک می‌خوابیدند. بسیاری از اوقات که در صحن مطهر جا برای توقّف بود، در خود صحن بیتوته می‌نمودند و تا به صبح به زیارت و نماز و دعا مشغول بودند؛ و أحياناً هم روی سنگ فرش صحن، عباى خود را بر روی خود کشیده می‌خوابیدند.

مرحوم قاضی می‌فرمود: من در تمام نقاط صحن مطهر خوابیده‌ام؛ در تمام مدّت عمر که بدین‌جا مشرف بوده‌ام هر شب را در نقطه‌ای بیتوته کرده و خوابیده‌ام به طوری که جائی به قدر وسعت بدن من، یافت نمی‌شود که در آن نخوابیده باشم.

محلّ ورود قافله امام حسین علیه السلام را در ابتدای ورود به کربلا از مدینه، مشخص نموده بودند، و آن مکانی بود در قست شمالی مضجع مبارک که تقریباً فاصله آن تا صحن مطهر کم نبود؛ یعنی در حال خروج از در شمالی (در سدر) و عبور از تمام بازار واقع در آن قسمت، تا برسد به شریعه حسینی، آن محلّ را (قرب مقامی که فعلاً معروف به مقام امام زین العابدین علیه السلام است) معرفی نموده و به بعضی از شاگردان خویش نشان داده بودند.

و اما حضرت أبا الفضل العباس علیه السلام را شاگردان ایشان، کعبة أولياء می گفتند.

توضیح آنکه: مرحوم قاضی پس از سیر مدارج و معارج و التزام به سلوک و مجاهده نفس و واردات قلبیه و کشف بعضی از حجابهای نورانی، چندین سال گذشته بود و هنوز وحدت حضرت حق تعالی تجلی ننموده و یگانگی و توحید وی در همه عوالم در پس پرده خفا باقی بود، و مرحوم قاضی به هر عملی که متوسّل می شد این حجاب گشوده نمی شد.

تا هنگامی که ایشان از نجف به کربلا برای زیارت تشرّف پیدا کرده و پس از عبور از خیابان عباسیه (خیابان شمالی صحن مطهر) و عبور از در صحن، در آن دالانی که میان در صحن و خود صحن است و نسبتاً قدری طویل است شخص دیوانه‌ای با ایشان می گوید: **أبو الفضل كعبة أولياء است.**

مرحوم قاضی همین که وارد رواق مطهر می شود در وقت دخول در حرم، حال توحید به او دست می دهد و تا ده دقیقه باقی می ماند؛ و سپس که به حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف می گردد در حالی که دستهای خود را به ضریح مقدّس گذاشته بود، آن حال قدری قوی تر دست می دهد و مدّت یک ساعت باقی می ماند؛ دیگر از آن به بعد مرتّباً و متناوباً و سپس متوالیاً حالت توحید برای ایشان بوده است.

رَزَقْنَا بِمُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَبِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَأَخِيهِ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ كَمَا رَزَقَهُ بِهِمْ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمُتَّبِعِينَ يَمْنَاهُ فِي فَقْرِهِ إِلَى اللَّهِ وَتَبَتُّلِهِ إِلَيْهِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ [عليه].

[دستور العمل مرحوم قاضی برای دفع دشمن]

و حضرت آقای حاج سید هاشم حداد فرمودند: مرحوم قاضی - قدس الله روحه - فرمودند:

«خواندن آیات: ﴿كَهَيَعَصْ﴾^۱ ﴿حَمَّ * عَسَقْ﴾^۲ ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾^۳ برای دفع دشمن بسیار مفید است.»

و خود آقای حداد فرمودند: چنان که روی نگین انگشتر عقیق زرد یا سرخ نوشته گردد و انسان همراه داشته باشد خوب است.

و أيضاً فرمودند: چنانچه در روی یک نگین عقیق نوشته گردد: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۴ و در روی دیگرش نوشته شود: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ ﴿كَهَيَعَصْ﴾ ﴿حَمَّ * عَسَقْ﴾ و در انگشتری نموده در دست شود خوب است.

و أيضاً حضرت آقای حاج سید هاشم حداد فرمودند: مرحوم قاضی - قدس الله روحه - گفته اند:

«هرکس در مقابل دشمن انگشت‌های دست خود را به ترتیب یکی پس از دیگری ببندد و در مقابل بستن هر انگشت یک حرف از حروفات: ﴿كَهَيَعَصْ﴾

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

۲- سوره الشوری (۴۲) آیه ۲ و ۱.

۳- سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

۴- سوره النمل (۲۷) آیه ۳۰.

﴿حَمْرٌ * عَسَقٌ﴾ را بگوید به طوری که وقتی که همه را گفت، تمام انگشتان بسته شود و سپس در مقابل دشمن باز کند، شرّ دشمن از او دفع خواهد شد.^۱

[دستور العمل مرحوم قاضی برای رفع مشکلات دنیوی و اخروی]

جناب مستطاب آقای حاج شیخ علامه انصاری لاهیجی - دام بقاء - که از شاگردان مرحوم قاضی هستند، فرمودند:

روزی از ایشان پرسیدم که: در مواقع اضطرار و گرفتاری چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، و در بن بست کارها به چه ذکر مشغول شوم تا گشایش یابم؟ در جواب فرمودند:

«پس از پنج مرتبه صلوات و آیه الكرسي، در دل خود (بدون آوردن به زبان) بسیار بگو: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تَشَاءُ،^۲ تا إن شاء الله گشایش یابد.»

علامه انصاری فرمودند: من در مواقع گرفتاری های صعب و مشکلات لاینحل به این دستور عمل کردم و نتیجه های عجیب گرفتم.

و نیز گفتند: مرحوم قاضی می فرمود:

«مَنْ كَانَ هُمُّهُ اللَّهُ كَفَاهُ اللَّهُ فِي جَمِيعِ هُمُومِهِ.»^۳

و نیز گفتند: مرحوم قاضی می فرمود:

«در یک مسجد همیشه نماز نخوانید، به مساجد دیگر ایضاً بروید و هر جا دیدید حال پیدا نمی کنید مکان خود را تغییر دهید و از این مسجد به مسجد دیگر

۱- جنگ ۱۸، ص ۲۷۰؛ جنگ ۴، ص ۲۶.

۲- کامل الزیارات، ص ۲۲۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۳۴؛ کشف الغطاء، ج ۲، ص ۳۰۶ با اندکی اختلاف.

۳- معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۶.

انتقال یابید! و خلاصه آنکه توقّف در یک مکان بی‌مورد است و باید دائماً دنبال حال بود و از جائی به جای دیگر منتقل شد و هر جا حال بهتر بود آنجا را انتخاب نمود؛ اگر در مسجد کوفه نشد به مسجد سهله بروید و اگر در مسجد سهله پیدا نشد به مسجد کوفه بروید و هکذا.»

و أيضاً علامة لاهیجی نقلاً عن المرحوم القاضی گفتند:

«هیچ وقت نباید مأیوس شد و از دیرکرد نتیجه، نباید شخص دست از کار سیر و سلوک خود بردارد؛ زیرا ممکن است کسی به تدریج با ناخن خود زمین را بخراشد و سپس ناگهان به اندازه گردن شتر آب زلال و روان جاری شود.»^۱

[شهرت، آفت بزرگ سیر و سلوک]

در روز ۲۸ ذوالقعدة الحرام ۱۴۰۱ هجریه قمریه، در پشت سر حضرت امام رضا علیه السلام در حرم مطهر نشسته بودیم که: علامه انصاری لاهیجی - آدام الله بقاه - از مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - نقل کردند که:

وقتی از اهل تبریز خدمت ایشان جمعی به نجف اشرف مشرف شدند، و مرحوم قاضی از احوال یکی از شاگردان خود که به تبریز رفته بود سؤال کرد؛ گفتند: در میان مردم شهرتی بسزا یافته است.

مرحوم قاضی از این کلام ملول و مکدر شده و فرمودند:

«شهرت بسیار ضرر دارد و شخص مشهور به بلاهائی مبتلا می‌گردد! خصوصاً شخص سالک، که هر چه منعزل‌تر باشد وصولش به مقصود بهتر است و در صورت اشتهاار دچار بلیه می‌شود.»^۲

۱- جنگ ۱۸، ص ۲۷۱؛ جنگ ۴، ص ۲۵.

۲- جنگ ۱۴، ص ۱۲.

[تفاوت سنّی مرحوم قاضی با مرحوم انصاری]

عارف واصل و فقیه و ارسته آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه - در زمان حیات مرحوم قاضی دو بار برای زیارت به اُعتاب مقدّسه مشرف شدند، ولی در هیچ مرتبه ملاقات میان این دو بزرگوار حاصل نشد؛^۱ با آنکه تفاوت سنّ آنها سی و پنج سال بوده است.

زیرا مرحوم آیه الله انصاری در روز جمعه، دوّم ذی القعدة، دو ساعت از ظهر گذشته، سنه ۱۳۷۹، در سنّ پنجاه و نه سالگی لباس تن را خلع نمود و آیه الله قاضی در شب ششم ربیع الأوّل ۱۳۶۶، در سنّ هشتاد و یک سالگی به جامه ابدیت مخّلع گشت. بنابراین تفاوت میان سنوات رحلتشان سیزده سال؛ و چون عمر مرحوم قاضی از مرحوم انصاری بیست و دو سال بیشتر بوده است و مرحوم انصاری سیزده سال دیرتر فوت کرده است؛ لهذا سی و پنج سال تفاوت سنّ دارند.

$$۸۱-۵۹=۲۲ \quad ۲۲+۱۳=۳۵$$

و علیهذا، مرحوم انصاری در زمان ارتحال مرحوم قاضی، ۴۶ ساله بوده است.

$$۸۱-۳۵=۴۶$$

[ملاقات آقای حاج محمد حسن بیاتی با مرحوم قاضی]

اما مرحوم انصاری در زمان حیات قاضی شاگردانی داشته و در راه عرفان و توحید حضرت احدیت سیر می داده است. یکی از شاگردان ایشان که بحمد الله و المنّة فعلاً در قید حیاتند و قریب هشتاد سال از عمرشان می گذرد، جناب صدیق ارجمند و برادر گرامی سالک پخته واصل و رهبر راه رفته مُجدّد و مشتاق، حاوی

۱- رجوع شود به ص ۳۸ و ۳۹ تحت عنوان: همه حضار وضو دارند الا.

أسرار إلهیة، آقای حاج محمد حسن بیاتی همدانی است که در سفر اخیر مرحوم انصاری به اُعتاب عالیّه در معیت ایشان بوده و جزء شاگردان وی محسوب می شده است.

ایشان می گویند: روزی که با مرحوم استاد انصاری و شاگردانشان به کوفه برای اُعمال مسجد کوفه می رفتیم در هنگام مراجعت با واگن آمدیم، واگن های دو طبقه که با اسب بر روی ریل حرکت می کرد. حضرت آقای انصاری با شاگردان همه در طبقه اوّل نشستند، من که در آخر آنها بودم چون وارد شدم این طبقه پر شده بود؛ لذا به طبقه بالا رفتم و دیدم آن طبقه خالی است، فقط یک سیّد جلیل المنزله و عظیم القدر و نورانی در صدر واگن نشسته است؛ چون چشمش به من افتاد، فرمود: بیا! بیا اینجا!

من سلام کردم و در کنار وی نشستم. از احوال من پرسید و بسیار به من محبت کرد و گرم گرفت، و تا به نجف رسیدیم پیوسته با من گفتگو داشت و دستوراتی به من داد، و فرمود: «به اینها عمل کن!»

من با آنکه تا آن لحظه او را ندیده بودم، چنان شیفته و دلباخته او شدم که قابل وصف نیست!

واگن به نجف رسید، مرحوم آقای انصاری که با شاگردان در طبقه پائین بودند پیاده شدند و رفتند و من که در طبقه بالا بودم دنبال آن سیّد جلیل می آمدم و او نیز خیلی آرام و آهسته پائین می آمد؛ چون به پائین رسیدم و از او خداحافظی کردم و رفتم تا خود را به آقای انصاری برسانم تا چشم ایشان به من افتاد، فرمود: آیا آن سیّد را شناختی؟

عرض کردم: نه، ولی بسیار عظیم و کریم، و عالمی بود از عظمت و متانت و تمکین!

فرمود: ایشان قاضی است! آیا به تو دستوری هم دادند؟

عرض کردم: آری چنین و چنان!

فرمود: آیا به آن عمل می‌کنی؟

عرض کردم: من چون اینک در تحت ولایت شما هستم، منوط به اذن

شماست!

فرمود: أحسنت، راه همین است!

جناب برادر ارجمند آقای حاج محمد حسن بیاتی می‌فرمایند: همان تخمی که در آن چند لحظه مرحوم قاضی در دل من کاشت، به تدریج به ثمر نشست و پس از ارتحال مرحوم قاضی و ارتحال مرحوم انصاری و اتصال با حضرت آقای حاج سید هاشم حداد، چنان رو به تزاید و رشد و نمو است که در هر لحظه، توحید حضرت حق مشهود و عالم بقاء بعد الفناء، نصیب و به حول و قوه حضرت احدیت، جامعیت اسماء و صفات و طلوع مقام ولایت از کُنه ذات، از آثار و نتایج آن است.^۱

[تعلیقه و تصحیح ارشاد شیخ مفید و ذکر نسب مرحوم قاضی و علامه

طباطبائی]

مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - در زمان جوانی خود کتاب ارشاد مفید را تصحیح نموده، و در سنه ۱۳۰۶ هجریه قمریه که سال چهل و یکمین از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بوده است تصحیح تمام، و در روز ۱۷ شهر ربیع المولود اوائل سنه ۱۳۰۸ از هجرت، به دست محمد بن حسین تبریزی نوشته شده و آماده طبع شده است، و در آخر آن، آن مرحوم سلسله شریف نسب خود را مرقوم فرموده و ما تیمناً و تبرکاً در اینجا عین دستخط مبارکشانشان را می‌آوریم:

۱- جنگ ۱۸، ص ۲۳۷ الی ۲۷۴.

و لَمَّا كَانَ الْعِلْمُ بِالنِّسَبِ الْعَلِيَّةِ شُعِبَ الْإِنْسَابِ الْعُلُوِّيَّةِ مِنْ أَهَمِّ الْمَقَاصِدِ الْعِلْمِيَّةِ وَ بِهِ يُعْرَفُ مَوَارِدُ بَعْضِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَّقْنَا عَلَيْهِ هَذِهِ اللَّمْعَةَ الْبَهِيَّةَ فِي نَسَبِ هَذِهِ الْفِرْقَةِ الْحَسَنِيَّةِ - عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الثَّنَاءُ وَ التَّحِيَّةُ - .

أَقْلُ الْخَلِيقَةِ السَّيِّدِ عَلِيِّ بْنِ الْمَوْلَى الْمِيرْزَا حَسِينِ بْنِ الْمِيرْزَا أَحْمَدِ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا رَحِيمِ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا تَقِيِّ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ عَلِيِّ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا صَدْرِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمِيرْزَا يَوْسُفِ (نَقِيبِ الْأَشْرَافِ) بْنِ الْمِيرْزَا صَدْرِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الدِّينِ بْنِ سَيِّدِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ الْأَمِيرِ عَلِيِّ الْكَبْرِ بْنِ الْأَمِيرِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ الْأَمِيرِ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ سَيِّدِ عِمَادِ الدِّينِ أَمِيرِ حَاجِ بْنِ فَخْرِ الدِّينِ حَسَنِ بْنِ كِمَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدِ حَسَنِ بْنِ شَهَابِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عِمَادِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ سَيِّدِ أَحْمَدِ بْنِ سَيِّدِ عِمَادِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَصْغَرِ (وَ يُعْرَفُ بِابْنِ الْخِزَاعِيَّةِ) بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ الطَّبَّاطِبَايَا بْنِ إِسْمَاعِيلِ الدِّيَابِجِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ الْعَمْرِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُثَنِّيِّ بْنِ الْأَمَامِ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ الْمُجْتَبِيِّ بْنِ الْإِمَامِ الْهَيْمَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ أُمُّ إِبْرَاهِيمِ بْنِ الْحَسَنِ فَاطِمَةُ بِنْتُ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ؛ رَحِمَ اللَّهُ مَعْشَرَ الْمَاضِيْنَ وَ الْحَقَّنَا بِهِمْ فِي الصَّالِحِينَ. - انْتَهَى.

[جَدِّ سَوْمِ عَلَّامِهِ طَبَّاطِبَايَايَا بِأَمْرِهِ قَاضِي يَكِي اسْت]

از علامه طباطبائی راجع به نسبشان سؤال^۱ کردم فرمودند: جدّ سَوْمِ من با جدّ سَوْمِ مرحوم حاج میرزا علی قاضی یک نفرند؛ چون سلسله من بدین شکل است: «السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ حَسِينُ بْنُ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ حَسِينِ بْنِ السَّيِّدِ عَلِيِّ الْأَصْغَرِ بْنِ

۱- سائل مرحوم آية الله علامه طهرانی رضوان الله عليه می باشند.

السَّيِّدَ مُحَمَّدَ تَقِيٍّ» و این سید محمد تقی همان میرزا تقی قاضی فرزند میرزا محمد قاضی است که مرحوم حاج میرزا علی قاضی او را جدّ سوّم خود شمرده است. اللهمّ اَرْحَمِهِمْ جَمِيعًا وَ طَوَّلْ عُمَرَ سَيِّدِنَا الطَّبَّاطِبَائِي، بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.^۱

[اخبار آقای قاضی از وقایع آینده]

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - دامت برکاته - که از اعظم نجف و وصی مرحوم قاضی هستند، در اوقاتی که حقیر در نجف برای تحصیل مشرف بودم (سنه ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۷) از جمله مطالبی که از مرحوم قاضی نقل کردند این بود که:

یک بار [آیه الله] آقای حاج آقا روح الله خمینی که برای زیارت به نجف آمده بودند به خدمت مرحوم قاضی آمدند و در اطاق آن مرحوم که جمعی از تلامذه ایشان از جمله خود آقای حاج شیخ عباس حضور داشتند، وارد می‌شوند. ایشان سلام می‌کند و می‌نشیند؛ مرحوم قاضی ابدأ اعتنائی نمی‌کنند و حتی از سر جای خود تکانی هم نمی‌خورند و هیچ وقعی نمی‌گذارند به طوری که این، موجب تعجب حضار می‌شود، با آن سوابقی که از استاد خود نسبت به احترام به واردین زوآر داشته‌اند.

آقای حاج شیخ عباس می‌گفتند در این حال مرحوم قاضی به من گفتند:

«فلان کتاب را بردار و از فلان جا بخوان!»

من که همیشه کتاب‌ها را برای مرحوم قاضی می‌خواندم، برخاستم و از طاقچه آن کتاب را برداشتم و از آن جایی که فرموده بود شروع کردم به خواندن. داستان و سرگذشت پادشاهی بود که نوشته بود و من می‌خواندم تا رسیدیم به

۱- جنگ ۶، ص ۱۵۶ الی ۱۵۸.

جائی که فرمود: «دیگر بس است!» و پس از آن مرحوم قاضی شروع کرد به بیان کردن قضایا و مطالبی که در آن، اشارات و تعریضاتی به [آیه الله] حاج آقا روح الله بود؛ و ایمانات و اشاراتی بود که فتنه و امتحانی پیش می آید.

چون آقای قاضی گفتارشان به پایان رسید آقای [آیه الله] حاج آقا روح الله رفتند، و ما همه در تعجب افتادیم که این قرائت کتاب و این داستان بدون اندک مناسبتی و این بیانات مرحوم قاضی بدون اندک مناسبتی با مجلس و ورود [آیه الله] آقای حاج آقا روح الله چه معنی دارد؟ و تا به حال هم نفهمیدیم آن چه بود.

در سفری که این حقیر به نجف داشتم بعد از رحلت آیه الله بروجردی و قیام علماء بر علیه دولت شاهنشاهی درباره تصویب نامه دخول زنان در انجمن های ایالتی و ولایتی و بالأخص نامه های شدید حضرت آیه الله خمینی به دولت علم که نخست وزیر بود، آقای حاج شیخ عباس قوچانی به من گفتند: اینک با قیام آیه الله خمینی کم کم بیانات مرحوم قاضی در آن مجلس برای ذهن من تداعی می شود و مفهوم می گردد که تمام آن گفتارها راجع به همین امور مربوطه به وضع فعلی بوده است.^۱

[مرحوم قاضی کوهی از عظمت بود]

جناب دوست و رفیق ارجمند و گرامی دیرین ما مرحوم شهید آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری - اعلی الله تعالی مقامه - نقل کردند برای حقیر که: حضرت آیه الله خمینی - مد ظلّه - بسیار به مقام و منزلت مرحوم قاضی ارج می نهند و شنیدم روزی از ایشان که می فرمود: مرحوم قاضی کوهی از عظمت بود؛ و أيضاً از ایشان شنیدم که می فرمود: در قبرستان قم یک نفر خوابیده است و او آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است.

۱- جنگ ۱۷، ص ۲۹ و ۳۰.

[انتقاد سخت مرحوم قاضی به علوم سرگرم‌کننده و بی‌نتیجه]

مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس می‌فرمودند: مرحوم قاضی نسبت به جمیع علوم سرگرم‌کننده و بی‌نتیجه و اتلاف‌کننده عمر سخت انتقاد می‌نمودند، و دو نفر از مشاهیر آن زمان را اسم می‌بردند که چگونه با این استعداد قوی و تعب و رنج مداوم، خود را به بحث و کتابت چه مسائلی مشغول کرده‌اند! و این لیاقت و پشتکار را در علوم حقیقیه الهیه صرف ننموده‌اند!

[اختراعات و اکتشافات اخیر برای اهل عرفان است]

و ایضاً می‌فرمودند: این اختراعات و اکتشافات اخیر برای اهل عرفان است، زیرا آنانند که گل سرسبد جهان خلقت می‌باشند؛ بقیه مردم و بالأخص سازندگان آنها [که] در حکم بهائم و همج راع هستند، این اختراعات را در امور شهویه و دنییه و فانییه مصرف می‌کنند و از عالم حیات و هستی حقیقی متمتع نمی‌گردند؛ اما اولیاء خدا از آنها در راه وصول به کمال حداکثر استفاده را می‌نمایند.

تمام رنج و زحمت فلان مخترع برای یک ساعت راحت یافتن و خلوت یک مرد الهی با خدای خویشتن است؛ ما از این اختراعات (از قبیل سیاره و کشتی بخار و طیاره و أمثالها) در راه و روش و در هدف خود بهترین استفاده را می‌نمائیم.

[در هرچه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای]

مرحوم علامه آیه الله طباطبائی - قدس الله سره - می‌فرمودند:
یک روز که در محضر مبارک مرحوم قاضی بودیم و ایشان برای رفقای خصوصی از عالم توحید و کیفیت نزول نور حق بر مظاهر عالم امکان و وحدت

حَقَّة حَقِیقِیَّةٌ إِلَهِیَّة بِنَانَاتِی بَس شِکْفَتِ اَنگِیز دَاشْتَنْد، و خُود چَنان گَرم سَخَن بُوَدَنْد کِه مِشَاهَدَات غِیبِیَّة دَر سِیمایشان مِشَهُود، و حَالَت نُوَشِیدَن شِرَاب طَهُور از وِجَناتشان دِیدِه مِی شُد، و چَنان غَرَقَةُ اَحْوال و وَاِرَدَات بُوَدَنْد کِه گُوئِی غَیْر از خُدا و اَسْماء و صِفَات و اَفْعال او دَر عَالَم وِجُود اَبْداً چِیزِی نِیست و عَالَم اَعْتَبار و کَثْرَت جِز تَخِیْلِی بِیَش نِه؛ دَر اِین حَال اِین بَیت را خُوانَدَنْد و دَم فَرُو بَستَنْد:

دَر هِرچِه بَنگَرم تُو پَدِیدار بُوَدِه اِی اِی نَانمُودِه رِخ، تُو چِه بَسِیَار بُوَدِه اِی
دَر اِینجا ما فِهْمِیدِیم کِه از اوّل کلامشان تا بِه اَخر کِه از حَقّ و مِظَاهِر تُو حِید
وِی دَر نَزول نُور ذَات دَر شَبکِه هَای عَالَم اِمکان بَحْث دَاشْتِه اَنْد، رُوی گِفتارشان با ما
بُوَدِه اِست.

[آیه الله حاج آقا حسین قمی رضوان الله علیه: ما نسبت به علوم ایشان کور

باطن هستیم]

مَرحُوم آیه الله حَاج شَیخ عَبّاس (وَصِیّ مَرحُوم قاضِی) مِی فَرمودَنْد: پَس از رَحَلَت مَرحُوم قاضِی، دَر نَجَف از اِیشان تَجْلِیلِی بِه عَمَل نِیامَد؛ فِقط یَک مِجَلَس خَتَم و فَاتِحِه از طَرَف آیه الله العَظْمِی حَاج آقا حُسَین قَمِی طَباطبائِی گِرَفْتِه شُد.
مَرحُوم حَاج آقا حُسَین دَر بَرابِر مَرحُوم قاضِی اِظْهَار ادب مِی نَمُود و عِلاوَه بَر اَنکِه مَنهَج و رُوش وِی را نَفِی نَمِی نَمُود، بَلکِه تَأیید مِی کَرَد و بَعْضِی از اَوَقات مِی فَرمود: «ما نَسبَت بِه عُلُوم اِیشان کُور باطن هِستِیم».

آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی که تدریس علوم حکمت و عرفان را در نجف ممنوع نموده بود، تولدش ۱۲۸۴ و وفاتش در ۹ ذوالحجّة ۱۳۶۵ (تُقباء البشر، جلد ۱، صفحه ۴۱، شماره ۹۲) یعنی سه ماه منهای سه روز، زودتر از ارتحال مرحوم آیه الله و مرءآه الحق و العرفان آقای قاضی صورت گرفت؛ چون میلاد مرحوم قاضی در سنه ۱۲۸۵ و رحلتشان در ۶ ربیع الاول سنه ۱۳۶۶ تحقّق یافت.

امّا آیه الله حاج آقا حسین قمی که تولدشان در قم سنه ۱۲۸۲ واقع شد، فوتشان در بیمارستان بغداد در روز ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۳۶۶ (نُقباء البشر، جلد ۲، صفحه ۶۵۳، شماره ۱۰۸۹) یعنی هشت روز پس از مرحوم قاضی صورت گرفت.

[امام زنده و مرده ندارد؛ امام مقبور در قبر زنده است]

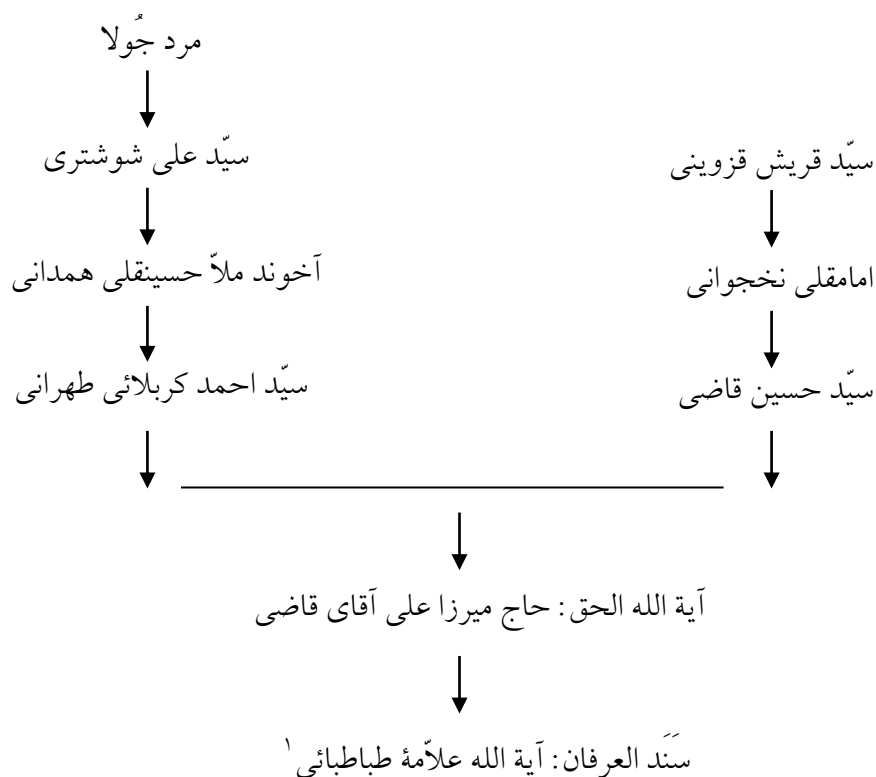
حضرت آیه الله حاج سید علی لواسانی - دامت برکاته - در صبح روز دوشنبه ۱۸ شهر جمادی الاولی سنه ۱۴۱۲ که به بنده منزل در مشهد مقدّس تشریف آوردند در ضمن بیانشان مطلبی درباره مرحوم قاضی نقل نمودند که شایان ذکر است؛ نقل کردند از حضرت آیه الله حاج سید رضی شیرازی - دامت برکاته - که فرمودند: یکی از معاریف، از رجال علم و عمل (نامشان را برده بودند) که در صدق و استواری وی در گفتار و کردار شکّی نیست، برای من نقل کرد که:

من روزی در صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در قسمت پشت سر، در فاصله میان مقبره مرحوم سید محمد کاظم یزدی (ره) و میان دیوار ساختمان حرم و رواق نشسته بودم، و اتفاقاً چون خسته بودم پای خود را دراز کرده بودم، خیلی به طور معمولی و ساده؛ بعداً که خدمت آقای قاضی رسیدم بدون مقدمه فرمودند:

«تمام نقاط صحن مطهر حکم خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد و شما هم می دانید که امام زنده و مرده ندارد، امام مقبور در قبر زنده است! بنابراین آیا جسارت نیست که انسان در خانه خود امام به طرف خود امام حیّ و زنده پای خود را دراز کند؟!»^۱

[دو اشتباه از صاحب کتاب سیمای فرزندگان]

دو مطلب در کتاب سیمای فرزندگان تألیف آقای رضا مختاری، صفحه ۷۹ و صفحه ۸۳، به نقل از تاریخ حکماء و عرفاء متأخر آمده است که هر دو اشتباه است: اول آنکه: استاد مرحوم شوشتری را «ملاقلی جولا» ذکر کرده‌اند و جولا نامش معلوم نیست؛ اما امامقلی، نه ملاقلی، نام استاد پدر مرحوم قاضی (یعنی آقا سید حسین قاضی) شاگرد آقا سید قریش قزوینی بوده است. دوم آنکه: مرحوم قاضی شاگرد مرحوم آقا شیخ محمد بهاری نبوده است و دو طریق استاد مرحوم قاضی بدین گونه است:



آقا سید احمد کربلانی استاد سلوکی آقای قاضی (ره) نبوده بلکه استاد ایشان والدشان بوده است

و نیز حضرت معظم له [آیه الله قوچانی] بیان کردند که: مرحوم آقا سید احمد کربلانی استاد مرحوم قاضی در معرفة النفس نبوده، بلکه استاد ایشان والد ایشان بوده است. شرح حال آنکه:

شخصی به نام حاج محمد قلی خان نخجوانی عاشق یک پسر ارمنی شده و چنان دلباخته و عاشق گردیده بود که روز و شب نداشت و در خیابانها واله و حیران حرکت می نمود. روزی^۱ در حال حرکت از پشت سر، دستی به شانه او خورد که کسی به او گفت: «راهی که تو می روی اشتباه است!» یکباره بی هوش شده و به زمین افتاد؛ چون به حال آمد و برخاست دید که عشق آن پسر از سرش بیرون رفته و عشق خدا در او حاصل شده است.

برای نیل به مقصود به سمت مکه حرکت نمود و چهار سال تمام در آنجا ماند روزها و شبها به راز و دعا مشغول بود شاید از صورت یار و چهره او نقاب برداشته گردد، چیزی دستگیرش نشد؛ بعداً به سمت بیت المقدس حرکت کرد و در آنجا هم چهار سال تمام بماند، چیزی دستگیر او نشد؛ بعداً به سمت مشهد مقدس حرکت کرد، در مشهد سه ماه تمام به حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه متوسل شد چیزی به دستش نیامد؛ تا پس از سه ماه شبی رفت در حرم مطهر و با خود عهد کرد که بیرون نرود تا بمیرد یا آنکه برای او مطلب کشف گردد. پس از رفتن مردم و خلوت شدن حرم، صدائی از ضریح مبارک شنید:

۱- حضرت مستطاب آقای حاج میرزا محمد حسینی طباطبائی - مد ظله - این داستان را عیناً برای من نقل کردند فقط به اختلاف این فقره که فرمودند: در نخجوان روزی به درویشی برخورد کرد؛ درویش به او گفت: «حیف نیست که این عشق را برای معرفت خدا به کار نبندی؟!» با کلمات درویش، عشق او از سرش بیرون رفت و عازم مکه گردید.

«برو به قزوین از آقا سید قریش دستور بگیر!»

آن مرد حرکت کرد به قزوین و وارد منزل آقا سید قریش شد؛ دید آمد و شد زیادی است، مردم برای حلّ امور خود رفت و آمد می‌کنند و خلاصه یکی از علمای ظاهر است؛ بسیار تعجب نمود ولی چون حضرت فرموده بودند مطمئن بود که حقیقت در اینجا روشن می‌شود.

پس از آنکه مردم همه رفتند آقا سید قریش گفت: چه فرمایشی دارید؟

حاج محمد قلی گفت: مرا به اینجا فرستاده‌اند!

آقا سید قریش به ایشان دستوری از او را داد و غیره دادند و پس از چند روزی

گفتند: شما باید به تبریز بروید!

حاج محمد قلی تعجب کرد، علت روانه کردن به تبریز چیست، ولی چون امر ایشان بود اطاعت نموده عازم به تبریز شد؛ و در آنجا با جماعتی که از اهل طریق و در بازار تجارت می‌کردند خواهی نخواهی باب مرآده و رفت و آمد را باز کرد ولی دید آنها عادات بخصوصی دارند، از جمله آنکه هر یک از آنها صبح قبل از آنکه یک دوره تسبیح لعن به صاحب جواهر نکند سر کار نمی‌رود! ولی کم‌کم سعی نموده و به آنها حالی کرد که این طریق وصول نیست، آنها هم متقاعد شده از این قبیل اعمال خود برگشتند؛ و دانست که علت فرستادن آقا سید قریش او را به تبریز از برای انجام این عمل بوده است.^۱

[مختصری از حالات آیه الحقّ و الیقین آقای سید علی شوشتری (ره) در

کتاب طرائق الحقائق]

مختصری از حالات مرحوم آیه الله الحقّ و الیقین، آقای سید علی شوشتری

۱- جنگ ۱۰، ص ۱۵۲؛ برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به ص ۴۰ و ۷۶ همین کتاب شریف مراجعه شود.

– قدّس الله نفسه الزّكيّه – و آمدن آن مرد جولا در نزد او در سه شب؛ هر يك به فاصله هشت شب در طرائق الحقائق طبع حروفی، جلد ۳، صفحه ۴۶۶ و صفحه ۴۶۷ آورده شده است.^۱

[عنايت خاص مرحوم قاضی به آقا سيّد هاشم حدّاد (ره)]

جناب محترم آقای علاّمه انصاری لاهیجی – أطال الله عمره – که محضر آية الحق و سند العرفان آقای حاج میرزا علی آقای قاضی – رضوان الله عليه – را در نجف اشرف ادراک نموده‌اند، در روز هفتم شهر ربیع الثانی ۱۴۱۱ هجریه، قمریه که در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج – سلام الله عليه – زیارت و ملاقات دست داد، فرمودند:

مرحوم قاضی به سيّد هاشم حدّاد عنايت خاصی داشت. مرحوم حدّاد بدو در نجف اشرف در مدرسه هندی حجره داشت، در همان حجره‌ای که مرحوم آية الله سيّد مهدی بحر العلوم حجره داشته است، و مرحوم قاضی به آقای سيّد هاشم حدّاد بعضی از اوقات می‌گفت:

«امشب حجره را تخلیه کن، من می‌خواهم تا به صبح در آن بیتوته کنم!»^۲

[مطالبی از کتاب تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألّهين]

صفحه ۷۴: آقا سيّد علی آقای قاضی (شاگرد مرحوم سيّد احمد کربلائی)

می‌گوید:

«شبی از شب‌ها را به مسجد می‌گذرانیدم به تنهایی؛ به نیمه شب یکی درآمد و به مقام ابراهیم عليه السّلام مقام کرد و از پس فريضة صبح در سجده شد تا طلوع

۱- همان مصدر، ص ۷۴.

۲- جنگ ۲۲، ص ۵۵.

خورشید. آنگاه برفتم و دیدم آقا سید احمد کربلایی بکاء است - قدس الله سره القدوسی - و از شدت گریه خاک سجده گاه گل کرده است و صبح برفت و در حجره نشست و چنان می خندید که صدای او به بیرون مسجد می رسید!^۱

صفحه ۷۹: شیخ آقا بزرگ تهرانی در شرح احوال شخصیت مورد بحث ما

می نویسد:

«سید میرزا علی آقا قاضی فرزند میرزا حسین طباطبائی تبریزی، عالمی بود مجتهد، متقی، با ورع، اخلاقی و فاضل. در ۱۳ ذیحجه سال ۱۲۸۵ ه. ق. در تبریز زاده شد. در آنجا از بعضی فضلا و نیز از پدرش و میرزا موسی تبریزی صاحب حاشیه رسائل و سید محمد علی قراجه داغی، استفاده علمی کرد، و به سال ۱۳۱۳ ه. ق. به سوی نجف رهسپار شد و در آن شهر از محضر مولا محمد فاضل شریانی، و شیخ محمد حسن مامقانی، شیخ الشریعه اصفهانی، آخوند خراسانی و میرزا حسین خلیلی بهره ها برد و در فقه، اصول، حدیث و تفسیر متخصص و ماهر شد. نیز از رجال اخلاق به شمار می آمد و بین اهل علم به این ویژگی معروف بود و در این موضوع نیز تدریس می کرد و شاگردان و مریدان و ملازمانی داشت.

از آنجا که هجرت من و او به نجف در یک سال (۱۳۱۳) اتفاق افتاد و از قدیم الأيام او را می شناختم و از همان هنگام با او ارتباط داشتم دوستی ما ده ها سال همچنان ادامه داشت؛ او در سیره و روش خود مستقیم و دارای خلقی کریم و ذاتاً مردی شریف بود.

به شب چهارشنبه ۶ ربیع الأول ۱۳۶۶ به دیار قدس پرکشید و در «وادی السلام» نزدیک مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به خاک سپرده شد.

۱- تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۱۳۵.

تفسیری بر قرآن نوشته است از آغاز تا آیه ۹۱ سوره انعام: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾^۱، کتاب‌های دیگری هم دارد که من ندیده‌ام. پدرش (متوفای ۱۳۱۴) نیز تفسیری نوشته است، و به طور کلی بیت آنان از قدیم همواره بیت فضل و تقوا بوده است.^۲

[قرائت مرحوم قاضی (ره) شعر یا خَلِيَ الْبَالِ قَدْ بَلَبَلَتْ بِالْبَلْبَالِ بِال]

مرحوم قاضی (ره) راجع به آوردن الفاظ مشترکه این شعر را می‌خوانده‌اند:

يَا خَلِيَ الْبَالِ قَدْ بَلَبَلَتْ بِالْبَلْبَالِ بِال

بِالنَّوَى زَلَزَلْتَنِي وَالْعَقْلُ فِي الزَّلْزَالِ زَال

يَا رَشِيْقَ الْقَدِّ قَدْ قَوَّسَتْ قَدِّي فَاسْتَقَمَّ

عَبْرَتِي وَذُقُّوْا عَيْنِي مِنْكَ يَا ذَا الْخَالِ خَالٌ

[کراماتی از مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی (ره)]

و حضرت معظم له [آیه الله قوچانی] نقل نمودند از مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - که از ایشان کرامات بسیاری دیده شد، از جمله فرمودند:

۱- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۹۱.

۲- نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۵۶۵ الی ۱۵۶۶.

۳- جنگ ۲۳، ص ۲۹۵ و ۲۹۶ به نقل از سیمای فرزندانگان.

۴- جنگ ۵، ص ۱۵۳؛ روح مجرد، ص ۵۰۱.

بِالنَّوَى زَلَزَلْتَنِي وَالْعَقْلُ فِي الزَّلْزَالِ زَال

فِي الْهَوَى فَاْفْرُغْ فِقَلْبِي شَاغِلُ الْأَشْغَالِ غَالٌ

عَبْرَتِي وَذُقُّوْا عَيْنِي مِنْكَ يَا ذَا الْخَالِ خَال

كَمْ تَسُوْقُ الْخَيْفَ مِنْ سَائِقِ عَيْنِ الْخُلْخَالِ خَال

يَا خَلِيَ الْبَالِ قَدْ بَلَبَلَتْ بِالْبَلْبَالِ بِال

يَا رَشِيْقَ الْقَدِّ قَدْ قَوَّسَتْ قَدِّي فَاسْتَقَمَّ

يَا أَسِيْلَ الْخَدِّ خَدَّ الدَّمْعِ خَدِّي فِي النَّوَى

كَمْ تُسَقِّي زُمْرَةَ الْعُشَّاقِ عَسَاقَ الْجُوَى

برای من طفلی دو ساله بود، مریض شده، سرخک آورد. من مطلب را به ایشان گفتم، فرمودند: «چشمان او را با انگشتر پنج تن علیهم السّلام مهر کن!» من غفلت نمودم تا آنکه طفل بحمد الله حالش خوب شد، لکن چشم‌های او درد گرفته، آب ریزش می‌نمود، مانند نوبه، شبانه‌روز ساعات معینی مثلاً دو به غروب چشم درد می‌گرفت؛ هرچه به اطباء رجوع کردیم مثمر واقع نشد. بالأخره روزی داستان را به ایشان گفتم و عرض نمودم دعائی بفرمائید! از آن ساعت به بعد دیگر آن عارضه پیدا نشد.

و داستان دیگر که ایشان نقل نمودند آن بود که:

یک عده زیادی از اقوام عرب (قریب سی نفر) راجع به امری نسبت به من ظنین شده بودند به طوری که خاطر من از این جهت بسیار مضطرب شده بود و شب و روز نداشتم. روزی قضیه را به آقای قاضی - رضوان الله علیه - گفتم و عرض کردم دعا بفرمائید که مطلب برای آنها روشن گردد! ناگهان از آن به بعد افکار آنان یکباره تغییر کرد و دانستند که گمان آنها نسبت به من غلط و اشتباه بوده است.^۱

[کرامتی از مرحوم قاضی]

آقای شیخ جواد سهلاوی که از خدّام پاک طینت مسجد سهله هستند برای من نقل کردند که:

وقتی در فلکه، از کوفه برای کربلا حرکت کردیم و مردمان زیادی در فلکه بودند من جمله مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - هم در فلکه [بودند] و من با ایشان نیز صحبت می‌نمودم.

نزدیک «تویریج» من سفره خود را باز نموده و مقدار نان و غذائی که همراه

۱- جنگ ۱۰، ص ۱۴۵.

۲- رجوع شود به همین مجلد ص ۳۱.

داشتم خوردم و بقیه خورده نان را که در ته سفره مانده بود در دریا تکان دادم. پس از مدتی متوجه شدم که تسبیح شاه مقصودی که بسیار اعلا و با خود داشتم گم شده است، هرچه تفحص کردم پیدا نمودم؛ قضیه را به آن مرحوم عرض کردم، ایشان فرمودند:

«إن شاء الله پیدا می شود، بگو: ﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾^۱» من این آیه را خواندم و سپس تسبیح را در سفره‌ای که خود با دست خود در دریا تکان داده بودم پیدا نمودم.^۲

حکایتی در سختی معیشت مرحوم قاضی (ره)

و ایشان [آیه الله قوچانی] از آقازاده بزرگ مرحوم قاضی (ره) نقل کردند که: روزی پدرم در مدرسه هندی که حجره داشتند نشسته بودند. از یک منزل ایشان آمدند و هنگام غروب برای چراغ منزل پول نفت می خواستند، ایشان گفتند: پول نیست؛ در همان هنگام از منزل دیگر ایشان آمدند و نفت می خواستند، ایشان فرمودند: پول نیست. من گفتم آخر ای پدر اینکه وضع زندگی نمی شود، خود در مدرسه حجره گرفته‌ای اهل منزل خود [را] بدون غذا و چراغ می گذاری؟! این کلمات را پی در پی با تندی ادا نمودم.

ایشان بعداً با حال مسالمت فرمودند که: «این کته را که در حجره است خالی کن در آنجا پول به دست خواهد آمد!»

من بدو از این کلام تعجب کردم، سپس مشغول خالی کردن کاغذ پاره‌های کته شدم؛ پس از آنکه همه را خالی کردم چیزی به دست نیامد [و] عرض کردم

۱- سوره الطارق (۸۶) آیه ۸.

۲- جنگ ۱۰، ص ۱۷۰؛ و رجوع شود به همین کتاب ص ۳۰.

اینجا پول نیست.

فرمودند: «باز هم خالی کن!»

من خاک‌های کف کته را قدری برداشتم، ناگهان یک روپیه که بالغ بر دو دینار فعلی می‌شود پیدا کردم، فرمودند:

«این را بردار و برای منازل غذا و نفت و غیره تهیه کن!»

و ظاهراً آن کته چندین سال بود که خالی نشده بود و به اسباب ظاهر بسیار بعید به نظر می‌رسید که ایشان اطلاع بر وجه کف کته داشته باشند.

حکایتی در توکل مرحوم قاضی (ره) به خداوند

داستان دیگر آنکه مرحوم قاضی (ره) روزی از بازار بزرگ نجف عبور می‌نمودند، یکی از اهل علم و دوستان ایشان برخورد به ایشان نمود و عرض کرد: کجا می‌روید؟ فرمودند: «به کوفه!»

اتفاقاً با اینکه هیچ وقت از ایشان سؤال نمی‌کرد، پرسید: آیا برای رفتن به کوفه پول دارید؟ فرمودند: «ندارم!»

من گفتم: پس چگونه می‌روید؟ فرمودند: «از قدرت خدا دور نیست!»
 من یک مرتبه در دلم خطور کرد که این سید دیوانه است چطور با نداشتن پول به کوفه می‌توان رفت؟! و اتفاقاً پیش خود هم هیچ پول نداشتم تا اقلاً به عنوان قرض به ایشان بدهم. یک مرتبه ایشان صورت خود را به طرف بنده نموده و با حالت غضب به من نگاه کردند!

با هم رفتیم تا اواخر بازار، ناگهان یک مرد عربی پیش آمد و دست ایشان را بوسید و یک ربع دینار به ایشان داد! ایشان فرمودند:

«دیدید گفتیم از قدرت خدا دور نیست!»

پس ایشان چای و قند و جیگاره خریده و مرا به کوفه دعوت کرد من عذر

خواسته و از خدمتشان مرخص شدم.^۱

طلب نصیحت کردن آقا سید جمال گلپایگانی (ره) از آقای قاضی (ره)

و نیز نقل کردند [آیه الله قوچانی]:

روزی در خدمت مرحوم آقای قاضی - رضوان الله علیه - بودم و فتوحات می خواندم ناگاه آقای آقا سید جمال الدین گلپایگانی - مدّ ظلّه - وارد شدند راجع به وکالتی که در خرید زمینی آقای قاضی به ایشان داده بودند مذاکره کنند؛ من کتاب را بسته و کنار گذاردم.

ایشان مذاکرات خود را به اتمام رسانیده هنگام رفتن به آن مرحوم اظهار داشتند مرا نصیحتی کن که از آمدنم بی بهره نباشم! آن مرحوم اظهار کردند: شما با این مقام شامخ چه نیاز به نصیحت من دارید با اینکه من تهی دستم؟! ایشان اصرار کردند تا بالأخره مرحوم قاضی اظهار کردند:

«قبل از تشریف فرمائی سرکار، کتابی راجع به حالات علمای تبریز (که سید محمود نامی آورده و می خواند) خوانده می شد، من جمله حالات یکی از آنها را می نوشت که هنگام شب که قرص نان و یک شربه آب برای شام او حاضر می نمودند هر چقدر که میل داشت می خورد و مابقی را همان شبانه به مستحقّش می رسانید و صبر نمی کرد تا صبح شود!»

کنایه از اینکه شما که عالم ظاهری و مرجع تقلید نیز هستید باید مواظب این نکات باشید! یک مرتبه چهره آقای گلپایگانی برافروخته شد و این کلام در ایشان اثر مهمّی نمود و خداحافظی نمودند و رفتند.^۲

۱- همان مصدر، ص ۱۴۶؛ رجوع شود به همین کتاب ص ۵۰ و ۵۲.

۲- همان مصدر، ص ۱۵۲؛ رجوع شود به همین کتاب ص ۳۹ و ۴۰.

شاگردی آقای خوئی در خدمت آقای قاضی (ره)

و نیز فرمودند [آیه الله قوچانی] که:

آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی مدّت دو سه ماه خدمت آقای حاج میرزا علی آقا قاضی (ره) مشرف شدند، و میل داشتند که در سلسله معرفت النفس داخل شوند و ایشان نیز دستوراتی دادند؛ پس از دو ماه مکاشفه‌ای هم برای ایشان دست می‌دهد، بدین طریق که مدّت جریان عمر خود را می‌بیند که رئیس شده و مردم دست ایشان را می‌بوسند تا آنکه در مأذنه صلاة کشیدند و در آن اسم ایشان را بردند!

داستان را برای حضرت آقای قاضی نقل نموده و آقای قاضی متأثر شدند؛ زیرا که این مکاشفه دلالت داشته که ایشان از علمای ظاهر خواهند شد. اتفاقاً در وقتی که مشغول وردی در حرم حضرت سیدالشهداء بودند، خود ایشان فرمودند یک مرتبه از یادم رفت و هیچ به خاطر نیامد، هرچه فکر کردم به خاطر نیامد! از همان جا دلسرد شدم و با خود گفتم اگر این مطالب صحیح است چرا باید این ورد را فراموش کنم و بعداً از محضر ایشان هم منصرف شدند.^۱

[درخواست میرزا رجبعلی خیاط از مرحوم آقای قاضی بازگشت تکلم

گیاهان را به خواص خود]

آقای حاج شیخ عباس قوچانی دامت برکاته نقل کردند که:

میرزا رجبعلی نامی در طهران شغل خیاطی داشته و اهل مکاشفه است، روزی خدمت مرحوم قاضی (ره) رسید و عرض کرد:

مکاشفه من فقط تکلم نباتات است که هر یک با من صحبت می‌کنند و

۱- همان مصدر، ص ۱۵۸.

خواص خود را می‌گویند، ولی در اثر توجهی که به دنیا نموده‌ام این مکاشفه از من سلب شده است، متمنی هستم توجهی فرمائید دو مرتبه به من بازگردد!
ایشان فرمودند: «دست من تهی است.»

میرزا رجبعلی مایوسانه مراجعت کرد و کربلا و کاظمین و سامراء را زیارت نموده دوباره به نجف اشرف آمد. روزی با عده‌ای از رفقا در خدمت مرحوم قاضی نشستند بودیم یک مرتبه سرش را داخل کرد و گفت: آقای قاضی با شما عرضی داشتم، خواهش می‌کنم تشریف آورید بیرون عرض کنم! آقای قاضی تشریف بردند بیرون، چند کلمه صحبت نموده از آنجا رفت.

آقای قاضی در اطاق آمدند و رنگ چهره ایشان برافروخته شده بود، ولی کسی از ما جرأت استفسار نداشت، چون ایشان بسیار با ابهت بودند؛ شب بعد که از این منزل به منزل دیگرشان می‌رفتند، بنده در راه در خدمت ایشان می‌رفتم گفتند:

«دیروز میرزا رجبعلی گفت: شما تقاضای مرا ندادید من خدمت حضرت ولی عصر رسیدم و حاجت خود را گرفتم و گفت که امام زمان فرمودند که به قاضی بگو من با شما کار دارم پیش من بیائید!» بعد گفتند:

«این داستان مانند داستان شیخ احمد احسائی است که روزی به شاگردان خود می‌گفت: هر وقت به حرم مشرف می‌شوم و به حضرت سلام می‌کنم حضرت بلند جواب سلام مرا می‌دهند که اگر شما هم باشید می‌شنوید یک مرتبه با من بیائید تا بفهمید! روزی شاگردان با شیخ به حرم مطهر مشرف شدند، شیخ سلام کرد بعد رو کرد به شاگردان و گفت: جواب شنیدید؟ گفتند: نه! دو مرتبه سلام کرد و گفت: شنیدید؟ گفتند: نه! پس شاگردان و خود او دانستند که شیخ در این موضوع اشتباه کرده است.»^۱

[فتوحات محیی الدین به منزله شرح تائیه ابن فارض است]

حضرت آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی - مدّ ظلّه - فرمودند که مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - می فرمودند که: «محیی الدین عربی به شاگرد خود ابن فارض گفت: خوب است شما شرحی بر تائیه خود بنویسید، ابن فارض گفت: فتوحات شما شرح تائیه من است.»^۱

راجع به تقلید از مرحوم میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه

آقای سید هاشم هندی (رضوی) نقل کرد که:

یکی از سادات محترم هند به نام سید علی نقی هندی، از هند برای تحصیل علوم دینیّه به نجف اشرف می آید و در آن وقت مقارن می شود با فوت مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی و سپس آقای میرزا محمد تقی شیرازی، و می بیند که رساله های بسیاری از طرف افراد بسیاری طبع شده است، و طلاب آن رساله ها را در هنگام خروج مردم از صحن مطهر کربلا به مردم مجانی می داده اند و در اعطاء آنها تنافس می نمودند. این منظره برای آقا سید علی نقی دچار اشکال و شبهه می گردد و امر تقلید بر او سخت می شود و نمی داند که از چه شخصی تقلید کند؟

بالآخره با خود قرار می گذارد به حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه متوسّل گردد و برای حلّ این معضله از ایشان راهنمایی بخواهد که شخصی را برای تقلید او معرفی کنند، و برای این مهمّ با خود قرار می گذارد که یک اربعین در مسجد سهله اقامت کند و به عبادت مشغول باشد تا کشف مطلب شود.

۱- جنگ ۶، ص ۴۰.

هنوز چهل روز به پایان نرسیده بود که ناگاه دید یک نور بسیار قوی در مقام حضرت حجّة ارواحنا فداه ظاهر شد که آن نور، نور امام زمان بود، و آن نور اشاره کرد به سیدی که تنها در مقام نشسته بود و گفت: از این سید تقلید کن!

سید علی نقی نگاه کرد و دید این سید آقای حاج میرزا علی آقای قاضی هستند و آن نور ناپدید شد؛ ولی می گوید: من با خود گفتم: این معرفی این سید به من بود و این تنها کافی نیست، باید خود این سید هم نزد من بیاید و بگوید: حضرت امام زمان امر تقلید تو را به من ارجاع نمودند.

و لذا از مسجد سهله بیرون آمدم و به مسجد کوفه در آمدم و در آنجا معتکف شدم تا زمانی که این امر تحقق یابد و حضرت ولی عصر به آن سید بگویند: برو به نزد سید علی نقی و او را از این امر مطلع گردان!

یکروز که در مسجد کوفه نشسته بودم مرحوم قاضی به نزد من آمد و فرمود:

«در احکام دین، هر چه می خواهی از من بپرس و بدان عمل کن، ولی این قضیه را نزد احدی فاش مساز!»

سید علی نقی می گفت: از آن به بعد من از آن سید تقلید می کردم و هر مسأله ای پیش می آمد از او می پرسیدم تا زمانی که مرحوم قاضی فوت کرد؛ از آن به بعد نسبت به هر مسأله ای که پیش می آید و من حکمش را نمی دانم در خواب مرحوم قاضی به سراغ من می آید و حکم آن را به من می فرماید.^۱

احوال مرحوم آیه الله قاضی در حال رحلت

نامه جناب مستطاب آقای حاج سید محمد حسن قاضی (آقازاده مرحوم عارف وحید عصر آیه الله حاج میرزا علی قاضی تبریزی، تَعَمَّدهُ اللهُ بِحُبُوحةِ جَنّاته)

پس از رحلت مرحوم قاضی - که در ۶ ربیع الاول ۱۳۶۶ هجریه قمریه، در نجف اشرف بوده است - به حجّه الاسلام و المسلمین آقا حاج میرزا علی اکبر مرنندی در مرنند.

و در این نامه شرح احوال آن بزرگ مرد عرفان و توحید، در آخرین روز و شب رحلت بازگو گردیده است. این نامه را جناب آقای حسینی که حامل آن بوده است با یک صفحه نامه به حضور حجّه الاسلام مرنندی که از شاگردان مرحوم قاضی بوده است ارسال داشته و ما در اینجا عین عبارات آن نامه را می آوریم:^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

النجف الأشرف

۶۶/۱۰/۲۰

پس از أداء مراسم^۲ یگانگی و صمیمیت... محترماً معروض میدارد
..... والد مرحوم سال گذشته یعنی ۱۳۶۵ هدر حدود ماه رجب گاهی که در کوفه تشریف داشتند بنده را طلبیده امر فرمودند که حرکت کنم بایران نظر باینکه استخاره دستور داده و ناخوشی بنده هم مخوف بود... در آن فرصه بنده موقع را از دست نداده و از ایشان سؤال کردم بعبارتی که الحال در نظرم نیست که آیا ممکن است چیزی از سرنوشت خود در آتیه بما خبر بدهند...
لابد سرکار هم مقصود بنده را از این کلمه دانستید که چیست...

۱- در اینجا حقیر سید محمد حسین حسینی طهرانی - عفی عنه - که عین نامه را نقل نموده ام، سعی شده است املاء و جمله بندی ها و عبارات و حتی عین کلمات و حروف آورده شود تا بدین وسیله امانت در حکایت به نحو اتمّ مراعات شده باشد؛ فقط در اول ثلث اخیر نامه که به طور سهو القلم شگرف آمده بود به «شگفت» تصحیح شد.

۲- المرسوم: مفع، المكتوب و یختصّ بما یکتبه الولاة، ج مراسم و مراسم.

ایشان در جواب بدون تأمل فرمودند... ربیع... ربیع... موعده ما است...
بنده از شنیدن این کلمه خیلی مضطرب و چنان لرزه در اندامم افتاد که
نتوانستم هیچ گونه توضیحی درباره ربیع که او ربیع فصلی است یا ربیع شهری...
بکنم...

فقط فهمیدم که موعده هست و لابد باید هم باشد و او هم ربیع است شاید
هم از جمله احتمالات بنده این بود که شاید آن موعده معهود ربیع است نه بعنوان
ظرفیت بلکه بعنوان صفتیت...

مع القصه. هر گونه لفظی از این قبیل لرزه در اندام بنده ایجاد می نمود... و
با کمال التفات شبها و روزها را می شمردم؛ و ربیعرا بر هر یک از آنها منطبق
می نمودم...

راستی میدانید چطور و بچه زودی و بنحویکه هیچ؛ انسان کمترین حسنی
هم در او رخ ندهد شبهای دراز این عمر عزیز میگذرد روزها مثل لمح البصری در
گذر و انقضاء است مگر اینکه انسان بسر این غفلت و بحاق این سرگیجی پی
ببرد.

حاشا... نمیدانم بر واقعه سابق الذکر چه گذشت و چه قدر گذشت، ظاهراً
پنجماه یا شش ماه یا بیشتر درست نمیدانم حسابش در دست نیست حضرت قبله
گاهی ناخوش شدند و ناخوشیشان سخت شد و بنده هم باین جهت بایران نرفتم
اکتفا ببغداد و در همانجا معالجه نمودم....

حضرت آقا، در اثر بعض قضایا..... و بامر استخاره از منزل آسید جواد که
لابد در نظر دارید که در خیابان اول شهر نو است به منزل بنده که در خیابان چهارم
شهر، مزبور است منتقل شدند و چنانکه میدانید این منزل بیش از یک غرفه چیزی
ندارد... حضرت آقا با شش نفر از همشیره‌های بنده مع والده و اخوی آسید کاظم،
همگی در انطاق میخوابیدند....

بنده مأمور شدم که شبها در منزل نباشم نظر بضیق مکان ... ربیعهم داخل شد!

آقا هم در اشدّ ادوار ناخوشی ... ساعات صحو ایشان در آیام اخیره منحصر بلحظاتی بود که در استماع از خواندجات آشیخ عبّاس قوچانی یا بنماز خواندن نشستنی یا بصرف قدر خیلی کم از خوراک چاشت یا شام صرف میشد اما بقیّه اوقات در حالات غیر اعتیادت و در خواب ... متواصل ...

تمام افراد خانواده گرد ایشان جمع بودند و هیچ کس جرأت کلام و حساب نداشت ... گاهی که در اواسط شبها بیدار میشدند بخواندن قرآن با صوت بلند یا بخواندن مثنوی چنانکه معهودتان هست مشغول میشدند ...

شاید بین الطلوعین روز پنجم ماه ربیع الأوّل بود که بنده از مدرسه، قاصد خانه شدم، علی العاده نان و پنیر گرفته بودم در راه دیدم هوا رنگهای جدیدی بخود میگیرد، ألوان ناملائمی در او پیدا میشود، گویی که مقدمه عَجّه است از آن عَجّه‌ها که در خاطر دارید ...

هر طور بود خود را بخانه رساندم ... آسمان تیره‌گون شده بود ... دل‌های همه افراد عائله، در طپش افتاده بود ... شاید حسّ میکردند که این عَجّه بطور مخصوصی است که تأثیرش در چشم و گوش و دهان انسان کما اینکه عادةً عَجّه‌های نجف است که مبالغی خیلی زیاد خاک وارد شهر میکند تا مگر هر فردی حظّ خود را بنوبت از او بگیرد ... بلی تأثیرش در دلست ...

باطاق مرحوم وارد شدم از احوال ایشان جويا شدم گفتند ایشان خلاف العاده نشستند! در اثر باد و تندی هوا صدای درها بلند شد سؤال کردند که چیست؟ عرض کرده شد که باد است، عَجّه بلند شده ...

بمحض اینکه اینکلمه بگوش ایشان رسید از حالی بحال دیگر شدند، بنده را صدا کرده که جای ایشانرا راحت کرده و رخت‌خواب ایشان را رو بقبله انداخته و

خود ایشان مشغول بقرآن خواندند ... مدتی گذشت صدا کردند بچه که بیایند و درها را محکم به بندند و از برای درها بر خلاف عادت پرده بسازند آنهم پردهای ضخیم ...

یکی از بچه‌ها علی العاده چراغ روشن نمودند، ایشان بتندی فرمودند که اطاق پر از نور است شماها کورید؟! زمینها را ... باحترام لگد بزنید! همه بروید بیرون کسی در اطاق باقی نماند ... بلی بلی باشد تاریک ... همه لرزان و ترسان از اطاق بیرون و درها را بسته ... و پشت درها گوش میدادند، کمی صدا بگوش این و آن میرسید ولی کسی جرأت ندارد که بگوید چه خبر است و چرا آقا درها را بسته ... آقا گفته که هر وقت گفتم درها را باز کنید ...

همه افراد فامیل گرد آمدند و هیچ کس نمیداند که بچه داعی، امروز بر خلاف عاده در را آقا بسته ... هر روز میامدند و مدتی ساکت نشسته آنگاه میرفتند همین قضیه باعث اطمینان میشد ... اما امروز، خیر؛ طوری دیگر است ... این قضیه یعنی بستن درهای اطاق و عجب بعد از طلوع آفتاب، بیک ساعت بود ... شاید عجب تا ظهر بیش نماند، هر چند آفتاب طلوع نکرد و هوا تیره‌گون بود ... ولی بادهای تند ایستاد و هوا ساکن شد ...

ولی آقا، تا حدود ساعت یازده عصر ... در را بروی خود بسته بودند و هر ساعت یکی از دخترها یا پسرها یا رفقا حمله میکرد که در را باز کند ولی والده امتناع میکردند نظر باینکه ایشان مأمور بودند که درها را بسته، باز نکنند. ... نماز مغرب میخواندیم که صدای کف آقا بلند شد همگی باطاق حمله‌ور شدیم ... لابد میدانید که چند نفر هستیم ... در حدود سی یا چهل نفر زن و بچه و بزرگ ...

عجب! آقا، خیلی خوب هستند و خلاف المعتاد هم نشسته‌اند (چه اینکه در آیام اخیر نمیتوانستند به تنهایی بخوابند یا بنشینند إلا با معونه دیگری ...)

مرحوم، با ملاحظت زیادی یک یک افراد فامیل را مرخص کردند و همگی بحالی خوش و خوشوقتی تمام که آقا، حالشان خیلی خوب است همگی بمنزلهای خود، رجوع نمودند.

... مراجعت متعلقین فامیل، در حدود یک و نیم بعد از غروب بود ...

بنده در اطاق، نزد مرحوم، شام خوردم ... بایشان که قرآن میخواندند بصورت معهود خود ... عرض کردم که شام حاضر است؛ ایشان فرمودند که میل ندارم یا اینکه اصلاً نمیخورم ...

مسبقاً هستید که هر گونه امری از ایشان در منزل مطاع و مسموع بود ... به بنده فرمودند که برو همانجا که هر شب میرفتم، بنده از اطاق بیرون شدم مشغول بعضی کارها؛ شاید نیم ساعت طول نکشید که آمدند و خبر دادند که آقا شما را میخواهد ... بنده بصورت خیلی معتاد رفتم نزد ایشان ...

خیلی بشگفت^۱ در آمدم که در آقا چیز دیگری مشاهده نمودم ... دیدم آقا ... همان طوری که قبل از نیم ساعت، قرآن میخواندند ... الحال هم میخوانند ولی چشمها بسته و سر بزیر انداخته ... آقا کاری دارید؟ فرمایشی هست؟ بلی میخوابم رو به قبله!

بلی بخوابید ... بمعونت همشیرهها (چه اینکه ایشان در مرض اخیر خیلی بدین شده بودند ... چه اینکه مرضشان مرض آب بود)^۲

آقا را نشانیدیم .. بعداً جای ایشانرا درست کردیم ... ثانیاً ایشانرا خوابانیده بعداً ایشان به بنده اشاره کردند که برو بخواب ... بنده از خانه بیرون آمده چند قدم هم در

۱- در نسخه اصل شگرف آمده بود و چون مسلماً سهو القلم بوده است تصحیح شد.

۲- بدین یعنی فربه و سنگین و چاق چون مرض مرحوم قاضی استسقاء بود و این مرض موجب می شود که آب از بدن خارج نمی شود و در بدن می ماند فلذا بدن فربه و چاق می شود. (سید محمد حسین حسینی طهرانی).

کوچه راه رفتم... صدای بچه آمد، که بیا، آقا، تو را میخواهد... باز گشتم...
آقا! محمد است آمد...!

مرا بغل بگیر بنشان خیلی با آرامی و آهستگی بدن مرا اذیت نده تمام اعضای
من درد میکنند... آقا اعضای شما چرا درد میکنند؟
خدا میخواهد، منکه نمی دانم...

آنوقت بنده، با کمال تائی آقا را در بغل خود، یعنی سرشانرا بر دوش خود نهاده
و کمرشانرا روی پاهایم [زانو] و دست خود را یعنی راست خود را پشت سر ایشان و
هر دو مقابل قبله، نشسته ایشان سوره... ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾^۱ را خواندند... پس
از آن بعضی از سوره های کوچک مثل توحید و نصر و حمد، این سه را خوب در نظر
دارم باقی را، نظر باینکه تدریجاً صدای ایشان آهسته میشد بنظر نیوردم.

آنگاه شنیدم که شهادتین میگویند بصدای خیلی آهسته، ولی خوب سر خود
را یا دهان خود را نزدیک گوش بنده آورده... و...
بنده، عرض کردم آقا خیلی هراسانم و مضطربم گفتند (با خیلی زحمت) نه،
هراسان مباش، برو بخواب...؟

گفتم اگر راحتید همین طور باشید، فرمودند نه میخوابم رو بقبله...
در این اثناء آسید کاظم، اخوی آمدند... بمعونت ایشان آقا را خوابانیدیم...
آنوقت به بنده، تأکید کردند که برو بخواب... و بکاظم امر کردند در خانه را،
ببند... ولی دیگر زبان نبود... زبان بسته شد همه اش اشاره بندی بود...
... اخوی آسید کاظم، میگوید که پس از یک دو ساعت آقا، شروع بخواندن
قرآن نمودند... بعد از آن، از حدود ساعت سه و نیم تا نزدیک اذان، نظر باینکه
نزدیک مرحوم دراز کشیده بودم چندین بار آقا باشاره فهماندند مرا که، مرا بنشان!

۱- سوره الزلزلة (۹۹) آیه ۱.

بنده بمعونت والده نشاندم... فضولۀ یکمرتبه سؤال کردم که آقا، خیلی
 هراسانید... میخواید؛ می نشینید... قرآن، زیاد قرائت می نمائید؟!
 آقا، چهره خندانی بخود گرفته با لبخندی خیلی شیرین فرمودند... این
 میخواهد بیرون برود... و اشاره بسینه خود کردند...
 کاظم میگوید من این حرفرا خیلی به آهسته و بی اهمیت تلقی کردم...
 والده و همشیره بزرگ، خسته شده در گوشه‌ای از اطاق...
 همینطور که نزدیک آقا بودم و به ملامح صورت ایشان نظر میکردم که شاید
 اشاره بکاری بکنند... چیزی باذان نمانده بود... حال ایشان، مثل اول شب و همه
 روز معتاد بود... سوی اینکه بفصاحت تمام، قرآن نمی خواندند بلکه مثل نیم
 خواب آلوده....
 آب طلبیدند... نیم استکان آشامیدند. آنگاه نگاه کردم دیدم که صورت
 ایشان خیلی درخشان و نورانی شده بطوریکه همشیره و والده را صدا کردم... آنها
 هم آمدند؛ هر سه در اضطراب افتادیم... صدای آقا... آقا که سؤال از علت و
 سبب این روشنائی بنمایند...
 خون، در بدنشان از جریان افتاد و لرزه به اندام...
 آقا جواب نمیدهند شاید خواب باشند... امشب، خیلی برایشان سخت
 گذشته است یکی گفت نزدیک برویم... نه، ناراحت میشوند... نه بینیم...
 چطورند... طور غریبی است... نور عجیبی است... به... آقا، نفس ندارند...
 بنده هم قدری پاهای ایشانرا دراز کردم... دهانشانرا نگاه کردم دیدم بسته...
 چشمهایشان دیدم بخوبی بسته... دستها بجای خود، بخوبی نهاده شده...
 صدائیست که از ته دل با هزار درد و حسرت و افسوس از دودمان این
 بیچاره فلک زده مفلوک، بفلک میرسد... چنان از وضع زندگی خود ناراضی و بر
 سرنوشت خود گریان و نالان هستم که خداوند متعال داناست و بس...

همانطور که فرموده‌اند خدا از مصالح بندگان خود با خبرتر و داناترست... بلکه اوست که بر مصالح و مفساد داناست و بس... اما بنده بیچاره تا بتواند اینمعنی را بنفس خود ارتزاق نماید... سالها باید.

... بالجمله اینکه از تمام رفقا دلگیرم... خاصه از سرکار و رفقای سرکار در تبریز... و در سیستان... که این همه مدت میگذرد... بنده را لایق... دو کلمه کاغذ نمی‌بینید....

از ایزد متعال دوام سعادت تمام مسلمانها را از خدا خواستارم.

محمد حسن القاضی

راجع به قصیده غدیریّه... خود بنده، خیال دارم که سال آینده بیایم بایران و مجموعه‌ای که از ایشان باقی مانده به مساعدت رفقا چاپ نمایم تا اینکه ذکری از ایشان باشد. مرجو اینکه هرگونه مساعدت در این باب دارند کوتاهی نوزند... در حدود رجب ۱۳۶۷ ه در ایران هستم. زیاده تصدیع خواطر نمیدهم جز اینکه از دعای خیر فراموش نشوم.^۱

[مطالب منقوله از آقای حاج سید محمد حسن قاضی درباره فوت ایشان]

صبح روز دوشنبه نوزدهم شهر شوال المکرم ۱۴۰۵ هجریه قمریه که جناب محترم سرور معظم آقای حاج سید محمد حسن قاضی، فرزند ارجمند مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی، در بنده منزل در مشهد تشریف آوردند از جمله گفتارشان این بود که:

روز قبل از رحلت مرحوم قاضی، در وقت عصر که خدمتشان بودم زیر بغل ایشان را گرفتم و بردم برای تطهیر، و چون آوردم قدرت بر حرکت نداشتند و قدری سرشان را در روی سینه من گذاردند و مقدار زیادی قرآن خواندند و پس از

آن دعا خواندند و دعای عدیله را خواندند که مجموعاً قریب یک ساعت طول کشید! و چون شب فرا رسید و من خواستم نزد ایشان بمانم، گفتند به منزل خود برو (چون در منزل مسکونی مرحوم قاضی غیر از یک اطاق نبود) و فردا صبح در اوّل وقت زود بیا! من به منزل رفتم و در اوّل طلوع فجر که از منزل آمدم، دیدم ایشان رحلت کرده‌اند.

مرحوم حاج آقا یحیی عبادی سجّادی که از اعلام علماء اخیار و از معاریف ابرار طهران بود و مرد شریف و سیدی بزرگوار و پیرمرد بود، در آن ایّام به زیارت اعتبار عالیات مشرف شده و زیارت نجف را هم کاملاً کرده و در کربلا، عازم طهران بود؛ قبل از اذان صبح در حرم مطهر نشسته و به توجه و دعا مشغول بود که به او از باطن گفته شد: «برخیز برو به نجف که آقای حاج میرزا علی قاضی فوت کرده است و متصدی تمام امور ایشان بشو، از تشییع و تغسیل و تکفین و تدفین و غیرها!» و البته ایشان هیچ نسبتی حتّی نسبت برخورد و ملاقات با مرحوم قاضی نداشته است و رابطه‌ای برقرار نبوده است.

ایشان با اینکه عازم حرکت به کاظمین و مراجعت به ایران بود، همان وقت از حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام عازم نجف می‌شود، و چون وارد نجف می‌شود و از منزل ایشان سؤال می‌کند، گفته می‌شود ایشان فوت کرده است. به منزل مرحوم قاضی وارد می‌شود و جنازه روی زمین بوده است.

ایشان مراسم تشییع را به عمل می‌آورد تا وادی السّلام و در غسل‌خانه آنجا غسل می‌دهند، و مرحوم آقای سید محمد تقی طالقانی - رضوان الله علیه - (آقازاده مرحوم آقای حاج سید احمد آقا طالقانی) را که مقیم مدینه شده و اینک برای زیارت و تجدید عهد به نجف آمده بود، مأمور تغسیل ایشان می‌کند. آقا سید محمد تقی نیز دو نفر را به انتخاب خود برای معاونت خود می‌برد و غسل‌ها را از غسل‌خانه بیرون کرده خودش با معاونانش جنازه مرحوم قاضی را غسل می‌دهند و در وادی السّلام در

عقب قبر پدر مرحوم قاضی به خاک می‌سپارند. و مرحوم حاج آقا یحیی مجلس ترحیم برپا می‌کند و تا یک هفته تمام در نجف می‌ماند و شب هفتم ایشان را نیز برگزار می‌کند و سپس به ایران برمی‌گردد.

آقا سید محمد حسن قاضی می‌گفتند: پدرم بسیار مرد متواضعی بود و نسبت به زوآر که به منزل او می‌رفتند نهایت احترام را داشت و گفتگو می‌کرد، و در مجالس روضه که در منزل خود می‌گرفت و مردم در روی حصیر می‌نشستند خودش دم درِ اطاق و یا حیاط روی زمین می‌نشست پهلوی کفش‌ها به طوری که تمام بدنش در روی زمین بود، و با دست خودش یکایک کفش‌های واردین را جفت می‌کرد و همه را مرتب می‌کرد در جلوی پای آنها بدون استثناء، و با همه با مرحمت و ملاحظت و مهر رفتار می‌کرد، و به مجلس روضه فوق‌العاده اهمیت می‌داد.

مرحوم شریعتمدار رشتی (برادر قائم مقام رفیع) از ارادتمندان مرحوم قاضی بود؛ چون مرحوم قاضی رحلت کرد در خواب به او گفتند: «یکی از پسران مرحوم قاضی به نام سید جعفر، خانه‌اش خراب شده، آن را برای او بساز!»

مرحوم شریعتمدار به منزل مرحوم قاضی می‌آید و تمام پسران او را جمع می‌کند (مرحوم قاضی چهار زوجه داشته است و کثیر الاولاد بوده است) و از نام یکایک آنها پرسش می‌کند و از وضع منزل آنها می‌پرسد تا می‌رسد به فرزندی که نامش سید جعفر بوده است، او می‌گوید: منزل ما که نیمی از آن مسجد است، خراب شده است و ما در همان منزل مخروبه مسکن داریم.

شریعتمدار آن نیمی که متعلق به ایشان بوده است تجدید بنا می‌کند و او را در آنجا اسکان می‌دهد و به نیم دیگر آن که مسجد بوده است تصرفی به عمل نمی‌آورد.

انتهی کلام آقای حاج سید محمد حسن.^۱

[مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند]

حضرت مغفور له آقا حاج شیخ عباس می فرمودند:

مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند و مرض ایشان هم مدتی طول کشید؛ گویا از همه جهات مرگ و موقع و مدفن خود مطلع بودند. برای ایشان طبیب قدیمی را آقازادگان نشان که به نام سید ابوالحسن مشهور بود می آورند و معالجاتش سودی نداشت و بعضی از اوقات قرص‌هایی را می داد که آقازادگان با اصرار و ابرامی می خواستند آنها را به مرحوم قاضی بخوراند، ایشان می فرمود:

«فایده‌ای در اینها نیست، من باید حرکت کنم، اراده حتمیه حضرت حق در رفتن است!»

چون قرص‌ها را به دست او می دادند و اصرار در خوردن می نمودند، مرحوم قاضی به قرص‌های کف دست خود نظری می کرد و با لبخند می فرمود:

«شما می گوئید اینها أجل را تغییر می دهد؟! آنگاه آنها را در دهان می انداخت و می فرمود: این هم برای خاطر شما!»

ما حتی در زمان کسالت، روزها قدری به محضرشان شرفیاب می شدیم و در روزی که قریب به زمان فوتشان بود سخن با بعضی از واردین، از مدفن پدرشان به میان آمد و معلوم شد در وادی السلام نجف است. ما بسیار تأسف خوردیم که ما نمی دانستیم قبر شریف والدتان در وادی السلام است، خوب بود شما ما را از محل آن مطلع می نمودید تا در این مدت دراز و طولانی که در نجف اقامت داریم از برکات و زیارت آن قبر بهره‌مند می شدیم! فرمودند:

«ده، دوازده روز دیگر خودم شما را می برم و از محل آن با خبر می نمایم.»

درست در همین حدود از روزها گذشت که من در منزل خود به واسطه جمعی از میهمانان شهر ما (قوچان) که بر ما وارد شده بودند و به همین جهت در یکی دو روز اخیر نتوانسته بودم به حضورشان شرفیاب شوم، مشغول خوردن

صبحانه با میهمانان بودم و بدون استثناء هر لقمه‌ای را که در دهان خود گذاردم در گلویم گیر کرد و ناگهان صدای اعلان تشییع آن مرحوم از مأذنه حضرت به گوش رسید، که ندای ارتحال آن فریده دهر و آیت عظمای الهی و نمونه بارز و آینه تمام نمای کمالات و صفات پیامبر و ائمه طاهرین و یگانه عارف وارسته و واصل به حق را مرتباً در می‌داد، و از علماء و فضلاء و طلاب و اهل نجف دعوت برای تشییع می‌نمود.

چون جنازه را تشییع نموده و در وادی السّلام دفن شد، در هنگام مراجعت و تفرّق مشیّعین چشم من ناگهان به نوشته روی سنگ قبر جلوی ایشان (در سمت قبله) افتاد، دیدم که نوشته است: قبر سید حسین قاضی؛ آنگاه دانستم معنی گفتار استاد را که: «ده دوازده روز دیگر شما را می‌برم و محلّ دفن پدر را نشان می‌دهم» چیست؟

[مدفن میرزا علی آقا قاضی در وادی السّلام]

مدفن ایشان در محلی قریب مقام هود و صالح است و حقیر کراراً و مراراً در اوقات تشرّف و اقامت در نجف اشرف، صبحگاهان و یا در بعضی از مواقع دیگر روز (نه شب) به زیارت قبر شریفش مشرف می‌شدم.

قبر مرحوم آیه الله حاج میرزا علی قاضی درست بدون فاصله در پشت سر پدرشان آقا سید حسین واقع است، با آنکه میان وفات این دو بزرگوار پنجاه و دو سال فاصله است. مرحوم آقا سید حسین قاضی در سنه ۱۳۱۴ و آقازاده اکرمشان آقا سید علی در سنه ۱۳۶۶ رحلت می‌کنند.

در اطراف قبر مرحوم قاضی، سپس عیالات ایشان و بعضی از آقازادگان را که فوت می‌کنند دفن می‌نمایند و اکنون جمع کثیری در آن محیط مدفونند.^۱



تصویر مرحوم آیه الله شیخ عباس هاتف قوچانی از تلامذه علامه سید علی قاضی طباطبائی در نجف اشرف و وصی رسمی و ظاهری ایشان. مرحوم علامه طهرانی طبق دستور علامه طباطبائی هنگام هجرت به نجف اشرف به ایشان مراجعه می‌کنند و از ایشان برخی از دستورات سلوکی را اخذ می‌کنند.

[تاریخ رحلت آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی تَعَمَّده الله فی

رضوانه]

مرحوم آیه الله و حجة الحق الشيخ المعظم صاحب الدرجات الرفیعة و المقام المحمود، شیخی و استاذی فی المعارف الإلهیة، وصی المبرور الآیة العظمی الحاج المیرزا علی القاضی - قدس الله سره - فی النجف الاشرف: الحاج شیخ عباس الهاتف القوچانی، اعلی الله تعالی درجته و ضاعف أجره و مثوبته، در ظهر روز چهارشنبه، بیست و سوم شعبان المعظم یک هزار و چهارصد و ده هجریه قمریه، در نجف اشرف در سن ۷۶ و یا ۷۷ سالگی از این دار فانی به عالم باقی رحلت نمودند، و صبح پنجشنبه فردای آن روز تشییع و در... به خاک سپرده شدند.

اللهم اعل درجته و احشره مع نبی الأیطیب الأکرم و مع وصیه علی علیه السلام و أعطه ما فوق ما یتمناه من الوصول الی اعل ذروة الکمال و الفناء فی اسمک الجمال و الجلال! اللهم اخلّف علی عقبه فی الغابین و ایدهم و سدّدهم و طوّل عمّرم و ارحمه و ایانا برحمتک یا ارحم الراحمین.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِحُسْنِهَا جَمِيعًا وَنِعْمَ الْوَسِيلُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اِنَّ نَازِلَهَا بِحِفْظٍ كَرِيمٍ بِسْمِ جِبْرِتَانِ مَحْفُوظٍ مِهَانِ

بِسْمِ
الطَّيْبِ

دستخط مرحوم علامہ بی بدیل قاضی طباطبائی رضوان اللہ علیہ .

دستور العمل‌ها

[دستورات آقای قاضی در ماه‌های رجب و شعبان و رمضان المبارک]

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب^۱ مربوط به حالات مرحوم قاضی - رحمة الله عليه - می‌باشد که آقازاده ایشان آقای سید حسن نوشته‌اند. البته دو تا کتاب نوشته‌اند: یکی راجع به حالات مرحوم قاضی و یکی هم برای شاگردانشان؛ در این کتابی که راجع به مرحوم قاضی است، یکجا دستورات مرحوم قاضی به شاگردانشان درباره ماه رجب و شعبان و رمضان می‌باشد؛ (دستورات مربوط به سال ۱۳۵۷ هجری قمری است؛ یعنی نه سال به فوت ایشان، چون مرحوم قاضی سال ۶۶ فوت کردند.) مرحوم آیه الله حاج سید علی قاضی در وصیتی که به شاگردان خود در سه ماه رجب و شعبان و رمضان دارد، می‌فرماید:

تنبّه! متوجّه باش! آگاه باش! که شهرهای حُرْم داخل شد که اولین آنها

۱- آقازاده مرحوم آقای قاضی - قدس الله نفسه الزکیّة - بعد از فوت ایشان در احوالات والد مکرم خود و شاگردانشان مطالبی را جمع‌آوری کرده بودند که بعداً به چاپ برسانند که یک نسخه خطی آن را به مرحوم علامه طهرانی - قدس الله نفسه الزکیّة - هدیه نموده بودند که مراد «از این کتاب» همان است. (محقق)

رجب است. بیدار شو برای آنکه توشه خوبی برای خود برداری! شب‌های این ماه را بیدار باش و روزهای آن را روزه بگیر به جهت شکر خداوند که به تو روزی کرده! و خواب مگر به مقدار معتناهی و کم! و چه بسیار عاشقان دل سوخته‌ای که شب را نمی‌خوابند! نماز شب را به نحو بیدار و خواب بجا آور، یعنی چند رکعتی نماز بخوان و کمی بخواب و سپس بیدار شو!

و کتاب حق، قرآن را تلاوت کن، ولی تند تند نه، آرام آرام بخوان و با بهترین صوتی که داری! چه که قرآن کتاب وحی است و نور قرآن ظلمت‌ها را تبدیل به نور می‌کند و می‌درخشاند.

پس تو بهره‌ای نبرده‌ای، بلکه هیچ کس به مانند قرآن بهره نبرده؛ و هرکس غیر از این را که من می‌گویم گفته است، خطا کرده و اشتباه فکر می‌کند.

و سلام و صلوات بفرست به اصل قرآن و فصل آن، که مراد از فصل قرآن پیامبر اکرم و اولاد طاهرین او هستند؛ در برابر آنها عبد بدون اراده و تسلیم باش و با روح و جسم سالم در برابر آنها بدون چون و چرا باش و از آنها اطاعت کن! و محبت آنها را در دل داشته باش چنانکه خداوند آنها را برای محبت خود قرار داده! و کسی که در غیر حب آنها خود را در ذمه خداوند رحمان درآورد، به درستی که گمراه شده و در انکار او نعمت‌های خداوند از دستش رفته است، و اگر خدا را در غیر محبت آنها قرار دهی گم می‌شوی؛ پس حب آنها حب خداست و به حب خدا پناه ببر! و ایشان عروه و ثقی هستند و دستاویز محکم؛ پس چنگ خود را محکم بگیر و به این دستاویز چنگ بزن!

پناه ببر به خدا درباره قرآن که قول خداست! درباره قرآن بازی نکن! با اهمیت و احترام قرآن را بخوان و قرآن را از روی لهو و لعب نگاه مکن! چنانکه قرآن را عمل کنی به واسطه دقت در آن، به بالاترین قلّه از قلل حق و ایمان و مجد و شرف نائل می‌گردد.

در هر حال بر تو باد به ذکر خدا و مبادا در خواندن قرآن کوتاهی کنی! مگو چگونه می‌شود و نگو به چه کیفیتی بخوانم! تشکیک در این مسائل نکن! در این ماه‌ها که آمده قرآن را تلاوت کن و خدا را در این ماه داخل شو! ملتزم و معتصم به خدا بشو! کسی که اعتصام به خدا پیدا کند، خدا هم خود را به او نشان می‌دهد.

اگر گفتی ربی الله «پروردگار من خداست». ای رفیق استقامت کن و دست از این حرف بردار! این ماه‌ها قرقگاه خداوند است، پس داخل در این قرقگاه شو! خداوند فرموده:

﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ «هر کسی که اعتصام به خدا پیدا کند در راه راست هدایت شده است.» و باز فرموده:

﴿وَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ﴾^۲ «استقامت کن!» و باز فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۳ «آن کسانی که گفتند خداوند پروردگار ماست و سپس به این قول خود استقامت کردند، ملائکه آسمان بر آنها فرود می‌آیند.»

انتهیها إخوانی الأعظم وفقکم الله لطاعته و قد دخل أشهر الحُرْم! یعنی متوجه باش که ما داخل در قرقگاه شده‌ایم! و این ماه‌ها برای کسانی که وارد می‌شوند خصوصیتی دارد، مثل زمین‌هایی که حُرْم حساب شده و دارای شرایطی است و باید از محرّمات اجتناب نمود، در این ماه‌ها هم که قرقگاه زمانی است انسان باید از خیلی چیزها اجتناب کند.

۱- سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۰۱.

۲- سوره الشوری (۴۲) قسمتی از آیه ۱۵.

۳- سوره فصلت (۴۱) قسمتی از آیه ۳۰.

خدا در این ماه‌ها خیلی به انسان نزدیک است، باید مراعات آن را بکنند، همانند حرم و زمین‌هایی که قرفگاه است و انسان وقتی وارد آنها می‌شود به کعبه و آن امام نزدیک است و زیارت می‌کند. چقدر نعمت‌های خداوند بر ما بزرگ است و او هرگونه نعمتی را بر ما تام و تمام کرده!

اولین چیزی که بر ما واجب است توبه است با شروط لازم و نمازهایی که در توبه وارد شده؛ که مقصود همان دستور توبه‌ای است که حضرت رسول در ماه ذوالقعدة دستور دادند، با همان کیفیت که در کتب ادعیه آمده و در اعمال ماه ذوالقعدة و در کتاب مفاتیح هم موجود است؛ البته حالا چون ماه ذوالقعدة نیست در روز یکشنبه قبل از اول ماه یا شب جمعه و یا روز جمعه که می‌آید توبه کنید.

پرهیز کنید از کبائر و صغائر به قصد قربت! ملتزم شوید به مراقبه، هم صغری و کبری! که مراقبه صغری نگاه داشتن خود است از مکروهات و خلاف ما لا یرضی الله به و مراقبه کبری نگاه داشتن دل است از آنچه محبوب نمی‌پسندد، که یک لحظه از مراقبت پروردگار خود را خارج نکند و در همه لحظات خدا را حاضر ببیند.

و علاوه بر آن محاسبه داشته باشید و معاتبه داشته باشید و نفس را معاقبه کنید و بعد جریمه کنید! مثلاً بعضی از بزرگان (که در رساله بحر العلوم هست) یک تازیانه داشتند و وقتی که عبادت می‌کردند در کنار سجاده آنها بوده، با آن تازیانه خود را می‌زدند به مقدار لازم که باید بزنند؛ اینها آیات قرآن است که برای شما بیان کرده‌اند! کسی که می‌خواهد به ذکر خدا متذکر شود یا اینکه در خشیت خداوند وارد شود، باید اینها را انجام دهد و چاره‌ای نیست از این اعمال، وگرنه جا می‌ماند.

ثُمَّ اقْبِلُوا بِقُلُوبِكُمْ! پس با دل‌های خود اقرار کنید به خدا! و مرض‌های گناه را معالجه کنید و با استغفار بزرگی گناه خویش را کاهش دهید! چرا که استغفار بزرگی گناه را از بین می‌برد.

وَ اَيَّاكُمْ هَتَكَ الْحُرْمَات! مبادا که حرمت خدا را بجا آورید! کسی اگر انجام

بدهد و حجاب خدا را پاره کند، خداوند ولو اینکه حجاب او را پاره و مهتوک نکند، خود مهتوک است و نفس را پاره کرده و نیاز نیست خداوند جزای این عمل او را بدهد.

کجا امید نجات است برای دلی که شکوک و شبهات در او وارد می‌شود و نفوذ می‌کند و رخنه می‌کند؟! محال است نجات یابد قلبی که در او شک و شبهه پیدا شود! و این بزرگترین گناه و إثم است برای کسی که در نعمت‌های خداوند شک و شبهه داشته باشد.

انسان تا اینکه در سلوک سبیل مستقیم قدم گذارد آنگاه امید نجات برای او هست، آن وقت می‌تواند از چشمه معین ولایت استفاده کند و بنوشد و مع المحسنین باشد و با محسنین معاشرت کند. و انسان (طبق دستور رسول اکرم که به ابوذر غفاری فرمودند) وقتی از آب می‌شود با محسنین خورد که در دل انسان شبهه نباشد، و انسان در قلبش هیچ شکّی نباید باشد! و خداوند است محل إتكاء و مستعان در نفس من و نفس‌های شما.

مرحوم قاضی می‌فرمودند: انسان باید به خدا پناه ببرد، و خداوند خیلی کمک کننده و خیر المعین و پسندیده و اختیار کننده است.

«أما دستور العمل این سه ماه»

۱- علیکم بالفرائض فی أحسن أوقاتها! دستور العمل آن است که نمازهای واجب را در بهترین اوقات خودش انجام دهید همراه نوافل آن! (که مجموعاً پنجاه و یک رکعت می‌شود، اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت) و اگر شواغل دنیا شما را منع کردند، صلاة اوابین را که همان نماز ظهر است ترک نکنید، چون خیلی اهمّیت دارد! خصوص نماز ظهر خیلی اهمّیت دارد و آن به واسطه وقت آن و خصوصیت و موقعیت آن در بین اوقات دیگر است! و «صلاة وسطی» را که در قرآن آمده تفسیر به نماز ظهر کرده‌اند، و «صلاة اوابین» یعنی آنها که خیلی توجه

به پروردگار دارند، یعنی رجوع کنندگان به خدا؛ زیرا رجوع کنندگان به خدا به آن تمسک می‌کنند.

۲- نوافل شب را هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه آنها را بجا آورید، نه خیال کنید نماز شب ساقط است و آن سدّ سکندری است که هیچ شکسته نمی‌شود! عجب از کسانی که قصد دارند دنبال کنند مرتبه‌ای از کمال را در حالی که شب‌ها قیام نمی‌کنند! ما نشینده‌ایم کسی به مرتبه‌ای از کمال برسد مگر به قیام شب و نماز شب.

۳- **علیکم بقراءة القرآن!** بر شما باد به قرائت قرآن کریم با صوت حزین و با آهنگ و غنا! یعنی با صدای خوش بخوان که تو را تکان دهد. و در روایات داریم که قرآن را با تغنی بخوانید، امام زین العابدین تغنی به قرآن می‌کردند، این تغنی در قرآن برای انسان بسیار مفید است. به طور کلی غنای صوتی حرام است و این اصلاً در تحت غنای حرام نیست؛ زیرا غنای حرام آن است که انسان را به سوی لهو و لعب بکشانند. هرچه که انسان را به وجد آورد و به سوی خدا سوق دهد حرام نیست و همین است که می‌فرمایند با صوت حزین نماز را بخوانید؛ سوره‌های بعد از حمد را، با صدای حزین بخوانید به طوری که آهنگ آن شما را از عالم بالا تربیت می‌کند و می‌رساند، **إقرأ فأرفع!** سوره‌هایی را که حفظ هستید که خوب، و اگر حفظ نیستید از روی قرآن دو صفحه بخوانید، (در نمازها و نماز شب) به طوری که قرآن شما را به سوی کمالات سوق دهد.

۴- بر شما باد به آوردن معتاده که معروف است و هر کدام از شما که ورد خاصی دارد که باید بجا آورد؛ و سجده یونسیه را از پانصد تا هزار بجا آورید؛ یعنی تا هزار هم می‌توان بجا آورد، بسیار هم خوب است.

۵- بر تو باد زیارت مشهد اعظم در هر روز! (که منظور از مشهد اعظم امیرالمؤمنین است، چون مرحوم قاضی در نجف بوده‌اند) و زیارت مساجد معظمه! (که منظور کوفه و سهله است) و در بقیه مساجد عبادت خود را بجا آورید! چون

مؤمن در مسجد مثل ماهی است در آب؛ همان طوری که حیات ماهی به آب است، حیات مؤمن هم در مسجد است؛ ماهی را از آب بیرون اندازند می‌میرد.

۶- بعد از نمازهای واجب تسبیح حضرت صدیقۀ طاهره سلام الله علیها را ترک نکنید! زیرا که آن ذکر کبیره شمرده شده و لا اقل بعد از هر نماز یکبار بگویید و اگر توانستید دو یا سه بار بگویید بهتر است.

۷- از لوازم مهم، دعا برای فرج حضرت حجّة بقیة الله الأعظم می‌باشد در قنوت نماز وتر، و از آن گذشته در هر روز، و در جمیع دعاها برای حضرت دعا کنید!
۸- زیارت جامعه را روزهای جمعه بجا آورید! مقصود زیارت جامعه معروف است، زیارت جامعه کبیره.

۹- قرآن که می‌خوانید، در این سه ماه از یک جزء کمتر نباشد، در هر روز یک جزء.

۱۰- زیارت و دیدار برادران خود را زیاد کنید! (مقصود رفقای طریق هستند) خیلی آنها را زیارت کنید و ببینید؛ زیرا اینها هستند برادران طریقی شما که در طریق و عقبات نفس و تنگناها و کریوه‌ها که انسان گیر می‌کند کمک انسان می‌کنند و نجات می‌دهند، نه آن برادرانی که رحمی و جزء صله هستند که چه بسا مخالف طریق و دشمن پیغمبر و خدا هستند! و نه آنکه بعضی می‌گویند برادران آمدند! نه، بلکه مقصود آن برادران طریق هستند که انسان با آنها تجدید مساعی کند و دیدن کند.

۱۱- زیارت قبور کنید نه هر روز بلکه کم‌کم و گاه‌گاهی، (هفته‌ای یک مرتبه خوب است) و در روز زیارت کنید نه در شب.

ما را چه کار با دنیا؟! ما را چه کار با اسم دنیا؟! این دنیا ما را گول زد و فریفت و ما را به پستی و ذلت گرایید! مقام ما را پائین آورد و پست کرد! دنیا مال ما نیست، دنیا را ول کنید و بسپارید به دست آنها که دنبال آن هستند و به کسانی که اهل دنیا هستند بدهید!

به به! خوشا به حال کسانی و آن مردانی که بدنهای آنها در این عالم خاک است و قلوب آنها در عالم لاهوت است و [در] عالم عزّ و جلال پروردگار است! این افراد هستند که از جهت عدد اقلّ هستند و خیلی عددشان کم است، اما قوتشان و جانشان و روحشان خیلی زیاد است، از جهت عددشان کم، ولی از جهت مددیت و اصالت، اکثریت عالم هستند. من می‌گویم آنچه را شما می‌شنوید و استغفار می‌کنم برای پروردگار.

این دستوراتی است که مرحوم قاضی به شاگردان خود داده است و رفقا این دستورات را در این سه ماه انجام می‌دهند. البته این اعمال را در حدّ امکان انجام دهید، هر کسی که نمی‌تواند هر روز را روزه بگیرد حتّیّ الإمكان پنج روز از رجب و ده روز از شعبان را بگیرد؛ خلاصه به حسب ملاحظه مزاج و قوه و حال و استعداد بگیرد.

و ذکر یونسیّه که فرمود پانصد تا هزار، برای شاگردان مرحوم قاضی بوده که باید هر روز می‌گفتند، (مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی روزی سه هزار بار می‌گفتند و البته چند ساعت طول می‌کشیده) علی حدّ القدرة و الإستطاعة و قرأت قرآن در شب علی حدّ القدرة؛ اگر می‌توانی نخواب و اگر کسی نمی‌تواند همه شب را نخوابد علی صَبِّ باشد؛ صَبِّ یعنی جگر سوخته، بیدار خوابی کند، شب زود بخوابد و سعی کند بیدار خواب کند، طوری که بدن استراحت خود را بگیرد.

خود مرحوم قاضی اوّل شب می‌خوابیدند، بعد نماز می‌خواندند و بعد می‌خوابیدند و باز نماز می‌خواندند، همین طور تا دو ساعت به اذان که دیگر نمی‌خوابیدند؛ مرحوم آخوند سه ساعت به اذان صبح بیدار بودند؛ اگر نافله شب را بجا نیاورید فائده ندارد و عرفان معنی ندارد. عرفان به عمل است نه به گفتن!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد^۱

۱- مواعظ روح مجرد و نفس قدسی، عبد صالح پروردگار، الفانی فی ذات الله، الحائز لجمعیع

[دعای تعلیمی توسط مرحوم آقای قاضی به آقا شیخ عباس قوچانی]

دعائی است که مرحوم قاضی (ره) به آقای حاج شیخ عباس قوچانی - دامت برکاته - دستور داده‌اند:

[۱] اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَا تُحِبُّهُ، وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَ الْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي إِلَى حُبِّكَ، وَ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ.^۱

[۲] اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ، وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ، وَ سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ.^۲

[۳] اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَ فِي سَمْعِي نُورًا، وَ فِي بَصَرِي نُورًا، وَ فِي لِسَانِي

↳ مراتب التجرد و التوحيد، الجامع بين الوحدة و الكثرة بحقيقته، عارف رباني و عالم صمداني، سند العلماء الربانيين، قدوة الأولياء و الصالحين، المتأسى بسيد المرسلين و آله الأئمة المعصومين، صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين، حضرت آيت الله العظمى الحاج السيد محمد حسين حسيني طهراني - أفاض الله علينا من بركات نفسه الزكية - که در روز جمعه ۲۱ جمادى الثاني سنة يك هزار چهارصد و پانزده هجريه قمريه، در بلدة طيبة مشهد مقدس رضوى عليه السلام افاضه فرمودند. (محقق)

۱- الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲۴، تعلیقه: از جمله فقرات دعائی است که در قنوت نمازهای فريضة و نافله خوانده می‌شود و اول فقره آن این است: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَا تُحِبُّهُ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ الْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي إِلَى حُبِّكَ وَ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ. (همه این دعا را در بحر المعارف، ص ۳۰۹ - قسمتی را از حضرت رسول و قسمتی را از أميرالمؤمنين عليهما الصلوة و السلام - آورده است و نیز در مجموعه مطبوعه‌ای کوچک از حاج ملا محمد جعفر کبودر آهنگی قسمتی از آن موجود است.) آيت عظمای حق مرحوم حاج ميرزا سيد على آقا قاضی - تغمده الله برضوانه - به شاگردان خود دستور می‌داده‌اند این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند.

۲- لب اللباب، ص ۱۲، تعلیقه: از جمله فقرات دعای منسوب به أميرالمؤمنين عليه السلام که حاج مولی جعفر کبودر آهنگی آن را شرح کرده و در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.

نُورًا، وَ فِي يَدَيَّ نُورًا، وَ فِي رِجْلَيَّ نُورًا، وَ فِي جَمِيعِ جَوَارِحِي نُورًا، يَا نُورَ الْأَنْوَارِ.^۱

[۴] اللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ.^۲

[۵] اللَّهُمَّ كُنْ وَجْهِي فِي كُلِّ وَجْهِ، وَ مَقْصِدِي فِي كُلِّ قَصْدٍ، وَ غَايَتِي فِي كُلِّ سَعْيٍ، وَ مَلْجَأِي وَ مَلَاذِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَ هَمٍّ، وَ وَكِيلِي فِي كُلِّ أَمْرٍ، وَ تَوَلَّئِي تَوَلَّى عِنَايَةٍ وَ مَحَبَّةٍ فِي كُلِّ حَالٍ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۳

دستورات مرحوم آیه الحق میرزا علی آقا قاضی و آقا حاج شیخ عباس قوجانی وصی ایشان

- ۱- عمل به روایت «عنوان بصری» و مطالعه آن در هر چند روز.
- ۲- نوافل لیلیه و نهاریه.
- ۳- سجده با ذکر یونسیه (حد اقل چهارصد مرتبه) و قرائت مسبحات عند النوم.
- ۴- اُوراد مخصوصه (اربعینات) بر حسب مقتضای حال، به دستور خود آن مرحوم یا آقای حاج شیخ عباس وصی آن مرحوم.^۴

[يَا طَهْرُ، يَا طَاهِرُ، يَا طَهْوَرُ، يَا طَيْهَوْرُ، يَا طَيْهَارُ]

حضرت آقای طباطبائی - مدّ ظلّه السّامی - نقل فرمودند از مرحوم آیه الحقّ

۱- اقبال الاعمال، ص ۷۲؛ الله شناسی، ج ۱، ص ۶۲، به نقل از رساله عشق و عقل با اندکی اختلاف.

۲- معادشناسی، ج ۵، ص ۱۰۷، تعلیقه: دعای امیرالمؤمنین با شرح آن به قلم حاج ملاّ محمد جعفر کبوتر آهنگی که در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.

۳- جنگ ۳، ص ۱۱۸.

۴- جنگ ۴، ص ۵.

حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - که ایشان فرمودند: برای من چنین منکشف شده است که:

مَنْ قَالَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَاجِدًا، مِائَتِينَ وَخَمْسَةَ وَعَشْرِينَ مَرَّةً: «يَا طَهْرُ، يَا طَاهِرُ، يَا طَهْوَرُ، يَا طَيْهَوْرُ، يَا طَيْهَارُ» نَزَلَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَطَهَّرَتْهُ تَطْهِيرًا.^۱

[استغفاری که مرحوم قاضی دستور می‌داده‌اند]

استغفاری را که مرحوم قاضی - قدس الله سره - به شاگردان خود دستور می‌داده‌اند و میان آنها معروف و مشهور بوده است، این است:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَ
أَتُوبُ إِلَيْهِ.^۲

[آدرس مطالب مذکوره درباره مرحوم قاضی در مکتوبات خطی و چاپی]

[علامه طهرانی]

جهت اطلاع بیشتر به احوال مرحوم آیه الله قاضی - قدس الله سره الشریف - به:

جنگ شماره ۷، ص ۱۰۴ و ص ۱۱۱ و ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳ و ص ۱۲۲ و ص ۳۹۹ و ص ۴۰۰.

و به «جنگ» شماره ۱۵ ص ۲ و ص ۳ و ص ۱۱.

و به «جنگ» شماره ۱۷ ص ۲۷ و ص ۲۸ و ص ۲۹ و ص ۳۰.

۱- همان مصدر، ص ۲۴ و ۲۵.

۲- جنگ ۱۳، ص ۸۲.

و به «جنگ» شماره ۲۲ ص ۵۰ و ص ۵۵ و ص ۸۱ تا ص ۸۸ .
 و به «جنگ» شماره ۱۸ ص ۲۳۷ تا ص ۲۷۴ مراجعه شود.
 و به کتاب مهر تابان، ص ۱۳ تا ص ۲۱ با دو تعلیقه اخیر در ص ۱۷ و ص ۱۸ از نسخه خطی، و تعلیقه ص ۴۰ از نسخه خطی و ص ۵۳ و ص ۵۸ و ص ۱۴۱ و ص ۱۷۳ و ص ۲۱۵ تا ص ۲۱۸ و ص ۲۲۰ تا ص ۲۲۳ و ص ۲۲۶ و ص ۲۲۷ و ص ۲۵۶ تا ص ۲۶۰ و ص ۲۸۲ مراجعه شود.
 و به کتاب توحید علمی و عینی، ص ۱۵ و ص ۱۷ و ص ۲۰ و ص ۲۳ و ص ۱۶۲ و ص ۱۶۳ و ص ۲۱۴ و ص ۲۲۹ تا ص ۲۳۱ و ص ۳۲۵ مراجعه شود.
 و به کتاب معاد شناسی، جلد ۱ ص ۲۳۱ تا ص ۲۳۴ و جلد ۲ ص ۲۹۱ و ص ۲۹۲ و جلد ۳ ص ۱۰۸ تا ص ۱۱۰ .
 و به کتاب لبُّ اللُّباب، طبع اول ص ۱۸ و ص ۳۴ و ص ۹۱ و ص ۹۲ و ص ۱۲۹ تا ص ۱۳۲ و ص ۱۵۸، و به کتاب رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، مقدمه ص ۱۰ و مقدمه ص ۱۲ و ص ۱۳ و تعلیقه ص ۱۶۴ و تعلیقه ص ۱۷۶ و تعلیقه ص ۱۹۰ مراجعه شود.^۱

۱- جنگ ۱۸، ص ۲۳۷ الی ۲۷۵.

۲- حکایات و قصص معلّق محترم درباره مرحوم آیه الحقّ و الیقین میرزا علی آقای قاضی قدّس الله نفسه الزکیّه.

[ملاقات با حضرت بقیة الله الأعظم]

از جمله مطالبی که مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - درباره مرحوم قاضی - قدّس الله سرّه - می فرمودند اینکه مرحوم آقای سیّد محمد حسن قاضی - رحمة الله علیه - (فرزند عارف بالله مرحوم سیّد علی قاضی) کتابی در شرح احوال والد خود به رشته تحریر آورده‌اند و در آنجا جریان ارتحال مرحوم قاضی و صحبت‌های ایشان در شب وفات را ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند: مرحوم قاضی به من فرمود: «پنجره و درب اطاق را ببند و پرده را ببند»

« که کسی درون اطاق را ننگرد و خود به منزل خویش برو و فردا صبح به اینجا برگرد! »
 مرحوم آقا سید محمد حسن قاضی فرمودند من پنجره‌ها و درب اطاق را بستم و پرده‌ها را
 انداختم و از اطاق خارج شدم و قبل از خروج از منزل به بعضی از کارهای منزل مرحوم قاضی
 پرداختم؛ ناگاه متوجه صدای صحبت دو نفر در اطاق مرحوم قاضی شدم در حالی که می‌دانستم
 هیچ کسی وارد منزل ایشان نشده است و صدای فرد دوم صدای یک مرد بود، نه یک زن! با
 تعجب آمدم پشت درب اطاق تا ببینم چه کسی با مرحوم قاضی سخن می‌گوید و خواستم وارد
 اطاق شوم احساس کردم نمی‌توانم و گویا مانعی مرا از رفتن باز می‌دارد، ولی هرچه دقت و توجه
 کردم متوجه مفاهیم سخنان آن دو نشدم و پس از یأس از ادراک صحبت‌های ایشان منزل والد را
 به قصد منزل خود ترک کردم و فردا صبح که به منزل والد مراجعت کردم دیدم مرحوم قاضی از
 دنیا رحلت کرده است.

این حقیر (سید محمد محسن) پس از شنیدن این مطالب از مرحوم والد، به ایشان عرض کردم:
 آن فردی که با مرحوم قاضی در آن شب صحبت می‌کرد حضرت آقای حدّاد بودند؟ مرحوم والد
 - رضوان الله علیه - فرمودند: خیر ایشان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بودند.*

[اشتیاق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی و حفظ تائیه کبرای ابن فارض (ت)]

مرحوم والد می‌فرمودند که مرحوم آقای حدّاد از مرحوم قاضی - رضوان الله علیهم - نقل کردند
 که: «من هشت بار تمام، از اوّل تا آخر مثنوی را مطالعه نمودم و هر بار معنائی متمایز از معنی و
 مفهوم مطالعه قبلی برایم حاصل می‌گشت.»

و نیز می‌فرمودند مرحوم قاضی بارها می‌فرمود: «کسی که تائیه کبرای ابن فارض را از حفظ کند
 عاشق پروردگار خواهد شد و این مسأله، دست از سر او بر نمی‌دارد تا او را به منزل برساند.»
 * - رجوع شود به همین کتاب ص ۹۰ و ۹۷.

احوال مرحوم آية الحقّ و العرفان
آقا سيّد هاشم حدّاد
قدّس الله نفسه الزّكيّة



تصویر مرحوم حدّاد و علامه طهرانی رضوان الله علیهما در منزل آقای حدّاد
(کربلای معلّی)

دعای هنگام خواب به طریقی که آقا سید هاشم حدّاد فرمودند

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - فرمودند که: این دعا را من در کَشکول
شیخ بهائی (ره) و در مفتاح الجنان دیده‌ام:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ! يَا مَنْ احْتَجَبَ بِشُعَاعِ نُورِهِ عَنِ نَوَاطِرِ خَلْقِهِ، يَا مَنْ تَسَرَّبَلَ بِالْجَلَالِ وَالْعِزَّةِ وَاشْتَهَرَ بِالتَّجَبُّرِ فِي قُدْسِهِ، يَا مَنْ تَعَالَى بِالْجَلَالِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَالْعِزَّةِ فِي تَفَرُّدِ مَجْدِهِ، يَا مَنْ انْقَادَتْ لَهُ الْأُمُورُ بِأَزْمَتِهَا طَوْعًا لِأَمْرِهِ، يَا مَنْ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ مُجِيبَاتٍ لِدَعْوَتِهِ، يَا مَنْ زَيْنَ السَّيِّئَاتِ بِالنُّجُومِ الطَّالِعَةِ وَجَعَلَهَا هَادِيَةً لِحَلْقِهِ، يَا مَنْ أَنْارَ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ بِلُطْفِهِ، يَا مَنْ أَنْارَ الشَّمْسِ الْمُنِيرَةِ وَجَعَلَهَا مَعَاشًا لِحَلْقِهِ وَجَعَلَهَا مُفَرِّقَةً بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، يَا مَنْ اسْتَوْجَبَ الشُّكْرَ بِنَشْرِ سَحَابٍ نَعِيمِهِ.

أَسْأَلُكَ بِمَعَايِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ، وَبِكُلِّ اسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، وَبِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ

۱- در بعضی از نسخ پس از اللهم [انی أسألك] آمده است.

أَبَشَّتُهُ فِي قُلُوبِ الصَّافِينَ الْخَافِينَ حَوْلَ عَرَشِكَ، فَتَرَجَعَتِ الْقُلُوبُ إِلَى الصُّدُورِ عَنِ
الْبَيَانِ بِإِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَتَحْقِيقِ الْفَرْدَانِيَّةِ مُقَرَّةً لَكَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْكَلِيمِ عَلَى الْجَبَلِ الْعَظِيمِ، فَلَمَّا بَدَأَ شُعَاعُ نُورِ
الْحُجُبِ مِنْ بَهَاءِ الْعِظَمَةِ خَرَّتِ الْجِبَالُ مُتَدَكِّدَةً لِعِظَمَتِكَ وَجَلَالِكَ وَهَيْبَتِكَ وَخَوْفًا
مِنْ سَطَوَاتِكَ رَاهِبَةً مِنْكَ، فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي فَتَقْتَ بِهِ رَتَقَ عَظِيمِ جُفُونِ عِيُونِ النَّاطِرِينَ، الَّذِي بِهِ
تَدْبِيرُ حِكْمَتِكَ وَشَوَاهِدُ حُجُجِ أَنْبِيَائِكَ، يَعْرِفُونَكَ بِفِطْنِ الْقُلُوبِ وَأَنْتَ فِي غَوَامِضِ
مُسَرَّاتِ سَرِيرَاتِ الْغُيُوبِ.

أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ ذَلِكَ الْأَسْمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَصْرِفَ عَنِّي جَمِيعَ
الْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ وَالْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ وَالْحَطَايَا وَالذُّنُوبِ وَالشُّكَّ وَالشَّرْكَ وَالْكَفْرَ
وَالشُّقَاقِ وَالنُّفَاقِ وَالغَضَبِ وَالْجَهْلِ وَالْمَقْتِ وَالضَّلَالَةَ وَالْعُسْرَ وَالضُّيْقَ وَالْفَسَادَ
وَالْحُلُولَ النَّقْمَةَ وَشِمَاتَةَ الْأَعْدَاءِ وَغَلْبَةَ الرَّجَالِ، إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ لَطِيفٌ لِيَا
تَشَاءُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ^۱.

این دعا را حقیر از زبان مبارک حضرت آقای - حداد روحی فداه - ضبط و
ثبت کردم.

أقول: این دعا در کَشْکُولِ شیخ بهائی در صفحه ۳۰۳ طبع سنگی، موجود
است با قدری اختلاف و نیز در مَهْجِ الدَّعَوَاتِ، صفحه ۹۶، با کمی اختلاف مرحوم
سید بن طاووس آورده است.

۱- جنگ ۴، ص ۷ و ۸؛ جنگ ۱۳، ص ۴۸ و ۴۹.

۲- مصباح کفعمی، ص ۲۷۵؛ مهج الدعوات، ص ۷۶، با کمی اختلاف.

دعائی را که بعض اوقات حضرت آقا سید هاشم حدّاد روحی فداه در قنوت قرائت می‌کردند

أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ
الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ وَ شِدَّةٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ أَعْجُوبَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِيَّاهُ وَ إِيَّاهُ رَاجِعُونَ، وَ لِكُلِّ ضَيْقٍ حَسَبِيَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ
قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ
لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱.

[قرائت دعاء یا من اظهر الجمیل در قنوت نمازها]

حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد - روحی فداه - دعای زیر را که در
صفحه ۳۱۹ از کتاب دعای ضیاء الصّالحین است، در قنوت‌های نماز خود
می‌خواندند:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ، يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ
السُّتْرَ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ
ارْحَمْنِي! يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى، يَا مُتَهَيَّ كُلِّ شَكْوَى، يَا مُفْرَجَ كُلِّ كُرْبَى، يَا مُقْبِلَ
الْعَثَرَاتِ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا مُبْتَدئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، يَا رَبَّاهُ يَا
سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ، أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ
الْأَيْمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ أَنْ
لَا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۷۹، باب ۴۰ با اندکی تفاوت.

۲- جنگ ۴، ص ۱۹.

و آقای حدّاد به جای «و الأئمة المعصومین» می فرمودند:
 «و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و
 علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و الحسن بن علی و المهدی صاحب
 الزّمان.»
 و سپس بقیه دعا را قرائت می کردند.

دعای آقای حدّاد بین اذان و اقامه

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - بین اذان و اقامه در سجده، این دعا را
 می خواندند: سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبَّ خَاضِعًا خَاشِعًا ذَلِيلًا.^۱

و همچنین دعاهاى ذیل را بعضی از اوقات قرائت می فرمودند:
 اللَّهُمَّ يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ، يَا سَبَبَ كُلِّ ذِي سَبَبٍ، يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ مِنْ غَيْرِ
 سَبَبٍ، سَبِّبْ لِي سَبَبًا لَنْ أَسْتَطِيعَ لَهُ طَلِبًا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ
 عَنْ حَرَامِكَ وَ بَطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ.^۲

دعای چشم زخم که حضرت آقای حدّاد - دام ظلّه - مرحمت فرمودند
 تُذْرَعُ مِنْ ثَوْبِ طَاهِرٍ أَوْ خَيْطِ ثَلَاثَةِ أَذْرَعٍ وَ تَقْرَأُ الدَّعَاءَ فَإِنْ زَادَ أَوْ نَقَصَ فَهِيَ
 عَيْنٌ فَإِنْ لَمْ يَزِدْ وَ لَمْ يَنْقُصْ فَلَا عَيْنَ. وَ الدَّعَاءُ هَذَا:^۳

۱- بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۵۲: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ مَنْ
 سَجَدَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ فَقَالَ فِي سُجُودِهِ رَبِّ لَكَ سَجَدْتُ خَاضِعًا خَاشِعًا ذَلِيلًا يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى
 مَلَائِكَتِي وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَجْعَلَ مَحَبَّتَهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ وَ هَيْبَتَهُ فِي قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ.

۲- جنگ ۵، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳- پارچه یا نخ طاهر و پاکیزه‌ای را به مقیاس سه ذرع اندازه بگیر و آنگاه این دعا را قرائت کن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - بِسْمِ اللَّهِ لَا بِلَاغِ إِلَّا بِاللَّهِ (ثلاث مرّات)، ثم تقرأ
سورة الحمد (ثلاث مرّات)، ثم تقول: عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَيْنُ الَّتِي فِي فُلَانِ ابْنِ
فُلَانَةٍ بِعِزَّةِ عِزِّ اللَّهِ وَبِنُورِ عَظَمَةِ وَجْهِ اللَّهِ وَبِمَا جَرَّبَ بِهِ الْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَى خَيْرِ خَلْقِ
اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَيْنُ الَّتِي فِي
فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةٍ بِحَقِّ شَرَاهِيئًا بَرَاهِيئًا أَدُونَايَ أَصْبَاوُثِ آلِ شَدَايَ، عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا
الْعَيْنُ الَّتِي فِي فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةٍ بَهَتْ شَهَتْ أَشَهَتْ بِأَقْطَاعِ النَّجَى الَّذِي لَا يَقُومُ عَلَيْهِ لَا
أَرْضٌ وَلَا سَمَاءٌ أُخْرِجِي يَا نَفْسَ السُّوءِ مِنْ فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةٍ كَمَا أَخْرَجَ يُوسُفَ مِنَ
الْمِصْرِ وَجَعَلَ لِمُوسَى فِي الْبَحْرِ وَإِلَّا فَأَنْتِ بَرِيئَةٌ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ بَرِيءٌ مِنْكَ، أُخْرِجِي
يَا نَفْسَ السُّوءِ مِنْ فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةٍ بِأَلْفِ أَلْفٍ، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ
وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾، أُخْرِجِي يَا نَفْسَ السُّوءِ مِنْ فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةٍ بِأَلْفِ
أَلْفٍ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، ﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
وَلَا يَرِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۲ ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا
مُتَّصِدًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي

﴿ كن، بعد از قرائت دعا، دوباره پارچه یا نخ طاهر را اندازه بگیر، اگر کمتر یا بیشتر نبود، پس

چشم زخم نمی باشد و آن دعاء این است. (محقق)

۱- سورة الإخلاص (۱۱۲) آيات ۱ الى ۴.

۲- سورة الإسراء (۱۷) آیه ۸۲.

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۱، و ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۲ - انتهى.

و سپس پارچه را اندازه گرفت، اگر کم و زیاد بود معلوم می شود نظر است و بنابراین باید یکی دوبار دیگر خوانده شود تا بکلی از بین برود، و اگر یقین داشته باشیم که نظر است اندازه گرفتن لازم نیست.^۳

عبارت‌ها و کلماتی از مرحوم آقای حدّاد (ره)

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - دعای زیر را در سجده آخر نماز می خواندند:

يا الله يا الله يا الله، أنت الله الذي لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك، تجبرت أن يكون لك ولدٌ وتعاليت أن يكون لك شريكٌ وتَعْظَمْتَ أن يكون لك مُشيرٌ وتَقَهَّرْتَ أن يكون لك ضدٌّ وتكَبَّرْتَ أن يكون لك وزيرٌ، يا الله يا الله يا الله بحقِّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا فَرَجْتَ عَنِّي.^۴

و اشعار زیر را درباره محبت قرائت کردند:

و ما في الكون أشقى من محبِّ
وإن وجد الهوى حلو المذاق
تراه باكيًا في كل حين
مخافة فرقة أو لإشتياق
و بيكى إن نأوا شوقًا إليهم
و بيكى إن دنوا خوف الفراق^۵

و فرمودند درباره تعریف عشق گوید:

۱- سوره الحشر (۵۹) آیات ۲۱ الى ۲۴.

۲- سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۷۳.

۳- جنگ ۵، ص ۱۵۵ الى ۱۵۷.

۴- روح مجرد، ص ۵۰۶.

۵- تفسیر السلمی، ج ۲، ص ۱۷۷، با اندکی اختلاف.

جلیس مُنْع و صاحب مالک، مَذهِبُهُ غامِضَةٌ و أَحکامُهُ جاریَةٌ یملک الأبدان و
أرواحها و القلوب و خواطِرُها و العقول و ألبابها قد أُعطی عینان طاعتها و قُوَّة تَصْرِیفها.
و دیگری گوید:

جَلَّ أَنْ یُخْفی وَ دَقَّ أَنْ یُری فهو کَامنٌ کَکُمونِ النَّارِ فی الحَجَرِ، إن قَدَحَتَهُ أوری و
إن ترکَتَهُ تواری.

روزی که شود «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ» و آنکه که شود «إِذَا النُّجُومُ أَنْكَدَرَتْ»
من دامن تو بگیرم اندر «سُیَلَّتْ» گویم صمنما «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»

* * *

عشق تو مرا أَلَسْتُ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ هجر تو مرا إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٍ
بر کنج لبث نوشته یحیی و یمیت مَنْ مَاتَ مِنَ الْعَشَقِ فَقَدْ مَاتَ شَهِيدَ

* * *

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد^۱

فوت دختر آقای حدّاد (ره)

حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد - روحی فداه - می فرمودند:

«دختری داشتم دو ساله، فوت کرد و در شب ما او را در کنار اطاق گذاشته
بودیم تا فردا او را دفن کنیم و البته به صورت یک طفل کوچک به او نظر
می نمودیم؛ ناگاه در همان شب من دیدم این طفل بزرگ شد و همه اطاق را
فراگرفت و همه خانه را و همه شهر را و همه عالم را! گفتم عجباً! این روح بزرگ
این طفل خردسال است که ما به دیده تحقیر به او می نگریستیم.»^۲

۱- جنگ ۶، ص ۱۴۳ الی ۱۴۵.

۲- جنگ ۷، ص ۵۷۴.

[نفرین و لعن مرحوم آقای حدّاد سیّدی را که قائل به امامت حضرت

ولی عصر نبود]

من روزی از مرحوم حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد از احوال سیّدی پرسیدم، فرمودند: «نفس کافری دارد!» و در سفر دیگر فرمودند: «قائل به امامت حضرت ولیّ عصر عجلّ الله تعالی فرجه الشریف نیست.»

* * *

آقای حاج ... نقل کرد که: یکی از شب‌های جمعه که از کاظمین به کربلا برای زیارت آمده بودم و در منزل حضرت آقای حدّاد بیتوته کردم، در وقت سحر آقای حدّاد مرا از خواب بیدار کردند و فرمودند: «برخیز به حرم مشرف شویم!» و این بیدار کردن و تشرف ایشان با من در وقت سحر به حرم حضرت سیّدالشهداء علیه السّلام بی سابقه بود؛ من برخاستم و وضو ساختم و در معیت ایشان به حرم مطهر مشرف شدیم. پس از زیارت و نماز زیارت که در کناری نشسته بودند، سیّدی را به من نشان دادند و گفتند: این سیّد را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم! سر خود را پائین انداختند و سه مرتبه گفتند: «لَعْنَهُ اللهُ، لَعْنَهُ اللهُ، لَعْنَهُ اللهُ!»

جناب محترم آقای حاج ... گفتند: شبی در خواب دیدم که از صحن مطهر حضرت سیّدالشهداء علیه السّلام از درِ قبله که در برابر آن محوطه‌ای است خارج شدم؛ ناگهان دیدم همین آقای سیّد از مقابل من به جلو می آید و چند نفر شرطه محافظ او بودند. من رو کردم به جمعیتی که در آنجا بودند و گفتم: برای این آقا صلواتی بفرستید! هیچ کس از مردم اعتنائی نکرد و مطلب را امر عادی تلقی کردند. من چون نگاهم به صورت سیّد افتاد، دیدم احوّل است.^۱

[مکاشفاتی از مرحوم آقا محمد حسن بیاتی]

جناب صدیق ارجمند آقای بیاتی - اَطال الله عُمره - می‌گویند: در همان زمان حیات مرحوم آیه الله انصاری پس از رحلت استاد عظیم آیه الله قاضی (ره) یکی از شاگردان مرحوم قاضی به من معرفی شد، ولی او را نشناختم و سپس معلوم شد او حضرت عارف کامل حاج سید هاشم حدّاد است.

توضیح آنکه: مرحوم آیه الله انصاری (ره) به من دستوری داده بودند که باید روزها آن را در خلوت انجام دهم، و من روزها آن را در خلوت انجام می‌دادم، تا روز جمعه‌ای بود که برای بجا آوردن آن، محلّ خلوتی را پیدا نمودم؛ چرا که در هر جای خلوت احتمال تردّد و آمدن افراد بود. می‌دانستم که یک شبستان در مسجد پیغمبر متروک است، (مسجد پیغمبر یکی از مساجد همدان و در مقابل سرای قلمدانی است) به آن مسجد در آمدم و در شبستان متروک را گشودم؛ دیدم روی حصیرها به قدری خاک جمع شده است که در حال راه رفتن گرد و خاک برمی‌خیزد. داخل شبستان شدم و در را از پشت کولون کردم و با خیال راحت در یک زاویه بسیار تاریک مسجد که از در شبستان دور بود نشستم و مشغول انجام دادن آن دستور شدم.

آن دستور مدت‌ش یک اربعین بود و چند روزی بیشتر نمانده بود که پایان پذیرد؛ در حال انجام آن عمل، مکاشفه‌ای رخ داد که: خود را بر روی کره زمین احساس کردم و تمام کره (نیم کره جنوبی و نیم کره شمالی آن) را بتمامه می‌دیدم و بر آن سیطره داشتم. در محور کره از قطب شمالی ستونی از نور بود بسیار عجیب و زلال و درخشان و آرام بخش که آن عبارت بود از ولایت کلیه، و باید تمام مردم کره خود را بدان برسانند.

بسیاری از افراد روی زمین در ظلمت به سر می‌بردند و در نیم کره جنوبی دور از شعاع آن محور نورانی زندگی می‌کردند، و آنها اکثریت اهل جهان را تشکیل

داده بودند. آنها هرچه حرکت می‌کردند در ظلمات بود؛ چنان تاریکی آنها را فراگرفته بود که هیچ چیز را نمی‌شناختند؛ بعضی چون می‌خواستند به جلو بیایند دورتر می‌شدند؛ برخی از آنها چنان در تعفن غوطه‌ور بودند که انسان قدرت تماشای آنها را نداشت. عجیب اینجاست که آنها هم همگی خواستار نور بودند و می‌خواستند خود را به محور برسانند!

و اما نیم‌کره شمالی که نورانی بود، در آنجا افراد متفاوت بودند: بعضی با سرعت رو به بالا و قطب می‌آمدند اما در وسط راه توقف می‌کردند، بعضی آرام و آهسته می‌آمدند، (روی این نیم‌کره اقلیت روی زمین بودند که به صورت دسته‌ها و گروه‌ها، گروه گروه دور هم مجتمع بودند) بعضی مقداری راه آمده اما پشیمان شده و متحیر بودند، بعضی مانند اسب سوار و یا با سرعت بیشتر رو به بالا می‌رفتند.

خلاصه امر اینکه: تمام این افراد واقع در منطقه نور نیز هر کدام شکل و شاکله خاصی داشته بودند. هرچه به بالا می‌رفتیم افراد کمتر می‌شدند تا نزدیک قطب و محور چند نفری بیشتر به چشم نمی‌خوردند که می‌خواستند وارد ستون نور شوند؛ اما من خودم نفهمیدم به چه وسیله این راه را طی کردم، گویا روی هوا با سرعتی همین طور چرخ می‌خوردم و بالا می‌رفتم تا رسیدم به کنار محور؛ دیدم در آنجا دو نفر ایستاده‌اند: یکی حضرت آیه الله انصاری و دیگری را در آن وقت نشناختم و سپس مشهود شد که حضرت آقای حداد است. من همین که بدان محل رسیدم فوراً آیه الله انصاری مرا گرفت و در داخل ستون نور پرتاب کرد.

عجیب عالمی بود از عظمت و ابهت و سکون و اطمینان و حیات و قدرت و إحاطه بر ماسوی! در آنجا ارواح چهارده معصوم بدون شکل و صورت و بدون تعین بودند! چنان مرا لذت و بهجتی دست داد که تا حال که ده‌ها سال از آن می‌گذرد مزه آن در زیر دندان‌های من و در کام من باقی است! من در آنجا غرق در تحیر و بهت بودم و مستغرق در لذت ولایت، که ناگهان مرحوم آقای انصاری (ره)

به شأنه من زدند و فرمودند:

«بس است تا اینجا که رفتی، برخیز برویم! ساعت قریب ظهر است.»

و از مسائل لازم الذکر: من خودم در شبستان را از پشت کولون کردم و آقای انصاری از در بسته وارد شدند. و دوّم اینکه: احدی از جای من خبر نداشت و به حسب موازین ظاهری ورود من در شبستان متروک مسجد پیغمبر آن هم با آن کیفیت محال می نمود، و غیر از اطلاع غیبی مرحوم انصاری بر محلّ من محملی دیگر ندارد. و سوّم: مشاهده مرحوم آقای انصاری مکاشفه مرا بود، که معلوم بود از تمام جریانات و مشاهدات من مطلع بوده اند.

جناب آقای حاج بیات در تحت تربیت مرحوم انصاری بودند، تا ایشان در جمعه دوّم ذوالقعدة ۱۳۷۹ هجریّه قمریّه، دو ساعت بعد از ظهر، رحلت نمودند. آقای بیات می گویند: من به امر و دستور آیه الله انصاری گذرنامه گرفته بودم و در همان روز جمعه صبح عازم کرمانشاه (باختران) بودم برای اخذ جواز و روادید از قونسولخانه عراق؛ چون فقط ویزا و روادید را از باختران می دادند. از طرفی حرکت و مسافرت ما مقارن شد با ایّام ارتحال و کسالت ایشان که مجموعاً چند روزی بیش طول نکشید؛ زیرا مرض ایشان سکتّه مغزی بود که طرف راست بدن را فلج نموده بود.^۱

۱- مرحوم آقای بیات به حقیر فرمودند: من مستطیع و واجب الحج شده بودم ولی به واسطه عارضه کسالت مرحوم انصاری از اقدام به تهیه مقدمات تعلّل می ورزیدم تا اینکه روزی این مطلب را با والد شما آقای حاج سید محمد حسین طهرانی در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: چون واجب الحج و مستطیع شده ای نمی توانی مسامحه کنی و یا منصرف شوی. عرض کردم اصلاً پایم یارای حرکت به صوب عراق و حجاز را ندارد، فرمودند: هیچ راهی برای درنگ و انصراف وجود ندارد، این شاء الله خداوند کمک می نماید. من طبق دستور والد شما عمل نمودم و به سمت کرمانشاه حرکت کردم و هنگامی که به گردنه اسداباد رسیدیم دیدم روح مرحوم انصاری به صورت کبوتری از شهر همدان حرکت کرد و به سمت من آمد، و هنگامی که به من رسید با ↵

من در آن روزها مترصد بودم حال ایشان بهبود یابد و خداحافظی کنم و برای زیارت مشرف شوم و هر روز برای عیادت می آمدم؛ اما چشمان ایشان بسته و با وجود شعور و احساس کامل، قادر بر بازکردن چشم نبودند.

این گذشت تا صبح جمعه پیش از ظهر به منزلشان رفتم و دیدم سخت بی هوشند، در آن لحظه در اطاق ایشان یک نفر هم نبود، (رفقا همگی در اطاق جلو که اطاق پذیرائی بود مشغول مشورت بودند در کیفیت حال و ارجاع ایشان را به طبیبی دیگر، در صورت امکان) در آن لحظه بدون اختیار من خودم را روی بدن ایشان انداختم و گفتم: فدایت شوم چه کنم؟ از طرفی شما امر به مسافرت و زیارت نموده اید و در این ساعت مقرر ماشین سواری کرایه نموده تا مرا به باختران ببرد و از طرف دیگر شما بدین حال مدهوش و بی هوش افتاده اید و من تاب و توان رفتن را با این وضع فعلی شما ندارم؟! اگر ارتحالی حاصل شد من پس از شما به که رجوع کنم؟

در آن عالم مکاشفه فرمودند:

«فرزندم! تو آماده سفر باش و زیارتت را به طور کامل انجام بده، من بعد از چهل روز به تو استادی را برای تربیت معرفی می کنم!»

من در آن عالم از ایشان خداحافظی نموده و بیرون آمدم؛ و از وقت حرکت با سواری یکی دو ساعتی بیشتر طول نکشید که در ده پانزده فرسخی همدان، ماشین که از گردنه های اسدآباد بالا می رفت و فکر و ذکر و توجه من یکسره به ایشان بود ناگهان به صورت کبوتر سپیدی از بالای منزلشان پرواز کرده و به من فرمودند: خداحافظ! من دانستم ایشان رحلت نموده اند.

به باختران رسیدیم و پس از تحصیل ویزا عازم عتبات عالیات شدیم و تقریباً

↩ لبخند به من فرمود: خداحافظ، ما رفتیم! ایشان فرمودند: فقط خدا می داند که در این سفر چه بر من گذشت! (معلق).

مدّت یک ماه طبق دستور ایشان زیارت نموده و به همدان مراجعت کردیم. درست از تاریخ ارتحال ایشان چهل روز گذشته بود که با طریقی که شرح و بسط فراوان دارد، حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد (ره) را که تا آن زمان زیارت نکرده بودم و فقط در میان زُمره تلامذه مرحوم آیه الله قاضی (ره) نامی از ایشان شنیده بودم به من معرفی شد.

من با نهایت اشتیاق و خلوص و کمال ارادت و تمکین به محضرشان شرفیاب شدم. تا چشمم به ایشان افتاد، دیدم عجباً! این همان مردی است که در جنب آقای انصاری در آن مکاشفه، پهلوی ستون نور بر فراز کره زمین در جنب قطب شمالی ایستاده بود. از آن به بعد تا زمان ارتحال مرحوم حدّاد (که در شهر رمضان المبارک ۱۴۰۴ هجریه قمریه، در کربلا، موطن ایشان رخ داد) مدّت بیست و چهار سال تمام، دست ارادت به ایشان داده و در تحت تعلیم و ارشاداتشان بوده‌ام.

مرحوم آقای حاج سید هاشم حدّاد - قدس الله نفسه - از مبرزترین تلامذه آیه الله قاضی بوده‌اند و عنایت قاضی به ایشان از نطق بیان و حیطة گفتار خارج است.

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^{۱، ۲}

فرمایشات حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد روحی فداه راجع به اُزری

و اقبال

راجع به اقبال پاکستانی شاعر فرمودند که:

۱- سوره الحشر (۵۹) قسمتی از آیه ۱۰.

۲- جنگ ۱۸، ص ۲۷۶ الی ۲۸۰.

«این نیم بیت را سروده بود: «زهره شیر شود آب، ز بیداری دل» و در نیم بیت دیگر آن فرو مانده بود. در این حال یک نفر از طلاب فقیر به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل شده بود و طلب مقدار وجهی می نمود؛ حضرت فرمودند: برو و به اقبال بگو این را نیم بیت دوم خود قرار دهد و در نیم بیت اول بگوید: «أسدُ الله گر آید به هواداری دل» و بگو (مقدار معینی) به تو بدهد! آن طلبه به اقبال گفت و وجه را گرفت و اقبال هم نیم بیت آن حضرت را اول بیت خود قرار داده و قصیده را تمام کرد.»

فرمودند: «اقبال بسیار به ائمه علیهم السلام توجه داشت. یک روز به خادم خود گفت زنجیر در گردن او اندازد و او را ببرد در حرم موسی بن جعفر علیه السلام ببندد.»

فرمودند: مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی فرمودند که: شیخ کاظم آزری در صحن موسی بن جعفر علیه السلام بامدادان می خواست شعری بگوید، از گفتن فروماند، هرچه کرد نتوانست، حیاری در صحن مطهر گردش می کرد که ناگاه شمس طلوع کرد، در این حال غریزه او باز شد و گفت:

لَمِنَ الشَّمْسِ فِي قِبَابِ قِبَاهَا شَفَّ جِسْمُ الدُّجَىٰ بِنُورِ ضِيَاهَا
وَلَمِنَ هَذِهِ الْمَطِيَّةِ تَهْدِي حَىٰ أَحْيَاءَهَا وَ حَىٰ سَرَاهَا^۳

أقول: در معنای این دو بیت آزری، لغات مراجعه شده ذکر می شود:

قَبَّة: بناءٌ سَقْفُهُ مُسْتَدِيرٌ مُقَعَّرٌ، ج قِبَابٌ وَ قُبَّبٌ؛ قِبَا يُقْبُو قِبَاً، الشَّيْءُ: قَوَّسَهُ.

شَفَّ - شَفُوفاً وَ شَفِيْفًا وَ شَفَقًا الشَّيْءُ: رَقَّ فَظَهَرَ مَا وَرَاءَهُ، فَهُوَ شَفِيْفٌ وَ شَفَّافٌ.

فرمودند: «جامی داستان یوسف و زلیخا را از اول تا به آخر به شعر درآورده

۱- خ ل: بروح.

۲- خ ل: المطايا.

۳- دیوان شعر الأزرية، با تحقیق شیخ جابر کاظمی طبع دار الاضواء بیروت، ص ۱۱۵.

است.»

فرمودند: «این بیت از اقبال است:

إقبال را بقا نبود دل بر او میند اقبال را چو عکس کنی لا بقا شود^۱

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - فرمودند (نقلاً عن بعض العرفاء):

الشريعة من غير حقيقة فغير مقبولٍ و الحقيقة من غير شريعة فغير محمول^۲.

روزی حضرت آقای حدّاد فرمودند:

كبرت همّة عبدٍ طمعت في أن تراكا أو ما حسب لي عين أن ترى من قد راکا^۳

حضرت آقای حدّاد فرمودند:

در شعر ذیل حروف بدون نقطه خوب و یک نقطه میانه و دو نقطه نحس

است؛ بنابراین برای شناختن نحس و سعد روزهای ماه از اول شعر شروع می‌کنند:

مُحِبُّكَ ترعى فكيف فحل تعود ليالي فطال أمل^۴

حضرت آقای حدّاد فرمودند: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت

است که فرمودند: من از اطفال چهار چیز را دوست می‌دارم: بیکون، یعمرون و

یجربون، و بالتّراب یلعبون، و من غیر حقدٍ یتخاصمون.^۵

۱- جنگ ۱۸، ص ۵ و ۶.

۲- جنگ ۵، ص ۱۰۲.

۳- همان مصدر، ص ۱۰۴.

۴- همان مصدر، ص ۱۰۷.

۵- همان مصدر، ص ۱۰۹.

استخاره به طريق مرحوم آقاي حدّاد رضوان الله عليه

حضرت آقاي حدّاد - روى فداه - استخاره را به طريق ذيل امر فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

من طرق الإستخارة ما نُقل و اشتهر عن السيّد الجليل عليّ بن طاووس - رحمة الله عليه - بالقرآن المجيد، فليقرأ آية الكرسي إلى ﴿هُم فِيهَا خَالِدُونَ﴾^١ و آية ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ﴾ إلى ﴿فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^٢ ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وآله (رأيت في نسخة يصلي على النبي عشرًا) ثم يدعو بهذا الدعاء: «اللهم إني توكلت عليك و تفألّت بكتابتك، فأرني ما هو المكتوم في سرك، المخزون في غيبك، يا ذا الجلال والإكرام، اللهم أنت الحق و أنزلت الحق، بمحمد و آله و صلى الله عليه و آله، اللهم أرني الحق حقًا حتى أتبعه، و أرني الباطل باطلاً حتى أجتنبه، برحمتك يا أرحم الراحمين.»

ثم تصحف المصحف و تعدّ الجلالات من الصفحة اليمنى، و تعدّ بعدد الجلالات أوراقا من الصفحة اليسرى، ثم تعدّ الأسطر بعدد الأوراق من الصفحة اليسرى، فما يأتي بعد ذلك فهو بمنزلة الوحي.^٣

[تسيّحات قرائت شده توسط آقاي حدّاد]

حضرت آقاي حدّاد - روى فداه - بعضی از اوقات این تسيّحات را قرائت

می نمودند:

سُبْحَانَ الدَّائِمِ الْقَائِمِ، سُبْحَانَ الْقَائِمِ الدَّائِمِ، سُبْحَانَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ، سُبْحَانَ

١- سورة البقرة (٢) ذيل آيه ٢٥٧.

٢- سورة الأنعام (٦) آيه ٥٩.

٣- رياض السالكين، ج ٥، ص ١٣٥.

المَلِكِ الْقُدُّوسِ، سُبْحَانَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ الْعَلِيِّ
الْأَعْلَى، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى! ٢.

[شعری در باب مدارا و ملاطفت با خلائق]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - روزی این بیت را برای بنده خواندند:
چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند
و أنا أقول مخاطباً لنفسی: و أين أنت من هذه السجّيةِ الکریمة!؟
قال السعدی الشیرازی:

شنیدم که مردان راه خدا دل دشمنان را نکردند تنگ
تورا کی میسر شود این مقام که با دوستانت نبرد است و جنگ ٣، ٤.

[متن وصیّت نامه سلوکی و عرفانی مرحوم آقا سید هاشم حدّاد به مرحوم
علامه طهرانی قدّس الله اسرارهما]

بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هو الحيّ الَّذِي لَا يَمُوت
الحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على محمّد و آله الطّاهرين
أمّا بعد، حقیر سید هاشم حدّاد، وصیّ و جانشین قرار دادم از طرف خودم چه

١- با اندکی اختلاف: *المجتبی*، ص ٢١؛ *مهج الدعوات*، ص ١٤٩؛ *جنة الأمان الواقية و جنة الإيمان الباقية*، ص ٨٣.

٢- *جنگ ٥*، ص ١٦٠.

٣- *کلیات سعدی*، گلستان، حکایت ٤.

٤- *جنگ ١٤*، ص ٣٢.

در حال حیات و چه در حال ممات، در امور شریعت و در امر طریقت و تربیت افراد برای وصول به حق، آقای آقا سید محمد حسین حسینی طهرانی را، و ایشان لسان من است و ایشان مورد اعتماد من می باشد و به دیگری اعتمادی ندارم.

۶ شهر ربیع الاول، ۱۳۹۷ هجری قمری

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سید هاشم

[نامه ها و دستورات سلوکی آقای حدّاد به حضرت علامه طهرانی، قدس

الله اسرارهما]

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم و به نستعین

اللهم أنت السّلام و منك السّلام و إليك يعود السّلام و دارک دار السّلام

حیّنا ربّنا منك بالسّلام

حضور آقای آقا سید محمد حسین شیعی حجازی مشرف باد.

هرگاه جویای احوال سلامتی این جانب بوده باشید بحمد الله سلامتی حاصل، ملالی نیست و به دعاگوئی مشغولیم. دو نامه رسید و مطالعه گردید. سلام به جمیع اهل بیت و آقای آقا سید محمد صادق و آقای آسید محسن و آقای آسید ابوالحسن و آقای آسید علی و ... إن شاء الله تعالی مبارک است، و رفقا جمیعاً و السّلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته.

از این جانب رفقا همه حاضر و ناظر در تحت قبه حضرت سیدالشهداء به

دعاگوئی همه مشغول سلام می رسانند.

قُلْ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ

سید هاشم

بسمه تعالی شأنه

أفضل البكاء بكاء العبد على ما فاته على غير الموافقة

إذا رأيت [المريد] يريد السماع فاعلم أنّ فيه بقيّة من البطالة و قال: الفتوة اداء
الإنصاف و ترك مطالبة الإنصاف.

و قال: مَنْ لم يزن افعاله و احواله في كلّ وقتٍ بالكتاب و السنّة و لم يتّهم
خواطره فلا تعدّه في ديوان الرّجال.

و قال: لو أقبل على الله العبدُ ألفَ ألفِ سنةٍ ثمّ أعرض عنه لحظة كان ما فاته
اكثُر ممّا ناله.

استعمل الرّضا جهدك و لا تدع الرّضا يستعملك فتكون محجوبًا بلذّته عن
حقيقة ما تُطالعه. أفضل الطّاعات حفظ الأوقات و هو أن لا يطالع العبدُ غير حدّه و
لا يراقب غير ربّه. و لا يقارن غير وقته.

و قال: أن تكون عبده في كلّ حال كما أنّه ربك في كلّ حال.

و قال الإخلاص سرٌّ بين الله و بين العبد لا يعلمه ملكٌ فيكتبه و لا شيطانٌ
فيفسدُ عليه و لا هوّى فيحيله [فيميّله - خ ل].

جائك الشيخ محمّد

أن تنظر اليه بعين الرأفة

سيّد هاشم حدّاد

* * *

بسمه عزّ شأنه

حضور محترم جناب مستطاب آقای حاج سيّد محمّد حسين طهرانی إن شاء

الله تعالی در پناه حضرت حق سالم و با سرور بوده باشيد.

اما بعد، می فرمائید بر اینکته:

تَرَكَتُ النَّاسَ دُنْيَاهُمْ وَ دِينَهُمْ شُغْلًا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَ دُنْيَائِي
خوب بر همین قرار باش دیگر! زیرا با ناله کردن جور نمی آید، باید تسلیم
شد.

سخنی را که در آن بار بگفتم با تو
هست اجازت که در این بار بگویم یا نه
وصف آنکس که در کوچه این بازار است
در سر کوچه و بازار بگویم یا نه

وَ صَرَخَ بِإِطْلَاقِ الْجَمَالِ، وَ لَا تُقْلُ بِتَقْيِيدِهِ مَيْلًا لِزُخْرُفِ زِينَةِ
فَكُلِّ مَلِيحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَاهَا مُعَارِزٌ لَهُ، أَوْ حُسْنٌ كُلِّ مَلِيحَةٍ

ای غایب از نظر به خدا می سپارم
جانم بسوختی و به دل دوست دارم
تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
باور مکن که دست زدامن بدارم
وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ
سید هاشم حداد

* * *

یا هو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ
اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ إِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ وَ دَارُكَ دَارُ السَّلَامِ،
حَيِّينَا رَبَّنَا مِنْكَ بِالسَّلَامِ.
قربانت گردم:

شد مدّتی که دیده ندیده است روی تو

نشینیده یک سخن از گفتگوی تو

باری، اگر از احوال این جانب خواسته باشید بحمد الله و المنة در ظلّ أطاف حضرت احدیّت و جوار حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - متمتع و خرسند می‌باشیم، و دائم الاوقات به ذکر خیر آن دوست یگانه و رفیق بی‌نظیر می‌باشیم، و از خداوند متعال - جلّ اسمه - سلامتی حضرت آقای حدّاد - متّعنا الله بطول بقائه - و حضرت عالی و سایر رفقای گرامی و متعلّقین و اعزّه [را] خواستاریم.

چون حضرت آقای جلیل القدر و سیّد رأس الفخر آقای آسیّد عبدالکریم کشمیری به مشورت آقای حدّاد - روحی فداه - عازم و متوجّه ارض اقدس - علی مشرفه آلاف التّحیة و السّلام - می‌باشند و چون ایشان با حضرت آقای حدّاد مأنوس بوده‌اند و از دوری از ایشان متوحّش، امید است انس با شما رفع وحشت ایشان بکند، و به دستور ایشان نامه نوشته شد.

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سیّد هاشم^۱

* * *

این نامه به إملاء و امضای ایشان و به خطّ آقای حاج محمّد علی خلفزاده

است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَّعَلَى مُحَمَّدٍ وَّعَلَى مُحَمَّدٍ، وَّ صَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَّ الْمُرْسَلِينَ وَّ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَّ رَحْمَةً اللَّهُ وَّ بَرَكَاتُهُ.

صَلَوَاتُ اللَّهِ الْعَظِيمِ عَلَيْكَ يَا حَبِيبِي يَا سَيِّدَ مُحَمَّدٍ حُسَيْنٍ وَّ رَحْمَةُ اللَّهِ وَّ بَرَكَاتُهُ.

۱- نامه به خط حضرت آقای حدّاد نیست.

بَعْدُ، إِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنَّا فَلِلَّهِ الْحَمْدُ سَالِمِينَ وَفِي الْطَافِهِ مُنَعَّمِينَ، وَ لَكُمْ مِنَ الدَّاعِينَ.
 يَا أُخِي! وَاللَّهِ، الدَّاعِي فِي خَجَلٍ مِنْ عِنْدِكُمْ، لِأَنَّهُ كَم مَكْتُوبٍ جَنَابُكُمْ تَفَضَّلْتُمْ وَ
 أَنَا مَا تَوَقَّعْتُ لِلْجَوَابِ، هَذَا مِنْ عَدَمِ تَوْفِيقِي، أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَاهُ.
 يَا أُخِي وَنُورَ قَلْبِي! لَقَدْ شَغَلَنِي حُبُّكَ عَنكَ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَنَا فِي كَمَالِ الصَّحَّةِ وَ
 الْعَافِيَةِ، وَ مَشْغُولِينَ بِالْدُّعَاءِ لَكُمْ عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَ أُخِيهِ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.
 الحاصل يقول الشاعر:

گفتم به چشم، کز عقب گل رخان مرو

نشنید و رفت عاقبت از گریه کور شد

هُوَ الْحُبُّ فَاسْلَمَ بِالْحَشَا مَا الْهَوَى سَهْلُ

فَمَا اخْتَارَهُ مُضْنِي بِهِ وَ لَهْ عَقْلُ

چه کنم دگر فائده ندارد و بعد از رسوخش باید مُرد، یا اینکه به جستجویش

نرفته بود.

گفت:

مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند

هر آن قسمت که آنجا شد کم و افزون نخواهد شد

غرض آن را اختیار کردیم، باید سوخت و ساخت؛ پس بکش، جانم بقربانت!

فَعَلَى كُلِّ حَالَةٍ أَنْتَ مِنِّي بِي أَوْلَى إِذْ لَمْ أَكُنْ لَوْلَا كَا

وَ بِمَا شِئْتَ فِي هَوَاكَ اخْتَبِرْنِي فَاخْتِيَارِي مَا كَانَ فِيهِ رِضَا كَا

از این جانب به حضرت حاج آقا معین و آقای ابهری و آقای دولابی و آقای

حاج هادی شرکت و آقای حاج محمود گمرک‌پور و آقای سید حسن معین و سائر

رفقا و آحیاناً اگر تشریف بردید به همدان یا اینکه نامه مرقوم داشتید، از این جانب

سلام‌رسان و احوالپرس باشید.

آقای حاج عبدالزّهراء و آقای حاج عبدالجلیل و آقای حاج حبیب سماوی و غلام جناب عالی محمد علی خلف زاده - بفرمایش آقای حدّاد: کاشکی قبول کند به غلامی - سلام می‌رسانند و به دعاگوئی مشغولند و از جناب عالی ملتمس دعا هستند.

جَمَعَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ فِي مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ، آمِينَ.

مُحِبُّكُمْ: سید هاشم حدّاد
آقا سید مهدی و آقا سید قاسم و آقای سید حسن و آقای سید صالح و آقای سید برهان الدین و آقای سید عبدالامیر و علویّه و والده ایشان سلام‌رسان و احوال‌پرسند.

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای غائب از نظر به خدا می‌سپارم

جانم بسوختی و به دل دوست دارم

تا دامن کفن نکشم زیر خاک پاک

باور مدار که دست ز دامن بدارم

أَخَذْتُمْ فُؤَادِي وَهُوَ بَعْضِي، فَمَا الَّذِي

يَضُرُّكُمْ لَوْ كَانَ عِنْدَكُمْ الْكُلُّ

خداوند متعال آن وجود مبارک را از جمیع بلیات محفوظ و به عین عنایت ملحوظ بدارد. رقیمه شریفه رسید، از سلامتی جناب عالی با اطلاع و خوش وقت گشتیم. گرچه جواب دیر می‌شود اما شما گاه‌گاهی به نامه، ما را خشنود بفرمائید، چنانچه شب و روز در یاد شما هستیم.

اهل منزل همگی سلام می‌رسانند، رفقا یک یک سلام می‌رسانند، و از شما منفک نیستیم؛ امید است جناب عالی نیز ما را فراموش نفرمائید در مواقع دعا. سلام

به رفقا برسانید. مصدّع اوقات شریف نشود.

سیّد هاشم حدّاد

* * *

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

إِلَى جَنَابِ الْأَخِ الْأَعَزِّ الْمُحْتَرَمِ، وَفَقَّكَ اللَّهُ بِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى، عَظَّمَ اللَّهُ لَكَ الْأَجْرَ.
چند روز قبل کاغذ شما رسید و السّاعة کاغذ دیگری هم رسید، ولی قبل از
کاغذ ثانوی خبر شدیم از این پیش آمد عَظَّمَ اللَّهُ أُجُورَنَا وَأُجُورَكُمْ يَا أَخِي.

باری، همین است دنیا، باید تسلیم شد به آنچه او می خواهد، لیس لعارف
علاقه و لا لِمُحِبِّ شَكْوَى و لا لِعَبْدٍ دَعْوَى و لا لِحَائِفِ قَرَارٍ و لا من الله الفِرَارُ.

و السّلام علیکم و رحمة الله و بركاته

همیشه کاغذ برای من بفرستید اگر کاغذ من دیر شد شما انتظار رسیدن کاغذ مرا
نداشته باشید، و سلام به جمیع رفقا خاصه حاج اسماعیل و آقا محسن برسانید.

املاء: علی سیّدی

و انا کتبت: معین

* * *

بسمه تعالی

ذو الورع و التّقوی و العقل و النّهی، سیّدنا الجلیل، صفوة الأخلّة و نخبة
الزّمن، العلامّة الحجّة الحاجّ سیّد محمد حسین المحترم، دامت بركاته و تأییداته.

أُقدِّمُ إِلَیْكُمْ مَزِیدَ السّلام و وافر التّحیّة و الإحترام مقرونًا بأتمّ السّؤال عن
صحتکم الغالیة، و الدّعاء إِلَیْكُمْ بأن یحفظکم الله و یؤیّدکم و یسدّدکم مع الصّحة و
العمر المدید، و إن تلطّفتُم بسؤال أو نشید فأحمد الرّبّ المتعال علی جمیع الأحوال.

ثم یتوجّه إِلَیْكُمْ السّید الجلیل العلامّة السّید عبدالکریم حفظه الله، الأمل أن

تَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ أَهْلٌ لَذَلِكَ.

و أرجوا إبلاغ سلامی إلى الرفقاء جميعاً و الى الأنجال السيد محمد صادق و السيد محسن و السيد ابوالحسن و السيد على و ... و جميع الرفقاء فرداً فرداً و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهًا﴾^۱

المعبودُ اسمٌ من أسمائه. حقيقة العبودية كون العبد بتمام لواحجه ملكاً خالصاً لله تعالى، باعتبار أن جميع الموجودات مملوكة بالاستحقاق لا بالإنفاق؛ فحقيقة العبادة انتباه النفس و تذكرها لهذا العمل. و المعنى أن الإنسان لا يملك حالاً و لا مالاً و لا موتاً و لا حياة، و لا، و لا، و لا؛ و السلام عليكم.

أخيك المخلص

سيد هاشم

* * *

بسمه تعالى

إلى جناب أخى و روحى و مولای، السيد محمد حسين، سلام الله عليك!

خيالك فى عينى و اسمك فى فمى

و ذكرك فى قلبى، فأين تغيب

نوشته بوديد كه: دستور، گفت: اى دستور! دستور خواهى؟! اى قيامت! تا

قيامت راه چند؟ از پيغمبر مى پرسيدند: تا قيامت؟

هرجا كه باشى و در هر حال كه باشى جهد كن تا محب باشى و عاشق

باشى؛ و چون ملكه شود هميشه محب باشى در هر زمان.

۱- سوره الإسراء (۱۷) صدر آية ۲۳.

و سَلَامٌ عَلَىٰ جَمِيعِ الرَّفَقَاءِ فَرْدًا فَرْدًا. بَعْدُ، وَ نَحْنُ هَمِي نَدَعُو لَكُمْ تَحْتَ الْقُبَّةِ...
خداوند تبارک و تعالیٰ فعّال است.

أخیک سیّد هاشم

عَالِي عَدَدِ الْحَسَنَاتِ؛ يَمْحُو مَا يَشَاءُ مِنْ شَوَاهِدِ الْعُبُودِيَّةِ، وَ يُثَبِّتُ مِنْ شَوَاهِدِ الرُّبُوبِيَّةِ.

بسمه تعالیٰ

إِلَىٰ جَنَابِ سَيِّدِي الْمُحْتَرَمِ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ حَسِينِ، الْعَالِمِ الرَّبَّانِي، أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَزِيدَ
فِي دَرَجَاتِكَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ جَمِيعًا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، ثُمَّ عَلَىٰ جَمِيعِ
الرَّفَقَاءِ فَرْدًا فَرْدًا.

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ
لَمْ يَكُنْ. الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا. قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ. فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرَ.

أخیک المُخلص

سیّد هاشم

بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ السَّيِّدِ السَّنَدِ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ حَسِينِ.

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ إِلَيْكَ السَّلَامُ!

قَالَ الْحَلَّاجُ: يَا مَنْ هُوَ أَنَا وَ أَنَا هُوَ؛ لَا فَرْقَ بَيْنَ إِنِّي وَ هُوَ بَيْنَكَ إِلَّا الْخُذُوثُ وَ
الْقَدَمُ. وَ قَالَ: أَمَا تَرَىٰ أَنَّ رَبِّي وَ صَرَبَ قَدَمُهُ فِي حَدَثِي (أَيِ خُذُوثِي) حَتَّى اسْتَهْلَكَ
خُذُوثِي فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا صِفَةُ الْقَدَمِ، فَلَمْ يَبْقَ لِي إِلَّا صِفَةُ الْقَدِيمِ وَ نَطَقَنِي فِي تِلْكَ الصِّفَةِ،

و الخَلْقُ كُلُّهُمْ أَحْدَاثٌ يَنْطِقُونَ عَنِ الْخُدُوثِ. و قَالَ:

فَلَا بَابَ لِي يُغَشَى وَلَا جَاهَ يُرْتَجَى

و لَا جَارَ لِي يَحْمِي لِفَقْدِ حَمِيَّتِي

أَوَّلًا كُنْتُ تَكْتُبُ مَكَاتِبَ، مُدَّةً عَيْنِي عَلَى الطَّرِيقِ؛ قَالَ: نَسَانِي، مَا نَسِيْتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الرَّفَقَاءِ فَرْدًا بَعْدَ فَرْدٍ.

خادمکم سیّد هاشم الحدّاد

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَإِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَأْبُ.

شما نامه‌تان را از من قطع نکنید. اقلّاً هفته‌ای یک نامه بنویس. مرتّب بنویس

تا جمع شود، تا این شاء الله فرصتی پیدا شود، یک جوابی بنویسم تا این یکی همه را

ببرد.

قَالَ: أَطْعَمَنِي فَلِئِي جَائِعٌ فَاعْتَجِلْ فَالْوَقْتُ سَيْفٌ قاطِعٌ

عارف، ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست

أَخِيكَ الْمَخْلِصُ

سیّد هاشم

* * *

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَ سَنَدِي السَّيِّدِ مُحَمَّدِ حَسَنِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

«می در بر و گل در کف و معشوقه به کام است» - إلى آخره.

«بیا که کرده‌ام از غیر، آینه پاک» - إلى آخره.

إِذَا تَجَلَّىٰ لَهُمُ الْحَقُّ تَلَاشُوا وَإِذَا سَتَرَ عَلَيْهِم رُذُودًا إِلَى الْحَضَرِ فَعَاشُوا.
 الآن یک قدری به خود آمدم. فرصت نیست. و گر نسیت. تو کَلْتُ عَلَى اللَّهِ،
 و أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ كَسْتَعِينُ﴾ امر به شریعت و امر به
 حقیقت.

الشَّرِيعَةُ مِنْ غَيْرِ حَقِيقَةٍ فَغَيْرُ مَقْبُولٍ وَالْحَقِيقَةُ مِنْ غَيْرِ شَرِيعَةٍ فَغَيْرُ مَحْصُولٍ.
 یعنی:

ای مطرب شده با خاص و عام مرده شو چون من که تا یابی امان
 سید هاشم حداد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ حَسَيْنٍ وَ جَمِيعِ عَائِلَتِهِ مِنْ أَوْلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ، سَيِّبًا وَوَلَدِهِ:
 السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ صَادِقٍ وَ السَّيِّدِ مُحْسِنٍ وَ السَّيِّدِ ابِوَالْحَسَنِ وَ السَّيِّدِ عَلِيِّ، وَ عَلَى جَمِيعِ رَفَقَائِهِ.
 امیدوارم همیشه سالم و در ظلّ عنایات خاصّه حضرت ولیّ عصر عجلّ الله
 تعالی فرجه الشّریف مؤید و منصور بوده باشید.
 نامه حضرت عالی واصل شد، امیدوارم روزی برسد که خدمت شما برسیم.
 سلامتی همگی را از خدای متعال خواستارم.

راجع به مطلبی که مرقوم فرموده بودید، فعلاً یک دفعه مسجد را ترک
 ننمائید؛ چنانچه گاهی اوقات موانعی پیش آمد کرد (از قبیل مسافرت و یا تشرّف به
 حضرت معصومه سلام الله علیها برای رسیدگی به آقازاده‌های محترم یا مانع
 دیگری)، اخوی به جای شما می‌روند به مسجد، و فشار زیاد هم نباید به ایشان
 آورده شود (از نظر حال و وضع جسمی)، و شما هم نمی‌شود حالاً به کلی یک دفعه
 مسجد را ترک بنمائید.

والسّلام علیکم و رحمة الله و بركاته

سیّد هاشم

* * *

بسم الله الرّحمن الرّحیم

إلى جناب السّید الجلیل حبیبی و مکان الرّوح من جسّدی، السّید محمد حسین،
حَفَظَهُ اللهُ.

لَیسَ لِعَارِفٍ عَلاَقَةٌ، و لا لِمُحِبِّ شَكْوَى، و لا لِعَبْدٍ دَعْوَى، و لا لِخَائِفٍ قَرَارٌ،
و لا لِأَحَدٍ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ الْفِرَارُ.

چرا دلت از من گرفته؟! وقتی دلت از من گرفته می‌شود، قبض بر بنده
حاصل می‌شود.

اگر زلفت ندارد قصد آزار من چرا پیوسته در مهتاب می‌گردد
و السّلام علی ... و علی جمیع الرّفقاء فردًا فردًا.
و إن شاء اللهُ عن قریبٍ أتوجّهُ إلى طَرَفِکُمْ، و السّلامُ علیکُمْ جمیعاً و رَحْمَةُ اللهِ
و بركاته.

سیّد هاشم حدّاد

* * *

بسم الله الرّحمن الرّحیم

حجّة الإسلام و المسلمین، الورعُ التّقی، الحاج السّید محمد حسین الحسینی
الطّهرانی، دامت أنفاسه القدسیّة.

بعد از عرض سلام و اظهار مراسم محبت تصدیع می‌دهم: اولاً از پروردگار
عالم جلّت آلائه نعمت صحّت و موفقیت حضرت عالی را با سایر رفقاء و متعلّقین
خواستارم، و امید است همگی پیوسته خرم و خرسند بوده باشید و مورد الطاف

خاصه حضرت ولی عصر روحی له الفداء بوده باشید بمحمد و آله. و ثانياً سلام سرشار گرم به تمامی رفقا می‌رسانم مخصوصاً به آقای دولابی و آقای اکبر آقا و از همه ملتمس دعا هستم. امید است پروردگار عالم مقاصد اصلی همه را به لطف و کرمش برآورد و همگی مقضی المرام بوده باشیم. رقیمه حضرت عالی که در تاریخ ۱۹ ربیع الاول ارسال داشتید تقریباً ۱۰ ربیع الثانی زیارت شد و از مرحمتی حضرت عالی ممنون و متشکر شدم، و قبلاً کاغذی جواب کاغذ سابق شما ارسال شد به توسط مسافر، لابد تا به حال رسیده. باری، راجع به قروض حضرت عالی، ما از خدای تعالی خواستاریم که به فضل و کرمش به احسن وجه اداء بفرماید و البته این گرفتاری‌ها موجب رضای پروردگار است برای صابرين.

رفقا همگی صحیح و سالم، سلام گرم به ساحت مقدس حضرت عالی و سایر رفقا می‌رسانند، و غالباً در مجالس، ذکر خیر شما و دیگران می‌شود؛ مخصوصاً اخیراً که در کاظمین با جمعی از رفقا بودیم و متذکر شماها بودیم. امید است پروردگار عالم به احسن وجه مجمعی بین همه رفقا فراهم آورد و همه را خوشحال به وصال بفرماید. زیاده عرضی جز سلامتی شما نیست.

والسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

سید هاشم حداد

بسمه تعالی

مِنَ اللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي اللَّهِ.

و بعد یا اخی! أرجو المَعذِرَةَ مِنْ جَنَابِكُمْ، وَ سَمَّاحٍ مِنْ وَجُودِكُمْ! انسَلَبَ مِنْ عِنْدِي تَعَامُلٌ مَعَ النَّاسِ مُدَّةً أَرِيدُ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا، مَا عِنْدِي وَقْتُ.

و مِن دَرَجَاتِ الْعِزِّ أَصْبَحْتُ مُخْلَدًا إِلَى دَرَكَاتِ الدُّلِّ مِنْ بَعْدِ نَخْوَتِي
فَلَا بَابَ لِي يُغَشِّيَ وَ لَا جَاهَ يُرْتَجَى وَ لَا جَارَ لِي يَحْمِي لِفَقْدِ حَمِيَّتِي

گفتم به چشم از عقب گُل رُحان مرو
 نشنید و رفت، عاقبت از گریه کور شد
 عَلَى كُلِّ حَالٍ شَاكِرًا لِنِعْمِهِ.

سَلَامٌ عَلَى جِيرَانِ لَيْلِي فَايَا نَّ لَيْلِي أَعَزُّ مِنْ أَنْ تُسَلِّمًا
 يَا أُخِي! يَا سَيِّدِي! أَرْجُوكَ أَنْ تُسَاحِحَنِي وَتُرَحِّمَنِي، شَنِسَوِي^۱ مَا بِيَدِي شَيْءٌ.
 سَابِقًا مَا كَانَ عِنْدِي شَيْءٌ، بَعْدَهَا أَعْطُونِي فِدَا شَيْءٍ قَلِيلٍ، وَبَعْدًا انْتَدِمُوا وَأَخَذُوهُ.
 أَرْجُو السَّهَاحَ مِنْ عِنْدِكَ وَ لَا تَقْطَعْ مَكَاتِيكَ مِنْ عِنْدِي وَ تَدْعُو لِي فِي جَمِيعِ
 الْأَحْوَالِ، فَإِنِّي فِي دَوْرٍ شِدَّةٍ. أَرْجُوكَ أَنْ تَدْعُو لِي وَ جَمِيعِ الْأَصْدِقَاءِ وَ بَلِّغْ سَلَامِي عَلَى
 الدُّوَلَابِيِّ وَ أُخِي مُحْسِنِ شِرْكَتِ وَ عَمِّهِ هَادِي شِرْكَتِ وَ كُمْرُكُپُورِ وَ جَمِيعِ الرَّفَقَاءِ. وَ
 السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

سید هاشم

[دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر اوّل]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر اوّل فرمودند:

- ۱- نماز شب با غسل بجا آورده شود و با دو لباس احرام، و سجده او هم بر تربت نرم بجا آورده شود.
- ۲- آنکه در هر شبانه‌روز در مکان خلوت سه هزار مرتبه ذکر مبارک «لا هو إلا هو» گفته شود.
- ۳- ذکر یونسیّه در سجده حدّاقل چهارصد مرتبه.
- ۴- زیارت عاشورا در یک اربعین بجا آورده شود.
- ۵- دستور قلّت مطالعه و مراوده و معاشرت، و بیداری شب و توجّه کامل به

۱- لغت عامی و معمولی است، و صحیح آن اُیُّ شَیْءٍ نُسُوِي است. (محقق)

۲- لغت عامی است و صحیحش فَرْد است، یعنی یک واحد. (محقق)

حقیقت و نفی خواطر به قدر امکان، خصوصاً در مواقع صلوات به طوری که ابداً خاطره‌ای خطور نکند.

۶- در صلوات، سوره‌های نسبتاً طویل، مانند یس و حدید و حشر و جمعه خوانده شود.

۷- ختم ﴿إِذَا وَقَعَتْ﴾^۱ را دستور دادند که چون روز اول ماه دوشنبه بود بجا آورده شود، در روز اول یک مرتبه، در روز دوم دو مرتبه، و به همین طریق بالا رود تا روز چهاردهم.

[دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر دوّم]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر دوّم فرمودند:

- ۱- سه هزار مرتبه ذکر مبارک «لا هو الا هو».
- ۲- ذکر یونسیه در سجده چهارصد مرتبه، حدّ اقل.
- ۳- بیداری آخر شب و بین الطلوعین.
- ۴- مداخله ننمودن در جمیع اموری که از شئون مقام ولایت است.
- ۵- توجّه کامل به مبدأ و نفی خواطر مطلقاً.
- ۶- شکستن سوره الغضب و توجّه به آنکه شخص مغضوب عین مطلوب است.

۷- دستور زیارت عاشوراء برای والده و برای اهل بیت.

۸- دستور آوردن اطفال را در مجلس ذکر، بالأخصّ طفل نوزاد را.

[دستورالعمل‌های سلوکی حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سوّم]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر سوّم فرمودند:

۱- سوره الواقعة (۵۶) صدر آیه ۱.

۱- دو رکعت از نمازهای شب به طریق صلاة جعفر علیه السلام خوانده شود، لکن ذاکر قلب باشد نه لسان. خواه این صلاة را به نحو قیام و رکوع و سجود به جای آورد و خواه نشسته بدون رکوع و سجود، لکن موقع سجود و رکوع خود را در حال سجده و رکوع ببیند؛ خلاصه آنکه بدون حرکت نشسته هر چهار رکعت به جای آورده شود.

۲- آنکه سجده مستحبی هر ذکری را که انسان می‌گوید، اگر قلب غافل شود فوراً ذکر لسانی را ترک کند و فقط با قلب بگوید، تا هنگامی که توجه و عدم غفلت ملکه شود، در این صورت اگر با زبان و قلب هر دو بگوید بهتر است.

۳- آنکه تقریباً مدتی قریب چهل شب این دعای ذیل را هر شب صد مرتبه با قلب فقط بخواند:

إلهی کیف أدعوك و أنا أنا، و کیف أقطع رجائی منك و أنت أنت؟! إلهی إذا لم أسئلك فتعطينی، فمّن ذا الذی أسئله فيعطیني؟! إلهی إذا لم أدعوك فتستجیب لی، فمّن ذا الذی أدعوه فيستجیب لی؟! إلهی إذا لم أتضرّع إليك فترحمّنی، فمّن ذا الذی أتضرّع إليه فيرحمّنی؟!!

إلهی فكما فلقّت البحر لموسى عليه السلام و نجّيته أسئلك أن تُصلّي علی محمد و آله و أن تُنجّینی بما أنا فيه، و تُفرّج عنّي فرجاً عاجلاً غير آجل، بفضلک و رحمتك يا أرحم الراحمين.

۴- خلسه و توجه کامل به طوری که هیچ خاطره‌ای عبور نکند، مدت یک ساعت و بیشتر.

۵- مستحبات از نوافل و سجده یونسیه.

۶- ذکر مبارک «لا إله إلا هو» هر شبانه‌روز در مکان خلوت، سه هزار مرتبه.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر چهارم]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر چهارم فرمودند:

۱- ذکر مبارک «هو» سه هزار مرتبه، در هر شبانه روز.

۲- خلسه به قدر امکان، هر چه بیشتر بهتر.

۳- ذکر سجده یونسیّه.

۴- نوافل و بیداری آخر شب و بین الطلوعین.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر پنجم]

حضرت آقای حدّاد در سفر پنجم فرمودند:

۱- ذکر مبارک «هو» در هر نفس کشیدن دو مرتبه، با رفت و آمد تنفس،

مدّت نیم ساعت.

۲- خلسه یک ساعت.

۳- معامله با خدا در هر حال، بدین معنی که با خلق خدا به عنوان معامله با

خدا معامله گردد؛ باید متوجّه بود که عیال و اولاد و همسایه و شریک و غیرهم همه

مظاهر اویند.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر ششم]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر ششم فرمودند:

۱- در خصوص ماه مبارک رمضان هر شب یک هزار مرتبه سوره قدر.

۲- به طور عمومی هر شب غسل کند بعداً پانصد مرتبه ذکر «یا مهِمِن» را

بگوید، بعداً در مکان خلوت بی سر و صدا روی زمین تربت بنشیند سه هزار مرتبه

ذکر مبارک «لا هو إلا هو» را بگوید، هرگاه متصلاً بگوید، اعراب آخر «لا هو» را

ظاهر نکند و بقیّه را ظاهر کند و هرگاه هرکدام را منفصلاً بگوید اعراب آنها را

ظاهر نکند.

- ۳- سجده ذکر یونسیه حداقل چهارصد مرتبه و بیشتر بهتر است، و در این سجده بسیار تأکید شده است که به هیچ وجه من الوجوه ترک نشود.
- ۴- نماز و تیره، در رکعت اول آن سوره واقعه قرائت شود.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حداد قدس سره در سفر هفتم]

و نیز حضرت آقای حداد - روحی فداه - در سفر هفتم فرمودند:

یک شب ماه رمضان ده نفر از رفقا جمع شوید و برای قضاء بعضی از حوائج منظوره، هر یک از آنها یک صد و ده مرتبه به عدد اسم «علی»، این ذکر را بگویند: «نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ، تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَائِبِ، كُلُّ هَمٍّ وَ غَمٍّ سَيَنْجَلِي، بِعَظَمَتِكَ يَا اللَّهُ، بِنُبُوَّتِكَ يَا مُحَمَّد، بَوْلَايَتِكَ يَا عَلِيٌّ يَا عَلِيٌّ يَا عَلِيٌّ»^۱.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حداد قدس سره برای اهل بیت مرحوم]

[علامه قدس سره]

حضرت آقای حداد - روحی فداه - برای اهل بیت فرمودند:

یک ماه به ذکر ذیل مشغول شود:

هر روز ۱۱۰ مرتبه بگوید: «نَادِ عَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ، تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَائِبِ، كُلُّ هَمٍّ وَ غَمٍّ سَيَنْجَلِي، بِعَظَمَتِكَ يَا اللَّهُ، بِنُبُوَّتِكَ يَا مُحَمَّد، بَوْلَايَتِكَ يَا عَلِيٌّ يَا عَلِيٌّ يَا عَلِيٌّ».

فرمودند: هرکس این دستور را سه روز پی در پی انجام دهد هر حاجتی داشته باشد، خداوند عطا می‌فرماید.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۸۳؛ جنگ ۴، ص ۲۴۶ الی ۲۴۹ دست نویس.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سنّه ۱۳۹۷ هـ. ق.]

دستورهائی که به حقیر در مسافرت سنه ۱۳۹۷ هجریه قمریه داده‌اند:

- ۱- سه هزار مرتبه «لا هو إلا هو».
- ۲- نماز و تیره، در رکعت اولّ سوره واقعه و در دوم سوره توحید.
- ۳- سجده یونسیه.
- ۴- توجه به حقیقت در احوال نماز و در اوقات دیگر.
- ۵- توجه به صورت خود، به طوری که ملکه شود و انسان خود را در خارج ببیند و سپس آنگاه باید توجه به حقیقت شود بدون صورت.

[دستورالعمل‌های حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه در سفر سنّه ۱۴۰۰ هـ. ق.]

دستوراتی که حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در مسافرت حقیر به دمشق در محرّم سنّه یک‌هزار و چهارصد هجریه قمریه، در مقام حضرت زینب سلام الله علیها داده‌اند:

- ۱- بیداری آخر شب.
- ۲- ذکر مبارک «لا هو إلا هو» پنج هزار مرتبه.
- ۳- ذکر یونسیه در سجده، هزار مرتبه.
- ۴- اهتمام به نماز ظهر و نافله عشاء، یعنی تیره.
- ۵- تقیه با مردم جاهل، و مدارا با عامه مردم که از حق خبری ندارند.
- ۶- انقطاع و التماس به حضرت امام رضا علیه السلام تبتلاً و استکانه، و مسافرت به مشهد مقدّس رضوی، علیه آلاف التّحیه و الثّناء.
- ۷- اهتمام به نماز شب.^۱

۱- جنگ ۴، ص ۲۵۵، دستنویس.

[دستورات آقای حدّاد به مرحوم علامه طهرانی، پس از مراجعت از حج]

بیت الله الحرام

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - در سفر محرّم ۱۳۹۱ قمریّه، پس از مراجعت این حقیر از بیت الله الحرام فرمودند:

۱- دعای «أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۱ - تا آخره، بسیار مؤثر و مفید است. در وقتی که هولی پیدا شود این دعا خوانده شود و «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فقط یک صد مرتبه تکرار شود و سپس بقیه دعا خوانده شود. و اگر هم و غمی پدید آید، این دعا خوانده شود و فقط «ما شاء الله» یک صد مرتبه تکرار و سپس بقیه دعا خوانده شود. و اگر گناهی مرتکب شود، این دعا را بخواند و چون به این فقره برسد یک صد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» را تکرار کند و سپس بقیه دعا را بخواند. و هکذا برای هر امری که در این دعا ذکر شده اگر پیش آید، به همین طریق این دعا را بخواند.

۲- برای زیادی قوای حافظه فرزندان فرمودند: با زعفران در کاسه بنویس:

﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾^۲ و چند صبح ناشتا آب آن را بخورند.

۳- برای زیادی علم، دو سه ماهی بگوئید:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَآتُوبُ إِلَيْهِ. (هر روز چهار صد مرتبه)

۱- رجوع شود به همین مجلد، ص ۱۲۳.

۲- سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.

۴- فرمودند: اگر با مردم یا به فرزندان دعوا و تغیر کنی، صوری بکن، که نه خود اذیت شوی و نه به آنها صدمه‌ای برسد؛ اگر از روی جدّ دعوا کنی برای طرفین صدمه دارد. و فرمودند: تو که از دست مردم فرار می‌کنی برای آن است که اذیت آنها به تو نرسد، یا اذیت تو به آنها نرسد؟ صورت دوّم خوبست نه صورت اوّل! و صورتی بهتر نیز هست و او آنکه: خود و آنها را نبینی!

۵- فرمودند: سحرها در قنوت، دعای «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاهُ وَ كُلِّ بَهَائِكَ بِهَيْئَةٍ» را تا آخره، بخوان.

۶- ذکر «لا هو إلا هو» را سه هزار مرتبه، در مجلس واحد، در شبانه‌روز یک‌بار با غسل بجای آور.

۷- در کارها تخفیف داده شود تا برای ذکر مجال پیدا شود.

۸- آقای ... یک اربعین زیارت عاشورا بخواند.

۹- فرمودند: خاطرات چهار قسم است:

اوّل: «الهی» و آن خاطره‌ایست که انسان را از خود منصرف و به خدا متوجه کند و به قرب او دعوت کند.

دوّم: «شیطانی» و آن خاطره‌ایست که انسان را از خدا غافل نموده و غضب و کینه و حرص و حسد را در دل او برویاند.

سوّم: «نفسانی» و آن خاطره‌ایست که انسان را به زینت‌های دنیا و شهوات دعوت کند.

چهارم: «ملکوتی» و آن خاطره‌ایست که انسان را به عبادت و تقوا رهبری کند. و انسان یک قوه عالی دارد که می‌تواند تمام خاطرات نفسانی و شیطانی را تبدیل به حسنات نموده و تمام آنها را در راه خدا استخدام کند، و جمع مال و شهوت و جلب زینت برای خدا باشد نه از برای نفس.

۱۰- فرمودند: فرزندان و اهل بیت را عادت دهید که بین الطلوعین بیدار باشند.

- ۱۱- فرمودند: ﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾^۱ را هر روز با زعفران در کاسه‌ای بنویسید و به تمام اهل خانه بدون استثناء بدهید بخورند، و اگر هفت سلام را بنویسید بهتر است: ﴿سَلِّمْ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۲، ﴿سَلِّمْ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ﴾^۳، ﴿سَلِّمْ عَلٰی مُوسٰى وَهَارُونَ﴾^۴، ﴿سَلِّمْ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾^۵، ﴿سَلِّمْ عَلٰی اِلٰی یٰسین﴾^۶، ﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾^۷، ﴿سَلِّمْ هٰی حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾^۸.
- ۱۲- و فرمودند: در روز اوّل نوروز^۹ خویست این هفت سلام نوشته گردد و خورده شود. و فرمودند: در قرآن یک آیه هست که شانزده حرف است و در آن اسم اعظم است، و آن آیه دو حرفش منقوط به بالا و دو حرفش منقوط به پایین است، و هرکس که آن را بخواند، یا بنویسد با زعفران و بخورد، خواص عجیبی دارد و اسرار بر او منکشف گردد. و فرمودند: سوره یس قلب قرآن است.
- ۱۳- به یکی از فرزندان فرمودند: برای دفع وسوسه ده بار بگو:

۱- سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.

۲- سوره الصّافات (۳۷) آیه ۷۹.

۳- سوره الصّافات (۳۷) آیه ۱۰۹.

۴- سوره الصّافات (۳۷) آیه ۱۲۰.

۵- سوره الزّمر (۳۹) قسمتی از آیه ۷۳.

۶- سوره الصّافات (۳۷) آیه ۱۳۰.

۷- سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.

۸- سوره القدر (۹۷) آیه ۵.

۹- برای اطلاع بیشتر پیرامون نوروز و آداب و سنن مطرح شده در آن مراجعه شود به همین کتاب، ج ۷، متفرقات فقه، بحث نوروز و به کتاب *نوروز در جاهلیت و اسلام* که تحقیقی است پیرامون پیدایش نوروز و سنن و آداب آن در قرون پیش از اسلام و استمرار آن در تاریخ اسلام و نگرش دین اسلام در بقاء و ابطال آن، که به زودی توسط معلقّ محترم به زیور طبع آراسته می‌گردد.

لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱۴- فرمودند که: سوره «الذَّارِيَات» برای توسعه رزق مفید است. و فرمودند که: مرحوم قاضی - رضوان الله عليه - فرمودند که: «خواندن ﴿كَهَيَعَصَّ﴾^۱، ﴿حَمْرٌ* عَسَقٌ﴾^۲، ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾^۳ برای دفع دشمن بسیار مفید است» و ایشان فرمودند که: «چنانچه روی نگین انگشتری عقیق زرد یا سرخ نوشته گردد و انسان همراه داشته باشد خوب است.»^۴

۱۵- فرمودند: در تمام امور انسان باید اثر را از خدا بداند و اسباب را مقهور حضرت او بداند؛ کشیدن مربعات برای انجام امور بسیار مؤثر است ولی در حقیقت مؤثر خداست.

و مربعات را به خانه‌های ۴ در ۴ یا ۵ در ۵ می‌توان کشید، ولی سیر مربعات ۵ در ۵ با ۴ در ۴ تفاوت دارد. و مربعات ۸ در ۸ یا ۱۰ در ۱۰ یا ۱۰۰ در ۱۰۰ سیرش مانند مربعات ۴ در ۴ است، بدون هیچ تفاوت. طریق سیر عدد در مربعات ۴ در ۴ به طریق ذیل است:

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

۲- سوره الشوری (۴۲) آیه ۱ و ۲.

۳- سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

۴- جنگ ۴، ص ۲۳.

و مثلاً برای محبت خدا، اسم خدا را با اسم شخصی که می‌خواهد محبت او را پیدا کند ضمیمه کن و به حروف ابجد حساب کن و از مجموع ۳۰ حرف کسر کن و سپس بقیه را بر عدد ۴ قسمت کن، اگر باقیمانده نیابد آن خارج قسمت را عدد اول مربع قرار بده و به ترتیب مربع را پر کن، و اگر باقیمانده آورد پس از آنکه اعداد را در خانه اول تا دوازدهم قرار دادی باقیمانده را در خانه سیزدهم، آن باقیمانده را به اضافه آن عددی که بناست در خانه سیزدهم بگذاری بگذار و سپس آن عدد مجموع را در خانه سیزدهم بگذار^۱ و به ترتیب مربع را پر کن، و مثلاً برای توسعه رزق آیه **﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾**^۲ و برای مغفرت گناه **﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾**^۳ و برای هر امر یک آیه مناسب با آن امر را به حروف ابجد حساب کن و اسم آن شخص و مادرش را نیز اضافه کن و مجموع را به حساب ابجد حساب، و به این طریق مربع را پر کن.

مثال: اگر بخواهیم لفظ الله و حسن و حسین را در مربع بگذاریم، باید آن سه را جمع کنیم:

حسین حسن الله

$$۶۶ + ۱۱۸ + ۱۲۸ = ۳۱۲$$

از ۳۱۲ باید ۳۰ را کم کنیم، می‌شود: $۳۱۲ - ۳۰ = ۲۸۲$

این عدد را تقسیم بر ۴ باید نمود. در این صورت ملاحظه می‌شود که خارج قسمت ۷۰، و باقیمانده عدد ۲ است؛ لذا باید ۱۲ خانه ابتداء مربع را به ترتیب از ۷۰ شروع نمود و به سیر مربعات پر کرد؛ این چنین:

۱- منظور از این عبارت آن است که باقیمانده را با عددی که قرار است در خانه سیزدهم قرار بدهی جمع کن و مجموع آن را در خانه سیزدهم قرار بده. (محقق)

۲- سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۸.

۳- سوره الزمر (۳۹) قسمتی از آیه ۵۳.

۷۷	۸۰		۷۰
	۷۱	۷۶	۸۱
۷۲		۷۸	۷۵
۷۹	۷۴	۷۳	

در شکل ملاحظه می‌شود که از خانه اول تا خانه دوازدهم به سیر مربعات عدد ۷۰ را پیش برده و آخرین عدد را که ۸۱ باشد در خانه دوازدهم گذارده‌ایم؛ در این حال چون عدد تقسیم شده باقیمانده ۲ دارد، باید با ۸۲ عدد ۲ را جمع و حاصل را در خانه سیزدهم گذارد و به ترتیب چهار خانه دیگر را به سیر مربعات پر کرد؛ اینچنین:

		۸۵	
۸۴			
	۸۷		
			۸۶

بنابراین مربع کامل ما به شکل زیر خواهد بود:

۷۷	۸۰	۸۵	۷۰
۸۴	۷۱	۷۶	۸۱
۷۲	۸۷	۷۸	۷۵
۷۹	۷۴	۷۳	۸۶

و در این مربع ملاحظه می‌گردد که از هر طرف مربع را بخوانیم، حاصل مجموع اعداد واقعه در آن ۳۱۲، یعنی مجموع اعداد الله و حسن و حسین است؛ و مربع

صحيح مربعی است که از هر طرف حاصل مجموع اعداد آن یک اندازه بوده و تفاوت نداشته باشد.^۱

* * *

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

این صورت جدولی^۲ است که حضرت آقای حدّاد با دست شریف خود برای یکایک از فرزندان حقیر و خود حقیر و اهل بیت، کشیده و نوشته و فرستاده‌اند و فرموده‌اند که برای حفظ، هر یک باید آن را همراه خود داشته باشند.

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم يا حافظًا لا يُنسى يا من نِعْمَهُ لا تُحصى انت قلت و قولك الحق انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون ك ه ي ع ص ح م ع س ق ^۳	۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱	ب س م ال ل ه ال رح م ن ال رح ی م <table border="1" style="width: 100%; border-collapse: collapse;"> <tr> <td style="width: 25%;">الرحی م</td> <td style="width: 25%;">الرحمن</td> <td style="width: 25%;">ال ل ه</td> <td style="width: 25%;">ب س م</td> </tr> <tr> <td>۱۹۶</td> <td>۱۹۹</td> <td>۲۰۲</td> <td>۱۸۹</td> </tr> <tr> <td>ال ل ه</td> <td>ب س م</td> <td>الرحی م</td> <td>الرحمن</td> </tr> <tr> <td>۲۰۱</td> <td>۱۹۰</td> <td>۱۹۵</td> <td>۲۰۰</td> </tr> <tr> <td>ب س م</td> <td>ال ل ه</td> <td>الرحمن</td> <td>الرحی م</td> </tr> <tr> <td>۱۹۱</td> <td>۲۰۴</td> <td>۱۹۷</td> <td>۱۹۴</td> </tr> <tr> <td>الرحمن</td> <td>الرحی م</td> <td>ب س م</td> <td>ال ل ه</td> </tr> <tr> <td>۱۹۸</td> <td>۱۹۳</td> <td>۱۹۲</td> <td>۲۰۳</td> </tr> </table>	الرحی م	الرحمن	ال ل ه	ب س م	۱۹۶	۱۹۹	۲۰۲	۱۸۹	ال ل ه	ب س م	الرحی م	الرحمن	۲۰۱	۱۹۰	۱۹۵	۲۰۰	ب س م	ال ل ه	الرحمن	الرحی م	۱۹۱	۲۰۴	۱۹۷	۱۹۴	الرحمن	الرحی م	ب س م	ال ل ه	۱۹۸	۱۹۳	۱۹۲	۲۰۳	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
الرحی م	الرحمن	ال ل ه	ب س م																																
۱۹۶	۱۹۹	۲۰۲	۱۸۹																																
ال ل ه	ب س م	الرحی م	الرحمن																																
۲۰۱	۱۹۰	۱۹۵	۲۰۰																																
ب س م	ال ل ه	الرحمن	الرحی م																																
۱۹۱	۲۰۴	۱۹۷	۱۹۴																																
الرحمن	الرحی م	ب س م	ال ل ه																																
۱۹۸	۱۹۳	۱۹۲	۲۰۳																																
		ل ه س م ال ل ه ال رح م ن ال رح ی م																																	

[دستورات آقای حدّاد برای یکی از رفقا]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - برای یکی از رفقا فرمودند: دو ماه هر

۱- جنگ ۴، ص ۲۵۱ الی ۲۵۳ دستنویس.

۲- رجوع شود به همین مجلد، ص ۲۴۸.

۳- جنگ ۴، ص ۲۵۴ الی ۲۵۶.

روز چهارصد مرتبه این ذکر را بگوید:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، مِنْ جَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ.

به گنجی برمی خورد، مطابق خواست خود و قابلیت خود به مقصود خواهد رسید، و اگر بیشتر هم بگوید عیب ندارد، و اگر در حال کار و حرکت هم بگوید اشکال ندارد.

[دستورالعمل آقای حدّاد قدّس سرّه برای بعضی از رفقای مرحوم علامه]

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - برای یکی از رفقا زیارت عاشوراء را دستور دادند که در یک اربعین بخوانند؛ اگر بتوانند با صد لعن و صد سلام و اگر نتوانند با صد مرتبه: «اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا» و صد مرتبه «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ» و اگر باز هم نتوانند با یک لعن و یک سلام بخوانند.

و پس از اربعین اگر فتحی نشد دوباره دستور داده شود، و اگر باز نشد برای بار سوم یک اربعین بخوانند، به همین منوال و کیفیت.
و دیگر آنکه: یک ساعت به سکوت و تفکر پردازند.

* * *

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - برای یکی از رفقا فرمودند: هر روز یک صد مرتبه بگوید:

﴿وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ تا یک اربعین؛ اگر استعداد داشت سپس دویست مرتبه، همینطور کم کم بالا رود.

۱- سوره غافر (۴۰) ذیل آیه ۴۴.

* * *

حضرت آقای حدّاد - روحی فداه - فرمودند که: مرحوم قاضی (ره) فرموده‌اند که: «قرائت ﴿کَهَيْعَصَ﴾^۱، ﴿حَمْرٌ * عَسَقٌ﴾^۲، ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا^۳ برای دفع دشمن مفید است.^۴»^۵

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

۲- سوره الشوری (۴۲) آیه ۱ و ۲.

۳- سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

۴- جنگ ۴، ص ۲۱ و ۲۳.

۵- حکایات و قصص معلّق محترم درباره حضرت حاج سید هاشم حداد، قدس الله نفسه الزکیه:

[عنایت مرحوم حدّاد به زائرین أباعبدالله الحسین علیه السّلام]

مرحوم والد - رحمة الله علیه - می فرمودند:

در شبهای عرفه منزل مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - مملوّ از جمعیت بود. رفقا و ارادتمندان ایشان از عراق و ایران که به زیارت عتبات مشرف می شدند شب عرفه را به قصد زیارت سیدالشهداء علیه السّلام در کربلا و منزل مرحوم حدّاد بیتوته می کردند.

در یکی از سفرهای زیارتی ما به کربلای معلی که مصادف با ایام ذوالحجّه الحرام بود، شب عرفه را خدمت حضرت حدّاد به اتفاق سایر رفقا و دوستان عراقی و ایرانی بسر می بردیم که از جمله رفقای ایشان در آن زمان مرحوم حاج اسماعیل دولابی بود.

اطاق مملوّ از جمعیت بود و همه گرم و پرشور در حالات خود مستغرق بودند و هیمنه و لائی و جاذبه روحی حضرت حدّاد بر همه افراد کاملاً مشهود بود. پس از گذشت پاسی از شب مرحوم حاج اسماعیل دولابی به حضرت حدّاد متوجه می شود و عرض می کند: آقا افراد بسیاری از اطراف و اکناف برای ادراک شب عرفه به حرم سیدالشهداء علیه السّلام آمده‌اند، اگر لطفی کنید و عنایتی به اینها بکنید واقعاً سزاوار است.

مرحوم حدّاد سر خود را پائین انداختند و حرفی نزدند؛ ولی پس از گذشت چند دقیقه به من (مرحوم والد رضوان الله علیه) اشاره کردند که می خواهیم جایی برویم. من هم به نحوی که افراد متوجه نشوند برخاستم و از اطاق بیرون آمدم و به همراه مرحوم حدّاد به سمت حرم ←

﴿ مطهر حرکت کردیم. در بین راه و صحن و حرم جمعیت و ازدحام به حدی بود که ما اصلاً نتوانستیم در حرم زیارت بخوانیم و فقط یک شوط به دور ضریح مطهر طواف کردیم و به خانه مراجعت نمودیم، و در عین حال مجموع زمان رفت و برگشت یک ساعت طول کشید و به جمع رفقا وارد شدیم و مانند سایرین به اعمال و ادعیه شب عرفه مشغول شدیم. مرحوم حاج اسماعیل دولابی متوجه حضرت حداد شد و عرض کرد: آقا کجا تشریف بردید، ما را چشم به راه گذاشتید؟ حضرت حداد فرمودند: مگر خودت نگفتی بر این افراد و زواری که برای زیارت شب عرفه به کربلا آمده‌اند عنایتی بکنم؟ من هم رفتم و آنها را زیارت کردم.

[شکسته شدن حصر منزل آقای حکیم به واسطه عنایت آقای حداد رحمة الله علیه]

مرحوم والد - قدس سره - فرمودند:

در زمان عبدالسلام عارف، بین مرحوم آقای حکیم - رحمة الله علیه - و دستگاه حکومت نقاری پیدا شد، و کم‌کم این مسأله شدت گرفت تا جایی که دولت دستور داد بیت ایشان را محصور نمایند و از رفت و آمد جلوگیری نمود و حتی به این مرتبه نیز اکتفا نمود حتی آب و برق و تلفن را قطع کرد به نحوی که مردم نسبت به وضعیت ایشان جداً نگران شده بودند و این التهاب پیوسته رو به فزونی نهاده بود.

در همین ایام یکی از رفقای ایشان به نام حاج عبدالجلیل محیی از کاظمین به کربلا آمد و در منزل آقای حداد وارد شد و با نگرانی به ایشان عرض کرد: آقا عنایتی بفرمائید، وضعیت آقای حکیم بسیار نگران کننده و وخیم است و بیم آن می‌رود که آسیبی به ایشان به واسطه این حصر برسد. مرحوم آقای حداد وقتی این سخن را شنیدند در حالی که سر خود را پائین انداخته بودند فرمودند: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾*

در همان لحظه خبر رسید که دولت دستور داده است از بیت ایشان رفع حصر بنمایند و به این مسأله خاتمه داده شد.

*-سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۰.

[محضر آقای انصاری، مقدمه برای وصول به محضر آقای حداد بوده است]

در زمان مرحوم والد - قدس سره - دوستان و رفقای شهرستانی (خصوصاً از همدان) گاهگاهی به زیارت ایشان به طهران می‌آمدند و چند روزی در منزل مرحوم والد سکونت می‌نمودند، که از آن جمله مرحوم حاج غلام حسین سبزواری بود و ایشان از شاگردان أقدم مرحوم آیه الله ﴿

﴿ حاج شیخ محمّد جواد انصاری - رضوان الله علیه - به شمار می‌رفت و از بین تلامذۀ ایشان به صحّت طریق و اتقان در رأی و صائبیت نظر و فکر معروف و مشهور بود، به نحوی که بزرگان از اهل علم در زمان مرحوم انصاری کلام ایشان را کلام مرحوم انصاری به حساب می‌آوردند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - پس از مراجعه از یکی از مسافرت‌ها به عتبات عالیات به بعضی از دوستان که برای زیارت به منزل آمده بودند فرمودند:

«در این سفر آقای سبزواری نیز با اهل بیت خود در منزل آقای حدّاد سکونت داشتند و مجالس بسیار گرم و توحیدی در بیت آقای حدّاد با رفقا برقرار بود. و سپس فرمودند: در این سفر من قضیه‌ای از حضرت آقای حدّاد مشاهده نمودم که بسیار برای من عجیب و غریب بود و هنگامی که آن را برای یکی از رفقا به نام حاج محمّد علی خلف‌زاده نقل کردم، گفت: بله، مسأله همین طور است که شما نقل کرده‌اید؛ ولی وقتی آن را برای آقای سبزواری نقل کردم (البته نه همه آن را، بلکه کمی از بسیار از بسیار آن را) این مرد دچار اضطراب و انقلاب عجیبی شد و چنان مبهوت و مات گردید که تا مدّت مدیدی قادر بر تکلم نبود و تا یک هفته تمام، دائماً از من سؤال می‌کرد: پس ما این مدّتی که خدمت مرحوم انصاری بودیم چه شدیم؟

من نیز پیوسته ایشان را دلداری می‌دادم و می‌گفتم: حضور در خدمت آن بزرگ و استفاده از محضر فیضش، موجب تهیّاً و استعداد ادراک محضر این ولیّ الهی گردیده است، و شما نباید تصوّر کنید که مصاحبت با آن رجل الهی در آن مدّت بسیار هیچ بهره و نصیبی برای شما حاصل ننموده است.»

[کلام آقای حدّاد نفسِ واقع و منشأ ایجادِ واقع است]

روزی مرحوم حاج غلام‌حسین سبزواری در مقام تعریف و تمجید از استاد بزرگوار خویش مرحوم انصاری می‌گفتند: من در زمان حیات خویش کسی را به مثل مرحوم انصاری ندیدم که کلامش درست مطابق با واقع باشد و هر چه می‌گوید عیناً همان مطلب بدون کم و زیاد در خارج انجام پذیرد؛ مرحوم والد فرمودند:

«بلی، آنچه در مورد مرحوم انصاری می‌فرمائید صحیح و درست است؛ اما به نظر من مطلب در مورد آقای حدّاد به طور کلی متفاوت است. اگر کلام مرحوم انصاری از نقطه نظر صدق و انطباق با واقع تامّ و تمام می‌باشد، کلام آقای حدّاد نفسِ واقع و منشأ ایجادِ واقع است، نه اینکه منطبق ﴿

﴿ بر واقع و نفس‌الامر است .

حضرت آقای حدّاد وقتی که کلامی را می‌فرمود با انشاء این کلام، نفس واقع را نیز محقق می‌نمود و با خود به منصّه وجود می‌آورد، و این مطلب حکایت از این دارد که نفس قدوسی حضرت حدّاد، مظهر تجلی اسماء کلّیه و مجلای فیض اقدس حقّ می‌باشد که تقدیر و مشیت پروردگار از نفس و بیان او در عالم خارج صورت عینی و خارجی پیدا می‌کند؛ پس این مقام کجا و مطلبی که از مرحوم انصاری نقل می‌کنید کجا!

[رعایت ادب در محضر استاد]

مرحوم والد - رحمة الله عليه - می‌فرمودند:

در ایامی که خدمت حضرت حدّاد در کربلا مشرف بودم، هنگام حرکت با ایشان (به خصوص در وقت تشرّف به حرم) من پشت سر ایشان حرکت می‌کردم و هیچ‌گاه خود را بر ایشان مقدم نمی‌داشتم.

آقای حدّاد به من تذکر می‌دادند که شما جلو حرکت کنید، زیرا این قسم در میان مردم صورت خوشی ندارد، شما عالم هستید و من یک فرد عادی و نباید جلو شما حرکت کنم؛ ولی من به تذکر ایشان توجهی نمی‌کردم و همچنان پشت سر ایشان حرکت می‌کردم. آقای حدّاد هم وقتی دیدند من نمی‌توانم درخواست ایشان را اجابت کنم دیگر با من در میان مردم حرکت نمی‌کردند، و اگر می‌خواستیم به حرم مشرف بشویم هر کدام جداگانه می‌رفتیم.

[سیطره و اشراف ولائی حضرت حدّاد]

مرحوم والد - رحمة الله عليه - می‌فرمودند:

در همان اوقاتی که من با آقای حدّاد و جمعی از رفقاء به حرم مشرف می‌شدیم، هر روز یک نفر زیارت می‌خواند و بقیه با او می‌خواندند. گاهی نوبت من نیز می‌شد؛ ولی همه افراد دارای اطلاع و سواد عربی و ادبی نبودند گرچه عرب بودند اما در قرائت آنها چه بسا اشتباهاتی رخ می‌داد، مثلاً فاعل را منصوب و یا خبر را مجرور می‌خواندند و از این قبیل، و از جمله این افراد آقای حاج عبدالجلیل بود که هنگام قرائت «زیارت» بعضی از کلمات را به اشتباه طور دیگری قرائت می‌کرد و ما سعی کردیم که آن کلمه را صحیح ادا کنیم ولی هرچه کوشش می‌کردیم ابداً امکان نداشت که زبان ما به کیفیت صحیح آن کلمه بگردد! و متوجه شدیم از آنجا که این شخص طبق دستور و تحت اشراف و سیطره ولائی حضرت حدّاد به قرائت این ﴿

﴿ فقرات می پردازد، کیفیت اداء کلمات در همان راستا و منهج صورت خارجی پیدا می کند و لذا برای ما که خود تحت ولایت ایشان قاری را همراهی می کردیم امکان تخلّف از نحوه قرائت وجود نداشت!

جالب اینکه اگر بدون حضور حضرت حدّاد با خود همین قاری به حرم مشرف می شدیم و آن فرد زیارت می خواند ما کلمات را به طور صحیح اداء می کردیم.

[فرق بین اولیاء خدا و افراد عادی]

مرحوم والد می فرمودند: شخصی در عراق خود را به امام عصر عجل الله فرجه الشریف منتسب کرده بود، و برخی از اشخاص بی اطلاع دور او مجتمع شده بودند و برای او تبلیغ می کردند. حتی این شبهه برای بعضی پیدا شده بود که نکند این فرد خود حضرت بقیة الله باشند ولی از لحاظ تقیّه و مصلحت این مطلب را ابراز نمی کنند و به صورت مخفی در مسجد کوفه بسر می برند.

از جمله این اشخاص مرحوم حاج آقا معین شیرازی - رحمة الله علیه - بودند که پس از مشاهده این شخص یقین به امام عصر بودن او می نمایند. ناگفته نماند این فرد عمامه سبزی نیز به سر می بست. مرحوم حدّاد هرچه به حاج آقا معین می فرمایند انسان نمی تواند زود به این مطلب باور نماید و باید در این گونه امور دقّت و تحقیق بیشتری اعمال نماید، ولی ایشان بر سر اعتقاد و باور خود مصرّ و مبرم بودند.

روزی مرحوم حدّاد به حاج آقا معین می فرمایند: خوب است که در معیت شما به دیدن این امام زمان برویم و ببینیم که ایشان در چه وضعیّت و حالی می باشد. خلاصه به اتفاق، به سمت کوفه حرکت کردند و در ضمن از مغازه شیرینی فروشی یک جعبه شیرینی به رسم هدیه برای ایشان خریداری نمودند. پس از اینکه در معیت یکدیگر وارد مسجد کوفه شدند، آقای حدّاد به حاج آقا معین می فرمایند: کجاست حجره ایشان؟ حاج آقا معین می گویند فلان حجره، و با دست اشاره به مکانی می کنند و خود نزدیک حجره می روند ولی به جهت رعایت ادب و احترام از دقّ الباب خودداری می کنند و به کناری می ایستند.

مرحوم حدّاد دقّ الباب می کند ولی صدائی نمی آید، باز دوباره به در می زنند، ولی شخصی پاسخ نمی گوید؛ وقتی برای بار سوّم درب حجره را به صدا در می آورند و جوابی نمی شنوند احساس می کنند درب حجره باز است؛ با دست درب را باز می کنند، می بینند فردی روی سجاده نشسته و خود را به حال ذکر و توجّه در آورده است. مرحوم حدّاد تا نگاهشان به او می افتد می فرمایند: این است آن امام زمانی که شما مدّعی آن هستید؟! و می فرمایند: برگردیم که راه را بیراهه آمدیم، ﴿

⇐ این مرد فردی شارلاتان و حقه‌باز و شیاد است! در حالی که مرحوم حداد تا آن زمان اصلاً او را ندیده و نمی‌شناختند.

از این داستان مدتی گذشت، کم‌کم در عراق شایع شد فردی که متصل به امام عصر عجل الله فرجه است، می‌تواند افرادی را که مشکل نازائی دارند دارای فرزند کند، و سر و صدائی اطراف این مسأله پیدا شده بود و مطالب مختلف از افراد نسبت به این شیاد شنیده می‌شد. و وقتی حقیقت مطلب منکشف شد و نقاب شیادی و فسق از چهره شیطان صفت او برداشته شد که قصد داشت زن نازائی را خود مباشرت به نزدیکی و حمل او نماید، و در اینجا بود که همه فهمیدند این قضیه حمل و بارداری افراد توسط خود او انجام می‌شده است.

روزی مرحوم حداد به مرحوم حاج آقا معین فرمودند: این امام زمان را شما ببینید دارد دست به چه کارهائی می‌زند و چگونه به کثیف‌ترین و زشت‌ترین عمل خلاف مبادرت می‌نماید. در اینجا مرحوم والد فرمودند: اینست فرق بین اولیاء خدا و افراد عادی که حقائق پشت پرده برای آنها مثل روز روشن و آشکار است.

[تمثل ملک یا شیطان به صورت افراد]

در سفری که به اتفاق اخوی، حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد صادق در معیت مرحوم والد به مکه جهت حج تمتع مشرف شده بودیم، جد مادری ما مرحوم حاج آقا معین شیرازی به اتفاق اهل بیتشان (جده ما) نیز مشرف بودند. پس از انجام مناسک به اتفاق، قصد تشرّف به عتبات عالیات را داشتیم و در فرودگاه جدّه شب‌هنگام منتظر رسیدن موعد اطلاع، در مکانی خلوت نشسته بودیم. مرحوم حاج آقا معین فرمودند: در این سفر من دو نفر را زیاد مشاهده می‌کردم یکی حاج عبدالجلیل محیی و دیگر ... در حالی که این دو نفر در عراق بودند و در آن سال به حج مشرف نشده بودند. ناگفته نماند که مرحوم حاج آقا معین شیرازی - رحمة الله علیه - دارای حالات کشف و شهود و بصیرت بوده و بعضی از مطالب و صور معنوی برای ایشان منکشف گردیده بود، که از جمله همین مکاشفه‌ای بود که در آنجا برای ما نقل کردند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

این مکاشفه شما نسبت به آقای حاج عبدالجلیل - سلمه الله تعالی - صحیح بوده است، زیرا ایشان فردی مؤمن و تحت ولایت حضرت حداد می‌باشند و طبیعی است که شما ایشان را به صورت واقعی و برزخی خویش دیده باشید؛ زیرا در روایت داریم که: هر مؤمنی که نیت و قصد زیارت بیت‌الله الحرام را داشته باشد، خداوند ملکی را به صورت او می‌فرستد و در تمام مواقف و مشاهد ⇐

↪ به نیابت از او حجّ و عمره و زیارت مدینه منوره را انجام می‌دهد، و چون ایشان لابدّ قصد تشرّف داشته ولی موفق نگردیده است، خداوند ملکی را به صورت ایشان گمارده تا از طرف او نیابت اعمال و مناسک را بنماید؛ بنابراین این قسمت از مکاشفه شما صحیح و متقن و روشن می‌باشد و اما قسمت دیگر از مکاشفه شما، شیطانی بوده است که خود را به شکل و شمایل آن فرد دیگر مجسم و ممثّل ساخته است، زیرا این فرد از تحت دائره تربیت و ولایت حضرت حدّاد خارج شده است و شیطان متصدی اعمال و رفتار او شده است و در همه زوایای نفس او رسوخ نموده و قلب او را در تسخیر خود در آورده است؛ پس صورتی که شما از او دیده‌اید صورت و سیرت انسان نبوده است که دارد طواف انجام می‌دهد، بلکه صورت انسان و سیرت شیطان بوده است که نیابتاً از جانب او به انجام این امور مشغول بوده است، اما از آنجا که شما قدرت تشخیص بین ملک و جنّ و شیطان را ندارید، هر دو صورت را به یک قسم مشاهده می‌کنید و این چنین تصوّر می‌کنید که هر دو رحمانی است.

مرحوم حاج آقا معین فرمودند: نمی‌توان این‌طور به ضرس قاطع ایشان را شیطانی دانست و از حقائق امر خدا خبر دارد! و خلاصه این تفسیر و توجیه مرحوم والد در نظر ایشان موجه نمود. البته آن فردی که از تحت ولایت و اتصال به حضرت حدّاد خارج شده بود، در اواخر عمر لطف و عنایت الهی رفیقش گردید و دوباره در زمره تلامذه و ارادتمندان مرحوم حدّاد - سلام الله علیه - قرار گرفت و عاقبت او ختم به خیر شد و با ولایت از دنیا رحلت نمود؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

شب دوّم که در خدمت مرحوم حدّاد نشسته بودیم، ایشان بدون مقدمه رو کردند به مرحوم والد و فرمودند: اینکه می‌گویند ملائکه به صورت مؤمنین در می‌آیند صحیح است و نیز شیاطین به صورت افراد ناصالح؟

مرحوم والد عرض کردند: بلی همین‌طور است.

پس از گذشت لحظاتی مرحوم حدّاد فرمودند: این مسأله چگونه است که هر کسی که قصد زیارت مشاهد مشرفه، خصوصاً حجّ را داشته باشد، ملکی به صورت او و به نیابت از او مراسم را انجام خواهد داد؟

مرحوم والد عرض کردند: بلی روایت داریم که اگر فردی قصد تشرّف به حجّ را داشته باشد ولی بنا به عللی موفق نشده، ملکی به صورت او در خواهد آمد و یک حجّ و عمره تمام و کمال از جانب او انجام خواهد داد و نیز ممکن است شیطان به صورت فرد ناصالح درآید و در همین اماکن حضور یابد.

↪

◀ مرحوم حدّاد باز لحظاتی مکث کردند و فرمودند: طریق تشخیص ملک از شیطان چگونه است و آیا هر کسی می‌تواند این قدرت تشخیص را داشته باشد؟
 مرحوم والد عرض کردند: خیر، انسان باید خود دارای بینش و بصیرت غیر عادی باشد تا بتواند تمییز بین آن دو را دریابد و این از عهده هر کسی ساخته نیست.
 مرحوم حدّاد فرمودند: بله بله، مطلب همینطور است! تا انسان قدرت تشخیص نداشته باشد، چه بسا بین ملک و شیطان خلط می‌کند و هر دو را ملک می‌پندارد و در هر دو به یک نحو قضاوت می‌نماید، در حالی که یکی از آن دو صورت ملک و فرشته بوده است و صورت دیگر شیطان بوده است.

آنگاه فرمودند: بزرگان و اولیای خدا عیب مردم را صریحاً و رو در روی آنان نمی‌گویند، بلکه با کنایه و اشاره مطلب را به آنان تفهیم می‌کنند، و این شعر مولانا را قرائت فرمودند:

داند و خسر را همی راند خموش بر رخت خندد برای روی پوش
 فردا صبح که در معیت مرحوم والد به سمت حرم مطهر مشرف می‌شدیم مرحوم آقا، اخوی و حقیر را مخاطب قرار داده و فرمودند: شما از مطالب دیشب آقای حدّاد چه دستگیرتان شد؟ ما عرض کردیم: مسأله خاصی متوجه نشدیم بلکه یک سری مطالب کلی فرمودند.
 ایشان فرمودند: بادتان می‌آید که آن شب در جدّه ایشان [حاج آقا معین] گفتند: من دو نفر را در مواقف و مشاهد مشرفه زیاد می‌بینم، من گفتم: یکی از آن دو، ملک و دیگری شیطان بوده است، ولی ایشان نپذیرفتند؟ عرض کردیم: بله، این چنین بود.

سپس ایشان فرمودند: دیشب صحبت آقای حدّاد به همین قضیه بر می‌گشت و تمام آنچه را که بین ما و ایشان در آن شب ردّ و بدل شد بازگو نمودند و در آخر به من ایراد گرفتند که: چرا عیب و اشکال حاج آقا معین را مستقیم و در حضور دیگران بازگو کردم و فرمودند: گرچه اشکال و ایراد شما صحیح است ولی این مطلب نباید بدین صورت رو در روی ایشان و با صراحت مطرح می‌گردید، زیرا حفظ عزّت و آبروی مؤمن مهم است.
 سپس فرمودند: اینست روش و سیره اولیای الهی که انسان را این چنین با مبانی آشنا می‌گردانند.

[رعایت احترام به بزرگتر]

در اتاق مرحوم حدّاد یک سماور نفتی بود که خود ایشان اغلب برای مهمانان با آن چای آماده می‌کردند؛ گاهی از اوقات نیز دوستان انجام می‌دادند.

شبی در اتاق ایشان، به اتفاق چند نفر از ارادتمندان ایشان نشسته بودیم. اخوی آقای حاج سید ▶

﴿ محمد صادق - سلمه الله تعالی - رفتند و برای افراد مجلس چای در استکان ریختند و جلوی آنان قرار دادند؛ وقتی نوبت به من رسید، من نیز یک استکان چای از سینی برداشتم و جلوی خود گذاشتم. در این وقت حضرت حدّاد فرمودند: این صحیح نیست که برادر بزرگتر انسان برای انسان چای بیاورد و انسان همین طور بنشیند و تماشا کند؛ شما برخیزید و برای خود و ایشان چای بیاورید!

من برخاستم و آن دو استکان باقی مانده را در قوری خالی کردم و دوباره از قوری به استکان ریختم و یکی را در مقابل اخوی و یکی را برای خود گذاشتم؛ در این وقت مرحوم حدّاد فرمودند: احسنت.

[من کیم و کجایم و چه می‌کنم و چه می‌خواهم؟]

مرحوم والد فرمودند: حضرت حدّاد - رضوان الله علیهما - می‌فرمایند: بعضی از اوقات اتفاق می‌افتد که حقیقت و واقعیت بدون هیچ‌گونه تعلق به اسم و رسمی و صفت و اثری از همه این اوصاف و تعینات و حدود اسمیه و رسمیه خارج می‌شود؛ همچنان که مار از پوست خود جدا می‌شود و پوست را به کناری می‌اندازد و هیچ ارتباطی دیگر با او ندارد و خود به راهی می‌رود، من نیز از همه حدود و ثغور اسمیه و رسمیه و حدیه به تمام معنی الکلمه خارج می‌شوم و همین طور حیران می‌مانم که من کیم و کجایم و چه می‌کنم و چه می‌خواهم؟ و در این لحظه فقط نفس ذات خود را می‌نگرم و بس، بدون سر سوزنی از شائبه کثرت و اثر. و حقیر (نگارنده) در اینجا عرض می‌کنم: این حالت، نفس ادراک وجود بسیط و بحت است، و شاید مقصود از عبارت مرحوم والد - قدس سره - در روح مجرد که فرموده‌اند: حضرت حدّاد مصادق و تعین حقیقت «لا هو إلا هو» است، همین حالت مذکوره باشد که البته تفصیل مطلب مجال دیگری را می‌طلبد.

[مسیر ما مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حجب نفسانیه است]

مرحوم والد می‌فرمودند:

آقای حدّاد - رضوان الله علیهما - می‌فرمودند: این مردم وقتی که پیش ما می‌آیند، فوراً از معجزه و امر خارق عادت صحبت می‌کنند و طالب ابراز این امور از ما می‌باشند، اما نمی‌دانند که مسیر ما مسیر هدایت و دستگیری است و این مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حجب نفسانیه است نه اظهار و ارائه خوارق عادت و کرامات؛ انجام این امور چه دردی از مردم دوا می‌کند؟ ولی ﴿

اینان باید بدانند که آنچه مُعدّ و موجب حرکت و فعلیت استعدادات است، کلمات و بیانات ما است که حکم اکسیر را دارد و برای تأسی و پیروی و انقیاد همانند کیمیا، مؤثر و کمیاب است، و هر کدام از این بیانات از چهار هزار معجزه بالاتر و مؤثرتر و راه‌گشا تر و کارسازتر است!

و نیز فرمودند: من تعجب می‌کنم از این افرادی که به ما مراجعه و طلب دستور و برنامه می‌کنند و ما هم با وجود کثرت مشاغل و عدم مجال برای آنها وقت می‌گذاریم و با آنها صحبت می‌کنیم و به آنها برنامه می‌دهیم و آنان نیز مدتی بر این دستور مداومت می‌نمایند و حال و هوای آنها تغییر می‌کند و جان تازه‌ای در کالبد آنان دمیده می‌شود و صفای خاصی بر جان و زندگی آنان حاکم می‌گردد و چشمان آنها به فضای جدیدی باز و روشن می‌شود، ولی همین که مدتی از این قضیه می‌گذرد با ارتباط با شخص منحرف و مصاحبت با افرادی معاند یک مرتبه دست از همه آن داده‌ها می‌شویند و آن مطالب را رها می‌کنند و آن نور و ضیاء در ضمیر آنان به تاریکی و اُفول می‌گراید و آن صفا و بهجت، بدل به خمودی و مردگی می‌گردد، و آن راه و ذکر و همت و مقصد و حرکت تماماً فراموش می‌شود، تو گوئی اصلاً ابتداءً خبری و مطلبی نبوده است.

[افرادی که همچون کبوتر حرمند]

روزی در منزل احمدیه طهران، زمانی که به قصد زیارت رفقاء به ایران آمده بودند، از مراتب توحید و کیفیت تجلی ذات در مراپا و تعینات صحبت می‌کردند. در این وقت یکی از حضار که با ایشان در پاره‌ای از مسایل اختلاف نظر داشت، با حالی متعجبانه و مستنکرانه عدم موافقت خود را با این مطالب ابراز و اظهار نمود. ایشان یک مرتبه متوجه حالت انکار آن فرد شدند و با حالتی گلایه‌آمیز فرمودند:

«چرا این افرادی که ما را می‌شناسند و از راه و روش ما اطلاع دارند و سخن ما را بارها و بارها شنیده و تعقل نموده‌اند، ما را رها نمی‌کنند؟! اینها مگر نمی‌دانند که ما از مرتبه توحید به هیچ‌وجه تنازل نمی‌کنیم و به تخیلات و توهمات آنها گوش نمی‌سپاریم و از حقائق و دقائق توحیدیه دست بر نمی‌داریم؟! آخر مگر ما اینها را به اینجا دعوت کرده‌ایم؟! چرا جای دیگر نمی‌روند تا هم ما از آنها راحت باشیم و هم آنها دیگر از سخنان توحیدی ما آزار نبینند؟! ما که نمی‌توانیم به خاطر آنها و خرسندی آنها از مرتبه ذات تنازل کنیم! پس چرا ما را رها نمی‌کنند و به جای دیگر نمی‌روند؟»

در این حال یکی از حاضران مجلس که نزدیک ایشان نشسته بود و مردی بسیار فهیم و مهذب

◀ و درستکار بود به ایشان عرض می‌کند: مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری - رحمة الله علیه - از این افراد به کبوتر حرم تعبیر می‌فرمودند که نه می‌توان آنها را گرفت و بیرون کرد و نه اینکه آنها اهل رعایت و تشخیص هستند، هر جا می‌خواهند می‌روند و می‌نشینند و کسی نیز نمی‌تواند متعرض آنان گردد؛ در این وقت مرحوم حدّاد سه بار فرمودند: «رحمة الله علیه، رحمة الله علیه، رحمة الله علیه.»

[عواقب هولناک سَفْکِ دِماء و تسبیب در ریختن خون مردم]

در یکی از شبهای دهه عاشوراء، در منزل مرحوم حدّاد سخن از عواقب هولناک سَفْکِ دِماء و نیز تسبیب در ریختن خون مردم بود و مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - در این موضوع سخنانی غریب می‌فرمودند؛ در این ضمن، صحبت از جنایات پهلوی و کشتار مسجد گوهرشاد به میان آوردند و فرمودند:

«این مردی که باعث شد هزاران نفر در مسجد گوهرشاد قتل عام شوند، در مقابل خدا چه جوابی دارد؟!»

[ملاقات آقای حدّاد و آقای دستغیب رضوان الله علیهما بعد از فوت فرزند آقای دستغیب]

در سنه ۱۳۹۰ هجری قمری پس از مراجعت از حج بیت الله الحرام در معیت والد معظم و اخوی آقای حاج سید محمد صادق به عتبات عالیات مشرف شدیم. در ایامی که در منزل مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - در کربلای معلی بودیم، مرحوم آیه الله آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی - رحمة الله علیه - نیز به اتفاق اهل بیت خویش مشرف بودند و در منزلی در کربلا اسکان گزیده بودند. ناگفته نماند که در آن سال فرزند ایشان که در دانشگاه طهران تحصیل می‌نمود، بر اثر تصادف به رحمت خدا می‌رود و مرحوم والد - رضوان الله علیه - خیلی به ایشان علاقه‌مند بودند و ایشان نیز گاهی به زیارت مرحوم والد در مسجد قائم حاضر می‌شدند و از بیانات ایشان بهره‌مند می‌گشتند. مرحوم دستغیب خیلی اصرار داشتند که ایشان [فرزند شهید دستغیب] در سلک علماء الهی و مروجین مکتب اهل بیت قرار گیرند، و به مرحوم والد توصیه می‌نمودند که با ایشان صحبت کنند و ایشان را از ادامهٔ دروس دانشگاهی منصرف نمایند و بنده می‌دیدم که گاهی ایشان به منزل می‌آیند و با مرحوم والد - قدس الله سره - در مسایل دروس الهی و طلبگی صحبت می‌کنند و بسیار به اشتغال دروس اسلامی اشتیاق و رغبت نشان می‌دادند ولی آن را موکول به اتمام دروس دانشگاهی می‌کردند.

◀

﴿ علیٰ اٰی حال تقدیر و ارادهٔ ازلی به نحو دیگری رقم خورد و این جوان پاک‌طینت و صافی‌ضمیر که الحق می‌توانست در آینده از ستارگان درخشان عالم علم و معرفت و فضیلت گردد، در عنفوان شباب و ریعان جوانی از عالم خاک به سرای اخروی هجرت نمود، و بدین لحاظ والدهٔ او (عیال مرحوم دستغیب) بسیار متألم و بی‌قرار بود و مرحوم دستغیب از حضرت حداد تقاضا می‌نمود که در حق ایشان دعا بفرماید.

روزی مرحوم حداد فرمودند برای تسلیت و زیارت آقای دستغیب به منزل ایشان در کربلا می‌رویم، و به اتفاق ایشان و مرحوم والد و اخوی به سمت منزل مرحوم دستغیب حرکت کردیم و پس از ربع ساعت رسیدیم و وارد شدیم.

پس از رد و بدل سخنان متعارف و احوال‌پرسی و تسلیت، مرحوم دستغیب از احوالات خود با مرحوم آیه الله انصاری همدانی - رضوان الله علیه - مطالبی فرمودند و پیوسته از ایشان تعریف و تمجید می‌کردند، و در ضمن فرمودند:

روزی به مرحوم انصاری عرض کردم: کیفیت جذبات رحمانیه و نفحات قدسیه بر قلب انسان را بیان فرمائید و اینکه در زیارت آمین الله وارد است: و **مَوَائِدُ الْمُسْتَطْعِمِینَ** «طعام‌های خاص اهل معرفت آماده و مهیا است» چه می‌باشد و کیفیت آن مائده‌ها برای ما روشن نشده است.

مرحوم انصاری پاسخی نفرمودند تا اینکه موقع زوال و وقت نماز ظهر شد، برخاستیم و سجاده انداختیم و به امامت مرحوم انصاری نماز ظهر را بجای آوردیم، اما چه نمازی!! حالتی در آن نماز برای من دست داد که تا آن موقع چنین چیزی اتفاق نیفتاده بود و اصلاً خود را احساس نمی‌کردم و گوئی که روی زمین قرار نداشتم! پس از اتمام نماز و قرائت تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها، مرحوم انصاری در حالی که جلوتر از ما نشسته بودند رو کردند به من و فرمودند: «حالا معنای جذبات و نفحات الهیه و **مَوَائِدُ الْمُسْتَطْعِمِینَ** را فهمیدی؟!»

سپس مرحوم دستغیب فرمودند: بلی بلی بزرگانی بودند، حالاتی داشتند، چه درجات و مراتبی را حائز گشته بودند!

مرحوم حداد - قدس الله سره - در حالی که سر خود را پائین انداخته بودند، پس از کمی مکث فرمودند:

عشق تو مرا ألسنت منکم ببعید هجر تو مرا إن عذابی لشدید
بر گنج لبث نوشته یحیی و یمیت من مات من العشق فقد مات شهید

﴿

و آنگاه برخاستند و خداحافظی کردند و خارج شدند.



[تفسیر منسوب به محیی الدین عربی از آن او نیست]

در یکی از شب‌های محرّم که منزل مرحوم حدّاد جلسه‌ای از رفقای عراقی و غیره بود، ایشان به مرحوم والد می‌فرمایند که قدری از قرآن را تفسیر کنند. در آنجا تفسیر منسوب به محیی الدین عربی - رضوان الله علیه - کنار اطاق قرار داشت؛ مرحوم والد آن را برداشته و سوره نوح را از روی تفسیر محیی الدین تفسیر می‌کردند، تا رسیدند به این آیه: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾* در آنجا نوشته شده بود: «حضرت نوح نمی‌بایست یک چنین درخواستی از خدای متعال بنماید، زیرا با رحمت و اسعۀ حق ناسازگار است و این یک اشتباهی بوده است که از آن حضرت سر زد!»

مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - تا این مطلب را شنیدند فرمودند: نسبت دادن خطا و لغزش به انبیاء صحیح نیست و گوینده این کلام خود اشتباه نموده و مرتکب لغزش شده است. و سپس ادامه دادند: از اینجا معلوم می‌شود این تفسیر قطعاً ارتباطی به محیی الدین عربی ندارد؛ زیرا او چنین مطلبی را نمی‌گوید، بلکه منسوب به فرد دیگری می‌باشد. (معلّق)

*- سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 التَّوْحِیْدِ نُوْرٍ وَالْمَشْرِكِ
 نَارٍ التَّوْحِیْدِ یَحْرِقُ جَمِیْعَ
 سِیِّئَاتِ الْمُرْحِدِیْنَ وَالْمَشْرِكِ
 نَارٍ یَحْرِقُ جَمِیْعَ حَسَنَاتِ
 الْمُشْرِكِیْنَ وَالسَّلَامُ

دست خط حضرت آقای حاج سید هاشم حداد

احوال مرحوم آية الله علامه
حاج سيد محمد حسين طباطبائي
قدس الله سره

تصویر مرحوم علامه طباطبائی و علامه طهرانی در منزل مرحوم شهید قدوسی رحمة الله علیهم. این تصویر در آخرین روز مباحثات ایشان برداشته شده است؛ این مباحث پیرامون موضوعات مختلف است که مرحوم علامه طهرانی در فصل دوّم مهرتابان آورده‌اند و آخرین موضوع، مسأله فناء عین ثابت در ذات باری است که مرحوم علامه طباطبائی قبول نداشتند، و بالأخره در همین جلسه اخیر به صحّت و وقوع آن اعتراف نمودند و فرمودند: الحمد لله که خداوند شما را وسیله هدایت ما قرار داد، ولی بلافاصله مرحوم علامه طهرانی فرمودند: این چه حرفی است ما هر چه داریم از شما داریم. رحمة الله علیهما رحمة واسعة.



احوال و حکایات

[جایگاه المیزان در میان عامه]

در روز پنجشنبه ۲۹/ج/۱۴۰۳ جناب محترم ثقة الاسلام آقای حاج سید محمد علی میلانی - دام توفیقه - درباره مرحوم استاد ما علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - گفتند:

رئیس انجمن فرهنگی مصر شیخ محمد فحّام، و معاون او شیخ شرباصی در مشهد مقدس نزد پدرم آمدند و از جمله سخنانشان این بود که ما تفسیر المیزان را از بهترین تفاسیر یافته‌ایم و تا جلد هجدهم آن را مطالعه کرده‌ایم و دو جلد دیگر آن را نیافته‌ایم، و خیلی اشتیاق داشتند که از نزدیک علامه طباطبائی را نیز ببینند، اما علامه طباطبائی در آن وقت که در شهر مقدس مشهد بودند، در خارج شهر رفته بودند و لذا ملاقات حاصل نشد؛ ولیکن مرحوم پدرم جلد نوزدهم و بیستم را تهیه و برای آنان به مصر فرستادند.

این بود حکایت جناب آقای میلانی زاده؛ و اما جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج شیخ محمد رضا مهدوی دامغانی - زید توفیقه - همین مطلب را در یک سال و نیم قبل بدین طریق بیان کردند که:

چون بین ایران و مصر روابط دوستانه برقرار شد و بنا شد روابط فرهنگی

بین دو کشور برقرار شود، از طرف مصر شیخ محمد فحّام و شرباصی به ایران آمدند و از مجامع فرهنگی بازدید و با علماء ملاقات کردند.

من که از شاگردان و معتمدان مرحوم میلانی بودم، نزد من فرستادند و پیام دادند که: اوّل وقت فردا میل دارم شما را ملاقات کنم. من فردا اوّل وقت به حضورشان رفتم؛ فرمودند: دو نفر از شخصیت‌های مصر از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و مصر بناست نزد ما بیایند، شما هم در آن جلسه حضور داشته باشید و از طرفی باید چیزی به آنها هدیه کنیم، شما چه چیز را مصلحت می‌دانید؟

من گفتم: دوره تفسیر المیزان هم علمی است و هم کتاب شریف و معتبر و مناسبت با این ملاقات را دارد. ایشان فرمودند: به نظر من هم همین رسیده بود؛ و لذا یک دوره از المیزان تهیه کردند که در وقت ملاقات به آنها هدیه کنند؛ و از طرفی به نزد حضرت علامه طباطبائی پیام دادند که ایشان هم در آن مجلس حضور بهم رسانند ولیکن به جهت ابراز کسالت، علامه از حضور در مجلس خودداری کردند.

[درباره ادبیت عربی تفسیر المیزان]

و درباره ادبیت عربی تفسیر المیزان جناب آقای میلانی زاده فرمودند: از نقطه نظر قیاس ادبیت المیزان و الغدیر (در زمان حیات هر دو مؤلف بزرگوار آنها) از مرحوم حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء که استاد ادبیت و عربیت و فرید عصر در زمان خود بود، چون از الغدیر سؤال شد در جواب فرمود: «معلوم است که آن را ایرانی نوشته است» و چون از داماد مرحوم آقا سید شرف الدین عاملی آقای شیخ عبدالله سبیتی سؤال شد در جواب گفت: «معلوم است که آن را غیر عرب نوشته است» ولیکن از المیزان چنین نقل‌هایی نشده است؛ علاوه بر آنکه از آقا سید محمد حسین فضل الله که در غازیة لبنان ساکن و از مشاهیر ادبیت عرب هستند،

نقل شده است که: تفسیر المیزان از نقطه نظر ادبیّت جزو کتاب‌های معتبر ادبی در نزد جوانان و دانشگاهیان لبنان است.

و آقای میلانی زاده فرمودند:

با آنکه مرحوم امینی نسخه خود را در نجف اشرف در نزد مرحوم آقا شیخ محمد علی اردوبادی می‌برده و می‌خوانده است، و آن مرحوم که در ادبیّت عرب ممتاز بوده است تصحیح می‌نموده است و عروة الوثقی مرحوم یزدی را که دو نفر عرب: آقا شیخ احمد کاشف الغطاء و آقا سید احمد خوانساری تصحیح کرده‌اند و کفایه مرحوم آخوند خراسانی را نیز تصحیح کرده‌اند، (بدین گونه که مرحوم سید محمد کاظم یزدی که از کوفه به نجف می‌آمده است، در عربانه نوشته‌ای از عروة را برای شیخ احمد کاشف الغطاء و حاج سید احمد خوانساری می‌خوانده است و این دو نفر آن را تصحیح می‌نموده‌اند؛ و اما مرحوم آخوند خراسانی کفایه الاصول را بدین ترتیب نوشته است که مرحوم شیخ محمد صالح علامه سمنانی که دوره اول درس مرحوم آخوند می‌رفته است، مطالب را برای خود می‌نوشته است، سپس آن را مرحوم آخوند از وی می‌گرفته است و بالتّیجه کفایه الاصول تنظیم و تحریر یافته است.) ولیکن تفسیر المیزان حتّی تصحیح مطبوعه‌ای آن هم توسط خود علامه انجام می‌گرفت - رحمة الله علیه - و در آن وقتی که علامه مشغول نوشتن آن بود، و فقط گاهگاهی چایی کم رنگ می‌خورد و یا یک نصفه سیگار می‌کشید و سیگار ایشان «اشنو» بود و یک پاکت آن هفت قران (ریال) ارزش داشت، چه بسا ایشان پول سیگار را نداشت!

روزی ما در معیت پدرم و عموهایم یک درشکه از تبریز برای دهی که علامه در آن سکونت داشت (شاد آباد و یا غیر آن) گرفته و سوار شده و می‌رفتیم، (و قبلاً عموهایم با پدرم سخن از قبله به میان آورده بودند و هنوز قبله‌نمای رزم‌آرا به میان نیامده بود) در بین راه که درشکه می‌رفت، عموهایم به پدرم گفتند: این شخص

مگر چه شخصیتی است که شما با درشکه از تبریز به سوی او به آن ده می‌روید؟ پدرم گفت: همان کسی است که در حلّ این مسائل (قبله که قبلاً مورد سخن بوده است) استاد و فرید است.

و در غالب از موارد و اوقات مرحوم پدرم می‌گفت: «علامه طباطبائی علوم را دارد که ما نداریم» و منظور پدرم از آن علوم، علوم باطنی و غیبی بوده است. یک روز من با حضرت علامه طباطبائی و دو نفر دامادشان آقای مناقبی و آقای قدوسی با ماشین سواری از سبزوار به مشهد می‌آمدیم و بنا شد مشاعره کنیم. ما سه نفر در یک طرف و علامه به تنهایی در طرف دیگر بود، ما سه نفر مجموعاً نتوانستیم از ایشان برنده شویم، بلکه علامه بود که ما را محکوم می‌کرد؛ نه با یک بیت شعر بلکه با چند بیت که مرتباً به عنوان شاهد می‌آورد و حقاً ما از احاطه ایشان به شعر و ادبیت در شگفت افتادیم.

[قدرت فوق العاده ایشان در تشخیص خط‌های قدیمی و اساتید این فن]

آقا سید محمد علی میلانی می‌گفتند:

علامه در تشخیص خط‌های قدیمی و اساتید فن خط، استاد بودند و خط‌های معروفین را به طرز بی‌نظیری می‌شناختند، به طوری که در بعضی از اوقات اساتید خط‌شناسی برای شناختن بعضی از خطوط به ایشان مراجعه می‌کردند و ایشان بدون درنگ می‌گفتند: این خط مثلاً از فلان است.

یکی از اساتید اهل فن خط برای ما می‌گفت: روزی ما مقدار زیادی از خطوط را که نمی‌شناختیم، به محضر ایشان بردیم و ایشان یک‌یک را می‌گفتند که از کیست و سریعاً کنار می‌گذارند؛ مثلاً می‌گفتند: این از مرحوم درویش است، این خط میرعماد است، این خط میرزا غلامرضا کلهر است، این خط احمد نیریزی است، و همچنین تا آخر مجموعه را یک‌یک سریعاً گفتند و اوراق را روی هم می‌گذارند.

پس از انجام این مهم ما پرسیدیم: بسیار خوب! شما این طور مبین و روشن ساختید، ولی حالا بفرمایید به چه دلیل این طور می گوئید؟ و برای ما چه حجتی باشد؟!

ایشان یکایک از اوراق را برداشتند و شیوه یکایک از اساتید خط را بیان می کردند و سپس می فرمودند: این قطعه دارای این شیوه و این خصوصیات است، که این نیز برای ما بسیار معجب بود.^۱

صلاح کار کجا و من خراب کجا

در روز پنجم شهر محرم الحرام ۱۴۰۶ که جناب حجة الإسلام آقای حاج شیخ ابوالقاسم غروی مرندی آقازاده آیه الله حاج شیخ هدایت الله مرندی، در بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، در ضمن مذاکرات در احوال مرحوم استاذنا العلامة الطباطبائی - رضوان الله علیه - فرمودند:

در روز عید غدیر آخر ایشان که یک ماه به رحلتشان مانده بود برای دیدار و زیارت ایشان به بیمارستان آیه الله گلپایگانی در قم رفتم. ایشان در آنجا بستری بودند و از قرائن معلوم شد که در آن روز کسی برای دیدار ایشان نیامده است؛ زیرا طلاب و فضلاء همه سرگرم مراسم عید و تشریفات آن روز بوده اند. من تنها مدتی در اطاق ایشان در کناری ایستاده بودم تا صبیۀ ایشان که زوجه مرحوم قدوسی بود آمد و پهلوی تخت ایشان ایستاد، و به ایشان که مدتها چشمانشان بسته بود سلام کرد و گفت: آقا جان حالتان چطور است؟ ایشان فقط در پاسخ گفتند: خوبم.

او هم قدری ایستاد و رفت برای منزل خود و برای نگه داری اطفال خود. من مدتی در گوشۀ اطاق ایستاده بودم که ناگهان ایشان که چند روز بود

۱- جنگ ۱۵، ص ۴۷.

چشمانشان بسته بود و باز نکرده بودند و کاملاً به صورت چشمان مریض بود، باز کرده و در حالی که بسیار درخشان و به صورت چشمان بشاش عادی بود یک نظری به من کردند و من هم موقع را مغتنم شمرده و به صورت مزاح عرض کردم: آقا از اشعار حافظ چیزی را در نظر دارید؟!

ایشان فرمودند: «صلاح کار کجا و من خراب کجا» بقیه‌اش را بخوان! من گفتم: «ببین تفاوت ره از کجاست» و خود ایشان فرمودند: «تا به کجا». و ایشان چشم خود را به صورت اول بستند و دیگر هیچ سخنی به میان نیامد.^۱

هم خودت را معطل کرده‌ای و هم ما را

در روز یکشنبه سوّم شهر جمادی الأولى یک‌هزار و چهارصد و هفت هجریّه قمریّه که جناب مستطاب حجّة الاسلام آقای حاج شیخ صدر الدین حائری شیرازی - دامت برکاته - به مشهد مقدّس مشرف بودند و توفیق حضور و ملاقات دست داد، مطلبی درباره استادنا الأکرم بیان کردند که ثبت آن نیکو است؛ فرمودند:

من از أخ الزوجه خود جناب آقای حاج شیخ حسن آقا پهلوانی شنیده بودم که درباره علامه می‌گفتند که ایشان گفته‌اند در زمان کودکی هیچ فکر ایشان خوب کار نمی‌کرد و مطالب استاد را نمی‌فهمیدند، بالأخره سجده‌ای بجا آوردم و با خدا گفتم: یا مرگ و یا فهم؟ و از آن به بعد در هیچ مطلب معضلی فرو نماندم و هرچه از مسائل مشکله پیش می‌آمد حلّ می‌شد و حتّی غامض‌ترین مسائل جوابش به دست می‌آمد.

من مترصد بودم که در موقع مناسبی از ایشان این مطلب را بپرسم به طوری که

۱- جنگ ۱۶، ص ۱۳۸.

هم مطلب بدست آید و هم چون موضوع نفهمیدن ایشان بوده است، جمله‌ای و یا عبارتی که خلاف شأن و مقام ایشان باشد صادر نشود و سوء ادبی نگردد؛ تا یک سفر که ایشان با دامادشان آقای قدوسی به شیراز تشریف آوردند و در وقتی که من نزد ایشان تنها بودم و حتی آقای قدوسی هم در اطاق مجاور به نماز مشغول بود و مجلس ما به تمام معنی الکلمه فارغ بود، من کم‌کم شروع کردم بدین‌گونه مطلب را به میان آوردن که: شما حاضرید اگر من سؤالی داشته باشم جواب دهید؟

ایشان فرمودند: چه ضرر دارد اگر بدانم می‌گویم!

من عرض کردم: مطلب راجع به خود شماست، و حتماً می‌دانید اگر بپرسم جواب می‌دهید؟ و یا نه من از پرسش خود صرف نظر کنم!

ایشان گفتند: بفرمایید، اگر بدانم می‌گویم!

من عرض کردم: این‌طور شنیده شده است که شما در سن طفولیت درس‌ها را ادراک نمی‌کرده‌اید و بعداً سجده‌ای بجای آورده‌اید و خداوند به شما عنایتی فرموده است که در مشکل‌ترین مسائل علمی جوابش بدست می‌آید، این‌طور است؟!

تا من این جملات را گفتم، دیدم حال علامه متغیر شد و رنگ صورتشان زرد شد به طوری که من از سؤال خود قدری شرم‌منده شدم.

سپس ایشان گفتند: حال که بنا بر گفتن است می‌گویم؛ من وقتی که در تبریز سیوطی می‌خواندم، استادمان ما را امتحان می‌کرد و من از عهده امتحان برنیامدم، استاد به من گفت: هم خودت را معطل کرده‌ای و هم ما را!

من از این کلام استاد بسیار برآشفته شدم و گویی در جان و روح من نشست؛ بالأخره نتوانستم در تبریز بمانم و رفتم در خارج تبریز بر سر تپه‌ها عملی انجام دادم که خداوند تفضل فرمود.

و ذکر نکردند که آن عمل سجده بوده و یا چیز دیگری، و دیگر هیچ نگفتند.

من عرض کردم: و بعد از آن دیگر هیچ مطلبی برای شما لا ینحلّ نماند و هرچه هم مشکل بود حلّ می‌شد؟
فرمودند: تا به حال چنین بوده است.

در روز چهارشنبه، ۳ ربیع المولود ۱۴۱۰، که حضرت آیه الله حاج شیخ عبدالحمید شریبانی به بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، ضمن مذاکرات این داستان را از علامه (ره) نقل کردند و گفتند: علامه گفتند:

«پس از این عمل من همان شب بر حاشیه ابوطالب سیوطی، حاشیه نوشتم.»

و نیز گفتند: آن معلّم و استاد سیوطی ایشان و اخویشان (آقا سیّد محمد حسن الهی) آقای شیخ محمد علی سرابی بوده است که قیّم و وصیّ از طرف پدرشان، دائی آنها آقا سیّد محمد باقر قاضی (پدر آقا سیّد محمد علی قاضی) برای آنها معین کرده بود.^۱

[تعلیقه و تصحیح ارشاد شیخ مفید و ذکر نسب مرحوم قاضی و علامه

طباطبائی]

مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - در زمان جوانی خود کتاب ارشاد مفید را تصحیح نموده، و در سنه ۱۳۰۶ هجریه قمریه که سال چهل و یکمین از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بوده است تصحیح تمام، و در روز ۱۷ شهر ربیع المولود اوائل سنه ۱۳۰۸ از هجرت، به دست محمد بن حسین تبریزی نوشته شده و آماده طبع شده است، و در آخر آن، آن مرحوم سلسله شریف نسب خود را مرقوم فرموده و ما تیمناً و تبرکاً در اینجا عین دستخط مبارکشان را می‌آوریم:

۱- همان مصدر، ص ۱۸۳.

و لَمَّا كَانَ الْعِلْمُ بِالنِّسَبِ الْعَلِيَّةِ شُعِبَ الْاِنْسَابِ الْعُلُوِّيَّةِ مِنْ اَهَمِّ الْمَقاصِدِ الْعِلْمِيَّةِ وَ بِهِ يُعْرَفُ مَوَارِدُ بَعْضِ الْاِحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَّقْنَا عَلَيْهِ هَذِهِ اللَّمْعَةَ الْبَهِيَّةَ فِي نَسَبِ هَذِهِ الْفِرْقَةِ الْحَسَنِيَّةِ - عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الثَّنَاءُ وَ التَّحِيَّةُ - .

أَقْلُ الْخَلِيقَةِ السَّيِّدِ عَلِيِّ بْنِ الْمَوْلَى الْمِيرْزَا حَسِينِ بْنِ الْمِيرْزَا اَحْمَدِ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا رَحِيمِ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا تَقِي الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ عَلِيِّ الْقَاضِي بْنِ الْمِيرْزَا صَدْرِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمِيرْزَا يَوْسُفِ (نَقِيبِ الْأَشْرَافِ) بْنِ الْمِيرْزَا صَدْرِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الدِّينِ بْنِ سَيِّدِ اسْمَاعِيلِ بْنِ الْأَمِيرِ عَلِيِّ الْكَبْرِ بْنِ الْأَمِيرِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ الْأَمِيرِ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ سَيِّدِ عِمَادِ الدِّينِ أَمِيرِ حَاجِ بْنِ فَخْرِ الدِّينِ حَسَنِ بْنِ كِمَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدِ حَسَنِ بْنِ شَهَابِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عِمَادِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ سَيِّدِ اَحْمَدِ بْنِ سَيِّدِ عِمَادِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ اَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَصْغَرِ (وَ يُعْرَفُ بِابْنِ الْخِزَاعِيَّةِ) بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ اَحْمَدِ بْنِ اِبْرَاهِيمِ الطَّبَّاطِبَايِ بْنِ اسْمَاعِيلِ الدِّيَابِجِ بْنِ اِبْرَاهِيمِ الْعَمْرِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمُثَنِّيِّ بْنِ الْاِمَامِ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ الْمُجْتَبِيِّ بْنِ الْاِمَامِ اَهْتَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ اُمُّ اِبْرَاهِيمِ بْنِ الْحَسَنِ فَاطِمَةُ بِنْتُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ؛ رَحِمَ اللَّهُ مَعْشَرَ الْمَاضِيْنَ وَ الْحَقَّانَا بِهِمْ فِي الصَّالِحِينَ . - انتهى .

[جدّ سوّم علامه طباطبائی با مرحوم قاضی یکی است]

از علامه طباطبائی راجع به نسبشان سؤال^۱ کردم فرمودند: جدّ سوّم من با جدّ سوّم مرحوم حاج میرزا علی قاضی یک نفرند؛ چون سلسله من بدین شکل است: «السَّيِّدُ مُحَمَّدُ حَسِينِ بْنِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ حَسِينِ بْنِ السَّيِّدِ عَلِيِّ

۱- سائل مرحوم آية الله علامه طهرانی - رضوان الله عليه - می باشند .

اصغر بن السید محمد تقی» و این سید محمد تقی همان میرزا تقی قاضی فرزند میرزا محمد قاضی است که مرحوم حاج میرزا علی قاضی او را جدّ سوم خود شمرده است. اللهم ارحمهم جميعاً و طوّل عمر سیدنا الطباطبائی، بمحمد و آله الطاهرين.

[راجع به تصحیح / ارشاد مفید به قلم مرحوم قاضی]

این جانب سید محمد حسین حسینی طهرانی از حضرت استاد گرامی علامه طباطبائی - مدّ ظلّه العالی - راجع به تصحیح / ارشاد مفید به قلم مرحوم قاضی و طبع مصحّحه ایشان و سلسله نسب آن مرحوم به قلم خود آن مرحوم سؤال کردم ایشان همه را تصدیق فرمودند.

اقول: چون این کتاب در سنه ۱۳۰۶ هجریه قمریه به دست مبارک ایشان تصحیح شده است و مرحوم ایشان در ۱۶ ربیع المولود سنه ۱۳۶۶ هجریه قمریه رحلت نموده‌اند و مدّت عمر ایشان ظاهراً ۸۱ سال بوده است، فلذا آن مرحوم در سن ۲۱ سالگی ارشاد مفید را تصحیح و سلسله نسب خود را در آخر آن مرقوم داشته‌اند.^۱

[سکوت همیشگی علامه طباطبائی رضوان الله علیه]

جناب محترم آقای سید احمد رضوی - دام عزّه - نقل کردند که مرحوم آیه الله آخوند ملا علی همدانی - رحمة الله علیه - می گفته است:

ما همیشه مرحوم آیه الحق، آیه الله علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - را به حال سکوت می دیدیم که پیوسته تراوشی ندارد و منقبض است و أبداً ظهور و بروز نمی کند، تا آنکه شبی در خارج از شهر مشهد مقدّس در محلی که آیه الله میلانی و

۱- جنگ ۶، ص ۱۵۶ الی ۱۵۸.

مرحوم آقای حاج سید محمود ضیابری رشتی و علامه طباطبائی و من با چند نفر دیگر بودیم، بالمناسبه مطلبی پیش آمد که علامه در پیرامون آن دو ساعت تمام بیاناتی نمودند، و چنان بسط و گسترش داده شده بود که من پس از اتمام سخنانشان عرض کردم:

من در اعمال (ظاهراً) شب جمعه خوانده بودم که: هرکس فلان عمل را انجام دهد خداوند به او گنجی عنایت می‌کند یا از مال و یا از علم؛ من آن عمل را بجای آورده بودم و چون مال نمی‌خواستم از خداوند طلب نموده بودم که گنج علم را نصیب من گرداند، لله الحمد و له الشکر امشب به آن مراد رسیدم و گنج علم را پیدا کردم.^۱

حکایتی راجع به برزخ و شب اول قبر

راجع به تکامل در عالم برزخ، داستانی را حضرت علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - راجع به آقا سید جواد کربلائی و خواب دیدن مرد سنّی را بیان کردند که این جانب در مباحث عالم برزخ بیان کرده و نوشته‌ام، ولی یک جمله از آن را فراموش کرده و نوشته‌ام و اینک در اینجا می‌نویسم تا بعداً به کتاب معاد ملحق نمایم - بحول الله و قوّته - و آن جمله این است:

چون آقا سید جواد دید مرد سنّی در دالان روی نیمکت نشسته است و دو فرشته مشغول تعلیم اصول دین به او هستند، آن مرد چون چشمش به آقا سید جواد افتاد گفت: گفتی و نگفتی! یعنی گفتی که شیخ ما که اگر از مشرق و مغرب عالم او را صدا زنند جواب می‌دهد و به فریادش می‌رسد اسمش شیخ علی است، اما نگفتی که این شیخ علی، علی بن ابی طالب است! به خدا قسم همین که شیخ علی را صدا زدم دیدم علی بن ابی طالب در نزد من حاضر شد.

۱- جنگ ۲۲، ص ۴۹.

[حکایت دختر آفندی در شب اوّل قبر مادرش]

حضرت استاد علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - نقل کردند از مرحوم آیه الحقّ آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - که می فرمود:

در نجف اشرف در نزدیکی محل ما، مادر یکی از دخترهای افندی فوت کرد (مقصود از افندیها، سنی های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در عراق به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند)، این دختر بسیار ناراحتی می کرد و با مشیّین تا قبر مادر آمد و آن قدر ناله و ضجّه می کرد که همه را متقلب نموده بود؛ چون خواستند مادر را در قبر گذارند فریاد می زد که من از مادرم جدا نمی شوم، هرچه خواستند او را منع کنند مفید واقع نشد. دیدند که اگر بخواهند دختر را منع کنند بدون شک جان خواهد سپرد؛ بالأخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی آن را از تخته ای بپوشانند و سوراخی هم بگذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست از آن دریچه و سوراخ بیرون آید.

دختر در شب اوّل قبر پهلوی مادر خوابید. فردا آمدند و سرپوش را برداشتند که ببینند به سر دختر چه آمده است، دیدند موهای سرش تماماً سفید شده است! گفتند چرا این طور شده است؟!

گفت: هنگام شب من که پهلوی مادرم خوابیدم دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف ایستادند و یک نفر شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد. آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب می داد: سؤال از توحید نمودند، جواب داد خدای من واحد است، و سؤال از نبوت کردند جواب داد و گفت پیغمبر من محمد بن عبدالله است، سؤال کردند امامت کیست؟ آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت: کَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ «من امام او نیستم». در این حال آن دو فرشته چنان

گرز بر سر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه می کشید! من از وحشت و دهشت به این حال که می بینید در آمده ام.

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می فرمود: چون تمام طائفة دختر سنی مذهب بودند و این واقعه طبق عقائد شیعه واقع شده است آن دختر شیعه شد و جمیع طائفه او که از آفندی ها بودند همگی به برکت این دختر شیعه شدند.^۱

[حکایتی در تأثیر مهارت استاد در تربیت شاگرد]

حضرت آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی - دامت برکاته - حکایتی راجع به مهارت استاد و تأثیر آن در پیشرفت شاگرد و عدم نتیجه در اثر نامهارتی استاد آوردند و او آنکه:

شیخی روزی در جلسه شاگردان خود جوانی را دید زرد رنگ، لاغر و ضعیف البنیه؛ علت پرسید، شاگردان گفتند: این جوان هر شب یک ختم قرآن می کند. شیخ، جوان را طلبید و گفت ای عزیز من! این طرز خواندن قرآن نیست، شخص باید قرآن را با توجه تام قرائت کند، از امشب هنگام قرآن خواندن چنین فرض کن که من حاضرم و قرآن را برای من تلاوت می کنی.

فردا که جوان به جلسه آمد، پرسید قرآن را دیشب خواندی؟ گفت: بلی، بیش از نصف آن نتوانستم بخوانم. شیخ گفت: این قسم قرآن تلاوت کردن هم نتیجه نخواهد داشت، امشب که می خواهی شروع کنی تا آخر قرآن، فرض کن که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضر و قرآن تو را استماع می کنند.

فردا که جوان آمد از کیفیت تلاوت پرسید، جوان گفت: بیش از ربع آن نتوانستم قرائت کنم. شیخ گفت: این قسم قرآن خواندن نیز انسان را به جایی نمی رساند، امشب که خواستی تلاوت کنی فرض کن که جبرئیل حاضر و این آیات

۱- جنگ ۷، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

را برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌کند.

فردا از جوان سؤال کرد، جوان گفت: بیش از یک سوره و جزئی نتوانستم قرائت کنم. باز شیخ گفت: ای جوان! این قسم قرآن خواندن نتیجه‌ای ندارد، امشب فرض کن که خدای حاضر است و این کلمات خدای را برای خود خدای قرائت می‌کنی.

فردا جوان به مجلس نیامد و تا چند روز دیگر هم نیامد؛ شیخ از علت نیامدن سؤال کرد، گفتند: مریض و در بستر افتاده است. شیخ به دیدن او آمده و از علت مرض سؤال کرد، جوان گفت: آن شب چون چند آیه قرآن خواندم دیگر هرچه کردم نتوانستم بخوانم، و تا به صبح هرچه کردم هیچ نتوانستم بخوانم، و مثل آنکه قلب من از آن شب تا به حال با فشار زیادی خرد شده است و له و مالیده شده است!

جوان پس از یکی دو روز درگذشت، شیخ جنازه او را برداشته و نماز خواند و خود، او را دفن نمود و در موقعی که بند کفن را باز کرد که صورت او را بر لحد بگذارد جوان چشمهای خود را باز نموده و لبخندی به شیخ کرد و گفت: **أنا حیٌّ عندَ حیٍّ لم یحاسبنی بشیءٍ.**

شیخ از این حالت بسیار متأثر شده پس از دفن عباى خود را به سر کشیده به منزل آمد و یکی دو روز نگذشت که خود او هم از فکر جریان این واقعه فوت کرد.

شاهد آنکه این جوان برای پیشرفت بسیار قابل بود، منتهی الامر چون شیخ مهارت نداشته، در نتیجه دستور غیر صحیح، قلب او را خرد نموده و هلاک کرده است.^۱

۱- جنگ ۱۰، ص ۱۶۷.

[مزاحی بدیع و لطیف از علامه طباطبائی]

در صبح دوشنبه ۱۷ شهر جمادی الاولی ۱۴۱۲ هجریه قمریه، حضرت آیه الله آقای حاج سید علی لواسانی که به بنده منزل در شهر مقدس مشهد رضوی تشریف آوردند، در ضمن سخنانشان داستانی را از حضرت استادنا الأکرم آیه الله و مرآت الحق و العرفان علامه حاج سید محمد حسین طباطبائی - قدس الله نفسه المقدسه - بیان کردند که چون در آن لطیفه طرفه برای لواسانی هاست ذکر می شود، فرمودند: روزی در قم به منزل حضرت آیه الله المرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری - رحمه الله علیه - در محله عشقلی قم، به بیرونی ایشان که در آن وقت دامادشان آقا سید عبدالباقی طباطبائی آقازاده اکبر و ارشد مرحوم علامه سکونت داشت رفتیم؛ برحسب اتفاق حضرت علامه هم در آنجا تشریف داشتند.

من با اینکه با علامه زیاد محشور نبوده‌ام و در مجلسی خصوصی شاید اتفاق ملاقات دست نداده بود، در آن روز در ضمن سخن شعری از ناصرالدین شاه را قرائت کردم که وقتی وی به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شده است، در آستان مبارک بدین رباعی مترنم شد:

من و اسکندر ای شه محمود صفات در عمر ابد صرف نمودیم اوقات^۱
 بر همت من کجا رسد همت او من خاک در تو جستم او آب حیات
 علامه لبخند ملیحی به من زدند و گفتند: «از اینجا معلوم می شود ناصرالدین شاه، لواسانی بوده است».

۱- دانشمند عزیز جناب آقای حاج شیخ محمد رازی در کتاب *اختران فروزان ری و طهران* در ص ۱۲۹، گویند: این دو بیت را در وقت تشریف به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام سروده است و مصراع دوم بیت اول را این طور آورده‌اند: «برگرد جهان صرف نمودیم اوقات».

من گفتم: چطور؟!

گفتند: حتماً لواسانی بوده است و گرنه می‌گفت: «اسکندر و من ای شه محمود صفات».

خنده مرا و همه حضار را گرفت و معلوم شد من در قرائت بیت اول، میان عبارت «اسکندر و من» تقدیم و تأخیر به عمل آورده‌ام فلهدا شعر را شکسته، و ایشان با این مزاح بدیع و لطیف خود خواستند بفهمانند: که لواسانی‌ها که مصداق اتمّ و اکملش من بوده‌ام، از صنعت شعر ابداً خبری نداریم.^۱

مهرخوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد

از علامه دهر، استاد بی‌بدیل آقای حاج سید محمد حسین است:

مهرخوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد
 رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
 تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت
 از سمک تا به سُهائش کشش لیلی برد
 من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه
 ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
 من خَسِ بی سر و پایم که به سیل افتادم
 او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد
 جام صهبا ز کجا بود مگر دست که بود
 که در این بزم بگردید و دل شیدا برد
 خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
 که به یک جلوه ز من نام و نشان یکجا برد

خودت آموختیم مهر و خودت سوختیم
 با برافروخته‌رویی که قرار از ما برد
 همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
 خم ابروی تو را دید و ز من یغما برد
 همه دل‌باخته بودیم و هراسان که غمت
 همه را پشت سر انداخت مرا تنها برد^۱

لیک اندر مرگ مردان بزرگ عالمی گرید برای عالمی

آقای آیه الله حسن‌زاده آملی در کتاب مجموعه مقالات در صفحه ۱۱، آورده است (در رثاء بر فقدان علامه طباطبائی، قدس الله سره الشریف):

گرچه از هر ماتی خیزد غمی	فرق دارد ماتی تا ماتی
ای بسا کس مُرد و کس آگه نشد	مرگ او را مبدئی و مَختمی
ای بسا کس مرد و در مرگش نسوخت	جز دل یک چند یار همدمی
لیک اندر مرگ مردان بزرگ	عالمی گرید برای عالمی
لاجرم در مرگ مردانی چنین	گفت باید: ای دریغا عالمی ^۲

علامه طباطبائی عالمی بود که از میان عالمی رخت بر بسته است

اشعاری از حضرت علامه آیه الله طباطبائی (ره)

این اشعار را در روزنامه قدس مشهد، سال دوم، شماره ۵۴۹، در روز چهارشنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۱۰، هجریه قمریه که روز ۲۴ آبان ۱۳۶۸ شمسی است، و مع‌الأسف این روز را به حساب شمسی، سالروز رحلت علامه طباطبائی پنداشته

۱- جنگ ۵، ص ۴۷.

۲- جنگ ۱۸، ص ۳۳، به نقل از مجموعه مقالات استاد حسن‌زاده آملی.

است و سالروز را بر خلاف جمیع موازین شرعی، به سال شمسی به حساب آورده است، طبع کرده است. روز رحلت علامه هجدهم محرم الحرام است، نه ۱۵ ربیع الثانی فتأمل و افهم! اما ضلالت انسان را به اینجاها می کشاند.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

باری، اشعار اینهاست:

دامن از اندیشه باطل بکش	دست از آلودگی دل بکش
کار چنان کن که در این تیره خاک	دامن عصمت نکنی چاک چاک
یا به دل اندیشه جانان میار	یا به زبان، نام دل و جان میار
پیش نیاور سخن گنج را	ور نه فراموش نما رنج را
یا منگر سوی بتان تیز تیز	یا قدم دل بکش از رستخیز
روی بتان گرچه سراسر خوش است	کشته آنیم که عاشق کش است
عشق بلند آمد و دلبر غیور	در ادب آویز رها کن غرور
چرخ بدین سلسله پا در گل است	عقل بدین مرحله لایعقل است
جان و جسد سوخته زین برهمند	ملک و ملک سوخته این غمند ^۱

رحلت آیت عظمای حق علامه طباطبائی رضوان الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

رحلت استادنا الأکرم فخر العلماء العاملين و الحكماء الراسخین و العرفاء الشامخین سند العلم التقی، نمونه بارز و مثال باهر ائمه طاهرین و آیت عظمای الهی الحاج السید محمد حسین طباطبائی تبریزی - حشره الله مع النبی و امیرالمؤمنین - در روز هجدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و چهارصد و دو هجریه قمریه در

۱- همان مصدر، ص ۷۳.

بلده طیبه قم واقع شد و در مسجد بالاسر دفن شدند.^۱

جای تأسف است که آمریکا علامه طباطبائی را شناخت و ما نشناختیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد مکرم ما آیه الله الاکبر علامه آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی - که حقاً به واسطه فقدان ایشان باید گفت: *أَمَّا الدُّنْيَا فَبَعْدُكَ مُظْلِمَةٌ* و *أَمَّا الآخِرَةُ فَبِنُورٍ وَجْهَكَ مُشْرِقَةٌ* - در ساعت نه صبح روز یکشنبه هجدهم محرم الحرام یک هزار و چهارصد و دو هجریه قمریه در بلدة طیبه قم رحلت نموده و در جوار قبر مطهر حضرت بی بی معصومه سلام الله علیها در قسمت بالاسر (همان مکانی که به مسجد بالاسر معروف است) به خاک سپرده شدند، و بین مرقد ایشان و مرقد مرحوم والد حقیر آیه الله حاج سید محمد صادق فاصله ای نیست و مرقد ایشان پشت سر قبر مرحوم والد است، و این حقیر در این ایام در مشهد مقدس مجاور بوده ام.

از جمله مطالبی را که رادیو مشهد درباره ایشان گفت، گفتار آقای حاج شیخ محسن قرائتی بود، (که در سخنرانی خود به عنوان تدریس قرآن و اخلاق در ساعت شش بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ محرم ۱۴۰۲ در رادیو مشهد بود) که ایشان گفتند:

«جای تأسف است که آمریکا علامه طباطبائی را شناخت و ما نشناختیم! و آن هم در حدود سالیان درازی قبل از این، آمریکا برای آنکه علامه را بدانجا برد، (به عنوان لزوم تدریس فلسفه شرق در آمریکا) به شاه طاغوتی ایران، محمد رضا متوسل شد و شاه ایران از حضرت آیه الله العظمی بروجردی - رضوان الله علیه -

این مهم را خواستار شد و آیه الله بروجردی هم پیغام شاه را به حضرت علامه رسانیدند؛ ولی علامه قبول نکردند.^۱

نوشته سنگ مزار حضرت اُستادنا الأکرم آیه الله علامه طباطبائی، قدس

الله نفسه

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

روضه من ریاض الجنة أدخلوها بسلام آمین

ارتحل إلى مثوى الكرامة و السرور فخر الإسلام و المسلمين، الرّاقى إلى ذرى الحقایق القرآنیة، مؤسس نشر أصول المعارف الإلهیة فی الحوزة العلمیة الامامیة بقم، صاحب التفسیر العظیم المیزان المُرْتَقَى إلى جنة الذّات، العلامة الحاج السید محمد حسین الطباطبائی، قدس سره.

و قد لَبِي نداءً ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾^۲
صبيحة الثامن عشر، من محرم ۱۴۰۲ هـ؛ حشر مع الذين أنعم الله عليهم.

بر بالای سر استاد علامه، عکس مبارک ایشان نصب و در زیر آن این جمله که از استاد است، نوشته شده است:

«تشیع حقیقت پیروی از سنت رسول خدا که در ولایت متجلی است می باشد.»

علامه سید محمد حسین طباطبائی، قدس سره

(اهدائی کانون فرهنگی علامه طباطبائی - تهران: وصفنارد قدیم)^۳

۱- جنگ ۱۵، ص ۸.

۲- سوره الفجر (۸۹) آیات ۲۷ و ۲۸.

۳- جنگ ۱۴، ص ۷۸ و ۷۹.

مکتوبات و دستورات سلوکی

[نامه‌ها و توصیه‌های اخلاقی حضرت علامه طباطبائی به حضرت علامه

قدس الله اسرارهما]

«هو»

به عرض مقدس می‌رساند:

از جریان تضاد و حرکت جناب‌عالی و محرومیت خودم خیلی متأثر، امیدوارم پیش آمد سوئی در بین نباشد و کارم حسب المرام به جریان افتد. وضعیت مزاجی حضرت آقای والد این شاء الله خوب و ملالی نخواهید داشت. امیدوارم گاهگاهی از جریانات خود مطلعم فرموده و نگران نخواهید گذاشت.

البته در کارها عجله و هولی به کار نبرده و در صورت پیش آمدهای موافق مرام، خود را نباخته و متانت را از دست ندهید و در صورت پیش آمدهای خلاف میل دست پاچه نشده و عجز نشان نداده و خود را نبازید و همین قدر بدانید که در عین حال که ما صورت اختیار و تدبیری در دست داشته و مأموریم که او را به کار بیندازیم، تقدیر هم در پس پرده داریم که جریان او را پیش‌بینی نمی‌توان کرد و از صراط قدر قدمی فراتر نتوان گذاشت.

رضا به داده بده و از جبین گره بگشا

که بر من و تو در اختیار نگشاده است

امیدوارم که پیوسته مؤید و موفق بوده و در صف مردان کار جایگزین بشوید. و گاهگاهی از ارادت کیشان یاری بنمائید.

السّلام علیکم و رحمة الله

محمد حسین طباطبائی

۴ / ذی الحجّه / ۲۹

[پاسخ علامه طباطبائی به نامه علامه طهرانی، قدس الله اسرارهما]

«هو»

به عرض عالی می‌رساند:

امید دارم که پیوسته قرین عافیت و موفقیت بوده و سرگرم اقتباس از انوار ظاهریّه و باطنیّه ولایت کبری علی صاحبها افضل السّلام بوده باشید. چندی قبل با زیارت نامه گرامی مفتخر و ضمناً از دریافت مژده عزیزمت به مسافرت این صوب مسرور و شکرگزار گردیدم؛ رجاء واثق از پیشگاه خداوندی عزّ اسمه اینکه به زودی کسالت مزاجی حضرت عالی مرتفع و به زودی چشممان به زیارتتان روشن گردد.

موضوع گرفتاری ارادتمند که مسموع حضرت عالی افتاده و موجب نگرانی شده بود: در اثر تصادف که در تهران در خیابان بوذرجمهری با ماشین شد دست و سینه و پهلوی بنده از جانب راست آسیب دیده و پس از مراجعت فوری به قم نزدیک به یک ماه کارها را تعطیل و مشغول شکسته بندی و غیره بودیم، بالأخره بحمد الله نسبتاً خوب و فعلاً دو سه هفته است که دوباره مشغول کار شده‌ایم؛ و الحمد لله علی ما کان.

مسأله تطبیق چاپ جدید بحار را به سفینه که مرقوم داشته بودید درباره اش فکری کرده و خدمت آقای آخوندی نیز نوشتم؛ امیدوارم عملی شده و این مزیت نیز منظور شود.

امید دارم در اوقات و اماکن شریفه از دعای خیر فراموش نفرموده و گاهگاهی یادی بفرمائید.

و السلام علیکم و رحمة الله

۳۵/۱۱/۲۰

محمد حسین طباطبائی

[نامه اخلاقی و سلوکی حضرت علامه طباطبائی به حضرت علامه]

«هو»

به عرض مبارک می‌رساند:

تا کنون دو فقره مرقومه زیارت شده که از عرض جواب و اظهار اخلاص به واسطه بی‌حالی و کسالت مزاج خود مانده و نتوانسته‌ام مصدع گردم. به هر حال امید دارم که مزاج شریف سالم و ملالی نداشته و قرین موفقیت می‌باشید.

شکایتی که از بی‌حالی فرموده‌اید، حق است و کأنه روز به روز دائره توفیق تنگ‌تر و افق معنویات تاریک‌تر می‌شود، مع ذلک نباید سستی و کسالت به خرج داد بلکه با سرمایه رجاء و توشه توکل خود را باید به این دریا زد تا شاید دستی از غیب برون آید و کاری بکند، عنایت خدایی روی محاسبات ماها کار نمی‌کند، هر دری را باید کوبید تا مگر یکی باز شود؛ **إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٌ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَلَا تُعَرِّضُوا عَنْهَا!**

علاوه به همه، مانند آستان پاک علوی علیه افضل السلام پناهگاهی دارید که در هر آن می‌توانید از بد حادثه به پناهش بروید؛ منظور، جناب‌عالی فعلاً غرق

دریای رحمت و دست‌خوش امواج متلاطم عنایت می‌باشید که همیشه این فرصت را به شما نخواهند داد، این را در نظر گرفته و داشته باشید و فی ذلك کفایة.

رفقا عموماً سلام دارند، امیدوارم گاهگاهی با یادآوری و مژده سلامتی مسرورمان داشته باشید و در اعتاب مقدسه فراموش نشویم.

و السّلام علیکم و رحمة الله

محمد حسین طباطبائی

۱۸ / شهر رمضان / ۷۲

[نامه مرحوم علامه طباطبائی به مرحوم علامه طهرانی پس از مهاجرت به

ارض اقدس نجف اشرف]

«هو»

به عرض مبارک می‌رساند:

امیدوارم که وجود مسعود قرین عافیت و موقفیت بوده و ملالی نداشته و غرق الطاف بی‌پایان و عنایت‌های شایان حق سبحان و تحت تربیت صاحب ولایت مطلقه علمیه افضل السّلام بوده و از نعمت جوار محظوظ می‌باشید.

چندی قبل مرقومه شریفه حاکیه از تفقد و یادآوری جناب عالی زیارت گردید و مفتخر شدم. کسالت طبعی بنده چنانچه مسبوقید، این مدت مزید خجالت گردید؛ ولی با این همه چنانچه قلبتان هم قاعدتاً باید شهادت بدهد هیچ‌گاه صورت پرمهر جناب عالی فراموش بنده نمی‌شود، و لولا اینکه موضوع آستان عرش بنیان حضرت امیر علیه السّلام بود، بنده هیچ‌گونه رأی مسافرت جناب عالی نه در مقام شور و نه بحسب تصور نمی‌دادم، به هرحال و اجمالاً دل بنده پیوسته پیش شما است، اگرچه راهی به قرب جسمانی ندارم. اینک باز با این وسیله به رازسرائی و

توصیه‌های خود ادامه می‌دهم.

۱- امیدوارم إن شاء الله وضعیّت هوای آنجا موافق مزاج خود و خانواده گرامی تان بوده و از این جهت گرفتاری و ابتلا نداشته باشید.

۲- پیوسته موضوع مسکن و خوراک را خیلی اهمّیت داده و البته هیچ غفلت نکنید.

۳- از درس‌ها درسی که موافق ذوق و سلیقه تان می‌باشد اختیار فرمائید، اگرچه استاد بحسب ظاهر از حیث اُبّهت و شهرت عقب‌تر بوده باشد و اگر ناچار شوید ممکن است به یکی از درسهای با عنوان حاضر شده، و یکی دو تا درس حقیقی داشته باشید، بیشتر از سه درس هم مجوّز ندارد.

۴- با بعضی اشخاص مهذب و مردان خدا نیز رابطه داشته باشید.

درس و تحصیل بی‌خدا مثل راهی است که از جاده پرت بیفتد، لایزیدُ السیرُ فیه إلاّ الابطعاد.

در این باب خوبست از آقایان عظام آقای گلپایگانی، و از باقی ماندگان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی (ره) آقای حاج شیخ عباس قوچانی رابطه داشته باشید.

و البته گاهگاهی از ارادتمند هم یادآوری کرده از حالات شریفه مسبوقم نمائید. به هر حال آخرین سخن این است که غرق نعمتید، قدرش را بدانید.

والله المعین

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱۴ / ربیع الثانی / ۷۱

محمد حسین طباطبائی

رفقا عموماً سلام دارند، خدمت رفقا عرض سلام داریم.

[نامه مرحوم علامه طهرانی به یکی از فرزندان پس از شهادت نوه علامه
طباطبائی (فرزند آقای قدوسی)]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام علیک یا بنت موسی بن جعفر و رحمة الله و برکاته
حضور انور قرّة العین مکرم سید الفضلاء العظام آقای ... ادام الله تأیداته.
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

با سلام و اکرام و تحیت و دعا مصدّع می گردد که السّاعة شب جمعه قریب
ساعت ده است، و لله الحمد و له الشکر پس از مدّت قریب به بیست روز سرما
خوردگی و تب، امشب به حسب ظاهر حال خوب و به دعا گوئی مشغول.
نامه شریف واصل شد و از مضمونش اطلاع حاصل؛ درس هیئت را در نزد
شخصی فهمیده در روزهای تعطیل بگذرانید و اگر بتوانید در تعطیلات خدمت
حضرت آقای شبیری زنجانی یک رجال و درایه بگذارید بسیار خوب است.
درسهای خارج را به عربی بنویسید و هر نکته که در ضمن بحث، بدیع به نظر
می رسد یادداشت کنید.

ساختمان منزل برای آقای ... در نزدیکی های حرم اشکال ندارد، ولی
مشروط به آنکه خود ایشان هیچ وقت صرف نکنند؛ هر ساعت از تحصیل به قدر
دنیا ارزش دارد، خانه یافت می شود چه بخواهند و چه نخواهند، ما فات مَضی و ما
سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ؛ قُمْ و اغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمِينَ!
به همه ابلاغ سلام بفرمائید.

یک نامه تسلیت خدمت حضرت استاذنا الأعظم علامه طباطبائی - مدّ ظلّه -
نوشته ام، شما در معیت آقای اخوی نزد ایشان ببرید و تقدیم کنید و نیز شفهاً هم
مراتب تعزیت و تسلیت مرا معروض دارید. حقّاً من در اثر این سانحه متأثر شدم!

جوانی بود بسیار خوب که در روزهای زمستان سال گذشته که علامه در طهران بودند و ما به حضورشان مشرف می شدیم خدمت می کرد؛ رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

و السّلام علیکم ورحمة الله و برکاته

سید محمد حسین حسینی الطهرانی

۱۶ / ربیع الأول / ۱۴۰۱

[نظریه مرحوم علامه طباطبائی دربارهٔ دکتر شریعتی]

سؤال:

حضرت آیت الله علامه آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی، دام ظلّه. با تقدیم سلام مفتخرأ و محترماً به عرض سامی آن حضرت می رساند اخیراً در طهران شایعه کرده اند، نعوذ بالله حضرت عالی نوشته های علی شریعتی را تأیید کرده و فرموده اید کوچک ترین ایرادی در آن دیده نشده است. استدعا دارم بذل توجهی فرموده برای روشن شدن حقایق و نجات عدّه ای از ضلالت نوشته ای مرقوم بفرمایید.

حاج حسین حیدرخانی

جواب:

بسمه تعالی

این جانب نوشته های دکتر شریعتی را هرگز تصدیق نکرده و چنین سخنی به احدی نگفته ام، و نوع مطالب ایشان اشتباه و طبق مدارک دینی و اسلامی غیر قابل قبول می باشد.

محمد حسین طباطبائی

دستورات حضرت آیه الحقّ آقای آقا حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی تبریزی دامت برکاته

- ۱- فکر در موت، فکر در نفس.
- ۲- قرائت مسبّحات عند النّوم، سجده طویله با ذکر یونسیه، حدّ اقلّ چهار صد مرتبه.
- ۳- مراقبه به تمام معنی.
- ۴- قرائت قرآن، به طوری که قاری را غیر و خود را مستمع بدانند.
- ۵- قرائت سوره «ص» در شب‌های جمعه.
- ۶- نماز حضرت حجّت در شب‌های جمعه.
- ۷- قرائت صد مرتبه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ در شب‌های جمعه، و صد مرتبه در عصرهای جمعه.
- ۸- نوافل لیلیّه و نهاریه.^۱

دستورات و مواعظ حضرت آقای علامه، حاج سیّد محمّد حسین طباطبائی - مدّ ظلّه - در روز یازدهم شهر ربیع الأوّل ۱۴۰۰، که در طهران بودند و خدمتشان شرفیاب شدم:

- ۱- مراقبه به تمام معنی.
- ۲- ذکر توحید «لا إله إلاّ الله» یا لفظ جلاله «الله» یا ذکر مبارک «هو» و «یا هو».

فرمودند: ذکر «یا هو» خیلی ذکر حادی است، و لذا مشایخ و اساتید اخلاق

۱- جنگ ۴، ص ۶.

این ذکر را بسیار با احتیاط و در موارد بسیار نادری می دهند و با تعداد کم؛ مثلاً ذکر جلاله یا توحید یا «لَا هُوَ إِلَّا هُوَ» را سه هزار مرتبه یا پنج هزار مرتبه می دهند، ولی ذکر «یا هُوَ» را پانصد یا هفتصد مرتبه می دهند.

۳- فرمودند: ذکر باید با شرایط گفته شود، و شرایط آن «صمت و جوع و سَهَر و عزلت و ذکری به دوام» است، و مراد از بَخُور که در حال ذکر دود می کنند کُندر است، و مشهود است که در تَلطیف محلّ ذکر و دور کردن موانع، اثر محسوس دارد.^۱

[پاسخ مرحوم علامه طباطبائی به نامه تسلیت مرحوم علامه طهرانی در

فوت همسر ایشان]

«هو»

به عرض محترم می‌رساند:

تفقد و حال‌پرسی سرکار عالی چندی پیش زیارت شد؛ نظر به گرفتاری شدید - و الحمد لله - که داشتم موفق به جواب و عرض اخلاص نشدم تا بالآخره منجر به فوت گردید و برای همیشه به زندگانی خوش و آرامی که داشتیم مهر باطله زد، و الحمد لله علی کلّ حال.

امیدوارم وجود مقدس عالی پیوسته قرین عافیت و موفقیت بوده و از دعای خیر فراموش نفرمائید.

و السلام علیکم

۲۲ / محرم / ۱۳۴۴

محمد حسین طباطبائی

«هو»

به عرض مبارک می‌رساند:

مدتی قبل یک طغری مرقومه از ناحیه شریفه زیارت کرده و سربلند و مفتخر شدیم. خیلی دوست داشتم که مصدع گردیده و ضمناً اظهار زندگی و بندگی نموده باشم ولی چون مرقومه مشتمل آدرس نبود و سابقه هم نداشتم لهذا از فیض مفاوضه محروم، و مدتی با همین حال دست در گریبان بودم تا امروز که با آقای آقا سید ابراهیم ملاقات و از معظم له فی الجمله یاد گرفتم. اینک با این سطور مصدع می‌گردم.

امیدوارم پیوسته قرین عافیت و موفقیت بوده و با تأییدات ربّانی مؤید می‌باشید. البته گرفتاری و اشتغالات متفرقه حضرت عالی زیاد و مجالی به یاد دوستان نمی‌دهد؛ با این همه امیدوارم که گاهی به یاد ارادتمندان افتاده و از صالح دعا فراموش نفرمائید. حال مزاجی حضرت آقای والدین شاء الله خوب و گرفتاریتان تخفیف پیدا کرده. پیوسته منتظر اطلاع از مجاری حالات شریفه.

و السلام علیکم و رحمة الله برکاته

۱۲ / شهر شوال / ۶۹

محمد حسین طباطبائی

[بیان تسلیت حضرت علامه طباطبائی به علامه طهرانی در فوت والده

ایشان]

«هو»

به عرض مقدس می‌رساند:

با تقدیم مراتب تسلیت و تعزیت مصدع گردیده؛ امیدوارم خداوند عزّ اسمه در این حادثه ناگوار و مصیبت وارده به حضرت عالی صبر جمیل و اجر جزیل

عنايت فرموده، پیوسته قرین الطاف عالیہ قرار دهد و مرحومه مبروره والدۀ معظمه را در اعلیٰ علیین جای داده و با اولیاء طاهرین خود همنشین نماید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

محمد حسین طباطبائی

۱۳۴۴/۱۰/۴

[بیان تسلیت حضرت علامه طباطبائی به علامه طهرانی در فوت والد ایشان]

«هو»

به عرض مقدس می‌رساند:

فاجعةٔ أسف‌آور سوگواری مرحوم مبرور علیین رتبت، آقای والد - اعلیٰ الله مقامه - که حقیقهٔ از ضایعات و ثلمه‌های غیر قابل جبران بود، ارادتمند را شریک مصیبت قرار داده و راستی متألّم کرد. علاوه چیزی که أسف بر أسف می‌افزاید مصادفت این فاجعه با این همه زحمات و کدّ و تعب است که حضرت عالی در راه مسافرت عتبات کشیدند.

به هر حال خداوند عزّ اسمہ به حضرت عالی اجر جزیل و صبر جمیل لطف فرموده و روز به روز به تأییدات عالیہ خود افزوده و حضرت عالی را در اعلیٰ مراتب علم و عمل و بلندترین جایگاه کمال و معنویّت و تمکّن و استقرار عنایت نماید.

نظر به ارادت واقعی که خدمت محترم دارم از جریانات فعلی و قصد عزیمت حضرت عالی بی‌اطلاع و این بی‌اطلاعی موجب نگرانی است؛ امیدوارم که از جریان حالات شریفه بی‌اطلاع نگذاشته و رفع نگرانی فرمایید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

محمد حسین طباطبائی

مطالب علمی

مذاکرات و فرمایشات علامه طباطبائی مدّ ظلّه

در روز شنبه سوّم شهر شعبان المعظمّ سنه یک‌هزار و چهارصد و یک هجریّه قمریه که حضرت استاد مکرم علامه آقای سید محمد حسین طباطبائی - مدّ ظلّه - در مشهد مقدّس وارد شده و در منزل حقیر نزول فرمودند، ضمن مذاکرات قرآنی فرمودند:

در دو جای قرآن کریم خداوند تعبیر عجیبی در نزول عذاب می‌فرماید و مفاد این تعبیر این است که چنان ما طایفه ستمگران را نابود می‌کنیم که ابداً اثری از آنان باقی نمی‌ماند و گویی که اصلاً نبوده‌اند و در دنیا نیامده و اسم و رسمی از آنان به وجود نیامده است:

اوّل: در سوره ۱۱ (هود) آن هم در دو مورد:

یکی درباره قوم ثمود که ناقه صالح را پی کردند و آن این است:

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا حَاجِبًا صَلِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ * وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِئِرِهِمْ جِثْمِينَ * كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ﴾^۱

۱- سوره هود (۱۱) آیه ۶۶ الی ۶۸.

(غَنَى يَغْنَى بِالْمَكَانِ وَ فِي الْمَكَانِ: به معنای اقام فیہ می باشد و ﴿جَنِيمِينَ﴾ به معنای متلبدین است؛ یعنی چنان صحیحہ آنها را فراگرفت که با زمین یکسان شدند و گویی که در آن زمین هیچ گاه سکنی نگزیده بودند.)
و دیگری درباره اصحاب مدین که پیامبر خود حضرت شعیب را آزار می دادند و آن حضرت را توعید به رجم نمودند، و آن این است:

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا حَيَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَرِهِمْ جَنِيمِينَ * كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۗ أَلَا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعْدَتْ ثُمُودُ﴾^۱

دوم: در سوره ۲۳ (مؤمنون) و در آنجا تعبیر عجیب تر است، چون می فرماید: «ما آنها را احادیث قرار دادیم» یعنی فقط از آنها قصه و حکایاتی ماند و ابداً رسمی و اثری نماند؛ و این داستان را پس از بیان قوم نوح که غرق آب شدند و جماعتی دیگر را آفرید و برای آنان پیامبری فرستاد و آن پیغمبر را تکذیب کردند بیان می کند که:

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُرَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا ۗ آخَرِينَ * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ * ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولًا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾^۲

[بیانات ایشان درباره ظهور امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف]

و حضرت علامه طباطبائی - مدظله - در روز چهاردهم شهر شعبان ۱۴۰۱

۱- سوره هود (۱۱) آیه ۹۴ و ۹۵.

۲- سوره المؤمنون (۲۳) آیه ۴۱ الی ۴۴.

فرمودند که:

در روایت است که چون حضرت قائم ظهور کنند اوّل دعوت خود را از مکه آغاز می‌کنند، بدین طریق که بین رکن و مقام پشت به کعبه نموده و اعلان می‌فرمایند و از خواصّ آن حضرت سیصد و شصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند. مرحوم استاد ما قاضی - رحمه الله - می‌فرمود که در این حال حضرت به آنها مطلبی می‌گویند که همه آنها در اقطار عالم متفرّق و منتشر می‌گردند و چون همه آنها دارای طیّ الارض هستند تمام عالم را تفحص می‌کنند و می‌فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه‌های اسرار الهی و صاحب الامر نیست، در این حال همه به مکه مراجعت می‌کنند و به آن حضرت تسلیم می‌شوند و بیعت می‌نمایند؛ مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - می‌فرمود: من می‌دانم آن کلمه‌ای را که حضرت به آنها فرمودند و همه از دور آن حضرت متفرّق شدند، چه بود.

حضرت علامه طباطبائی فرمودند که: من در روایت دیده‌ام که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: من آن کلمه را می‌دانم.^۱

[مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست]

حضرت علامه طباطبائی - مدظله - می‌فرمودند: مرحوم قاضی سالیان دراز ادراک صحبت مرحوم خلد مقام، حاج آقا سید مرتضی کشمیری را می‌نموده است و در سفر و حضر ملازم ایشان بوده است. مرحوم قاضی (ره) برای علامه طباطبائی نقل کرده‌اند که:

روزی با محضر آقای حاج سید مرتضی کشمیری برای زیارت مرقد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام از نجف اشرف به کربلای معلی آمدیم و بدو در

۱- جنگ ۴، ص ۲ و ۳.

حجره‌ای که در مدرسه بازار بین الحرمین بود وارد شدیم. این حجره منتهی‌الیه پله‌هائی بود که باید طی شود، مرحوم حاج سید مرتضی در جلو و من از عقب سر ایشان حرکت می‌کردم، چون پله‌ها به پایان رسید و نظر بر در حجره نمودیم دیدیم مقفل است؛ مرحوم کشمیری نظری به من نموده و گفتند:

می‌گویند هر کس نام مادر حضرت موسی را به قفل بسته ببرد باز می‌شود؛ مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست و دست به قفل بردند و گفتند: «یا فاطمه!» و قفل باز را در مقابل ما گذاردند و ما وارد حجره شدیم.

کلام علامه طباطبائی راجع به کیفیت علم و مشیت خداوند نسبت به

موجودات

حضرت استادنا الأکرم علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - در جلد ۱۳ از المیزان در صفحه ۲۶۷، در تفسیر آیه وارد در سوره کهف: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزِينِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾^۱ فرموده‌اند:

«و المراد بالعلم، العلمُ الفعلی؛ و هو ظهور الشیء و حضوره بوجوده الخاص عند الله؛ و قد کثر ورود العلم بهذا المعنی فی القرآن، کقوله: ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾ (الحديد: ۲۵)، و قوله: ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ﴾ (الجن: ۲۸)، و إليه يرجع قول بعضهم في تفسيره: إنَّ المعنى يُظهِر معلومنا على ما عَلَّمَنَا.»
و در تفسیر آیه ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۲، جلد ۱۳، صفحه ۲۸۹ و صفحه ۲۹۰، فرموده‌اند:

۱- سوره الكهف (۱۸) آیه ۱۲.

۲- سوره الكهف (۱۸) آیه ۲۳ و صدر آیه ۲۴.

«و الذى يراه القرآن فى تعليمه الإلهى أنّ ما فى الوجود من شىء ذاتاً كان أو فعلاً أو أثراً فإنّها هو مملوكٌ لله وَحده؛ له أن يفعل فيه ما يشاء و يحكم فيه ما يريد، لا معقّب لحكمه، و ليس لغيره أن يملك شيئاً إلاّ ما ملكه الله تعالى منه و أقدره عليه؛ و هو المالك لما ملكه و القادر على ما عليه أقدره.

و الآيات القرآنية الدّالة على هذه الحقيقة كثيرةٌ جداً لا حاجة إلى إيرادها. فما فى الكون من شىء له فعلٌ أو أثرٌ - وهذه هى التى تُسمّيها فواعل و أسباباً و عللاً فعّالة - غيرٌ مستقلٌّ فى سببّته و لا مستغنٍ عنه تعالى فى فعله و تأثيره؛ لا يفعل و لا يؤثر إلاّ ما شاء الله أن يفعله و يُؤثره أى أقدره عليه و لم يسلب عنه القدرة عليه بإرادة خلافه.

و بتعبير آخر: كلُّ سبب من الأسباب الكونية ليس سبباً من تلقاء نفسه باقتضاء من ذاته، بل بإقداره تعالى على الفعل و التأثير و عدم ارادته خلافه؛ و إن شئت فقل: بتسهيله تعالى له سبيل الوصول إليه؛ و إن شئت فقل: بإذنه تعالى؛ فالإذن هو الإقدار و رفع المانع. و قد تكاثرت الآيات الدّالة على أن كلَّ عملٍ من كلِّ عاملٍ موقوفٌ على إذنه تعالى.»

كلام علامّة طباطبائي راجع به أنكه [وجود] هر موجودى منوط به اذن و

مشييت خداست

«قال الله تعالى:

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (الحشر: ٥).

و قال: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (التغابن: ١١).

و قال: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ (الاعراف: ٥٨).

و قال: ﴿وَمَا كَانَتْ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (يونس: ١٠٠).

و قال: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (النساء: ٦٤): إلى غير

ذلك من الآيات الكثيرة.

فعل الإنسان العارف بمقام ربه، المسلم له أن لا يرى نفسه سبباً مستقلاً لفعله مستغنياً فيه عن غيره؛ بل مالكا له بتمليك الله، قادراً عليه بإقداره و أن القوة لله جميعاً، و إذا عزم على فعل أن يعزم متوكلاً على الله. قال تعالى: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾؛^١ و إذا وعد بشيء أو أخبر عما سيفعله أن يقيد به بإذن الله أو بعدم مشيئته خلافه.

و هذا هو الذي يسبق إلى الذهن المسبوق بهذه الحقيقة القرآنية إذا قرع بابه قوله تعالى: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾؛^٢ و خاصة بعد ما تقدم في آيات القصص من بيان توحيده تعالى في الوهيته و ربوبيته و ما تقدم قبل آيات القصص من كون ما على الأرض زينة لها سيجعله الله صعيداً جُرُزاً؛ و من جملة ما على الأرض أفعال الإنسان التي هي زينة جالبة للإنسان يمتحن بها و هو يراها مملوكة لنفسه.

و ذلك أن قوله: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا﴾ نهى عن نسبه فعله إلى نفسه و لا بأس بهذه النسبة قطعاً؛ فإنه سبحانه كثيراً ما ينسب في كلامه الأفعال إلى نبيه و إلى غيره من الناس؛ و ربما يأمره أن ينسب أفعالاً إلى نفسه:

قال تعالى: ﴿فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ﴾ (يونس: ٤١).

و قال: ﴿لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلُكُمْ﴾ (الشورى: ١٥).

١- سورة آل عمران (٣) قسمتي از آيه ١٥٩.

٢- سورة الكهف (١٨) آيه ٢٣ و صدر آيه ٢٤.

فأصلُ نسبة الفعل إلى فاعله ممَّا لا يُنكره القرآنُ الكريم، و إنّما يُنكر دعوى الاستقلال في الفعل و الاستغناء عن مشيئته و إذنه تعالى فهو الذّي يصلحه الاستثناء أعنى قوله: ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾.

و من هنا يظهر أنّ الكلام على تقدير باء الملايسة و هو استثناء مفرغ عن جميع الأحوال أو جميع الأزمان، و تقديره: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِيْشَاءِىَّ﴾ - اى لأجل شىء تعزم عليه - إنّى فاعل ذلك غداً فى حال من الأحوال أو زمان من الأزمنة إلا فى حال أو فى زمان يلبس قولك المشيئة بأن تقول: إنّى فاعلٌ ذلك غداً إنّ شاء الله أن أفعله أو إلا أن يشاء الله أن لا أفعله؛ و المعنى على أى حال: أن اذن الله فى فعله. - انتهى مورد الحاجة ممَّا ذكره الاستاد، دام ظلّه.^١

و أقول: و من أظهر مصاديق كلام الاستاد فى القرآن فى نفس استناد فعل العباد الى الله سبحانه تعالى آية ١١٥ من سورة (٤) النساء و هى قوله تعالى:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾.

انظر كيف أنّ الله سبحانه أسند تولّيه نفسه الى تولّى ذاته جلّ و عزّ فقال: ﴿نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ﴾ و كذلك قوله تعالى:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَتُرِيدُونَ اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا﴾؛ آية ١٤٤ من سورة (٤) النساء.

و إنّى كلّما أتذكر هذه الآية الكريمة زادنى تعجباً من رشاقة معناها و لطافة محتواها و علوّ مداها كيف أنّ الله سبحانه و تعالى نهى المؤمنين عن اتّخاذهم الكافرين

١- الميزان فى تفسير القرآن، ج ١٣، ص ٢٧٠.

اولیاء ثم جعل السَّلْطَنَةَ الَّتِي تَكُونُ لِلْكَافِرِينَ بِسَبَبِ اتِّخَاذِ الْمُؤْمِنِينَ آيَاهُمْ أَوْلِيَاءَ، سُلْطَانًا مُّبِينًا إلهيًّا مَجْعُولًا مِنْ قِبَلِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى.

راجع به آنکه هر فعلی و هر صفتی منوط به اذن و مشیت خداست

[۱] نیمه دوم آیه ۲۸ از سوره (۱۸) کهف:

﴿وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾.

[۲] و همچنين آیه ۹ از سوره (۶) انعام:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبُسُونَ﴾؛ «ما اگر

پیامبر را از فرشتگان قرار می دادیم هر آینه او را مردی قرار می دادیم؛ و هر آینه بر آن مردم مطلب را مشتبه می نمودیم عین آنچه را که خودشان بر خود مشتبه ساخته اند.»

[۳] آیه ۲۴ از سوره (۵۵) الرحمن: ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ﴾؛

در تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۱۰۰، فرموده است:

«و عدّ الجوارى مملوكة له تعالى مع كونه من صنع الإنسان؛ لأنّ الأسباب العاملة فى إنشاءها من خشب و حديد و سائر أجزاءها الّتی تتركّب منها و الإنسان الّذی یركّبها و شعوره و فكره و إرادته كلّ ذلك مخلوق له و مملوك، فما نتيجة عملها فى ملكه.»

[۴] در سوره (۱۱) هود، در آیه ۲۸، حضرت نوح به قوم خود چنین می گوید:

﴿قَالَ يَنْقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَنِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْزِلْ كُفْرَكُمْ وَاتُّمِّرْهَا كَرِهُونَ﴾.

[۵] و نیز در سوره (۱۱): هود، آیه ۳۴، حضرت نوح به قوم خود چنین

می گوید:

﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

[۶] و در سوره کهف (۱۸) آیه ۲۸ گوید:

﴿وَأَصْبَرَ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾

[۷] در سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۳۳ گوید:

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاتِ الْآخِرَةِ أَتَّرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾.

[۸] و در سوره انفال (۸) آیه ۱۷، گوید:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾.

[۹] و در سوره زمر (۳۹) آیه ۱۹ گوید:

﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾.

[۱۰] و در سوره نحل (۱۶) آیه ۳۶، گوید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾.

[۱۱] و در سوره توبه بعد از امر اکید به حرکت و خروج برای غزوه تبوک،

(چون منافقین مخالفت کرده و با آن حضرت به جنگ نرفتند) آیه ۴۶ از سوره (۹) توبه، درباره آنها نازل شد:

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ

أَقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾؛ یعنی: با آنکه ایشان صحیح البدن و قوی المزاج بودند و

ساز و برگ جنگ را نیز داشتند و در عین حالی که خطاب شدید و اکید از جانب رسول خدا برای خروج به آنها وارد شد، مع ذلک چون حرکت و انبعاث آنها را خداوند ناپسند دانست، حرکت آنها را به تعویق و دفع الوقت و کندی انداخته و بالأخره به آنها گفته شد: با نشستگان از ذوی الأعذار در مدینه بنشینید.^۱

در معنای ولایت و حزن و سرور اولیای خدا

علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در جلد ۱۰ از تفسیر المیزان در جزء ۱۱، در ضمن تفسیر سوره یونس آیه ۶۱ از صفحه ۸۸ تا ۹۴، تفسیر آیه «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» مطالبی دارند که بسیار شایان دقت است؛ در صفحه ۸۹ راجع به معنای ولایت می‌فرمایند:

«و الولایة و إن ذکروا لها معانی كثيرة لكن الأصل فی معناها ارتفاع الواسطة الحائلة بین الشئین بحيث لا یكون بینهما ما لیس منهنما، ثم استعیرت لقرب الشئ من الشئ بوجه من وجوه القرب؛ كالقرب نسباً أو مکاناً أو منزلةً أو بصدقةً أو غیر ذلك. و لذلك یطلق الولیّ علی کلّ من طرفی الولایة، و خاصّةً بالنظر إلى أنّ کلاً منهنما یلی من الآخر ما لایلیه غیره؛ فالله سبحانه ولیّ عبده المؤمن لآنه یلی أمره و یدبر شأنه فیهدیه إلى صراطه المستقیم و یأمره و ینهاه فیما ینبغی له أو لاینبغی، و ینصره فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة.

و المؤمن حقاً ولیّ ربّه لآنه یلی منه إطاعته فی أمره و نهیه و یلی منه عامّة البرکات المعنویّة من هداية و توفیق و تأیید و تسدید و ما یعقبها من الإکرام بالجنتة و الرضوان.»

۱- جنگ ۱۵، ص ۱ الی ۷.

و در صفحه ۹۳ می‌فرمایند:

«إِنَّ التَّوْحِيدَ الْكَامِلَ يَقْصِرُ حَقِيقَةَ الْمَلِكِ فِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ فَلَا يَبْقَى لغيره شَيْءٌ مِنْ الْإِسْتِقْلَالِ فِي التَّأْثِيرِ حَتَّى يَتَعَلَّقَ بِهِ لِنَفْسِهِ حُبًّا أَوْ بَغْضًا أَوْ خَوْفًا أَوْ حُزْنًا وَلَا فَرْحًا وَلَا أَسَى وَلَا غَيْرَ ذَلِكَ.

و إِنَّمَا يَخَافُ هَذَا الَّذِي غَشِيَهُ التَّوْحِيدَ وَيَحْزَنُ أَوْ يَحِبُّ أَوْ يَكْرَهُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَ يَرْتَفِعُ التَّنَاقُضُ حَيْثُ بَيْنَ قَوْلِنَا: إِنَّهُ لَا يَخَافُ شَيْئًا إِلَّا اللَّهَ؛ وَ بَيْنَ قَوْلِنَا: إِنَّهُ يَخَافُ كَثِيرًا مِمَّا يَضُرُّهُ وَ يَحْذَرُ أُمُورًا يَكْرَهُهَا؛ فَافْهَمِ ذَلِكَ.»
تا آنکه می‌فرماید:

«و بِالْجَمَلِ ارْتِفَاعُ الْخَوْفِ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ وَ الْحُزْنُ عَنِ الْوَالِيَاءِ لَيْسَ مَعْنَاهُ أَنْ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ وَ النَّفْعَ وَ الضَّرَرَ وَ النَّجَاةَ وَ الْهَلَاكَ وَ الرَّاحَةَ وَ الْعِنَاءَ وَ اللَّذَّةَ وَ الْأَلْمَ وَ النِّعْمَةَ وَ الْبَلَاءَ مَتَسَاوِيَةً عِنْدَهُمْ وَ مَتَشَابِهَةً فِي إِدْرَاكِهِمْ، فَإِنَّ الْعَقْلَ الْإِنْسَانِيَّ بَلِ الشُّعُورِ الْعَامِّ الْحَيَوَانِيِّ لَا يَقْبَلُ ذَلِكَ؛ بَلِ مَعْنَاهُ أَتَمُّ لَا يَرُونَ لغيره تَعَالَى اسْتِقْلَالًا فِي التَّأْثِيرِ أَصْلًا وَ يَقْصِرُونَ الْمُلْكَ وَ الْحُكْمَ فِيهِ تَعَالَى فَلَا يَخَافُونَ إِلَّا إِيَّاهُ أَوْ مَا يَحِبُّ اللَّهُ وَ يَرِيدُ أَنْ يَحْذَرُوا مِنْهُ أَوْ يَحْزَنُوا عَلَيْهِ.»

اقول: در قرآن کریم در پانزده مورد خداوند فرموده است که دسته‌ای از مردمان خوف و حزن ندارند؛ بعضی از آنها صریح در قیامت است؛ مثل: ﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ (آیه ۶۸ از سوره زخرف ۴۳). و بعضی مطلق است، ولی چون در آنها آیه قیامت و یا عذاب کفار بعد آن ذکر شده است انصراف به قیامت دارد. و بعضی نیز مطلق است ولی به قرینه ذکر ﴿هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۱ نیز می‌توان انصراف آنها را به قیامت استفاده نمود. و بعضی نیز مطلق است، ولی چون

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۶۲.

عدم خوف و حزن مترتب بر موضوعی شده است به عنوان اطلاق نمی‌توان چنین حکمی را بر آن موضوع حمل نمود؛ مثل آیه «فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آیه ۴۸ از سوره ۶: انعام). و تنها موردی که می‌توان گفت آیه اطلاق دارد نسبت به دنیا و آخرت، همین آیه اولیاء الله است: «الْآئِبَاتُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱ که هیچ تصریحی یا ظهوری و یا قرینه و انصرافی به آخرت ندارد، بلکه از حمل عدم خوف و حزن به اولیاء الله به طور مطلق می‌توان استفاده این دو صفت را نسبت به آنان در دنیا هم نمود.^۲

راجع به قضا و قدر و مسألة أمر بین الأمرین

حضرت استاد علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - راجع به قضاء و قدر و مسألة «أمر بین الأمرین» در تعلیقات خود بر اصول کافی، جلد اول، از صفحه ۱۵۵ به بعد مطالبی دارند؛ و ما چند جمله از آن را در اینجا می‌آوریم:

المُجْبَرَةُ أَثْبَتُوا تَعَلَّقَ الْإِرَادَةَ الْحَتْمِيَّةَ بِالْأَفْعَالِ كَسَائِرِ الْأَشْيَاءِ وَ هُوَ الْقَدَرُ؛ وَ قَالُوا بِكُونَ الْإِنْسَانَ مَجْبُورًا غَيْرَ مُخْتَارٍ فِي أَفْعَالِهِ، وَ الْأَفْعَالُ مَخْلُوقَةٌ لِلَّهِ تَعَالَى، وَ كَذَا أَفْعَالِ سَائِرِ الْأَسْبَابِ التَّكْوِينِيَّةِ مَخْلُوقَةٌ لَهُ.

وَ الْمَفْوضَةُ أَثْبَتُوا اخْتِيَارِيَّةَ الْأَفْعَالِ؛ وَ نَفَوْا تَعَلَّقَ الْإِرَادَةَ الْإِلَهِيَّةَ بِالْأَفْعَالِ الْإِنْسَانِيَّةِ فَاسْتَتَجُوا كَوْنَهَا مَخْلُوقَةً لِلْإِنْسَانِ.

تا آنکه فرماید:

و اعلم: أن البحث عن القضاء و القدر كانت في أول الأمر مسألة واحدة، ثم تحوّلت ثلاث مسائل أصليّة:

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲.

۲- جنگ ۱۵، ص ۱۲.

الأولى: مسألة القضاء؛ وهو تعلق الإرادة الإلهية الحتمية بكل شيء؛ والأخبار فيها تقضى بالإثبات؛ كما مرّ في الأبواب السابقة.

الثانية: مسألة القدر؛ وهو ثبوت تأثير ما له تعالى في الأفعال؛ والأخبار فيها تدلّ أيضًا على الإثبات.

الثالثة: مسألة الجبر والتفويض؛ والأخبار تشير فيها إلى نفى كلا القولين وتثبت قولاً ثالثاً، وهو الأمر بين الأمرين، لا ملئاً لله فقط من غير ملئ الإنسان ولا بالعكس؛ بل ملئاً في طوله و سلطنة في طول سلطنته.

واعلم: أيضًا أنّ تسمية هؤلاء بالقدريّة مأخوذة مما صحّ عن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم: «إنّ القدرية مجوس هذه الأمة» - الحديث. فأخذت المجبرة تُسمّى المفوضة بالقدريّة لأنهم ينكرون القدر ويتكلمون عليها؛ والمفوضة تُسمّى المجبرة بالقدريّة لأنهم يثبتون القدر.

والذي يتحصّل من أخبار أئمة أهل البيت عليهم السلام، أنّهم يُسمّون كلتا الفرقتين بالقدريّة، ويُطبقون الحديث النبويّ عليهما.

أمّا المجبرة فلاّتهم ينسبون الخير والشرّ والطاعة والمعصية جميعاً إلى غير الإنسان كما أنّ المجوس قائلون بكون فاعل الخير والشرّ جميعاً غير الإنسان؛ وقوله عليه السلام في هذا الخبر مبنيٌّ على هذا النظر.

وأمّا المفوضة فلاّتهم قائلون بخالقين في العالم: هما الإنسان بالنسبة إلى أفعاله؛ والله سبحانه بالنسبة إلى غيرها؛ كما أنّ المجوس قائلون بإله الخير وإله الشرّ.

وقوله عليه السلام في الروايات التالية: لا جبرٌ ولا قدرٌ، اه، ناظرٌ إلى هذا الإعتبار.^١

١- همان مصدر، ص ٣٥ و ٣٦.

سهو من العلامة استاذنا الطَّبَّاطبائي في تفسيره

في المجلد ١٨ من الميزان في سورة الفتح صفحه ٢٧٣، أورد في الموضوعين:
الآية الرابعة و الآية السابعة: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^١، مع أن هذه العبارة للآية
السابعة؛ و اما الرابعة فتكون: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

ثم إنّه في مقام التفسير و البيان في صفحه ٢٨٥، بيّن على اساس ما ذكره، فسّر
الآية الرابعة و قال: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ أى: منيعًا جانبه، لا يغلبه شيء متقنًا في
فعله، لا يفعل إلا ما تقتضيه حكمته. إلى أن قال: «كأنه قيل: أنزل السكينة لكذا و له
ذلك؛ لأنّ له جميع الجنود و الأسباب؛ لأنّه العزيز على الأطلاق.»

ثم في صفحه ٢٨٧، عند تفسير الآية السابعة لم يفسرها على حده، بل أرجع
تفسيرها الى ما تقدّم منه معناه؛ و أنت خبير بأنّ هذا البيان إنّما يتّجه لخصوص الآية
السابعة.^٢

راجع به توسعه مسجد الحرام در زمان حضرت صادق و حضرت كاظم عليهما السلام

در تفسير الميزان، جلد ٣، صفحه ٣٩٣، گوید:

«و في تفسير العياشي عن عبد الصمد، قال: طلب أبو جعفر أن يشتري من أهل
مكة بيوتهم أن يزيد في المسجد فأبوا فأرغبهم فامتنعوا؛ فضاقت بذلك.
فأتى أبا عبد الله عليه السلام؛ فقال له: إنّي سألت هؤلاء شيئًا من منازلهم و
أفنيتهم لزيد في المسجد؛ و قد منعوا في ذلك؛ فقد غمّني غمًّا شديدًا.

١- سورة الفتح (٤٨) قسمتي از آيه ٧.

٢- جنگ ١٥، ص ٧١.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: لم يغممك ذلك، وحيجتك عليهم فيه ظاهرة!

فقال: و بها احتج عليهم؟

فقال بكتاب الله .

فقال: في أي موضع؟!

فقال: قول الله ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ﴾^١، و قد اخبرك الله: إِنَّ

أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ هُوَ الَّذِي بِبَكَّةَ؛ فَإِنْ كَانُوا هُمْ تَوَلَّوْا قَبْلَ الْبَيْتِ فَلَهُمْ أَفْنِيَتُهُمْ وَ
إِنْ كَانِ الْبَيْتُ قَدِيمًا فِيهِمْ فَلَهُ فَنَاءُهُ.

فدعاهم أبو جعفر فاحتج عليهم بهذا؛ فقالوا له: اصنع ما أحببت.

و فيه (أى فى تفسير العياشى) عن الحسن بن على بن نعمان، قال:

لما بنى المهديّ فى المسجد الحرام، بقيت دار فى تربع المسجد؛ فطلبها من
أربابها فامتنعوا. فسأل عن ذلك الفقهاء، فكلّ قال له: إنّه لا ينبغى أن تدخل شيئاً فى
المسجد الحرام غصباً.

فقال له على بن يقطين: يا أمير المؤمنين! إنى أكتب إلى موسى بن جعفر عليها
السلام لأخبرك بوجه الأمر فى ذلك، فكتب إلى والى المدينة أن يسأل موسى بن جعفر
عليهما السلام عن دار أردنا أن ندخلها فى المسجد الحرام فامتنع عليها صاحبها؛
فكيف المخرج من ذلك؟!

فقال ذلك لأبى الحسن عليه السلام؛ فقال أبو الحسن عليه السلام:

فلا بدّ من الجواب فى هذا؟!

فقال له: الأمر لا بدّ منه!

فقال له: اكتب: بسم الله الرحمن الرحيم إن كانت الكعبة هى النازلة بالناس،

فالناس أولى بفنائها؛ وإن كان الناس هم النازلون بفناء الكعبة، فالكعبة أولى بفنائها.
 فلما أتى الكتاب إلى المهدي، أخذ الكتاب فقبله ثم أمر بهدم الدار.
 فأتى أهل الدار أبا الحسن عليه السلام فسألوه أن يكتب إلى المهدي كتاباً في
 ثمن دارهم. فكتب إليه أن أوضح^۱ لهم شيئاً فأرضاهم.
 أقول: و الروایتان مشتملتان على استدلال لطيف. و كأنّ أبا جعفر المنصور
 كان هو البادئ بتوسعة المسجد الحرام؛ ثمّ تمّ الأمر للمهدي. انتهى ما في الميزان.
 درباره «تاریخ الكعبة و شكلها و كسوتها و منزلتها و ولايتها» مطالب موجز و
 مفیدی در تفسیر المیزان، جلد ۳، از صفحه ۳۹۴ تا صفحه ۴۰۰، وارد است.^۲

در تفسیر آیه إِنَّ مَا تُوَعَدُونَ لَأْتِ

در جزء ۷/المیزان، صفحه ۳۷۹ در تفسیر آیه مبارکه: ﴿إِنَّ مَا تُوَعَدُونَ لَأْتِ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾^۳ از تفسیر الدرّ المشور روایت کرده است که:
 أخرج ابن أبي الدنيا في كتاب الأمل و ابن أبي حاتم و البيهقي في الشعب عن
 أبي سعيد الخدري قال: اشترى أسامة بن زيد وليدة بمائة دينار إلى شهر؛ فسمعت النبي
 صلى الله عليه [و آله] سلّم يقول: ألا تعجبون من أسامة المشتري إلى شهر؟! إن أسامة
 لطويل الأمل! و الذي نفسى بيده ما طرفت عيناي و ظننت أن شفرى يلتقيان حتى
 أقبض! و لا رفعت طرفي و ظننت أني واضعته حتى أقبض! و لا لقيمت لقمته فظننت أني
 أسيغها حتى أغصص بالموت! يا بني آدم إن كنتم تعقلون فعادوا أنفسكم في الموت! و الذي

۱- خ ل أرضخ: رضخ له من ماله، أعطاه قليلاً من كثير.

۲- جنگ ۱۵، ص ۲۵۹.

۳- سورة الأنعام (۶) آیه ۱۳۴.

نفسی بیده ﴿إِنَّ مَا تُوَعَدُونَ لَأَتِي وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾. - انتهى.

الشُّفْرُ وَ الشُّفْرُ وَ الشُّفَيْرُ: اصل منبت شعر الجفن.

لَقِمَ - لَقِمًا الطعام: أكله بسرعة.

سَبَّخَ - سُبُوغًا العيش: اتسع و كان رغداً.

أَسْبَغَ اللهُ عَلَيْهِ النعمة: أتمها.

غَصَّ - غَصَصًا بالطعام و الماء: اعترض في حلقه شيء منه، فمنعه التنفس فهو

غاصّ و غَصَّان.^۱

تفسیر آیاتی از علامه طباطبائی

راجع به آیه شریفه: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ * قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾،^۲ آیه ۱۶۱ الی ۱۶۳، از سوره انعام، حضرت علامه طباطبائی در جلد هفتم المیزان، صفحه ۴۱۸ فرماید:

و فی قوله: ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۳ دلالة على أنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوَّلُ النَّاسِ مِنْ حَيْثُ دَرَجَةُ الْإِسْلَامِ وَ مَنْزِلَةٌ، فَإِنَّ قَبْلَهُ زَمَانًا غَيْرَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ وَ قَدْ حَكَى اللهُ سُبْحَانَهُ ذَلِكَ عَنْ نُوحٍ إِذْ قَالَ: ﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۴ (يونس - ۷۲)، وَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ: ﴿أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (البقرة - ۱۳۱)، وَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ فِي قَوْلِهَا: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾ (البقرة - ۱۲۸)، وَ عَنْ لُوطٍ فِي قَوْلِهِ:

۱- جنگ ۶، ص ۸۶ الی ۸۷.

۲- سوره الأنعام (۶) آیات ۱۶۱ تا ۱۶۳.

۳- سوره الأنعام (۶) ذیل آیه ۱۶۳.

۴- سوره یونس (۱۰) ذیل آیه ۷۲.

﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (الذاريات - ۳۶)، و عن ملكة سبا في قولها له: ﴿وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ﴾ (النمل - ۴۲)، ﴿وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (النمل - ۴۴)، و لم ينعت بأول المسلمين أحد في القرآن إلا ما يوجد في هذه الآية من أمره صلى الله عليه و آله، أن يخبر قومه بذلك؛ و ما في سورة الزمر من قوله: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (الزمر - ۱۱ و ۱۲).

و ربما قيل: إن المراد: ﴿أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾ من هذه الأمة؛ فإن إبراهيم كان أول المسلمين و من بعده تابع له في الاسلام. و فيه أن التقييد لا دليل عليه و اما كون ابراهيم أول المسلمين فيدفعه ما تقدم من الآيات المنقولة. - الخ كلامه مدّ ظلّه. ۱

[راجع به عشق بنده با خدا و تغانی او در ذات خدا]

در تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه ۳۷۹، راجع به عشق بنده با خدا و تغانی او در ذات خدا فرماید:

رَوَتْ لِي أَحَادِيثَ الْغَرَامِ صَبَابَةٌ بِإِسْنَادِهَا عَنْ جَيْرَةَ الْعَلَمِ الْفَرْدِ
و حَدَّثَنِي مَرُّ النَّسِيمِ عَنِ الصَّبَا عَنِ الدَّوْحِ عَنِ وَادِي الْغَضَا عَنِ رَبِّي نَجْدِ
عَنِ الدَّمْعِ عَنِ عَيْنِي الْقَرِيحِ عَنِ الْجَوَى عَنِ الْحُزْنِ عَنِ قَلْبِي الْحَزِينِ عَنِ الْوَجْدِ
بِأَنَّ غَرَامِي وَ الْهُوَى قَدْ تَحَالَفَا عَلَى تَلْفِي حَتَّى أُوسِدَ فِي لِحْدِي

از حضرت علامه طباطبائی سؤال کردم این اشعار از کیست فرمودند: معروف است که از مجنون است ولی ظاهراً از غیر اوست.

الغرام: الحبُّ المعذبُ للقلب.

الصَّبَابَة: الشوق و رقّة الهوى و الولع الشّديد.

الدَّوْحَة: الشجرة العظيمة المتسعة المظلة العظيمة، ج الدَّوْح.

الغضا: شجر من الاثل خشبه من اصلب الخشب و جمره يبقى زمناً طويلاً

لا ينطفئ، الواحدة: الغضاة.

اهل الغضا: سكّان النجد.

الربوة و المربوة: ما ارتفع من الأرض، ج رُبّ و رُبّ.

[رابطه بين اعمال و عبادات با نفس انساني]

در تفسير الميزان، جلد ٦، صفحه ٢٠٠، وارد است:

أنّه ذكر عند النّبى صلّى الله عليه و آله: إنّ بعض أصحاب عيسى عليه السّلام كان يمشى على الماء فقال صلّى الله عليه و آله: «لو كان يقينه أشدّ من ذلك لمشى على الهواء.»

و در صفحه ٢٠١ وارد است:

قال الصادق عليه السّلام: «ما ضعف بدن عمّا قويت عليه النيّة» و قال صلّى الله عليه و آله في الحديث المتواتر: «إنّما الأعمال بالنيّات»، فقد تبين أنّ الآثار الدنيّة للأعمال و العبادات، و كذلك آثار الرّياضات و المجاهدات إنّما تستقرّ الرابطة بينها و بين النّفس الإنسانيّة بشؤونها الباطنيّة فالاشتغال بشيء منها اشتغال بأمر النفس.

و من زعم أنّ الرابطة السببيّة و المسببيّة إنّما هي بين أجساد هذه الأعمال و بين الغايات الأخرويّة (مثلاً من روح و ريحان و جنّة و نعيم) أو بينها و بين الغايات الدنيويّة الغريبيّة التي لاتعمل الأسباب الطبيعيّة فيها (كالتصرّف في إدراكات النفوس و أنواع إرادتها و التحريكات من غير محرّك و الإطّلاع على الضماير و الحوادث المستقبلية و الإتيصال بالروحانيات و الأرواح و نحو ذلك) أو زعم أنّ العمل يستتبع الأثر من غير

رابطه حقیقیّه او بمجرّد إرادة الهیّه من غیر مخصّص، فقد غرّ نفسه. - انتهى .
از گفتار حضرت طباطبائی - مدّ ظلّه - کاملاً معلوم است که تمام آثار دنیوی و اخروی مترتبه بر انسان، معلول نفس و اراده و اختیار اوست و این مطلب بسیار شایان دقت و تأمل و ملاحظه است، و تنفتح منها أبواب كثيرة في المعارف الإلهیّه فلا تغفل.^۱

[راجع به فاعل فعل عبس و تولّى]

از حضرت علامه طباطبائی راجع به فاعل فعل ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى^۲ سؤال نمودم و عرض کردم که: عامه می‌گویند راجع به حضرت رسول الله است، و خطاب ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي﴾ و خطاب ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى﴾ * وَهُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴾ راجع به آن حضرت بوده؛ و چون به عنوان مؤاخذه است معلوم می‌شود که آن گرفتگی چهره و روی گردانیدن، نیز از آن حضرت صادر شده است.

در جواب فرمودند: چنین نیست؛ زیرا اولاً: نظیر این خطابات در قرآن کریم بسیار است که عنوان مؤاخذه و خطاب متوجه رسول الله است در حالی که ابدأ فاعل فعل، آن حضرت نبوده‌اند؛ مانند آیه ۶۸ از سوره انعام: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ - وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

زیرا اگر این آیه با آیه ۱۴۰ از سوره نساء: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا

۱- همان مصدر، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲- سوره عبس (۸۰) آیات ۱ و ۲.

سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفِرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ تَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ - إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿﴾ قیاس گردد به خوبی روشن می شود که آیه دوم، ناظر به آیه اول است و در آن اشاره می کند که سابقاً در کتاب، ... حکمی نازل شده است، و چون در آیه دوم خطاب به مؤمنین است معلوم می شود که در آیه اول هم خطاب به مؤمنین است؛ [و] در ظاهر عنوان خطاب را به رسول اکرم متوجه ساخته است.

و اما مراد از کسی که به آیات خدا کفر ورزیده و استهزاء می نموده است ولید بن مغیره است که خداوند داستان او را در سوره المدثر بیان می فرماید: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا﴾^۱، تا آنکه می فرماید: بعد از تفکر و تقدیر گفت: ﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ این گفتار کفر او بود؛ چون در آیه بعد، او را وعید به آتش داده و نوزده ملائکه را آتشبان قرار داده است که: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾. ولید، از روی سخریه گفت من از هجده ملائکه شما را کفایت می کنم فقط شما از یک ملائکه مرا کفایت کنید، و این را از روی استهزاء گفت و لذا در آیه سوره انعام و سوره نساء، داستان خوض و کفر و استهزاء او را بیان می کند. و «ولید بن عقبه ابی معیط» فاسقی است که در آیه نبا منع از عمل به گفتار او شده است: ﴿يَتَأْتِيهِمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذْ جَاءَكُمْ فَاسِقُ بِنَبِيٍّ فَتَيَبَّسُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصَابِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾^۲ و او غیر از ولید بن مغیره است.

و ثانیاً: در چند آیه بعد خداوند می فرماید:

۱- سوره المدثر (۷۴) آیات ۱۱ و ۱۲.

۲- سوره الحجرات (۴۹) آیه ۶.

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أُنشِرَهُ * كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ﴾^۱

و تمام مفسرین شیعه و سنی، اتفاق دارند که ظاهر این نفرین از خدا راجع به همان کس است که چهره خود را در هم کشید و روی گردانید؛ یعنی در ظاهر همان فاعل ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ است که کفران نموده و هیچ‌گاه امر خدا را اطاعت نکرده است؛ و این نحو خطاب ابداً راجع به رسول الله نیست و از مطالعه خطابات قرآنیّه نسبت به رسول الله این حقیقت مکشوف است، و لذا همان مفسرین عامّه که فاعل ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ را رسول الله گرفته‌اند در اینجا رفع ید از ظهور نموده، می‌گویند این فقرات راجع به آن حضرت نیست و در موقع دیگر نازل شده و سپس این دو جزو از سوره به هم پیوسته است.

و ثالثاً: همه متفقند بر آنکه سوره ﴿رَبِّ وَالْقَلَمِ﴾ که از سوره عتائق^۲ است با بقیه آن سوره‌ها همه در مکه نازل شده است، و بالخصوص سوره نون بعد از سوره علق و المزمّل و المدثر نازل شده و در بدو بعثت بوده است، و خدا در این سوره به آیه ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۳ آن حضرت را می‌ستاید و به جهانیان معرفی می‌کند، چگونه متصور است که از آن حضرت چنین عملی سرزند و به مجرد دیدن شخص نابینای مؤمن و مسلمانی روی درهم کشند و چهره متغیر سازند؟! و من چنین می‌دانم که فاعل ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ عثمان بن عفان بوده است که در اثر آمدن ابن امّ مکتوم اعمی به نزد رسول الله متغیر شد و چهره گردانید، و روایات هم شاهد این

۱- سوره عبس (۸۰) آیات ۱۷ تا ۲۳.

۲- چند سوره‌ای که در اوّل بعثت نازل شده است عتائق نامند؛ جمع عتیقه یعنی قدیمی و مرور زمان بر آن خورده.

۳- سوره القلم (۶۸) آیه ۴.

معنی است چه در آنها وارد است که: «كَانَ رَجُلًا مِنْ بَنِي أُمِيَّةٍ.» - انتهى ما افاده، مدّ ظلّه السامی.^۱

سُورَ طَوَالٍ وَ مَثِينٍ وَ مَفْصَلٍ

از حضرت علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - درباره این حدیث سؤال کردم، (در روز جمعه، ۱۸ شعبان المعظم یک هزار و سیصد و نود و نه هجریه قمریه، در مشهد مقدّس رضوی سلام الله علیه) در صلاة جواهر^۲ در باب «استحباب قرآنة السورة بعد الحمد فی التّوافل» فرماید: «روی الکلینی بسنده إلى سعد الإسکاف أنّه قال: قال رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم: أُعْطِيَتْ السُّورَةُ الطَّوَالُ مَكَانَ التَّوْرَةِ وَ السُّنَنِ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَ الْمَثَانِي مَكَانَ الزَّبُورِ، وَ فَضِّلَتْ بِالْمَفْصَلِ ثَمَانٍ وَ سِتِّينَ سُورَةً وَ هُوَ مَهِيْمٌ عَلَى سَائِرِ الْكُتُبِ.» (شصت و هشت سوره مفصّلات از سوره محمد است تا آخر قرآن) فرمودند:

أما سور طوال، مقصود هفت سوره بزرگ از اوّل قرآن بوده است که رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم آنها را طوال نامید، و عبارت‌اند از سوره بقره، آل عمران، نساء، مائده، أنعام، أعراف و یونس؛ لکن عثمان، سوره انفال و توبه را بر سوره یونس مقدّم داشت و در وقت جمع‌آوری قرآن جای آنها را قبل از سوره یونس قرار داد. چون عثمان سوره توبه را که «بسم الله الرحمن الرحيم» ندارد از متمّمات سوره انفال می‌داند، و بنابراین این دو سوره مجموعاً، که در نزد او یک سوره بودند از سوره‌های طولانی محسوب می‌شده است؛ ولی چون به عثمان اعتراض کردند که رسول الله سوره یونس را بعد از سوره اعراف قرار داده و او را

۱- جنگ ۷، ص ۴۴ الی ۴۶.

۲- جواهر الکلام طبع دار احیاء التراث العربی، ج ۹، ص ۴۰۱.

جزء طوال شمرده است، عثمان جوابی نداشت که بدهد و گفت: من بر این قرارداد رسول خدا مطلع نبودم.

و اما سنن^۱ که در این روایت آمده من جائی ندیده‌ام و آنچه در بعضی از روایات آمده است مئین است، یعنی سوره‌هایی که در حدود صد آیه هستند؛ و شاید هم سنن در این روایت همان مئین بوده و به وسیله کتاب تحریف شده باشد. و مشهور آن است که قرآن را به سه قسمت می‌کند: سور طوال و مئین و مفصلات؛ غایة الامر از سوره عم تا آخر قرآن را هم سور قصار می‌گویند.

و اما مثنی، من به یاد ندارم که بر بعضی از سور قرآن اطلاق شده باشد؛ زیرا معنی ثنی یشی، یعنی خم شدن و برگشتن و چون بسیاری از آیات قرآن ناظر بر بعضی از آیات دگر است کانه این آیات دو مرتبه ذکر شده است، یکی معنای خود آیه و یکی نظری که به آیه دیگر دارد، و آن آیه قبل نیز دو مرتبه ذکر شده است یکی خود آیه و یکی این آیه دگر که راجع به اوست و معنای آن را در خود بازگو می‌کند؛ و چون تمام آیات قرآن ناظر به یکدیگر است و هر آیه، معنای آیه دیگری را متضمن است، بنابراین تمام قرآن را می‌توان مثنی گفت؛ چنانچه در آیه ۲۳ از سوره زمر وارد است که:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ﴾.

در این آیه مبارکه، به تمام کتاب منزل که احسن الحدیث و قرآن است مثنی اطلاق شده است؛ و اما متشابه که در این آیه ذکر شده است به معنای یشبه بعضه بعضاً می‌باشد؛ یعنی تمام این کتاب از یک سنخ کلام بوده و تمام آن با تمام آن

۱- در طبع دار احیاء التراث العربی، لفظ «مئین» آمده است. (محقق)

شبهت دارد و این غیر از متشابهی است که در قبال محکم آمده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾^۱ زیرا محکم آن است که معنایش واضح و روشن است و متشابه آن است که چنین نیست و احتیاج به تأویل و تفسیر دارد.^۲

بیانات هانری کُربن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روز جمعه، ۱۸ شعبان المعظم ۱۳۹۹ هجریه قمریه، حضرت علامه طباطبائی

فرمودند:

مُسیو هانری کُربن، قریب یکی دو ماه است که فوت کرده است. ایشان استاد کرسی شیعه شناسی در دانشگاه پاریس بوده است و مجالس عدیده، راجع به تحقیق در مذهب شیعه با ما داشت. مرد سلیم النفس و منصفی بود. او معتقد بود که در میان تمام مذاهب عالم، فقط مذهب شیعه است که مذهبی پویا و متحرک و زنده است و بقیه مذاهب بدون استثناء عمر خود را سپری کرده‌اند و حالت ترقب و تکامل ندارند. یهودیان قائل به امام و ولی زنده‌ای نیستند و همچنین مسیحیان و زردشتیان اتکاء به مبدء حیاتی ندارند و به واسطه عمل به تورات و انجیل و زنده و اوستا اکتفا نموده و تکامل خود را فقط در این محدوده جستجو می‌کنند، همچنین است تمام فرق اهل تسنن که فقط تکامل خود را در سایه قرآن و سنت نبوی می‌دانند؛ اما شیعه دین حرکت و زندگی است چون معتقد است که حتماً باید امام و رهبر امت، زنده باشد و تکامل انسان فقط به

۱- آل عمران (۳) صدر آیه ۷.

۲- جنگ ۷، ص ۱۲۳.

وصول به مقام مقدّس او حاصل می‌شود و لذا برای این منظور، از هیچ حرکت و عشق و پویائی دریغ نمی‌کند.

می‌فرمودند: روزی به کُربن گفتم:

در دین مقدّس اسلام تمام زمین‌ها و امکانه بدون استثناء محلّ عبادت است. اگر فردی بخواهد نماز بخواند یا قرآن بخواند یا سجده کند یا دعا کند در هر جا که هست می‌تواند این اعمال را انجام دهد و رسول الله فرموده است: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا»^۱ ولی در دین مسیح چنین نیست، عبادات باید فقط در کلیسا انجام گیرد و در موقع معین، عبادات، در غیر کلیسا باطل است؛ بنابراین اگر فردی از مسیحیان در وقتی از اوقات حالی پیدا کرد (مثلاً در نیمه شب، در خوابگاه منزل خود) و خواست خدا را بخواند چه کند؟ او باید صبر کند تا روز یکشنبه بیاید و کلیسا را باز کنند و برای دعا در آنجا حضور پیدا کند؟ این معنی قطع رابطه بنده است با خدا.

در پاسخ گفتم: بلی، این اشکال در مذهب مسیح هست و الحمد لله دین اسلام در تمام ازمه و امکانه و حالات رابطه مخلوق را با خالق خود منظور داشته است.

و فرمودند: دیگر آنکه گفتم:

در دین مقدّس اسلام، انسان حاجتمند اگر حالی پیدا کند طبق همان حال و حاجت، خدا را می‌خواند؛ چون خداوند اسماء حسنائی دارد مانند غفور و رازق و منتقم و رحیم و غیرها، و انسان طبق خواست و حاجت خود هر یک از این اسماء را ملاحظه نموده و خدا را بدان اسم و صفت یاد می‌کند (مثلاً اگر بخواهد خدا او را بیامرزد و از گناهش درگذرد باید از اسم غفور و غَفَّار و غَافِر الذَّنْبِ استفاده کند)؛ امّا

۱- الخصال، ج ۱، ص ۲۹۲.

در دین مسیح خدا اسماء حسنی ندارد، فقط لفظ خدا و إله و أب برای اوست؛ بنابراین اگر شما مثلاً حالی پیدا کردید و خواستید با خدا مناجات کنید و او را با اسماء و صفاتش یاد کنید و از تحت اسم خاصی از او حاجت طلبید چه خواهید کرد؟

در پاسخ گفت: من در مناجات‌های خود صحیفه مهدویّه علیه السّلام را می‌خوانم.

حضرت علامه طباطبائی می‌فرمودند: کُربن کراراً صحیفه سجّادیه علیه السّلام را می‌خواند و گریه می‌کرد.^۱

درباره عدم نحوست آیام

حضرت استاذنا الأکرم علامه آیه الله طباطبائی - قدّس الله تربته - در جلد ۱۹، صفحه ۸۱، از تفسیر المیزان در تفسیر سوره قمر، درباره نحوست و مشومت آیام، بحث مفصّل و نافع فرموده‌اند، تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند:

و أيضاً قد ورد في عدّة من هذه الروايات الإعتصام بالله بصدقٍ أو صوم أو دعاءٍ أو قراءةٍ شيءٍ من القرآن أو غير ذلك لدفع نحوسة هذه الأيام؛ كما عن مجالس ابن الشّیخ، بإسناده عن سهل بن یعقوب الملقّب بأبی نواس، عن العسکریّ علیه السّلام في حدیث:

قلت: یا سیّدی! فی أكثر هذه الأيام قواطع عن المقاصد، لما ذکر فیها من النّحس و المخاوف؛ فتدلّنی علی الإحتراز من المخاوف فیها، فإنّما تدعو لی الصّورة إلى التّوجّه فی الحوائج فیها!

فقال لی: یا سهل! إنّ لشیعتنا بولايتنا لعصمةً لو سلکوا بها فی جنة البحار

۱- جنگ ۷، ص ۱۲۸.

الغامرة و سباسب^۱ البیداء الغائرة بین سباع و ذئاب و أعدای الجنّ و الإنس لآمنوا من مخاوفهم بولايتهم لنا؛ فثقت بالله عزوجلّ و أخلص فی الولاء لأئمتك الطاهرين و توجه حيث شئت و اقصد ما شئت! - الحديث^۲.

راجع به شفاعت، در محضر علامه طباطبائی

در روز یازدهم شهر ربیع الاول یک هزار و چهارصد هجریه قمریه که در طهران سید خندان به محضر مبارک حضرت آیه عظمای الهی علامه طباطبائی - مد ظله العالی - مشرف شدم و سخن از شفاعت به میان آمد عرض کردم:

در سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۸: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ حَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ﴾ دلالت دارد بر آنکه ارتضاء مطلق است؛ یعنی ذات و سر انسان، باید مورد رضایت قرار گیرد تا مورد شفاعت شود و این، همان درجه مخلصین است.

فرمودند: در این صورت نیازی به شفاعت نیست، بلکه مراد از «ارتضاء» ارتضاء دین است و اطلاق آیه در این حدّ است، یعنی کسی که دین و اعتقاد و روش او پسندیده باشد؛ در مقابل تقیید به ارتضاء عمل که البته مراد نیست، زیرا که شفاعت اختصاص به اهل معاصی دارد آن هم معاصی کبیره. چون کسی که از کبائر اجتناب کند نفس اجتناب، مکفر از صغائر او است و دیگر گناهی نیست تا به شفاعت از بین برود.

سوره نساء آیه ۳۱: ﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾، و در سوره نجم (۵۳) آیه ۳۲: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾ که وارد شده است دلالت بر مغفرت خطایای کوچک، خود به خود، در صورت اجتناب از کبائر دارد؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

۱- السباسب جمع سبب: المفازة.

۲- جنگ ۲۵، ص ۲۰۶.

«ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.»^۱
و حضرت رضا علیه السلام در روایات عدیده‌ای فرموده‌اند: «و لا یشفعون
إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ دِينَهُ»^۲ و مراد از دین، همان اعتقاد به توحید و عدم شرک است؛ ولی
کسی که گناه کبیره انجام دهد و توبه نکند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
فرموده‌اند که او مرضی الدین نیست.
اقول: علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - راجع به شفاعت در مورد مشفوع لهم، در
جلد اول المیزان، صفحه ۱۷۱ به بعد، بحث کرده، و نیز در جلد هفدهم سوره (۲۱)
انبیاء آیه ۲۸ روایات وارده را از کتب شیعه و از تفسیر الدرّ المثور روایت کرده‌اند؛
فمن أراد فلیراجع.

راجع به طوائف جن

و دیگر از حضرت معظم له راجع به طوائف جن سؤال کردم که چگونه
پیغمبر آنها، از انس است؟ چون اولاً: طبق آیات قرآن کریم پیامبر هر گروه و طایفه
و هر سنخ از مخلوقات، باید از سنخ همان طایفه باشد، و بر همین اساس خداوند
در قرآن مجید مشرکین را الزام به پیروی از رسول الله می‌کند که او از بشر است، و
در جواب مشرکین که می‌گفتند: چرا خداوند، ملائکه را برای رسالت خود
نفرستاده است قرآن می‌گوید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًَا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا
يَلْبَسُونَ﴾ (سوره انعام آیه ۹).

و ثانیاً: آیاتی در قرآن کریم، صراحت به ایمان جن به پیامبر اکرم و به قرآن
دارد؛ مانند آیه ۱ و ۲ از سوره جن (۷۲):

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۳۵

۲- روضة الواعظین، ج ۲، ص ۵۰۱.

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾، و مانند آیه ۱۳، از همین سوره:

﴿وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ءَامَنَّا بِهِ ءَفَمَن يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ ءَفَلَا يَتَخَفُ خَوْفًا وَلَا رَهَقًا﴾ و مانند آیه ۲۹، از سوره (۴۶) احقاف تا آیه ۳۲:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ * قَالُوا يَنْقُومَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ * يَنْقُومَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَءَامِنُوا بِهِ ءَ يَعْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرُكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ ءَوْلِيَاءُ ءَأُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

ایشان در جواب فرمودند: بلی، ظاهراً پیامبر جن از انس است؛ و اتفاقاً از خود طایفه جن، هنگام احضار آنها سؤال شده است از این موضوع، در پاسخ گفته‌اند: ما از اجانبین پیغمبری نداریم بلکه پیغمبر ما حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم است.

عرض شد: آیا می‌توان گفت که چون انسان و جن، هر دو موجود مادی هستند، (غایة الامر انسان خاکی است و جن از دخان و آتش است و از شدت لطافت به چشم‌های عادی محسوس نمی‌شود؛ لذا هر دو از یک سنخ هستند و جن، از انسان ضعیف‌تر است) لذا هر دو دارای یک حکم هستند؟

فرمودند: برای حل این مسأله، غیر از این، چیزی نمی‌توان گفت؛ چون جن نحوه وجودش طفیلی انسان است و برای انسان است، و بنابراین هر دو دارای پیامبری واحد هستند و تکالیف بر حسب قوت انسان و ضعف آنها برای هر یک از دو صنف، معین و مشخص گردیده است.

راجع به حروف ابجد

و دیگر از حضرت معظّم له راجع به حروف ابجد و استنتاجات و استخراجات و اثرات آن، طبق مطالب وارده در کتب، سؤال کردم، فرمودند:

در ابجد کبیر ظاهراً از مسلمات است، و آن از عدد یک تا هزار است که به ۲۸ حرف در زبان عرب تقسیم شده است. و در بین مسلمانان از شیعه و سنی جای شبهه و تردید نیست، و بزرگان از علمای فریقین مانند محیی الدین عربی و شیخ بهاءالدین عاملی در اینجا سخن را بسط داده‌اند، و در غیر مسلمانان نیز ابجد کبیر معروف است، و قبل از اسلام، در یهود رائج و دارج بوده، و از زبان عبری یهود به مسلمین وارد شده است، و اتفاقاً با آنکه زبان عبری بیست و دو حرف بیشتر ندارد و «ث خ ذ ض ظ غ» در لسان آنها نیست و فقط تا «قَرَشَتْ» حروف تهجی را دارند، مع‌هذا به ابجد کبیر معتقد و تا عدد هزار را پخش بر حروف خود می‌کنند.

روزی در مجلسی بودیم که در آنجا سخن از جا دادن تا عدد هزار در الفبای عبری که ۲۲ حرف است به میان آمد و بعضی از مطلعین و اهل فن حضور داشتند، من اعتراض و ایراد کردم که در زبان عبری تا «قَرَشَتْ» حروف موجود است و «تاء» چهارصد است چگونه آنها به ابجد معترفند؟ گفتند: به طریق خاصی، آن شش عدد دیگر را در الفبای خود داخل می‌کنند تا در محاسبات، از یک شروع و به هزار منتهی می‌شود. و در آن مجلس یک نفر از فلاسفه ژاپنی بود با آنکه ریشه عقائد ژاپنی‌ها به چینی‌ها بر می‌گردد و آنها وثنی هستند، من سؤال کردم: آیا شما به حروف و تأثیرات آن معتقد هستید؟ در پاسخ گفت به حروف ابجد کبیر، معتقدیم و در این باره کتاب‌هایی از زمان سابق داریم که بسیار شایان دقت و ملاحظه است.

ایشان فرمودند: عجب است که می‌گویند ژاپنی‌ها و چینی‌ها حروف الفبایشان سیصد حرف است و به طریق خاصی اعداد ۱ تا ۱۰۰۰ که ۲۸ عدد است

بر تمام الفبای خود قسمت می‌کنند! لابد مانند زبان فارسی که چ را ج و ژ را ز، و گ را ک، و پ را ب حساب می‌کنند آنها نیز بسیاری از حروف خود را که قریب المخرجند حرف واحد، در موقع محاسبه به شمار می‌آورند، و علیهذا کما نُقِل، حساب ابجد در زبان چینی‌ها بسیار مشکل، و برای تشخیص تعیین اعداد حروف، احتیاج به تخصص و فن دارد که فقط بعضی از علمای متبحر آنها واردند و از عهده محاسبه می‌توانند برآیند.

راجع به حروف ابجد و مربعات

ایشان می‌فرمودند تقسیم آیه مبارکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در مربع به حروف ابجد برای دفع اجانین و افراد مبتلای به جن مفید است.^۱

شاگرد آقا سید حسن طباطبائی که در فن تسخیر ارواح استاد بود

و نیز فرمودند: برادر ما مرحوم آقا سید حسن طباطبائی، شاگردی داشت که در فن تسخیر ارواح (بدون آئینه‌بینی یا کف‌بینی) استاد بود. مرحوم برادر ما به وسیله ایشان غالب ارواح علماء و حکماء را احضار و از آنان سؤالاتی نموده است؛ من جمله از افلاطون حکیم الهی سؤالاتی نموده است. افلاطون در ضمن جواب‌ها گفته است:

«شما قدر خود را بدانید که چهاراً می‌توانید لا إله إلا الله را بگوئید، ما در زمانی واقع بودیم که وثنیت به طوری غلبه داشت بر توحید که ابداً اداء چنین کلمه‌ای چهاراً ممکن نبود.»

و از علماء اعلام، روح غالب آنها را احضار نموده و سؤالاتی نموده است به جز روح دو نفر که یکی از آنها مرحوم سید بن طاووس و دیگری مرحوم سید مهدی

۱- جنگ ۷، ص ۱۷۶ الی ۱۷۹.

بحرالعلوم بوده است؛ زیرا آنها گفته بودند ما دائماً در خدمت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم و مجال تنزل و گفت و شنود با غیر را نداریم.^۱

[احضار ارواح توسط آقای بحرینی در حضور علامه طباطبائی]

فرمودند:

روزی آقا نورالدین (منظور آقازاده ایشان است) در طهران نزد من آمده گفت: آقای بحرینی، در طهران است می‌خواهید من، او را فوراً اینجا نزد شما بیاورم؟ (و آقای بحرینی یکی از افراد معروف و مشهور احضار جن و از متبحرین در علم ابجد و حساب مربعات است) گفتم اشکال ندارد.

آقای نورالدین رفت و پس از یکی دو ساعت آقای بحرینی را با خود آورد و در مجلس نشست و سپس چادری آوردند و دو طرفش را به دو دست من داد و دو طرف دیگر را به دست‌های خود گرفت و این چادر به فاصله تقریباً دو و جب از زمین به دست ما بود؛ در این حال اجانین را حاضر کرد و صدای غلغله و همهمه شدیدی در زیر چادر برخاست و چادر به شدت تکان می‌خورد که نزدیک بود از دست ما خارج شود و من محکم نگاه داشته بودم، و از طرفی آدمک‌هایی به قد دو و جب در زیر چادر بودند و بسیار ازدحام کرده بودند و تکان می‌خوردند و رفت و آمد داشتند! و من با کمال فراست متوجه بودم که این صحنه چشم‌بندی و صحنه‌سازی نباشد، دیدم نه صد در صد، وقوع امر خارجی است.

و در این حال آقای بحرینی یک مربع سی و دو خانه‌ای کشید، (و من تا حال چنین مربعی را ندیده و نشنیده بودم؛ چون مربعات چهار در چهار یا پنج در پنج است و سیر مربعات هرچه باشد - مانند مربع صد در صد - بر این منوال است، ولی مربع سی و دو خانه‌ای در هیچ کتابی نبود و آقای بحرینی از من سؤالاتی

۱- جنگ ۶، ص ۱۰۲.

می نمود و یادداشت می کرد و جواب می داد، و از بعضی از مشکلات ما که هیچ کس اطلاع بر آن نداشت جواب گفت، و جواب ها همه صحیح بود و من آن روز، بسیار تعجب کردم!

مانند آقای ادیب که از شاگردان برادر من، آقا سید محمد حسن بود و چون روح قاضی - رحمة الله علیه - را حاضر کرده بودند و از رفتار من سؤال کرده بودند، فرموده بود: «روش او بسیار پسندیده است و فقط عیبی که دارد آن است که پدرش از او ناراضی است و می گوید در ثواب تفسیری که نوشته است مرا سهم نکرده است» و چون این مطلب را برادرم از تبریز به من نوشت، من گفتم من برای این تفسیر، برای خود ثوابی نمی دیدم تا آنکه او را هدیه به پدر کنم. خداوندا اگر تو برای این تفسیر ثوابی مقدر فرمودی همه آن را به والدین من عنایت کن! و ما همه را به آنها اهداء می کنیم. بعد از یکی دو روز کاغذ دیگری از برادرم آمد و در آنجا نوشته بود که چون روح مرحوم قاضی را احضار کرد، مرحوم قاضی فرموده بودند: اینک پدر از آقای سید محمد حسین راضی شده و به واسطه تشریک در ثواب، بسیار مسرور است، و از این اهداء ثواب هم، بینی و بین الله، هیچ کس خبر نداشت.

[این درخواست از غریبه نیست]

و فرمودند: در ایامی که در نجف اشرف برای تحصیل مشرف بودم و در نزد حضرت آية الحق مرحوم آقای حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - تردد داشتم، روزی در حالی که تنها در خدمت آن مرحوم بودم از باب گله و شکایت از حالاتم مطلبی عرض نمودم و آن استاد، جوابی فرمود بسیار دلنشین، به طوری که حقیقتاً حظ بردم؛ سؤال این بود:

چرا سالک پس از آنکه مدتی کار کرد و در رشته عرفان قدم نهاد و حالاتی پیدا نمود و مکاشفاتی در او به وقوع پیوست، توقعش زیاد می شود و دوست دارد مثلاً

ملائکه بر او نازل شوند و جبرائیل امین را ببیند و خلاصه از دقائق و اسرار آگاه شود، و اینها همه، دلالت بر ضعف در سلوک دارد و ناشی از خامی و ناپختگی است؟
 مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - پس از استماع این سخنان فرمود:
 آقا جان من! این درخواست از غریبه نیست، خودش از خودش می‌خواهد؛ چه اشکال دارد که کسی در مقام یک رنگی و صفا از خودش چیزی بخواهد، تمنائی داشته باشد، گله و شکوه‌ای بنماید؟! اتفاقاً این درخواست و شکایت بسیار هم بجا و خوب است؛ چون راز و نیاز و خواهش بعضی از مراتب وجود است از حقیقت خود؛ منک و إلیک، منه و إلیه.^۱

راجع به حوامیم و ألف، لام، میم

در روز بیست و سوم شهر ربیع المولود یک هزار و چهارصد که به خدمت استادنا الاکرم علامه طباطبائی رسیدم و بحث از سوره‌های قرآن پیش آمد، ضمن بحث فرمودند:

سوره‌های الف و لام و میم در قرآن مجید در شش مورد وارد است:

۱- سوره (۲) البقرة آیات ۱ و ۲: ﴿الْم * ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

۲- سوره (۳) آل عمران آیات ۱ و ۲: ﴿الْم * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾.

۳- سوره (۲۹) عنكبوت آیات ۱ و ۲: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾.

۴- سوره (۳۰) الروم آیات ۱ و ۲ و ۳: ﴿الْم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيِّغْلُبُونَ﴾.

۱- جنگ ۷، ص ۱۸۰.

۵- سوره (۳۱) لقمان آیات ۱ و ۲: ﴿الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾.

۶- سوره (۳۲) السجدة آیات ۱ و ۲: ﴿الْم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ

الْعَالَمِينَ﴾.

و سوره‌های حوامیم در هفت سوره است:

۱- سوره (۴۰) المؤمن آیات ۱ و ۲: ﴿حَم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾؛

این سوره را سوره غافر نیز گویند.

۲- سوره (۴۱) السجدة آیات ۱ و ۲: ﴿حَم * تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛ این

سوره را فصلت نیز گویند.^۱

۳- سوره (۴۲) الشوری آیات ۱ و ۲ و ۳: ﴿حَم * عَسَىٰ * كَذَٰلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَىٰ

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

۴- سوره (۴۳) الزخرف آیات ۱ و ۲ و ۳: ﴿حَم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ

قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

۵- سوره (۴۴) الدخان آیات ۱ و ۲ و ۳: ﴿حَم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي

لَيْلَةِ مُبَرَّكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾.

۶- سوره (۴۵) الجاثية آیات ۱ و ۲: ﴿حَم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ

الْحَكِيمِ﴾.

۷- سوره (۴۶) الاحقاف آیات ۱ و ۲: ﴿حَم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ

الْحَكِيمِ﴾.

۱- مهر تابان، ص ۱۵۵ و ص ۱۵۶، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۱۵۴: [فصلت تسمى

السجدة و سورة المصابيح].

و فرمودند تمام سوره‌هایی که مَبْدُوْ به «الف لام میم» است یک سنخ است، و گویا دارای مضمون واحد و از مطلبی واحدی بازگو می‌کند، و تمام سوره‌های حوامیم که پشت سر هم، در قرآن مجید قرار گرفته است یک سنخ است و دارای مضمون واحد و مطلب خاصی است.

راجع به مسبّحات در قرآن کریم

و سوره‌های مسبّحات که با یُسَبِّح و سَبِّح شروع می‌شود، پنج عدد است: «حَدید، حَشْر، صَفّ، جُمُعَة، تَغَابِن» و سوره اَعْلَى که با سَبِّح شروع می‌شود جزء مسبّحات نیست، گرچه در روایتی وارد شده است ولیکن در روایت معتبره، مسبّحات را همان پنج سوره تعیین می‌کند. و در روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم این پنج سوره را هر شب قبل از خواب می‌خواندند و از علّت قرائت این سوره‌ها از آن حضرت، سؤال کردند، حضرت در جواب فرمودند: در هر یک از این سوره‌ها، آیه‌ای است که به منزله هزار آیه از قرآن است. و در روایت وارد شده است که هر کسی مسبّحات را شب، قبل از خواب بخواند نمی‌میرد مگر آنکه رسول اکرم را می‌بیند و آن حضرت محلّ و مقام وی را در بهشت به او نشان می‌دهند.^۱

بنده عرض کردم: این مسأله بسیار عجیب است که رسول الله با آنکه خطّ نداشتند و آیات را خود نمی‌نوشتند این سوره‌ها و سایر سوره‌ها را بعد از نزول،

۱- در وسائل، ج ۱، از طبع امیر بهادر، ص ۳۷۵ [طبع آل البيت، ج ۶، ص ۲۲۶] از محمّد بن یعقوب با اسناد متصل خود از جابر روایت می‌کند که: سمعتُ أبا جعفرٍ عليه السلام يقول: «مَنْ قرء المسبّحات كلّها قبل أن ينام لم يمُتْ حتّى يُدرِكَ القائم وإن مات كان في جوار محمّد صلی الله علیه و آله» و رواه الصدوق في ثواب الأعمال عن أبيه عن احمد بن ادریس عن محمّد بن احمد عن محمّد بن حسان. (محقّق)

بدون یک کلمه یا یک حرف کم و بیش می‌خواندند، این چه قوه حافظه‌ای بوده است؟ اصولاً آیا می‌توان این را شدت قوه حافظه نامید؟ آیا در تمام دوران تاریخ بشریت، چنین امری نظیرش بیان شده است؟ آیا سخنگو و خطیبی بدون ضبط سخنان خود، به نوشتن یا به آلت ضبط صوت، توانسته است فقط دو دقیقه عین عبارات انشاء شده خود را در هنگام خطابه بعداً بدون یک حرف پس و پیش بازگو کند؟ این خود یک معجزه بسیار عجیب و غریب و آشکار است!

فرمودند: آری، مطلب همین طور است که می‌گوئید. رسول الله آیات قرآن را بدون یک حرف پس و پیش می‌خواندند و حتی عین عباراتی که سال‌ها قبل فرموده بودند، در موضع حاجت بازگو می‌کردند، کأنه این عبارت را الساعة فرموده است. در هنگام رحلت آن حضرت، که حضرت فاطمه سلام الله علیها بسیار ناراحت بود و گریه می‌کرد و «واسواتاه» می‌گفت و «واسوأة أبي» می‌گفت که به قول ما فارسی زبانان ندای وا ویلایش بلند بود، حضرت به او فرمودند:

«ای فاطمه این طور سخن نگو؛ همان کلمات را بگو که من در مرگ فرزندانم ابراهیم گفتم: الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَ لَا نَقُولُ إِلَّا حَقًّا وَ إِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ.»^۱

۱- مهر تابان، ص ۱۵۸، تعلیقه: علامه آیه الله سید شرف الدین عاملی - رحمة الله علیه - در کتاب النص و الاجتهاد، طبع دوم، ص ۲۳۱، از صحیح بخاری، در ابواب جنائز، آخر ص ۱۵۴ و ص ۱۵۵، از جزء اول، در باب قول النبی صلی الله علیه و آله: «إِنَّا بِكَ لَمَحْزُونُونَ» از انس بن مالک تخریج کرده است که گفت: سپس ما داخل شدیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابراهیم مشغول جان دادن بود. در این حال چشمان رسول الله اشک می‌ریخت، عبدالرحمن بن عوف گفت: و أنت یا رسول الله؟ «تو هم گریه می‌کنی ای رسول خدا؟!» حضرت به وی فرمود: یا بن عوف! إنها رحمة؛ ثُمَّ أَتَبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ، وَ لَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا؛ وَ إِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ!

بینید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حال سكرات موت كه مرض از هر جانب بر او غالب شده و حال عادى آن حضرت را تبدیل به سنگینی و انقلاب نموده است، در آن حال شدید آن حضرت عین عبارتی كه سالها قبل در مرگ ابراهیم فرموده بازگو می‌كند! این عجیب معجزه‌ای است. آری، این احاطه بر ملكوت است و سیطره بر عالم معنی، و ربطی به قوه حافظه مادیّه ندارد. - انتهى كلام استاد، ادام الله ظلاله.

أقول: كم تفاوتٌ بين هذا الكلام الحقيقي و بين قول عمر: قَدْ عَلَبَهُ الْوَجَعُ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ.

راجع به الر و طواسین

باری، چون روز بیست و پنجم شهر ربیع الأول یک‌هزار و چهارصد هجریه به محضر علامه طباطبائی شرفیاب شدم و سخن از آیات قرآن به میان آمد، فرمودند سوره‌های مبدوء به «ألف، لام، راء» در قرآن شش است:

۱- سوره (۱۰) یونس آیه ۱: ﴿الرَّتْلَكَ ءَايَتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾.

۲- سوره (۱۱) هود آیه ۱: ﴿الرَّكِتَبُ أَحْكَمَتْ ءَايَتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ

حَبِيرٍ﴾.

۳- سوره (۱۲) یوسف آیه ۱: ﴿الرَّتْلَكَ ءَايَتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾.

۴- سوره (۱۳) رعد آیه ۱: ﴿الرَّمَرَّتْلَكَ ءَايَتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

۵- سوره (۱۴) ابراهیم آیه ۱: ﴿الرَّكِتَبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.

۶- سوره (۱۵) حجر آیه ۱: ﴿الرَّتْلِكَ ءَايَتُ الْكِتَابِ وَقُرْءَانِ مُبِينٍ﴾.

و این شش سوره نیز لحن خاص و لهجه مخصوص دارند که مشخص است و به ترتیب پشت سر هم و با هم قرار گرفته‌اند و سوره‌های مبدو به «ط س» سه سوره است:

۱- سوره (۲۶) شعراء آیات ۱ و ۲: ﴿طَسَمَ * تَلَكَّ ءَايَتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾.

۲- سوره (۲۷) نمل آیه ۱: ﴿طَسَن تَلَكَّ ءَايَتُ الْقُرْءَانِ وَكِتَابِ مُبِينِ﴾.

۳- سوره (۲۸) قصص آیات ۱ و ۲: ﴿طَسَمَ * تَلَكَّ ءَايَتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾.

و به ترتیب پشت سر هم و با هم قرار دارند.

و سوره (۷) اعراف، مبدو به ﴿الْمَصَّ﴾ است و دارای لحن سوره‌های الف، لام، میم دار و لحن سوره ﴿صَّ﴾ هر دو است؛ چون این حروف مقطعات، در اوائل سور قرآن به طور اجمال و رمز، اشاره به تمام مطالب وارده در آن سوره دارند. پس از جهت آنکه ﴿الْمَ﴾، دارد با سوره ﴿الْمَ﴾، مشترک و لحن و لهجه آنها را دارد و از جهت آنکه «ص»، دارد لحن و لهجه سوره ﴿صَّ﴾ را دارد.

و سوره (۱۹) مریم، مبدو به ﴿كَهَيَعَصَّ﴾ است و یک سبک و لهجه مخصوص به خود دارد.

و در سوره (۵۰) ق، شکل خاصی دارد که لهجه مخصوص و لحن مختص به خود در همه قرآن دارد.

و همچنین سوره «طه» و ﴿يَسَّ﴾ گرچه بسیاری «طه» را حرف واحد گرفته و از اسامی رسول الله شمرده‌اند و همچنین در «یس» گفته‌اند که یک کلمه و از اسامی رسول الله است، و شاهد بر این، آیه مبارکه ۱۳۰ در سوره صافات ﴿سَلَّمْ عَلَیْ اِلَّا یَاسِیْنَ﴾ که ال مخفف آل است و در قرائت شاذه نیز همین آیه «آل یس» قرائت شده

است، لیکن ممکن است گفته شود که در سورهٔ «یس» یا حرف ندا و سین از اسامی رسول الله بوده باشد کما اینکه ممکن است گفته شود که مانند سایر حروف مقطعه قرآن یاء و سین دو حرف بوده و اشاره و رمزی به مطالب مطویّه در این سوره بوده باشد، و منافات ندارد که این اشاره و رمز نیز با رسول الله یک نوع اسم و یا علامتی بوده باشد کما اینکه در سورهٔ «طه» ط ه دو حرف بوده و علاوه بر اشاره به محتوای سوره یک نوع اسم و علامتی برای رسول الله بوده باشد.

و سوره (۴۲) شوری، که مبدوّ به «حمر * عسق» می شود از مزایا و لهجهٔ حوامیم دارا باشد و از لهجهٔ سورهٔ «مریم» که در مقطعات آن «عین» آمده است، و از لهجهٔ سورهٔ «یس» که در آن «سین» آمده است و از لهجهٔ سورهٔ «ق» نیز برخوردار باشد.

و به طور کلی چون حروف مقطعهٔ اجمالاً از محتوای تمام سوره خبر می دهد باید با یک حساب و نظر دقیق این سوره‌ها را مورد بررسی قرار داد، و از قیاس سور هر یک را با دیگری و با سایر سور، این مطالب را استنتاج نمود؛ گرچه این بررسی بسیار مشکل و دقیق است ولی نتایج مهمه‌ای در بر دارد، من جمله اعجاز قرآن در این لهجات مختلف و ربط این حروف با مطالب محتویّهٔ سور.

راجع به قول به تحریف

راجع به قول به تحریف قرآن فرمودند:

«این قول از محط اعتبار ساقط است؛ چون اخبار آحادی که در تحریف وارد شده است حجیت آنها متوقف بر حجیت قول امام است که آن اخبار را بیان کرده است و حجیت قول امام متوقف بر حجیت قول رسول الله است که امام را وصی و خلیفه و معصوم معرفی فرموده است و حجیت قول رسول الله متوقف بر حجیت

قرآن است که رسول الله را معصوم و امام و نبی و ولی معرفی کرده است، و اگر قائل به کم بودن یا زیادی یک حرف در قرآن مجید بشویم تمام قرآن از حجیت ساقط می شود و سقوط این حجیت، اخبار تحریف را نیز ساقط می کند.

و قرآن مجید بالاجماع حجّت است و ائمه علیهم السلام در موارد کثیری به آیات قرآن استدلال کرده و شاهد آورده اند و قائل به حجیت آن شده اند و این مسأله هیچ جای شبهه و تردید نیست.

بلی، جای بعضی از آیات عوض شده است مثل آیه تطهیر و مثل آیه (۳) و آمده در سوره مائده (۵): ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾، ولیکن تغییر محل آیه غیر از تحریف است. این قرآن بدین صورت و کیفیت در زمان ابوبکر جمع آوری شد. در روایات کثیری داریم که پس از رحلت رسول الله امیرالمؤمنین علیه السلام شش ماه در منزل نشستند و قرآن را به ترتیب نزول آیات و سور که اول آن، سوره «إقراء» بود جمع آوری کردند و سپس در عبائی گذارده و بر شتری بستند و به مسجد آوردند و فرمودند: «این است قرآن کریم که خدا بر پیغمبرش نازل فرموده است.» و سپس از مسجد به منزل آوردند؛ این است مضمون روایات عامه.

و اما در روایات خاصه وارد است که پس از آنکه حضرت شتر حامل قرآن را به مسجد آوردند عمر گفت: ما را نیازی به قرآن جمع کرده تو نیست، ما نیز پیش خود قرآن داریم؛ لذا حضرت قرآن را به منزل برگرداندند و فرمودند: «دیگر تا روز قیام قائم آل محمد این قرآن را نخواهید دید» و از آن روز به بعد آن قرآن دیده نشد.

در زمان ابوبکر که جنگ یمامه اتفاق افتاد و از قراء قرآن در آن جنگ هفتاد نفر یا چهارصد نفر کشته شدند، عمر نزد ابوبکر آمد و اصرار به جمع آوری قرآن نمود و گفت: قرآن امروزه فقط در سینه های قاریان قرآن است، اگر یک جنگ دیگر

پیش بیاید و از قُرّاء آن کشته شوند دیگر قرآن از روی زمین برداشته خواهد شد، و حتماً باید قُرّاء را جمع نموده و قرآن را تصحیف نمود؛ یعنی در مجلد قرار داده و در دَفْتین نگهداری کرد.

برای این امر زید بن ثابت را مأمور نوشتن قرآن نمودند و ۲۵ نفر از قُرّاء مهاجرین و ۲۵ نفر از قُرّاء انصار را معین کردند که هر کس آیه‌ای از قرآن با دو شاهد عادل بیاورد آن آیه را بپذیرند، لذا قرآن مشهود فعلی بدین کیفیت در زمان ابوبکر تصحیف شد؛ ولی ائمه علیهم السّلام بالاجماع دستور داده‌اند که همین قرآن را به همین کیفیت و با همین ترتیب بخوانیم و خودشان به همین ترتیب می‌خوانده‌اند و اصحاب آنها به همین ترتیب قرائت می‌نمودند.

و از أحقاف سؤال کردم، فرمودند:

«قُرّائی بوده است بین سرزمین عراق و بین سرزمین یمن که همه از بین رفته

است.»

و فرمودند:

«در قرآن مجید هر آیه که وارد می‌شد ضبط می‌شد، و اگر مثلاً دو بار یا سه بار وارد می‌شد در دو جا یا سه جا ضبط می‌شد، مگر سوره فاتحة الكتاب که به اجماع مسلمین دو بار بر پیغمبر اکرم نازل شده است، ولی یک جا نوشته شده است، و ظاهراً سوره توحید هم همین طور است؛ یعنی دو بار نازل شده و یک جا نوشته شده است.»

راجع به طیّ الأرض و قالیچه حضرت سلیمان

راجع به طیّ الأرض فرمودند:

«حقیقت آن پیچیدن زمین در زیر گام راه رونده است.»

فرمودند: برادر مرحوم ما آقای سید محمد حسن قاضی، یکروز به وسیله

شاگردی که داشت و احضار ارواح می نمود (نه با آئینه یا با میز سه گوشه، بلکه دستی به چشم خود می کشید و فوراً احضار می کرد) از روح مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - راجع به طی الارض سؤال کرده بود؛ مرحوم قاضی در جواب فرموده بودند: طی الارض شش آیه از اول سوره طه است:

﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن تَخْشَى * تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى * الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى * لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى * وَإِن تَجَهَّرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.

من عرض کردم: مراد از این آیات چیست؟ آیا مرحوم قاضی خواسته اند به طور رمز صحبت کنند و مثلاً بگویند طی الارض به اتصاف به صفات الهیه حاصل می شود؟

فرمودند: نه، برادر ما مردی باهوش و چیز فهم بود، و طوری مطلب را بیان می کرد مثل آنکه دستور العمل برای طی الارض را خودش از این آیات فهمیده است، و این آیات بسیار عجیب است به خصوص آیه: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾؛ چون این آیه تمام اسماء را در وجود مقدس حضرت پروردگار جمع می کند و مانند جامعیت این آیه در قرآن کریم نداریم.

فرمودند: مرحوم قاضی (ره) همیشه در ایام زیارتی از نجف اشرف به کربلاء مشرف می شد و هیچ گاه کسی ندید که او ماشین سوار شود، و از این سرّ احدی مطلع نشد جز یک نفر از کسبه بازار ساعت (بازار بزرگ) که مرحوم قاضی را در مشهد مقدس دیده بود و از ایشان اصلاح امر گذرنامه خود را خواسته بود و ایشان هم اصلاح کرده بودند؛ آن مرد چون به نجف آمد افشاء کرد که من آقای قاضی را در مشهد دیدم و مرحوم قاضی خیلی عصبانی شدند و گفتند: همه می دانند که من

در نجف بودم و مسافرتی نکرده‌ام.^۱

[در کیفیت عمل قالیچه حضرت سلیمان]

برادر ما به وسیله شاگردش از حضرت قاضی - رحمة الله علیه - سؤال کرده بود که آیا قالیچه حضرت سلیمان که حضرت روی آن می‌نشست و به مشرق و مغرب عالم می‌رفت روی اسباب ظاهریه ساخته بود یا از مبدعات الهیه بود و هیچ‌گونه با اسباب ظاهریه ربطی نداشت؟

آن شاگرد چون از مرحوم قاضی (ره) سؤال کرده بود ایشان فرموده بودند:

«فعلاً چیزی در نظرم نمی‌آید ولیکن یکی از موجوداتی که در زمان حضرت

۱- اقول: این قضیه را سابقاً برای بنده دوست معظم آقای حاج سید محمد رضا خلخالی از پسر عموی خود آقای حاج سید علی خلخالی نقل کرده بودند با این متمم که چون آن مرد کاسب از مشهد مقدس به نجف اشرف مراجعت نمود به رفقای خود گفت که گذرنامه مرا در مشهد حاج میرزا علی آقای قاضی درست کرد و آنها گفتند ایشان در نجف بودند و مسافرت نکرده‌اند و آن مرد خودش نزد آقای قاضی آمد و داستان را گفت، مرحوم قاضی انکار کرد.

آن مرد نزد فضیلابی نجف مانند حاج سید علی خلخالی و حاج شیخ محمد تقی آملی و آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و نظائرهم آمد و داستان را گفت. آنها به نزد مرحوم قاضی آمدند و بازگو کردند و مرحوم قاضی انکار کرد، و آنها با اصرار زیاد مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها جلسه اخلاقی ترتیب داده و درس اخلاق بگوید.

و در آن زمان که مرحوم قاضی بسیار گمنام بود و از حالات او احدی خبر نداشت قول داد برای آنها درس اخلاق بگوید و جلسه درس اخلاق ترتیب داد که همین افراد که ردیف اول شاگردان قاضی بودند در آن جلسه شرکت می‌کردند، و سپس در ردیف و سری دوم علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - و حضرت حاج سید هاشم حدّاد و آقای سید حسن مسقطی و آقای سید احمد کشمیری شرکت داشتند، و در ردیف سوم آقای حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی و آقای حاج شیخ عباس قوچانی و غیرهم.

سلیمان بودند و در این کار قالیچه تصدی داشتند الآن زنده‌اند، می‌روم و از او می‌پرسم.»

در این حال مرحوم قاضی روانه شدند و مقداری راه رفتند تا آنکه منظره کوهی نمایان شد؛ چون به دامنه کوه رسیدند یک شبیحی در وسط کوه که شباهت به انسان داشت دیده شد، مرحوم قاضی از آن شبیح سؤال کرده و مقداری با هم گفتگو کردند که آن شاگرد از مکالماتشان هیچ نفهمید. ولی چون مرحوم قاضی برگشتند گفتند:

«می‌گویند از مُبدعات الهیه بوده و هیچ اسباب ظاهریه در آن دخالتی نداشته است.»

[شواهدی بر طیّ الارض داشتن مرحوم قاضی]

اقول: راجع به طیّ الارض داشتن مرحوم قاضی دو شاهد دیگر موجود است:

اول: آنکه حضرت علامه طباطبائی و آقای حاج شیخ عباس قوچانی هر دو فرمودند که:

عادت مرحوم قاضی در ماه‌های مبارک رمضان این بود که ساعت چهار از شب گذشته در منزل، رفقای خود را می‌پذیرفتند و مجلس اخلاق و موعظه ایشان تا ساعت شش از شب گذشته طول می‌کشید، در دهه اول و دوم چنین بود ولی در دهه سوم ایشان مجلس را تعطیل می‌کرد و تا آخر ماه رمضان هیچ کس ایشان را نمی‌دید و معلوم نبود کجا هستند؟! چهار عیال داشت در منزل آنها نبود، در مسجد سهله و مسجد کوفه که بسیاری از شب‌ها بیتوته می‌نمود نبود.

دوم: آنکه آقای قوچانی فرمودند:

یک سفر زیارتی ایشان به کربلا آمده بودند، در موقع مراجعت با هم تا

محلّ توقّف سیارات آمدیم، ازدحام جمعیت برای سوار شدن به نجف بسیار بود به طوری که مردم در موقع سوار شدن از سر و دوش هم بالا می‌رفتند، مرحوم قاضی که دید چنین است با کمال خون‌سردی به کنار گاراژ رفته و پشت به دیوار روی زمین نشست و مشغول جیگاره کشیدن شد؛ ما مدّتی در کنار ماشین‌هایی که می‌آمدند و مسافری را سوار می‌کردند صبر کردیم، بالأخره با هر کوششی بود خود را به داخل سیّاره‌ای انداختیم و آمدیم به نجف و از مرحوم قاضی خبری نداشتیم.

ملاقات آقای حاج سید احمد کربلایی با درویش

حضرت علامه طباطبائی نقل کردند از مرحوم قاضی از مرحوم حاج سید احمد کربلایی که او می‌گفت:

در سفری به یک درویش روشن ضمیر برخورد کردم، او به من گفت: من مأموریت دارم شما را از دو چیز مطلع کنم، اوّل: کیمیا، دوّم: آنکه من فردا می‌میرم شما مرا تجهیز نموده و دفن نمائید.

مرحوم آقا سید احمد در جواب فرموده بود:

اما من به کیمیا نیازی ندارم و اما تجهیزات شما را حاضریم. فردا آن درویش فوت می‌کند و مرحوم حاج سید احمد تجهیزات او را متکفّل می‌شود.

راجع به حقیقت طیّ الارض

عرض کردم بالأخره حقیقت امر طیّ الارض مجهول و عویص مانده است؛ چون در طیّ الارض انسان سائر، زمین را طیّ نمی‌کند که مثلاً سرعتش زیاد گردد و بلافاصله یا با فاصله اندک به مقصد برسد، و نیز ماده خود را در مبداء اعدام نمی‌کند و در مقصد خلق کند، بلکه زمین در زیر پای او پیچیده می‌شود و با این طیّ و

پیچیدگی در زمان بسیار کوتاهی به مقصد می‌رسد، و در اینجا اشکال واضح وجود دارد، زیرا:

اولاً: ما می‌بینیم وضع زمین تغییر نمی‌کند، هر چیز به جای خود بوده و هست، مردم هر کدام در محل خود هستند، و فقط این درنوردیدگی و پیچیدگی نسبت به شخص سائر صورت می‌گیرد، و با فرض اینکه امر واقعی و حقیقی بوده (نه توهمی و تخیلی) معقول نیست که جسمی و ماده‌ای حرکت کند، و اضافه و نسبتش را با تمام موجوداتی که با آنها اضافه و نسبت دارد تغییر ندهد.

و علاوه ممکن است در آن واحد دو طی الارض در دو جهت متعکس صورت گیرد، پس لازمه این تصور حرکت ماده در دو جهت مختلف است و تغییر وضعی و نسبت همه اجسام ذی اضافه در دو تغییر متعکس؛ و هذه من المستحیلات العقلیه.

و ثانیاً: خود شما در مبحث اعجاز انبیاء در تفسیر المیزان فرموده‌اید که اعجاز امر مخالف طبیعت و قانون ماده نیست و سنن و علل و معلولات را باطل نمی‌کند، بلکه اعجاز موجب تسریع تأثیر علل در معلولات می‌گردد؛ مثلاً عصای حضرت موسی علیه السلام برای آنکه زنده گردد و ازدها شود روی سلسله مراتب علل طبیعیّه باید چندین هزار سال بگذرد ولی در اثر اعجاز این سلسله علل به مجرد اراده خدا یا رسول خدا فوراً کار خود را می‌کنند و معلول و نتیجه در خارج تحقق می‌یابد، ولی در طی الارض چنین تصویری نمی‌شود که موجودات بتوانند وضع اولیه خود را با سائر نگاه دارند.

حضرت علامه بعد از تأمل مدیدی (أطرق ملیاً) جواب دادند که طی الارض از خوارق عادات است.

عرض کردم: که خرق عادت مسلم و صحیح، ولی اشکال در استحاله عقلیه است، مانند عبور انسان با بدن مادی و جسم طبیعی از دیوار و یا از سقف اطاق

بدون پارگی و شکاف دیوار و سقف و عدم تحقّق خرق و التیام، با اینکه بزرگان از اهل معرفت می‌گویند اشکالی ندارد و واقع می‌شود.

در جواب فرمودند: بلی اشکال ندارد و شاهد آنکه: در مجلسی برای آنکه نشان دهند که آجانین از در بسته وارد می‌شوند و اشیائی را که بخواهند ببرند می‌برند، در صندوقی را که در آن بقچه رخت و لباس بود مقفل کردند و علاوه یک انسان چاق و قویّ الهیکلی هم روی صندوق نشست، در عین حال فوراً دیدند بقچه‌های لباس در بیرون صندوق است و چون در صندوق را باز کردند دیدند صندوق خالی است، و معلوم شد در آن واحد آجانین بقچه‌ها را بیرون آورده‌اند و این قضیه چشم بندی نبوده است.

عرض کردم: بالأخره جواب حلّی داده نشد و مسأله با تمام اشکالات در موطن خود باقی است.

فرمودند: خرق عادت است.

عرض کردم: آیا ابوعلی سینا در مسأله طیّ الارض تحقیقی فرموده و تحلیلی به عمل آورده است؟ چون ابن‌سینا از حکمائی است که دنبال علل مسائل مادّی خوب می‌گردد.

فرمودند: جائی ندیدم که بوعلی بحثی در طیّ الارض کرده باشد، ولی بوعلی خارق عادات را قبول دارد و معجزات انبیا را تصدیق دارد. و در مسأله تخت بلقیس در آیه ۴۰ از سوره نمل (۲۷) خدا می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي﴾.

در اینجا مراد از ارتدادِ طَرْف، چشم بر هم زدن نیست؛ چون معنای طَرْف، پلک چشم نیست، و علاوه باید بفرماید: «فلما لم يرتدّ اليه طرفه رآه مستقرًّا عنده» بلکه طَرْف به معنای نگاه کردن با گوشه چشم است و مراد این است که قبل از آنکه

نگاهت برگردد، (یعنی شعاع بَصَرَت که از چشم خارج می‌شود و به اشیاء می‌افتد و به واسطه قاعده انعکاس و شکستگی نور بر می‌گردد و از آن اشیاء به چشم می‌خورد و بدین جهت إِبصار متحقق می‌گردد، یعنی قبل از آنکه چیزی را که می‌خواهی ببینی، ببینی، یعنی در مدتی سریعتر از سرعت نور که پنجاه هزار فرسخ در یک ثانیه است) من تخت بلقیس را می‌آورم، و لذا دیگر قرآن نمی‌گوید تخت را آورد، بلکه می‌فرماید: «چون حضرت سلیمان تخت را در نزد خود دید» یعنی پس از این مکالمه با کسی که دارای علمی از کتاب بود، ناگهان تخت را مستقر در نزد خود یافت؛ و این قسم آوردن به طی الارض بوده است.^۱

راجع به طی الارض

در روز سه‌شنبه، دوم شهر ربیع الثانی ۱۴۰۰ هجریه قمریه، که به محضر حضرت استادنا الاکرم علامه طباطبائی - مد ظله العالی - شرفیاب شدم عرض کردم: آیا طی الارض عبارت از اعدام جسم و بدن در مکان اول و احضار و ایجادش در مکان مقصود نیست؟ به طوری که صاحب طی الارض با اراده الهیه و ملکوتیه‌ای که به او افاضه شده است در آن واحد خود را در محل منظور احضار و ایجاد کند؟ فرمودند: گویا همین‌طور باشد.

عرض کردم: گویا این‌طور است یا واقعاً چنین است؟

فرمودند: واقعاً این‌طور است.

عرض کردم: بنابراین چند مسأله مطرح می‌گردد:

۱- باید طی الارض اختصاص به نفوس قدسیه الهیه داشته باشد و تا افراد به معرفت نفس که ملازم معرفت ربّ باشد نرسیده باشند و تصرف در مواد کاینات نمایند، نتوانند طی الارض کنند؛ پس بنابراین طی الارضی که از افراد غیر کامل

۱- جنگ ۷، ص ۱۸۳ الی ۱۹۶.

احیاناً نقل شده است چه محملی دارد؟

فرمودند: از افراد غیر کامل نقل نشده است و حتماً مباشرین آن از وارستگان و واصلانند.

۲- چه بسا دیده شده است چنانچه در روایات آمده و شواهد تاریخی نیز حاکی است که بعضی از وارستگان و واصلان، دیگران را نیز با معیت خود به طرف مقصود با طیّ الأرض برده‌اند، در این صورت باید گفت که نفس ملکوتی و خلاقه آنان قادر بر ایجاد اجسامی غیر از خود نیز در محلّ منظور می‌باشد. فرمودند: همین‌طور است.

۳- افرادی که طیّ الأرض آنها قدری طول می‌کشد مثلاً پنج دقیقه یا ده دقیقه یا بیشتر می‌باشد، چگونه طیّ الارض آنها انجام می‌گیرد؟ فرمودند: چون کاملاً به مقام کمال نرسیده‌اند طیّ الارض آنها ناقص است و برای خلاقیت ابدان در محلّ منظور احتیاج به صرف وقت و اِعمال قوّه بیشتری دارند. مانند طیّ الارض اجانبین که معمولاً طول می‌کشد و راجع به آوردن تخت بلقیس در قرآن کریم وارد است: ﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ اَنَا اَتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ﴾^۱ و این البته مستلزم زمانی است گرچه زمان خیلی باشد.

۴- راجع به طیّ الارض بنا بر این فرضیه، دیگر چه نیازی به التزام ترتیب سلسله علل و معلولات طبیعی مانند اعجاز انبیاء و خوارق عادات است؟ بلکه می‌توان گفت: با یک اراده الهیه کُن، یکون می‌گردد، (بدون پیمودن ذرات جسم با حرکت جوهریه سریع سلسله مراتب لازمه خود را) جسم اوّل در آن زمان و در آن مکان و با آن مشخصات، جسم ثانی می‌گردد در زمان دیگر و مکان دیگر و با

۱- سوره النمل (۲۷) صدر آیه ۳۹.

مشخصات دیگر؛ و همین‌طور در داستان معجزات و خوارق عادات.

فرمودند: بلی این‌طور می‌شود گفت.^۱

[به کربلا رفتن عیال علامه طباطبائی روز عاشورا از تبریز در حال

[مکاشفه]

عیال سابق ما که خدایش رحمت کند، زنی بسیار بزرگوار و مؤمن بود. ما با ایشان ده سال در نجف اشرف که برای تحصیل مشرف بودم ایام عاشورا برای زیارت به کربلا می‌آمدیم، و پس از ده سال که به تبریز مراجعت کردیم ایشان در تبریز در روز عاشورا در منزل نشسته و مشغول خواندن زیارت عاشورا بود؛ می‌گوید:

«ناگهان دلم شکست و با خود گفتم: ده سال در کنار مرقد مطهر حضرت اباعبدالله الحسین در روزهای عاشورا بودیم و امروز از این فیض محروم! یک مرتبه دیدم که در حرم مطهر در زاویه بین بالاسر و رو به رو ایستاده‌ام و رو به قبر مطهر مشغول خواندن زیارتم و حرم و خصوصیات کماکان، ولی چون روز عاشورا بود و مردم غالباً برای تماشای دسته و سینه‌زنان می‌روند فقط در پائین پا مقابل قبر سایر شهداء چند نفری ایستاده و بعضی از خدام برای آنها مشغول خواندن زیارتند؛ این صحنه که تمام شد دیدم در خانه خود نشسته و در همان محل مشغول خواندن بقیه زیارت هستم.»

گرچه ممکن است این واقعه مکاشفه‌ای بوده و فقط در عالم خیال صورت گرفته باشد.

ایشان از بنات اعمام ما بودند، دختر مرحوم آقای حاج میرزا مهدی آقا که آقای حاج میرزا مهدی با پنج برادر خود (حاج میرزا محمد مهدی آقا، و آقا حاج

۱- جنگ ۷، ص ۲۰۳ الی ۲۰۷.

میرزا علی آقا، و آقای حاج میرزا کاظم آقا^۱ و غیرهم) پسران مرحوم آقای حاج میرزا یوسف آقای تبریزی بوده‌اند. - انتهی کلام علامه استاد.

راجع به کعبه یهود و نصاری

پرسیدم: علت چیست که نصاری رو به مشرق نماز می‌خوانند و یهود رو به صخره بیت المقدس؟ و این صخره تاریخچه‌اش چیست؟ و می‌گویند سابقاً معلّق بوده است و در این صورت چرا اطراف آن دیوار کشیده‌اند؟

فرمودند: دیوار کشیدن به دور این صخره مُریب است؛ چون اگر این صخره به اعجاز معلّق بود برای ارائه و سند اعجاز خوب بود همین‌طور معلّق بماند، نه آنکه بر دور آن دیواری کشند! و معروف است که یهود به سمت مغرب نماز می‌خوانند، البته در این اماکن مسکونه معروفه مانند عراق و حجاز؛ و لذا در روایت وارد است که: «نصاری به مشرق نماز می‌خوانند و یهود به طرف مغرب و اسلام که دین وسط است نه به مشرق و نه به مغرب بلکه به سمت مستقیم نماز می‌خوانند.»

پرسیدم مرحوم شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة در مقدمه کتاب، صفحه ۲۳ سطر ۴، می‌گوید: «و أَيْضًا قَدْ تَوَاتَرَ أَنَّ عِلْمَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ بَعْضُهُ أَوْ أَكْثَرُهُ وَصَلَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ السَّابِقِينَ.» - انتهی. کیف يتصور هذا المعنى؟

فرمودند: ظاهراً وجهی ندارد چون رسول خدا در ظاهر با هیچ یک از انبیاء و اوصیاء سابقین هم‌زمان نبوده و ملاقات نکرده است؛ بلی، در عالم باطن این معنی متصور است که بعضی از علوم خود را از سابقین به واسطه پرسش و گفتگو از آنها اخذ نموده باشد، و شاهد بر این آیه (۴۵) از سوره زخرف: ﴿وَسَأَلْنَا مِنْ

۱- مرحوم حاج میرزا کاظم آقا، داماد مظفرالدین شاه بوده و برادر کوچک‌تر از ایشان نامش حاج میرزا رضا آقا بوده است.

قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ؟ و از این آیه استفاده می شود که راه مکالمه و مسأله رسول خدا با انبیاء باز بوده است.^۱

سؤالات از حضرت علامه طباطبائی مدّظله

در سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۵ وارد است:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلِّمْنَا لَكَ مَا تَشَاءُ وَارْحَمْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾

در جلد ۱۲، صفحه ۲۷، از بحار الأنوار، طبع آخوندی، از تفسیر مجمع البیان

حکایت می کند که فرموده است:

﴿إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ﴾ ای: اقتدوا بإبراهیم فی کلّ أمورهِ إلا فی هذا القول؛ فلا تقتدوا به فیه. فإنّه علیه السلام إنّما استغفر لأبيه عن موعده وَعَدَهَا إِيَّاهُ بِالْإِيْمَانِ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ.

من از علامه طباطبائی - مدّظله - سؤال [کردم] که: از این کلام استفاده می شود که در کلام حضرت ابراهیم درباره وعده استغفار به سرپرست خود آذر، حزانت و منقصتی بوده است که در قرآن این عمل را از اسوه حسنه استثناء فرموده است.

در جواب فرمودند: گرچه این وعده استغفار فقط ﴿عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ﴾^۲ بوده است و سپس حضرت ابراهیم تبرّی جست، ولی در عین حال در حال کفر

۱- جنگ ۷، ص ۱۹۶.

۲- سوره التوبة (۹) قسمتی از آیه ۱۱۴.

خوب نیست و عده استغفار به کافر داده شود مطلقاً؛ و لذا خدا در این آیه حتی از نظیر این نوع استغفار خاص که ﴿عَنْ مَوْعِدَةٍ﴾ هم بوده است مؤمنین را بر حذر داشته است؛ و لذا در سوره توبه (۹) آیه ۸۴ رسول خدا را از دعا بر آنها و قیام بر قبر آنها بر حذر داشته است:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۚ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ﴾.

و در همین سوره در آیه ۸۰ می فرماید:

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

و مسلماً آذر پدر حضرت ابراهیم نبوده است؛ چون قرآن صراحت دارد بر آنکه حضرت ابراهیم برای آذر استغفار نکرد، بلکه تبری جست هنگامی که ﴿تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ﴾^۱، ولیکن ابراهیم (طبق آیه ۴۱ از سوره (۱۴) ابراهیم) برای والدین خود طلب مغفرت نمود: ﴿رَبَّنَا آغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾؛ پس آذر والد ابراهیم علیه السلام نبوده است.

عرض کردم در جلد ۱۲، صفحه ۲۹، از بحار الأنوار، طبع آخوندی، از تفسیر علی بن ابراهیم با اسناد خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت می کند که فرموده اند: «لِيُهِتِنَّاكُمُ الْإِسْمُ، قلت: ما هو جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قال: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾^۲ و قوله: ﴿فَأَسْتَغْنَهُ الَّذِي مِنَ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾^۳ فليُهِتِنَّاكُم

۱- سوره التوبة (۹) قسمتی از آیه ۱۱۴.

۲- سوره الصافات (۳۷) آیه ۸۳.

۳- سوره القصص (۲۸) قسمتی از آیه ۱۵.

الإسم» معنای این دو روایت چیست؟ زیرا که مراد از ﴿شِيعَتِهِ﴾ در آیه اول شیعۀ

نوح و مراد از ﴿شِيعَتِهِ﴾ در آیه دوم شیعۀ حضرت موسی است؟

فرمودند: ظاهراً مراد این است که چون لفظ شیعۀ در قرآن استعمال شده است و نسبت تشییع را به شیعۀ نوح و موسی داده است، لذا این اسم، اسم مبارکی است که شما شیعیان نیز خود را شیعه می‌نامید.

عرض کردم: بسیاری از انبیاء مانند حضرت موسی و عیسی و الیسع و یونس و داود و سلیمان از ذریه حضرت ابراهیم بوده‌اند و با آنکه مسلماً از حضرت اسماعیل نبوده‌اند لذا باید حتماً از حضرت اسحاق باشند و چون از حضرت اسحاق فقط یعقوب به وجود آمد لذا باید از نسل یعقوب و همگی از بنی اسرائیل باشند (چون اسرائیل لقب یعقوب است) و از طرفی می‌دانیم که از اولاد یوسف بن یعقوب کسی پیغمبر نشد پس باید این پیغمبران از سایر اولاد یعقوب باشند؛ حال این سؤال پیش می‌آید که طبق بعضی از روایات خداوند به واسطه ترک اولائی که از حضرت یوسف به وقوع پیوست (چون پادشاه شد و بر تخت نشسته بود، و پدر و مادر با برادران از کنعان وارد مجلس شدند در پیش پای آنان بلند نشد، و یا چون پدرش یعقوب خواست سوار اسب بشود حضرت یوسف زودتر سوار شد) نسل پیامبری را از او برداشت و چگونه در اولاد یهودا برادر بزرگ و سایر برادران یوسف قرار داد با آنکه آنها جنایتی عظیم مرتکب شدند و برادر خود یوسف را به چاه انداخته و پدر پیر خود را به فراقش مبتلا کردند؟!

جواب فرمودند: حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ؛ همان ترک اولی برای یوسف با آن مقام و منزلت خاص الهی شاید از به چاه انداختن مهم‌تر باشد، و ثانیاً: حضرت یوسف با آنکه طبق نص قرآن از مخلصین است (آیه ۲۴ از سوره (۱۱) یوسف) و برای مخلصین گناه متصور نیست، می‌توان به استناد این آیه از قرآن آن روایات را طرح نمود و آنها را مجعول دانست؛ ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَا

بُرْهَنَ رَبِّهِ ۚ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۳۴﴾

راجع به عمومیت دعوت پیامبران اولوالعزم

راجع به عمومیت دعوت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آیاتی در قرآن مجید وارد است مانند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾، (سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۸) و مانند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾، (سوره انبیاء آیه ۱۰۷) [و مانند]:

﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي ۚ وَيُمِيتُ فَمَا مُمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ ۚ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾، (سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۸) و مانند:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾، (سوره (۴) نساء آیه ۴۱) و مانند خطابات قرآنیه:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ و نظیر آیه ۴۴ از سوره (۱۴) ابراهیم:

﴿وَأُنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾ و آیه ۵۲ از همین سوره:

﴿هَٰذَا بَلَّغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ ۚ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو

الْأَلْبَابِ﴾؛ و از روش رسول الله و دعوت تمام افراد بشر را به دین اسلام و نوشتن نامه برای ملک روم و ایران و حبشه و سایر نقاط از هر طائفه و ملت و ضوح این معنی کالشمس فی رابعة النهار است. البته در قبال این آیات دیگری هست که موهم اختصاص دعوت باشد مانند:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾، (سوره (۶۲)

جمعه آیه ۲) و مانند:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾،
(سوره (۱۰) یونس آیه ۴۷) و مانند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾، (سوره (۱۴) ابراهیم آیه ۴) ولیکن با نصوصیتِ عمومیّت دعوت رسول الله از آیات فوق، ایهام این آیات به اختصاص دعوت مردود است.

و اما راجع به حضرت موسی و عیسی علی نبینا و آله و علیهما السلام آیاتی در قرآن مجید وارد است که ظاهر در اختصاص دعوت آنها به بنی اسرائیل است؛ مانند آیه ۵ از سوره (۱۴) ابراهیم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيِّمِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾، و مانند آیه ۵ و ۶ از سوره (۶۱) صف:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَنْقَوْمِ لِمَ تَأْتُونِنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ * وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ * - الآية، و أصرح از این آیه گفتار مادرش حضرت مریم است در سوره (۳) آل عمران آیات ۴۷ تا ۴۹:

﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ و دیگر آنکه در آیات قرآنیّه خطابات حضرت موسی با بنی اسرائیل است.

و همچنین در شریعت حضرت موسی و عیسی حجّ تشریح نشده است و

حال آنکه اگر جهانی بود باید به دنبال دعوت و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام که جهانی است حجّ تشریح شده باشد، و اگر کسی در شریعت آن دو پیامبر بزرگ مطالعه کند می‌بیند که در عین دعوت به توحید احکام خاصه‌ای دارند که هیچ مناسبت با شریعت اسلام و حضرت ابراهیم ندارد.

ولیکن از آنجائی که طبق آیه قرآن ﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ (سوره ۲۰) طه، آیه ۴۳) حضرت موسی فرعون و قبطیان را که ساکن مصر بودند دعوت به شریعت نمود و حال آنکه مسلماً آنها از بنی اسرائیل نبودند که سبطیان هستند، (و یهود و نصاری را که در بلاد عرب از اعراب در مکه و مدینه و حبشه و سایر نقاط بودند و مسلماً از بنی اسرائیل نبودند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آئین آنها را رسمی می‌شناخت و با آنها معامله اهل کتاب می‌نمود) و حال آنکه اگر شریعت موسی و عیسی اختصاص به بنی اسرائیل داشت باید تدین اعراب قبل از اسلام به دین یهود و نصاری غلط باشد و مورد امضای رسول الله قرار نگیرد. رسول اکرم با نصارای نجران آماده و اعلان مباحله کردند و تمام آنها عرب بودند.

و اما آئین حجّ گرچه از سنن حضرت ابراهیم است ولی حضرت ابراهیم آن را فقط برای خصوص اعراب تشریح فرمودند، نه برای همه اقطار و قلمرو نبوت خود، و برای ساکنین فلسطین تشریح نفرمود و الا این سنت الهیه را قطعاً حضرت اسحاق و یعقوب و پیامبران دیگر از بنی اسرائیل انجام می‌دادند، و لذا این سنت در حضرت اسماعیل و اولادش باقی ماند که در ناحیه عرب زمین، سکنی داشتند، و ما نه ثبوتاً و نه اثباتاً دلیلی برای لزوم تشریح عمومیت حجّ در زمان حضرت ابراهیم نداریم.

و اما آیه مبارکه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾^۱ بیشتر از این دلالت

۱- سوره ابراهیم (۱۴) صدر آیه ۴.

ندارد که هر پیغمبری که برانگیخته می شده است با زبان قوم خود تکلم می نموده است و اما دعوتش اختصاص به قوم خود داشته باشد از کجا استفاده می شود؟

راجع به آقا سید احمد کربلایی رضوان الله علیه

حضرت علامه استادنا الأعظم طباطبائی - مدّ ظلّه - فرمودند: مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - می فرمودند که: استاد ما مرحوم آقای سید احمد کربلایی - رحمة الله علیه - می فرمود:

ما پیوسته در خدمت مرحوم آیه الحقّ آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - بودیم و آخوند صد در صد برای ما بود؛ ولی همین که آقای حاج شیخ محمد بهاری با آخوند روابط آشنائی و ارادت را پیدا نمود و دائماً در خدمت او تردد داشت، آخوند را از ما دزدید.

[راجع به مکاتبات و مباحثات آقا سید احمد کربلایی با آقا شیخ محمد

حسین اصفهانی رضوان الله علیهما]

و دیگر می فرمودند: در مکاتبات و مباحثاتی که در قضیه تشکیک در وجود و وحدت در وجود، بین دو عالم بزرگوار آقای حاج سید احمد کربلایی و آقای حاج شیخ محمد حسین اصفهانی - رضوان الله علیهما - صورت گرفت و بالأخره مرحوم حاج شیخ قانع به مطالب عرفانیّه توحیدیّه آقا سید احمد نشدند، یکی از شاگردان مرحوم قاضی به نام آقای سید حسن کشمیری که از هم دورگان آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و آقا سید حسن مسقطی و آن ردیف از تلامذه مرحوم قاضی بود، بنای مباحثه و مکالمه را با مرحوم حاج شیخ محمد حسین باز کرد و آن قدر بحث را بر اساس استدلالات و براهین مرحوم حاج سید احمد تعقیب کرد که حاج شیخ را ملزم به قبول نمود.

[داستان میهمان بیدارعلی]

و دیگر فرمودند: داستانی عجیب در تبریز در زمان طفولیت ما صورت گرفت: درویشی بود در تبریز که پیوسته با طبرزین حرکت می‌کرد، مرد لاغر اندام، گندم‌گون چهره و جذابی بود به نام بیدارعلی، و عیالی داشت و از او یک پسر آورده بود که اسم او را نیز بیدارعلی گذارده بود؛ این درویش پیوسته در مجالس و محافل روضه و خطابه حاضر می‌شد و دم در رو به مردم می‌ایستاد و طبرزین خود را بلند نموده و می‌گفت: بیدار علی باش! و من خودم کراراً در مجالس او را دیده بودم.

یک شب یکی از دوستان بیدارعلی پاسی که از شب گذشته بود به منزل وی برای دیدار او آمد، بیدارعلی در منزل نبود، زن از میهمان پذیرائی کرد و تا موقع خواب، بیدارعلی نیامد و بنا شد آن میهمان در آن شب در منزل بماند؛ پسر بیدارعلی که او نیز بیدارعلی و طفل بود در رختخواب خود در گوشه اطاق خوابیده بود، میهمان در همان اطاق در فراش خود خوابید و زن در اطاق دیگر خوابید و اتفاقاً در را از روی میهمان قفل کرد.

میهمان در نیمه شب از خواب برخاست و خود را به شدت محصور در بول دید، از جای خود حرکت کرد که بیاید بیرون و ادرار کند دید در بسته است! هرچه در را از پشت کوفت خبری نشد و هرچه داد و فریاد کرد خبری نشد! و از طرفی خود را به شدت محصور می‌دید، بیچاره شد و با خود گفت: این پسر را در جای خود می‌خوابانم و خود در جای او می‌خوابم و ادرار می‌کنم تا صبح که شود بگویند این ادرار طفل بوده است. آمد و طفل را برداشت و در جای خودش گذاشت و به مجرد آنکه طفل را گذاشت طفل تغوّط کرد و رختخواب را به کلی آلوده نمود.

میهمان در رختخواب طفل خوابید و شب را تا به صبح نیارامید از خجالت آنکه فردا که شود و رختخواب مرا آلوده ببینند چه خواهند گفت؟! و چه آبرویی

برای من باقی خواهد ماند؟! و من با چه زبانی شرح این عمل خطا و خیانت‌بار خود را که منجر به خطای بزرگتر شد بازگو نمایم.

صبح که در اطاق را زن گشود که میهمان برای وضو و قضاء حاجت بیرون آید میهمان سر خود را پائین انداخته و یکسره از منزل خارج شد، بدون هیچ خداحافظی! و پیوسته در شهر تبریز مواظب بود که به درویش بیدارعلی برخورد نکند و رویاروی او واقع نشود، لذا هر وقت در بازار از دور بیدارعلی را می‌دید به گوشه‌ای می‌خزید و یا در کوچه‌ای و دگانی مخفی می‌شد تا درویش بیدارعلی بگذرد.

اتفاقاً روزی در بازار مواجه با بیدارعلی شد و همین که خواست مخفی شود بیدارعلی گفت: گدا! گدا! من حرفی دارم: (گدا به اصطلاح ترک‌های آذربایجانی به افراد پست و در مقام ذلت و فرومایگی می‌گویند) در آن شب که در رختخواب تغوّط کردی چرا مثل بیجه‌ها تغوّط کردی؟

میهمان شرمنده گفت: سوگند به خدا که من تغوّط نکردم و شرح داستان را مفصلاً گفت - انتهی کلام استاد علامه^۱.

اقول: شاید این حکایت بسیار آموزنده باشد و آن اینکه هرکسی بخواهد گناه خود را به گردن دیگری بیندازد خداوند او را مبتلا به شرمندگی بیشتر می‌کند؛ چون همان‌طور که آبرو نزد انسان قیمت دارد آبروی دیگران نیز محترم و ذی‌قیمت است، و هیچ کس نباید آبروی انسان محترم دیگری را فدای آبروی خود کند، و الغاء گناه از گردن خود و القاء آن را به گردن دیگری در عالم کون و واقع و متن حقیقت عملی مذموم و غلط است، و انسان همیشه باید متوجّه باشد که نظام کون بیدار است و عمل خطای انسان را بدون واکنش و عکس‌العمل نخواهد گذاشت.

۱- این حکایت آموزنده در مهر تابان، ص ۳۳۷ نیز آمده است.

تدریس علامه طباطبائی مدّ ظلّه اسفار را در حوزه قم [و بیان تفأل عجیب

به دیوان حافظ]

در روز بیست و سوم شهر ربیع الثانی ۱۴۰۰ هجریه قمریه که به محضر مبارک استادنا المکرّم آقای طباطبائی - مدّ ظلّه - مشرفّ شدم ضمن بیان استخاره و تفأل به قرآن کریم که فرمودند هر دو منصوص و در روایات وارد شده است، فرمودند: فال با دیوان حافظ به تجربه رسیده است که بسیار عجیب است و برای این موضوع دو مورد از تفأل خود بیان کردند.

اول: فرمودند وقتی من از تبریز به قم آمدم و درس اسفار را شروع کردم و طلاب زیادی قریب به صد نفر در مجلس درس حاضر می شدند، حضرت آیه الله بروجردی - رحمة الله علیه - /اولاً دستور دادند که شهریه طلابی که به درس اسفار می آمدند قطع کنند! و بر همین اساس من متحیر شدم که خدایا چه کنیم! اگر شهریه طلاب قطع شود این افراد بی بضاعت که فقط ممرّ معاششان شهریه است چه کنند؟! و اگر من تدریس اسفار را ترک کنم لطمه به سطح علمی و عقیدتی طلاب خواهد خورد.

بالآخره یک روز که به حال تحیر در اطاق راه می رفتم چشمم به دیوان حافظ افتاد که روی کرسی اطاق بود؛ آن را برداشتم و تفأل زدم که چه کنم، آیا تدریس اسفار را ترک کنم یا نه؟ این غزل آمد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها

توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم

تا آخر غزل.

ثانیاً همان روز یا روز بعد آقای حاج احمد، خادم خود را در منزل ما فرستادند و بدین گونه پیغام کرده بودند که: ما در زمان جوانی در اصفهان نزد مرحوم جهانگیرخان اسفار می خواندیم ولی مخفیانه، چند نفر بودیم و در خُفیه به درس ایشان می رفتیم! و اما درس اسفار علنی در حوزه رسمی به هیچ وجه صلاح نیست و باید ترک شود!

من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغام ببرید که:

این درس های متعارف رسمی مانند فقه و اصول را ما هم خوانده ایم و از عهده تدریس و تشکیل حوزه های درسی آن برخورداریم آمد و از دیگران کمبودی نداریم! من که از تبریز به قم آمده ام فقط و فقط برای تصحیح عقائد طلاب بر اساس حق و مبارزه با عقائد باطله مادیین و غیرهم می باشد. در آن زمان که حضرت آیه الله با چند نفر خُفیه به درس مرحوم جهانگیرخان می رفتند طلاب و قاطبه مردم بحمد الله مؤمن و دارای عقیده پاک بودند و نیازی به تشکیل حوزه های علنی اسفار نبود، ولی امروزه هر طلبه ای که وارد دروازه قم می شود با چند چمدان (جامه دان) پر از شبّهات و اشکالات وارد می شود، و امروز باید به درد طلاب رسید! و آنها را برای مبارزه با ماتریالیست ها و مادیین بر اساس صحیح آماده کرد و فلسفه حقه اسلامیّه را بدان ها آموخت! و ما تدریس اسفار را ترک نمی کنیم، ولی در عین حال من آیه الله را حاکم شرع می دانم، اگر حکم کنند بر ترک تدریس اسفار مسأله صورت دیگری به خود خواهد گرفت.

فرمودند: پس از این پیام، آیه الله بروجردی دیگر به هیچ وجه متعرض ما نشدند و ما سال های سال به تدریس فلسفه، اسفار و شفا و غیرها مشغول بودیم.

دوم: در ایّامی که در نجف اشرف برای تحصیل مشرف بودیم و بعضی از پنجشنبه ها به کوفه می رفتیم. روزی با چند نفر از رفقا و دوستان در کوفه نشسته

بودیم و دیوان حافظ را با خود داشتیم که ناگهان یکی از رفقا از راه رسید و ایستاده گفت: فالی برای من بگیرید!

ما از دیوان حافظ برای او فالی گرفتیم این بیت آمد:

اگر زاینده رود آب حیاتست ولی شیراز ما از اصفهان به
همین که این بیت را از غزل شنید مات و مبهوت و متحیر ماند به طوری که
همه دوستان در تعجب افتادند! و ناچار علت تحیر و سکوت او را پرسیدند؟ در
پاسخ گفت: من میل دارم یک مخدره‌ای را متعه کنم و برای تفحص از این منظور
دو مخدره پیدا شده است، یکی اصفهانی و دیگری شیرازی است و من بین انتخاب
هر یک از آن دو متحیر بودم و بالأخره بنا به فال خواجه حافظ گذاردم که چنین
بیت معجزه آسا پاسخ مرا داد.^۱

[نشر ظلم و ستم در بین تمام طوائف]

مطلب عجیبی است راجع به نشر ظلم و ستم در بین تمام طوائف و
دستجات و افرادی که با هم سر و کار دارند و تماس دارند و با هم همکاری دارند،
که خداوند در سوره (۳۸) ص آیه ۲۴ از زبان حضرت داود علی نبینا و آله و
علیه السلام نقل می کند:

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾.^۲

ملاحظه می شود که بعد از استثناء ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ فوراً
می فرماید: و چه بسیار اندکند ایشان!

۱- جنگ ۷، ص ۲۰۰ الی ۲۱۲.

۲- سوره ص (۳۸) صدر آیه ۲۴.

خطیئة آدم و داوود در عالم مثال بوده و در آنجا تکلیف نیست

درباره خطیئة آدم و خطیئة داوود درباره تبادر به حکم غیر واقع، علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در جلد ۱۷ از تفسیر المیزان، صفحه ۲۰۴، فرموده اند:

و كان قوله عليه السلام (أى داوود) - لو كان قضاء منجزاً - حكماً منه في ظرف التمثل كما لو كان رءاهم فيما يرى النائم فقال لهم ما قال و حكم فيهم بما حكم؛ و من المعلوم أن لا تكليف في ظرف التمثل كما لا تكليف في عالم الرؤيا و إنما التكليف في عالمنا المشهود و هو عالم المادة؛ و لم تقع الواقعة فيه، لا هناك متخصصان و لا نعمة و لا نجاج إلا في ظرف التمثل؛ فكانت خطیئة داوود عليه السلام في هذا الظرف من التمثل و لا تكليف هناك؛ كخطیئة آدم عليه السلام في الجنة من أكل الشجرة قبل الهبوط إلى الأرض و تشريع الشرايع و جعل التكاليف؛ و استغفاره و توبته مما صدر منه كاستغفار آدم و توبته مما صدر منه؛ و قد صرح الله بخلافته في كلامه كما صرح بخلافة آدم عليه السلام في كلامه؛ و قد مر توضيح ذلك في قصة آدم عليه السلام من سورة البقرة في الجزء الأول من الكتاب. - انتهى.

[عدم منافات عصمت أنبياء با تكاليف الهية]

و درباره عدم منافات عصمت انبياء با تكاليف الهية در صفحه ۲۰۵ از همين جلد فرموده اند:

إن عصمة المعصوم و عدم حكمه إلا بالحق لا يمنع توجه التكليف بالأمر و النهي إليه؛ فإن العصمة لا توجب سلب اختياره؛ و مادام اختياره باقياً جاز بل و جب توجه التكليف إليه كما يتوجه إلى غيره من الناس؛ و لولا توجه التكليف إلى المعصوم لم يتحقق بالنسبة إليه واجب و محرم و لم يتميز طاعة من معصية؛ فلعني معنى العصمة

الَّتِي هِيَ الْمَصُونِيَّةُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ. - انتهى.^۱

[عدم جواز تعدی از حدود الله در جنگ‌ها]

در تفسیر المیزان، جلد ۹، صفحه ۲۸۳، آورده است که:

مَنْعَهُمْ أَنْ يَتَعَدَّوْا حُدُودَ اللَّهِ فِي الْحُرُوبِ وَالْمَغَازِي بِقَتْلِ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ وَ مَنْ أَلْقَى إِلَيْهِمُ السَّلَامَ؛ كَمَا قَتَلَ خَالِدٌ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ مَرَأَةً فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَنْهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، وَ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ بَنِي جَدِيمَةَ وَ قَدْ أَسْلَمُوا فَوَدَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ تَبَرَّأَ إِلَى اللَّهِ مِنْ فَعْلِهِ ثَلَاثًا، وَ قَتَلَ أُسَامَةَ يَهُودِيًّا أَظْهَرَ لَهُ الْإِسْلَامَ فَنَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ لَسْتُمْ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾.^۲

راجع به اهل کتاب بودن مجوس

حضرت علامه آیه الله طباطبائی - رضوان الله عليه - در کتاب قرآن در اسلام، صفحه ۱۵ می‌فرماید:

در مورد اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس نیز که از اهل کتاب محسوبند) می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.^۳

و در صفحه ۲۳ می‌فرماید:

- ۱- جنگ ۷، ص ۵۷۵ و ۵۷۷.
- ۲- سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۹۴.
- ۳- جنگ ۱۷، ص ۲۶.
- ۴- سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۶۴.

«در عین حال که در مذاهب دیگر برخی از مردم از مزایای دینی محرومند، (مانند صنف زن در مذهب برهمنی و کلیمی و مسیحی، و مانند محرومیت عامه از مداخله در معارف کتاب‌های مقدس در وثنیت و مسیحیت) اسلام هیچ‌گونه محرومیتی در مزایای مذهبی برای کسی قائل نیست، و عامه و خاصه و زن و مرد و سیاه و سفید در امکان دست یافتن به امتیازات مذهبی، پیشش مساوی می‌باشند.»

[درباره معنای تأویل به نقل از کتاب قرآن در اسلام]

و در صفحه ۳۸، بعد از بحث مفصلی درباره معنای تأویل و ردّ و اشکالاتی که به معنایی که مفسرین برای آن نموده‌اند می‌کند، معنای تأویل را بدین عبارت ذکر می‌کند که:

«بنابراین تأویل هر چیزی حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و آن چیز به نحوی تحقق دهنده و حامل و نشانه اوست؛ چنانکه صاحب تأویل زنده تأویل است و ظهور تأویل با صاحب تأویل است.»

[در حقیقت دسّ و وضع در روایات]

و در صفحه ۴۷ گوید:

«ولی کسی که با دقت در روایات مُعَنَّ تفسیر، تدبّر نماید، تردید نخواهد داشت که دسّ و وضع در میان آنها نیز فراوان است. اقوال متدافع و متناقض تنها به یک صحابی یا تابعی بسیار نسبت داده شده؛ قصص و حکایاتی که قطعی الکذب است در میان این روایات بسیار دیده می‌شود؛ و اسباب نزول و ناسخ و منسوخ که با سیاق آیات وفق نمی‌دهد یکی دو تا نیست که قابل اغماض باشد. و از اینجاست که امام احمد بن حنبل (که خود قبل از پیدایش این طبقه بود) گفته است:

«سه چیز اصل ندارند: مغازی و ملاحم و روایات تفسیر» و از امام شافعی نقل شده که: از ابن عباس نزدیک به صد حدیث فقط ثابت شده است.»

[قرآن برنامه دینی را همان برنامه زندگی قرار داده]

و در صفحه ۶۱ گوید:

«قرآن تنها کتاب آسمانی است که اولاً: زندگی سعادت‌مندان را با طرز زندگی بی‌آلایش و پاک انسان فطری (طبیعی) مساوی می‌داند؛ و ثانیاً: برخلاف بیشتر یا همه روش‌ها که برنامه خداپرستی انسان را از برنامه زندگی تفکیک می‌کنند، برنامه دینی را همان برنامه زندگی قرار داده، در همه شئون فردی و اجتماعی انسان مداخله نموده، دستوراتی مطابق واقع‌بینی (جهان‌بینی - خداشناسی) صادر می‌کند؛ و در حقیقت افراد را به جهان، و جهان را به افراد می‌سپارد و هر دو را به خدا.»

[اسامی پیامبران در قرآن]

و در صفحه ۸۹ فرماید:

«قرآن فقط نام بیست و چند نفر از پیامبران را می‌برد:

آدم - نوح - ادریس - هود - صالح - ابراهیم - لوط - اسماعیل - الیسع - ذوالکفل - ایلاس - یونس - اسحاق - یعقوب - یوسف - شعیب - موسی - هارون - داوود - سلیمان - ایوب - زکریا - یحیی - اسماعیل صادق الوعد - عیسی - محمد؛ صلی الله علیهم اجمعین.

اینان پیغمبرانی هستند که به اسم ذکر شده‌اند؛ و کسانی نیز با اشاره یاد شده‌اند، مانند: اسباط (در سوره نساء آیه ۱۶۳) و مانند پیغمبری که طلوت به اشاره او پادشاه بنی اسرائیل شد (سوره بقره آیه ۲۴۶) و پیغمبری که در سوره بقره (آیه

(۲۵۸) به وی اشاره شده، و پیغمبرانی که در سوره یس (آیه ۱۴) به آنان اشاره شده است.^۱

تحقیقی از علامه طباطبائی درباره: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ

حضرت علامه آیه الله طباطبائی - قدس الله سره - در تفسیر المیزان، جلد ۳، صفحه ۲۳۲ و صفحه ۲۳۳، درباره آیه ۶۰ از سوره (۳) آل عمران: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ فرموده اند:

و هذا أعنى قوله: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ من أبداع البيانات القرآنية؛ حيث قُيدَ الحقُّ بـ «من» الدالة على الإبتداء دون غيره بأن يقال: الحقُّ مع ربِّك، لما فيه من شائبة الشرك ونسبة العجز إليه تعالى بحسب الحقيقة.

و ذلك أن هذه الأقاويل الحقة و القضايا النفس الأمرية الثابتة، كائنة ما كانت و إن كانت ضرورية غير ممكنة التغير عما هي عليه، كقولنا: الأربعة زوج، و الواحد نصف الإثنين و نحو ذلك، إلا أن الإنسان إنما يقتنضها من الخارج الواقع في الوجود و الوجود كله منه تعالى؛ فالحقُّ كله منه تعالى، كما أن الخير كله منه. و لذلك كان تعالى ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾؛^۲ فإنَّ فعل غيره إنما يصاحب الحقَّ إذا كان حقاً و أمّا فعله تعالى فهو الوجود الذي ليس الحقُّ إلا صورته العلمية. - انتهى.^۳

[قضیه وحدت وجود از اصول مسلمة ما اهل بیت است]

حضرت آقای طباطبائی - مدّ ظلّه العالی - در روز پنجشنبه دوّم شهر

۱- جنگ ۱۷، ص ۷۹ و ۸۰.

۲- سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۲۳.

۳- جنگ ۱۸، ص ۵۳ و ۵۴.

ذی‌الحجّه یک هزار و سیصد و نود و سه هجریّه قمریّه که در منزل حقیر برای صرف نهار تشریف داشتند فرمودند که:

در نجف اشرف بودم بعد از نماز صبح که نشسته بودم در حال توجّه و خلسه حضرت علیّ بن جعفر به من نزدیک شد به اندازه‌ای که نفس آن حضرت گویا به صورت من می‌خورد و فرمود: «قضیّه وحدت وجود از اصول مسلمّه ما اهل بیت است.»

[ره عقل جز پیچ در پیچ نیست]

و فرمودند: چقدر خوب سعدی فرموده است در بوستان خود:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست	بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفت این نکته با حق شناس	ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند؟	بنی آدم و دیو و دد کیستند؟
همه هرچه هستند از آن کمترند	که با هستیش نام هستی برند
عظیم است پیش تو دریا به موج	بلند است خورشید تابان به اوج
ولی اهل صورت کجا پی برند؟	که ارباب معنی به ملکی درند
که گر آفتابست یک ذره نیست	وگر هفت دریاست یک قطره نیست
چو سلطان عزّت علم در کشد	جهان سر به جیب عدم در کشد ^۱

[ألا إنَّ الوجودَ بلا محالٍ خیالٌ فی خیالٍ فی خیالٍ]

و فرمودند چقدر خوب فرموده است در کتاب *الإنسان الكامل* شیخ عبدالکریم جیلی:

۱- در ص ۱۱۳، از چاپ محمد علی فروغی، ضمن کلیات آمده است.

أَلَا إِنَّ الْوَجُودَ بِلَا مَحَالٍ خَيْالٌ فِي خَيْالٍ فِي خَيْالٍ
 وَلَا يَقْظَانُ إِلَّا أَهْلُ حَقِّ مَعَ الرَّحْمَانِ هُمْ فِي كُلِّ حَالٍ
 وَهُمْ مُتَفَاوِتُونَ بِلَا خِلَافٍ فَيَقْظَتْهُمْ عَلَى قَدَرِ الْكَمَالِ
 هُمُ النَّاسُ الْمَشَارُ إِلَى غُلَاهُمْ لَهُمْ دُونَ الْوَرَى كُلُّ التَّعَالَى
 خَطَّوْا بِالذَّاتِ وَالْأَوْصَافِ طُرًّا تَعَاظَمَ شَأْنُهُمْ فِي ذِي الْجَلَالِ
 فَطَوَّرُوا بِالْجَلَالِ عَلَى التَّذَادِ وَطَوَّرًا بِالتَّلَذُّذِ بِالْجَمَالِ
 سَرَّتْ لَذَاتٌ وَصَفِ اللَّهِ فِيهِمْ لَهُمْ فِي الذَّاتِ لَذَاتٌ عَوَالَى^۱

[ملای رومی: مشتی از خاک تبریز را برای من به عنوان هدیه و سوغات

بیاور!]

و فرمودند: در قرن هفتم عرفای بسیاری در تبریز به ظهور رسید
به طوری که هرکس می‌خواست از عرفان بهره‌ای ببرد به سوی تبریز حرکت
می‌کرد، و بزرگان در سیاحت‌ها و سفرها شهر تبریز را از اهمّ مقاصد
می‌شمردند.

گویند: ملای رومی به هر کسی از دوستان خود که به تبریز می‌رفت توصیه
می‌نمود که مشتی از خاک تبریز را برای من به عنوان هدیه و سوغات بیاور! از این
خاک‌های سوغاتی تقریباً تا هنگام فوت مولانا دو من جمع شد و ملاّ وصیت کرد
که: هنگام دفن او آن خاک‌ها را در توی قبر پهن کنند و بدن او را به روی آن
خاک‌ها بخوابانند.^۲

۱- اشعار فوق در جزء ثانی *الإنسان الكامل*، [باب ۵۷]، ص ۲۶، وارد است.

۲- جنگ ۶، ص ۴۱ و ۴۲.

[مطالبی از علامه طباطبائی درباره افلاطون]

حضرت علامه طباطبائی - مدّ الله ظلاله السّامیه - فرمودند:

اینکه معروف است که افلاطون شریعت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام را نپذیرفت و گفت که این شریعت برای ضعفاء العقول است و من که به حقیقت پیوسته‌ام نمی‌توانم در تحت این شریعت درآیم، خالی از صحّت است؛ چون افلاطون پانصد سال از حضرت عیسی مقدّم بوده است، به علّت آنکه افلاطون استاد ارسطو بوده و ارسطو استاد و وزیر اسکندر مقدونی بوده است و زمان اسکندر مقدونی در تاریخ مضبوط است.

افلاطون دارای حکمت اشراق و سرسلسله رواقیین است که با ریاضیات و مجاهدات باطنی، از راه تصفیة باطن، کشف حقائق و معارف الهیه بر او می‌شده است و ارسطو که همان ارسطاطالیس است (و بعضی اشتباهاً آن را غیر از ارسطاطالیس دانسته‌اند، چون در تاریخ و حکمت غیر از ارسطو کسی را به یاد نداریم) دارای مکتب حکمت مشاء بوده است که ابداً به باطن تکیه ننموده، بلکه فقط از نقطه نظر برهان مسائل حکمیّه خود را بنا نهاده است و اسکندر پس از فتح مشرق، بندر اسکندریه را در مصر بنا نهاد و در آنجا مدرسه‌ای تشکیل داد و شاگردان افلاطون در آنجا به تدریس پرداختند، و مکتبشان چون توأم با بعضی از اُسس افلاطون و ضمایم تازه و دیگری بوده است به مکتب نوافلاطونی نامیده شد، و این مکتب باقی بود تا زمان اسلام در وقتی که در زمان حکومت عمر آنجا را فتح کردند آن مکتب برافتاد.

یکی از بزرگان این مکتب در زمان اسلام، ثامیطورس است که اسلام آورده و به نام یحیی نحوی نامیده شد. کتاب *أثولوجیا* که کتاب مختصر و مفیدی است، بر اساس حکمت اشراق است که بعضی از ارسطو دانند از اُفلوطين است که یکی از شاگردان این مکتب است و استنادش به ارسطو اشتباه است.

[صَوْرٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ خَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالِاسْتِعْدَادِ]

از حضرت علامه طباطبائی - مدّ ظلّه السّامی - سؤال کردم که مصدر این حدیث که مرحوم سبزواری در منظومه آورده کجاست؟ قولُ أميرالمؤمنين عليّ عليه السّلام حين سئل عن العالم العلويّ: صَوْرٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ خَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالِاسْتِعْدَادِ تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ وَ طَالَعَهَا فَتَلَأَلَتْ أَلْقَى فِي هَوَيْتِهَا مِثَالَهُ وَ أَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَهُ. - الحدیث.

فرمودند: مصدر این حدیث شریف غرر و درر آمدی است و مرحوم مجلسی در بحار آورده است، ولكن گفته است که از عبارات این حدیث ظاهر می شود که لحن کلام أميرالمؤمنين عليه السّلام نیست.

حضرت طباطبائی فرمودند: کدام کسی غیر از أميرالمؤمنين عليه السّلام می تواند چنین سخن گوید؟ آیا ابوحنیفه؟ آیا حسن بصری؟ و ما تا قرن چهارم ابداً در تاریخ کسی را یاد نداریم که به این معانی آشنا شده و بتواند چنین عبارتی گوید، غیر از أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام. - انتهى.

اقول: این حدیث در مجلد تاسع بحار، صفحه ۴۶۴ از طبع کمپانی وارد است.^۱

[راجع به کتاب طهارة الأعراق]

از علامه طباطبائی راجع به کتاب طهارة الأعراق سؤال نمودم، فرمودند: در شیعه بهترین کتاب اخلاق در مختصرات است و در متوسطات بهترین

۱- همان مصدر، ص ۱۰۰ الی ۱۰۲.

۲- مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۹؛ ينابيع المودة قندوزی، ج ۱، ص ۲۱۱.

آنها جامع السعادات و در مطولات کتاب إحياء الإحياء^۱ است. و فرمودند: ابن مسکویه از معاصرین بوعلی سینا بوده است و کتاب فلسفه هم نیز دارد که صد در صد عین فلسفه یونانی است و ابدأً با فلسفه هندی ربطی ندارد، و کتاب اخلاق او نیز طبق مذاق هندیان نیست.^۲

[راجع به وجوب امتثال امر خدا به جهت امر]

حضرت علامه طباطبائی در جلد ۸ المیزان در صفحه ۲۴، راجع به وجوب امتثال امر خدا به جهت امر، لا بجهات دیگر فرموده‌اند:

«فقوله الحقّ و الواجبُ فی امتثال أمره أن یمتثلَ لِأنّه أمره لا لِأنّه مشتمل علی مصلحةٍ أو جهة من جهات الخیر و النّفع حتّى یُعزَلَ عن ربوبیّته و مولویّته و یعودَ زمامُ الأمرِ و التأثيرِ إلى المصلحِ و الجهات، و هی الّتی تنتهی إلى خلقه و جعله کسائر الأشياء من غیر فرق.»^۳

کلام علامه طباطبائی در پاسخ علت جواز متعه در شرع اسلام

علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - در کتاب پاسخ چهل پرسش در صفحه ۹۷ در پاسخ علت جواز متعه در شرع اسلام، یک علت را افزونی عدد زنان نسبت به مردان می‌شمرند و می‌فرمایند: پیوسته طبیعت و حوادث خارجی از جنس زن صلاحیت‌دار برای ازدواج بیشتر از مرد تهیه می‌کند و سپس آماری بیان می‌فرمایند:

اگر سال معین را مبدأ قرار داده، موالید متساوی زن و مرد را مقایسه کنیم، در سال شانزدهم عدد زنانی که صلاحیت ازدواج دارند هفت برابر مرد صلاحیت‌دار

۱- المهجة البيضاء فی احياء الاحياء.

۲- جنگ ۶، ص ۱۴۲.

۳- همان مصدر، ص ۱۴۷.

خواهد بود، و در سال بیستم عدد زن با عدد مرد به نسبت (۱۱ - ۵) خواهد بود، و در سال بیست و پنجم که تقریباً سال معمولی ازدواج است به نسبت (۱۶ - ۱۰) خواهد بود، و اگر در این صورت عدد مردان کثیرالزواج را $\frac{1}{5}$ فرض کنیم، ۸ درصد مردان دارای یک زن و ۲۰ درصد دارای چهار زن خواهند بود، و در سال سی‌ام، بیست درصد مردان دارای یک زن و ۲۰ درصد دارای چهار زن خواهند بود، و در سال سی‌ام، بیست درصد مردان دارای سه زن خواهند بود.

[راجع به اصحاب کهف]

علامه طباطبائی - مدّ ظلّه - راجع به اصحاب کهف فرمودند:
 خداوند آنها را مدتّ سیصد و نه سال در خواب فرو برد و سپس بیدار نمود
 برای عبرت مردم و موعظه برای احیای موتی در روز قیامت ﴿وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا
 عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَن وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾^۱ و بعد از زندگی و
 بیداری، خدا آنان را میراند و در زمین مدفون شدند و قبر آنها در ترکیه است.
 فرمودند: آقای هادوی که فعلاً دادستان انقلاب است، سابقاً در قم ساکن
 بودند، جزوه کوچکی که طبع بیروت بود برای من آوردند و در این جزوه قبور
 ششگانه اصحاب کهف را که پهلوی هم کشف شده بیان می‌کند، و در آنجا نوشته
 است که پهلوی آن قبور کاسه سر سگی پیدا شده است و معلوم شده است که سگ
 اصحاب کهف بوده و از آن سگ فقط همین کاسه سر باقیمانده است.^۲

۱- سوره الکهف (۱۸) صدر آیه ۲۱.

۲- جنگ ۶، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

احوال حضرت آية الله
مرحوم حاج شيخ محمد جواد انصاري همداني
قدس الله سره



تصویر مرحوم آیه الله انصاری هنگام قنوت در منزل مسکونی

[مقاله‌ای در شرح و ترجمه احوال حضرت آیه الله مرحوم انصاری همدانی
به قلم علامه طهرانی]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سطور ذیل شرح و ترجمه احوال حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی (ره) است که به قلم این حقیر سید محمد حسین حسینی طهرانی به رشته تحریر در آمده، (در وقتی که از همدان از این جانب طلب نموده بودند) این حقیر صورت آن مرقومه را در اینجا برای حفظ یادداشت نمودم:

فرید عصر و حسنة دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان، آیه الله العظمی، عالم عابد زاهد ناسک، عالم بالله و بأمر الله، مرحوم فردوس و ساده، حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - رضوان الله علیه - فرزند مرحوم حجة الاسلام حاج مولی فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود بوده‌اند، در سنه ۱۳۲۰ هجریه قمریه چشم به جهان بگشود و در همان دوران طفولیت تحت سرپرستی والد ماجد، مقدمات علوم ادبیات فارسی و عربی و منطق را فراگرفت، و در دوران شباب فقه و اصول فقه را نزد علمائی کم‌نظیر مانند: مرحوم حجة الإسلام خلیجی و حجة الإسلام حاج سید علی عرب که از برجستگان علماء و اعظام فقهاء بوده‌اند در شهر خود فرا گرفت و رشته‌های طبّ خمسۀ یونانی و ابوبکر زکریای رازی و دیگران را نزد

دانشمند عالی‌قدر، طبیب حاذق و حکیم متبحر، مرحوم حاج میرزا حسین کوثر همدانی آموخت و در این زمینه نیز به مرتبه عالی رسید.

مرحوم حاج شیخ محمد جواد پس از اتمام تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه و اصول و نیل به درجه اجتهاد، در حدود سی سالگی رهسپار دیار مقدس قم گردید و در حوزه مقدسه علمیه مدتها در محضر درس مرحوم استاد بی‌بدیل، مرجع وقت، حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری - اعلی الله مقامه الشریف - حاضر می‌شد و بهره‌ها می‌برد تا در این رشته تخصصی نیز به مقام عالی نائل آمده و به اجازات اجتهاد متعددی از مراجع ذی‌قیمت وقت فائز و در مسائل فقهیه صاحب فتوا گردید، به طوری که بعضی از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده‌اند.

در همین ایام بود که نسیم نفحات قدسیه الهی بر دلش وزید و بارقه جذبات عالم علوی بر قلبش رسید و به مصداق کلام مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السلام: *حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ*^۱ یکباره شراشر وجودش دگرگون شد و جذبه عالم قدس تار و پود وجود او را بر باد داد، با نور الهی به دنبال گمشده خود برای رسیدن به حرم امن و امان، اضطراب و تشویشی بس هائل در او پدید آمد! خواب و خوراک او را ربود، روزها در بیابانها و کوه‌های اطراف قم می‌رفت و تا شبانگاه به تماشای مظاهر جمال و حیات می‌پرداخت، و با تنهایی و خلوت انسی عجیب گرفت.

و چون سالیانی چند از رحلت عالم نحیر و عارف بی‌بدیل استاد کامل اخلاق و معارف الهی، انسان العین و عین الانسان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - اعلی الله مقامه الشریف - می‌گذشت، هرچه نزد شاگردان معروف او تردد نموده و برای فتح و گشایش رفت و آمد کرد اثری نیافت، تا رفته رفته آتش عشق

۱- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۴.

در نهاد او رو به فزونی گذارد و هموم و غموم فراق جان او را مشتعل ساخت، ناله جانسوز او هر بیننده‌ای را متأثر می‌کرد و گریه جانگداز او هر نظر کننده‌ای را می‌گذاخت که ناگهان پرده غیب بالا رفت و حجاب‌های ظلمانی و نورانی بر کنار شد، نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حق بر دل سوخته او بعد از فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیّت به کلیّت پیوست.

در این هنگام به موطن اصلی خود همدان مراجعت نموده برای دستگیری عاشقان و دلباختگان حرم انس الهی سکنی گزید با نهایت آرامش و سکون برای رسانیدن حق و تبلیغ شریعت غراء و ابلاغ احکام و مسائل شرعیّه و معارف الهیه و تربیت نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود.

در هر مسجدی که خالی و منروبه بود اقامه جماعت می‌نمود، بسیاری از اوقات در مسجد پیغمبر، و اخیراً در زاویه‌ای از مسجد جامع شهر اقامه جماعت داشت. مأمومین او غالباً مردمان پاکدل و پاکیزه ضمیر و عاری از هوی و هوس بودند، در جلسات شبانه و روزانه سیار در منزل شیفتگان حقائق تردد می‌نمود، و شاگردانی بس ارجمند و عالیقدر تربیت نمود که هر یک از آنان در همدان موجب عبرت همگان و حجّت الهی بر مردمان در اخلاق و کردار بودند. در روزهای جمعه با معیت شاگردان به صحرا می‌رفت و با یک دنیا از خلوص و صفا و حقیقت به تماشای آیات الهی در مظاهر امکان و افق وسیع حیات می‌پرداخت.

مرحوم انصاری - رضوان الله علیه - برای برآوردن نیازمندی‌های مسلمانان اهتمامی وافر داشت و در امر به معروف و نهی از منکر سعی بود و در کمک و مساعدت به فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی‌اختیار بود، و در بذل و انفاق بی‌نظیر بود، به بسیاری از خانواده‌های مستمند که در گوشه و کنار شهر بودند و ابداً کسی از حال آنان اطلاع نداشت مساعدت‌ها می‌نمود و با دست خود برای آنان غذا و

لباس و فراش می‌برد، و در اخفای این امور به حدی دقیق بود که حتی از شاگردان خاص خود مخفی می‌داشت.

مرحوم انصاری - رحمة الله علیه - نه تنها یک مرجع دینی و عالم روحانی بود بلکه مانند یک فرد از افراد خانواده در برآوردن نیازمندی‌های آنان می‌کوشید. در زمستان‌های سرد همدان برای معالجه مرضی و عیادت بیماران آنان به منزلشان می‌رفت و چه بسا خود تهیه دوا می‌نمود و تا فرد گرفتاری را از گرفتاری آزاد نمی‌نمود آرام نمی‌گرفت، آرامش دل او در آرامش خلق خدا بود و نگرانی او در اضطراب آنان.

بنابراین اگر گفته شود که مرحوم انصاری - قدس سره - یکی از اولیای برجسته قرن اخیر بود که قولاً و عملاً و اعتقاداً و سرّاً در ممشای ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین قدم می‌زد و نمونه‌ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن بزرگواران را به عصر خود معرفی می‌نمود، سخن به گزاف نرفته است.

مرحوم انصاری - رحمه الله - مدت بیست و پنج سال در همدان به همین منوال زندگی نمود تا بالأخره به واسطه عارضه قلبی در روز جمعه، دوم شهر ذوالقعدة الحرام ۱۳۷۹ هجریه قمریه، دعوت الهی را لبیک گفت و مرغ روحش به آستان قدس پرواز نمود.

در تشییع جنازه او تعطیل عمومی شد و اکابر علمای متقی و پرهیزگار همدان شرکت کردند و سه روز در مسجد جامع مجلس ترحیم برپا بود. جنازه او را به قم حمل و در یکی از مقبره‌های شمالی در جوار قبر حضرت علی بن جعفر سلام الله علیهما به خاک سپردند.^۱

۱- جنگ ۱۰، ص ۹۳ الی ۹۵.

حکایات

[جریان خطور آقا حاج محمد رضا تبریزی و به گردن پیچیدن درویش

عمامه او را]

لیلة جمعه، ۱۲ ج/ ۲/ ۱۳۷۷

حضرت آقا^۱ فرمودند: آقا سید معصوم علی شاه شاگرد آقا سید علی رضا دکنی بود. پس از مدتی آقا سید معصوم علی شاه به ایران آمد از هند، در حالی که یک ساتر عورت بیشتر نداشته؛ و حاج محمد جعفر بروجردی و حاج محمد رضا تبریزی از شاگردان آقا سید علی رضا و در عین حال از مجذوبین آقا سید معصوم علی شاه بوده‌اند. حاج محمد رضا و حاج محمد جعفر دو مرد بسیار بزرگ ولی در عین حال مرام درویشی داشتند. حاج محمد رضا دارای مقام علمی بوده و کتاب *در التنظیم و مفاتیح الأبواب* و بسیاری از کتاب‌های دیگر نوشته است و در بروجرد سکونت گزید. بروجردی‌ها به تهمت تصوف تمام اموال او را غارت نموده و خود او را تنها از بروجرد بیرون کرده، حاج محمد رضا به شهر تبریز رفت و در آنجا مورد علاقه مردم واقع شد، در پای منبرش جماعات بسیاری حاضر می‌شدند.

یک روز در بالای منبر که تمام مردم مستمع و منظره عجیبی داشت با خود گفت: این استقبال مردم عوض آن اذیت‌های مردم بروجرد؛ ناگهان درویشی پر و پا بسته از در وارد شد و یک‌سره به سوی منبر رفت و آهسته در گوش حاج محمد رضا چیزی گفت، و ظاهراً این بود که: بکنم آن کاری را که باید بکنم یا نه؟ حاج محمد رضا فرمود: بکن!

۱- منظور از حضرت آقا - روحی فداه - مرحوم آیه الحق و العرفان و سند الدرّایة و مدار الشریعة آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد.

درویش عمامه حاج محمد رضا را به گردنش پیچیده او را از منبر پائین کشید و از مسجد بیرون برد، تلافیاً لهذا الخطور النفسانی. این درویش را آقا سید علی رضا دکنی از دکن فوراً فرستاده بود و فرموده بود فوراً برو به تبریز یکی از دوستان خدا نزدیک است هلاک شود، او را نجات بده! و بدین طریق حاج محمد رضا نجات پیدا کرد.

[کشتن آقا محمد علی بهبهانی اولیاء خدا را در کرمانشاه]

حضرت آقا فرمودند: آقا سید معصوم علی شاه را آقا محمد علی بهبهانی در کرمانشاه کشت. آقا محمد علی سه نفر از اولیاء خدا را کشت، سیمی از آنها بدلا بود، که فرمان قتل او را صادر کرد.

بدلا به او گفت: اگر مرا بکشی تو قبل از من به خاک خواهی رفت.

آقا محمد علی گفت: نور علی شاه و آقا سید معصوم علی شاه که از تو مهم تر بودند چنین معجزه ای نکردند تو حالا می خواهی بکنی؟!

بدلا گفت: همین طور است، چون آنها کامل بودند مرگ و حیات در نزد آنها تفاوت نداشت، ولی من هنوز کامل نشده ام و نارس هستم اگر مرا بکشی به من ظلم کرده ای!

آقا محمد علی به حرف او اعتنا نکرد و بدلا را کشت؛ هنوز جنازه بدلا زمین بوده که آقا محمد علی از زیر دالانی عبور می کرد ناگهان سقف خراب شد و در زیر سقف جان سپرد. فوراً مردم جمع شده جنازه را چون مرد محترمی بود در آورده، تشییع و دفن کردند در حالی که هنوز جنازه بدلا دفن نشده بود.

ایشان فرمودند: گرچه نور علی شاه و آقا سید معصوم علی شاه و بدلا مسلک درویشی داشتند و این مسلک خوب نیست الا اینکه فرمان قتل اولیاء خدا را جاری کردن کار آسانی نیست.

[بی‌عصمتی و بی‌عفتی علت زلزله‌های صحنه و کنگاور و فارسینج]

حضرت آقا^۱ فرمودند: این زلزله‌هایی که در این ایام در «صحنه» و «کنگاور» و «فارسینج» و سایر دهات شده و صداها ده را خراب و ویران کرده، از روی غضب خداست؛ چون این مردمان بسیار با خدا ستیزگی نمودند و در بعضی از دهات اصلاً بی‌عصمتی و بی‌عفتی رائج بوده؛ نه نماز و نه روزه و به عبارت دیگر هیچ مؤدب به آداب شرع نبوده و از مسلمانی جز نام چیز دیگری نداشتند.

یکی از دهاتی که ویران شده و از او یک نفر باقی نمانده فارسینج است. می‌گویند در هنگام زلزله فقط یک نفر از این ده فرار کرد و به ده دیگر روی آورد، عجب اینجاست همین که به ده دیگر رسید فوراً زلزله شد و در زیر سقف آسیائی که جای داشت سقف روی سرش خراب و یکباره جان داد.

می‌گویند یک نفر فارسینجی هنگام زلزله در سنقر بود و در سنقر بمرد و یک نفر سنقری در فارسینج بود و جان به سلامت برد.

از عجائب آنکه در ده اکبرآباد یک نفر نماز شب خوان بوده است، این شخص که برای نماز شب برخاسته بود دیده بود که سگ‌ها و الاغ‌ها صداهاى عجیب و غریب و صداهاى وحشتناکی می‌کنند، دانسته بود که مقدمه عذاب خداست؛ فوراً از خانه بیرون دویده و در کوچه‌های ده فریاد زده بود و مردم را همگی از خانه‌ها بیرون آورده و آنها را به بیرون ده برد، در این هنگام ناگهان زلزله شدیدی آمده و تمام ده را یکباره ویران و از این ده یک نفر تلف نشده است به برکت این پیرمرد نماز شب خوان.

۱- منظور از حضرت آقا - روحی فداه - که در این مجموعه وارد است، مرحوم آیه‌الحق و العرفان و سند الدرّایة و مدار الشریعة آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد. (محقق)

[داستان یک ایرانی متقلب در سوئد]

حضرت آقا فرمودند: وضعیّت ایران بسیار خراب است، زیرا مردمان ایران بسیار متقلب و دروغگو و خائن هستند؛ مردم پاکستان را که دیده‌ام بسیار نجیب و ساده و راستگو هستند.

می‌گویند: سوئد از همه جا مردمانش راستگوتر و صادق‌ترند و اصلاً خیانت در آنجا وجود خارجی ندارد. یک نفر ایرانی در آنجا دکان داشت؛ (و معمولاً مردم که می‌خواهند مسافرت کنند و سوار قطار می‌شوند کسی نیست که از آنها طلب بلیط کند، زیرا آنها در صندوقی پول می‌اندازند و بلیطی در ازاء پول بیرون می‌آید و خودشان غالباً بلیط را پاره می‌کنند) این ایرانی با خود گفت که من که سوار قطار می‌شوم بلیط نمی‌گیرم. سوار شد، اتفاقاً بر حسب تصادف مأمور بازجو از او طلب بلیط نمود، او گفت: من بلیط نگرفته‌ام. گفت: اسمت چیست؟ شغلت چیست؟ مسکنت کجاست؟ همه را یادداشت کرده و با او چیزی نگفته رفت.

ایرانی چون به دکان خود برگشت و دکان را باز نمود، دید مردم از او چیزی نمی‌خرند؛ تا ظهر معطل شد کسی از او چیزی نخرید. فردا و پس فردا به همین منوال هیچ کس از او چیزی نخرید. بالأخره به عجز آمده، آمد نزد پاسبان پست، و علت را از او سؤال کرد. پاسبان پست خنده‌ای نموده، گفت: آقا مگر شما روزنامه نمی‌خوانید؟

گفت: نه.

گفت: دولت در روزنامه شما را خائن معرفی نموده و جرم شما آن است که هیچ کس دیگر از شما چیزی نخواهد خرید.

گفت: هیچ چاره ندارم؟

گفت: نه.

گفت: پس دگان خود را حراج کنم و از اینجا بروم.
 پاسبان گفت: کسی در حراجی دگان شما حاضر نمی‌شود مگر آنکه شما
 بروید نزد حاکم و بگوئید: من شخص غریبی هستم و در اینجا به آداب و رسوم
 آشنا نیستم، شما فقط اجازه فرمائید که هنگام حراجی مردم از من حراجی‌ها را
 بخرند. مرد رفت نزد حاکم و مطلب را گفت؛ حاکم گفت: چون شما غریب هستید
 استثناءً این مساعدت را با شما می‌کنیم که به نحو حراج مال خود را فروخته و از
 اینجا بروید.

[داستان عذاب قوم حضرت یونس علیه السّلام]

لیله جمعه ۱۲/ج ۲/۱۳۷۷

حضرت آقا فرمودند:

حضرت یونس آستانش دو نفر بیشتر نبودند، (یعنی پیروان او) یکی
 حضرت روبیل که مردی عالم و عالی‌قدر بود و دیگری تنوخا؛ بقیه همگی متمرّد
 بودند. حضرت یونس علیه السّلام هرچه آنها را بیم می‌داد قبول نمی‌کردند و از
 عذاب خدا نمی‌هراسیدند تا آنکه فرمود عذاب خدای تعالی خواهد آمد، و
 علامات او را بیان نمود که در روز اوّل ابر سیاهی آسمان را فرا خواهد گرفت و
 رنگش تبدیل یافته تا آنکه در روز سوّم عذاب نازل خواهد شد؛ این را گفت و از
 شهر خارج شد.

فردا صبح هنگامی که خورشید در آمد، وضعیت متغیّر بود و آثار عذاب ظاهر
 بود. مردم نزد پادشاه رفتند و او را از قصّه خبر دادند. سلطان گفت: بروید گردش
 کنید اگر یونس را در شهر یافتید بدانید که عذاب نازل نخواهد شد و اگر از شهر
 بیرون رفته عذاب خواهد آمد؛ پس از گردش دیدند یونس در شهر نیست و خود را
 آماده عذاب نمودند.

حضرت روبیل به تنوخوا گفت: برویم مردم را اعلام کنیم و آنها را از عذاب خدای بترسانیم شاید توبه کنند و عذاب رفع گردد. تنوخوا گفت: با مردم چیزی نگوی، بگذار عذاب بیاید و همه را فرا گیرد. تنوخوا مردی عابد و به فکر خود بود و از صدمات مردم آزرده خاطر بود.

حضرت روبیل در جواب گفت: هر چند این مردم معصیت کارند ولی بالأخره خلق خدا هستند و خدای خلق خود را دوست دارد. حضرت روبیل مردم را ندا کرد و همه را جمع نمود و فرمودند: ای مردم این است عذاب خدای تعالی و آثارش ظاهر، پیغمبر خدای را آزار کردید و او از شهر خارج شده و اینک عذاب خدای همه شما را خواهد گرفت!

گفتند: چه کنیم؟ گفت: توبه و انابه به سوی خدای تعالی.

عذاب در روز اول و دوم و سوم به همان ترتیبی که یونس خبر داده بود ظاهر شد؛ حضرت روبیل فرمود تا بچه‌ها را از مادرها جدا نمودند و بچه حیوانات، [و بچه] گوسفندها و بچه گاوها و بچه شترها را از هم جدا کردند. مادرها در یک طرف و بچه‌ها در طرف دیگر، صدای ضجه و گریه و فریاد از بچه‌ها برای طلب مادرها برخاست و صدای گریه و فریاد مردم برای جان خود و بچه‌ها برخاست؛ عذاب تا بالای سر آنها آمد و همگی توبه و انابه نمودند. خدای تعالی به برکت دعای آنها و راهنمایی روبیل عذاب را برطرف کرد.

یونس پس از سه روز وارد شهر شد و منتظر بود که مردم را هلاک شده ملاحظه کند، دید مردم همگی سالم و به کسب و کار خود اشتغال دارند؛ متغیر و عصبانی شد، روی کرد به خدا و عرض کرد: خدایا این طور وعده می‌دهی و عذاب نمی‌کنی؟! الحال همه مردم مرا دروغگو و خائن قلمداد می‌کنند!

بدون آنکه با مردم تماس گیرد از شهر خارج شد و راه بیابان به پیش گرفت. به ساحلی رسید، چیزی نگذشت کشتی آمده سوار شد. در بین راه نهنگی بسیار

عظیم سر از آب بیرون آورده طعمه می‌خواست، یونس فرمود: من طعمه این حیوانم، مرا در حلق او افکنید! گفتند: تو مردی بزرگوار هستی و شایسته ما نیست که تو را در دهان او اندازیم. فرمود: من طعمه این حیوانم؛ بالأخره امر را به قرعه موکول کردند. قرعه به نام یونس اصابت نمود، دوباره و سه‌باره قرعه زدند به نام یونس اصابت کرد، یونس را در دهان نهنگ انداختند.

ظاهراً شش روز در شکم نهنگ بود و خدا نهنگ را امر فرمود که یونس را هضم مکن. پس از این، امر شد که او را بیرون بینداز! نهنگ یونس را بیرون انداخت، کنار ساحل در زیر درخت انجیری قرار گرفت. آنقدر ضعیف و لاغر شده بود که یارای حرکت نداشت و قادر بر حرکت نبود، طاقت سرما و گرما به کلی از بین رفته بود؛ خداوند آهوئی را مأمور نمود تا در اوقات معین آمد و یونس را از شیر خود غذا می‌داد تا آنکه به حال آمد و به گناه خود معترف سپس به سوی قوم برای هدایت آنها حرکت کرد.

[حکایت اسب سوار و همیان گم‌شده او]

روز شنبه، ۱۳/ج ۲/۱۳۷۷

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

پیغمبری در بالای کوهی زندگانی می‌نموده، به حال خود مشغول بوده و در دامنه کوه چشمه آبی جاری بود؛ مردم گاه‌گاهی از آنجا تردد می‌نموده، استراحت می‌نمودند.

پیغمبر روزی دید مردی آمد اسب سوار، از اسب پیاده شد و بر لب چشمه آمده سر و صورت خود را شست و قدری استراحت نموده همیان خود را که در آن پول‌های خود را گذارده بود از کمر باز نموده و در گوشه‌ای گذاشت. پس از استراحت، سوار بر اسب شده و رفت و اتفاقاً همیان خود را فراموش نموده؛ پس از ساعتی جوانی آمده بر لب چشمه، دست و صورت خود را شست و استراحت

نموده، هنگام برخاستن چشمش به همیان افتاد همیان را با خود برداشته و رفت. پس از ساعتی پیرمردی از آنجا عبور نموده، بر لب چشمه نشسته استراحت نموده؛ ناگاه مرد اسب سوار وارد شد، جستجو از همیان خود کرده همیان را نیافت. به پیرمرد ظنین شد؛ پیرمرد هرچه گفت که من همیان تو را برنداشته‌ام، اسب سوار قبول نکرد و زد پیرمرد را کشت!

پیغمبر از ملاحظه این جریانات بسیار متعجب شد؛ گفت: بار إلهها! آخر این چه طریق است و این چه حکمتی است که پول اسب سوار را دیگری برده و بی‌گناه این پیرمرد کشته گردد؟!

خطاب رسید: ای پیغمبر! هیچ کار ما بی حکمت نیست؛ اما جریان از این قرار است که این اسب سوار پولی معادل وجه همیان از پدر آن جوان دزدیده بود، ما آن پول را به آن جوان که وارث پدرش است رسانیدیم؛ و اما چون آن پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود، ما به وسیله اسب سوار که ولی دم است از او قصاص کردیم.

[حکایت کاروان‌سراداری که گندم‌های گُردی را برداشت و در این دنیا

طلاهایش برداشته شد]

روز شنبه، ۱۳ / ج ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا - روحی فداه - فرمود: یکی از کاروان‌سرادارهای همدان گفت: در اوقاتی که گندم یک خروار پنجاه، شصت تومان بود، روزی یک نفر اسب سوار گُرد وارد کاروان‌سرا شد و گفت: چند خروار گندم دارم می‌خواهم انبار کنم؛ من گفتم: بیا بفروش پولش را بگیر و برو! گفت: مال، مال من است، اختیار دارم می‌خواهم انبار کنم؛ گفتم: در فلان دهنه انبار کن! مرد گُرد رفت گندم‌های خود را آورده در انبار ریخت و درب انبار را قفل کرده کلیدش را برداشت و رفت.

من پس از یکی دو روز بدون آنکه به قفل دست بزنم یک لنگه از درها را از

پاشنه درآورده وارد انبار شدم، و تمام گندم‌ها را برداشته و یکی دو سه من باقی گذاردم؛ پس از مدتی صاحب گندم آمد و گفت: می‌خواهم گندم‌ها را بردارم، گفتم: برو بردار. مرد آمد و درب انبار را باز کرد دید گندم‌ها نیست؛ از من سؤال کرد، گفتم: من چه می‌دانم، خودت انبار کردی و انبار را قفل نموده رفتی، شاید موش‌ها برده‌اند! مرد کُرد هیچ نگفت؛ اسب خود را سوار شده دو دور گرد کاروان سرا گشت و بعد رو کرد به خدا گفت: ای خدا چند خروار گندم را موش‌ها برده‌اند؟! و هیچ نگفت و از کاروان سرا خارج شد.

پس از مدتی من به طهران آمدم و می‌خواستم از آنجا به نقطه‌ای مسافرت کنم، صندوقچه آهنی کوچکی داشتم که در آن پول زرد و جواهرات خود را قرار داده بودم، پرسیدم شخص امین در اینجا کیست که من این صندوقچه را در نزد او به امانت گذارم؟ همه گفتند: فلان صراف.

من صندوقچه را نزد صراف بردم و درب او را قفل نمودم؛ صراف صندوقچه را وزن نموده تحویل گرفت. پس از مراجعت از سفر نزد صراف رفتم و صندوقچه را طلب کردم، مرد صراف صندوقچه را آورده وزن نموده به همان مقدار قبلی بود بدون آنکه قفل آن دست خورده باشد؛ صندوقچه را در منزل آورده باز کردم دیدم پر از خرده آهن است! دیدم دیگر پیش صراف رفتن و مرافعه هم فایده ندارد. دانستم که این، تلافی همان گندم‌ها است که از مال آن بی‌چاره مرد کُرد برده بودم.

حکایت زنده نمودن کبوتر مرده توسط یکی از اولیاء خدا

شب یکشنبه، ۱۴/ج ۲/۱۳۷۷

حضرت آقا فرمودند: یکی از اعیان شهر همدان درویش مسلک بود و با طایفه گون‌آبادیها که بسیار منحرف و دارای شنایع و قبایح افعال و اخلاقند روابط داشت - و با سایر فرق صوفیه نیز سر و کار داشته - تا بالأخره از همه آنها منزجر شد و دعاوی همه آنها را باطل دید و از تمام آنها برگشت، و با خود خیال می‌کرد که اصلاً این حرف‌ها

(یعنی لقای خدا و توابع آن و آثار آن از خرق عادات و کرامت‌ها) صورت واقعی نداشته و تمام موهومات است؛ غافل از آنکه عدم وجود آن در این فرق ضالّه که دین را دگان دنیای خود قرار داده‌اند دلیل بر عدم آن به نحو سالبه کلبه نیست.

باری، تا وقتی، مشرف به عتبات عالیات شد؛ و پس از زیارت وقتی مشرف به مسجد کوفه و پس از اداء فرائض و اتیان مستحبات از مسجد خارج و منتظر ریل (یعنی قطار راه آهن) بود و در کنار خط ایستاده و چشمش را به خط دوخته تا ریل برسد و سوار شود، ناگاه دید شخصی دست روی شانه او زد و گفت: برادر منتظر مباش، بیا با هم آهسته به سوی نجف برویم!

دیدم که عمامه سفیدی به طور مولوی در سر دارد؛ گفتم: صبر کن با قطار برویم! گفت: راه زیاد دور نیست، آهسته آهسته با هم صحبت می‌کنیم و می‌رویم. راضی شدم و به حرکت افتادیم. در راه شروع کرد با من از حالات اولیاء خدا و مقررین بیان نمودن و یک‌یک از حالات آنها را شمرد و مذاکرات مفصلی کرد؛ گفتم: آقای من! من از این حرف‌ها خیلی شنیده‌ام دیگر باور نخواهم کرد، این حرف‌ها تمام موهومات و متخیلات است.

گفت: عزیزم! از اینکه شما با اشخاصی حشر داشتی که عاری از این مقامات بوده‌اند، عقیده‌ات را بر آن منما که اصلاً از این افراد در گوشه و کنار به نحو ندرت نیستند؛ من گفتم: نه، به نحو ندرت هم نیست، اصلاً این معانی صورت خارجی پیدا نخواهد کرد.

گفت: چه می‌خواهی ببینی تا آنکه عقیده‌ات استوار گردد؟ گفتم: ببینم که یکی از اینها مرده زنده کند؛ گفت: این که کار بچه مکتبی‌ها است! در این حال ما به خندق که بین کوفه و نجف است رسیده بودیم، نظری به خندق نموده گفت: آن کبوتر مرده را که در آنجا افتاده بیاور!

رفتم و دیدم کبوتری است مرده، آوردم؛ گفت: خوب نگاه کن بین مرده

است یا زنده؟! گفتم: آقا مرده است و پرهایش هم مقداری ریخته، نگاه کردن نمی‌خواهد. در این حال کبوتر را به روی دست خود گرفته دعائی خواند و بر کبوتر دمید، کبوتر جان گرفته پرواز کرد و رفت!

و من بسیار متعجب شدم، ولی گویا در این حال حس و حرکت و اراده از من گرفته شد و یارای صحبت کردن نداشتم. و به معیت او بدون اراده و اختیار راه نجف را پیش گرفته و می‌آمدیم تا آنکه به دروازه نجف رسیدیم؛ با من خداحافظی نموده و گفت: اگر می‌خواهی باز هم مرا ملاقات کنی امروز عصر در وادی السلام! و رفت و من از او جدا شدم.

پس از ساعتی به فکر آمدم و گویا تازه به هوش آمدم که این مرد که بود و این چه عملی بوده انجام داد؟! بسیار شوق ملاقاتش را پیدا نمودم و منتظر شدم تا عصر در رسد و شرف زیارتش را در وادی السلام پیدا کنم. هنگام عصر به وادی رفتم، دیدم جنازه‌اش را آورده‌اند که دفن کنند و چندین تن از سادات عظام و محترمین مشیّع بودند؛ بسیار تأسف خوردم.

جواب بالبداهه سید بحر العلوم به مستشکل

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند: شخصی به مذهب اسلام اشکال کرده گفت:

يَدْ بِخُمْسٍ مِئِينَ عَسْجِدٍ خُرِّصَتْ^۱ مَا بِالْهَأُ قُطِعَتْ فِي رُبْعٍ دِينَارٍ
سید بحر العلوم بالبداهه جوابش را داده گفت:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَغْلَاهَا وَأَرْحَسَهَا دُلُّ الْخِيَانَةِ فَافْهَمْ حِكْمَتَ الْبَارِي^۲

۱- خ ل: فدیت، ودیت.

۲- جنگ ۱۰، ص ۱۵: این مطلب نیز به مرحوم سید مرتضی - رضوان الله علیه - نسبت داده شده است که در پاسخ ابو العلاء معری ایراد فرمودند. (معلق)

[شفای دو طاعون گرفته به خاطر ایثار هر یک خود را در راه دیگری]

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند: برادری داشتم بزرگتر از خودم و او یک دائی داشت بسیار جهان دیده و جهان گشته، عجائب و غرائبی داشت، من جمله آنکه می گفت:

سفری به هند رفتم و در آنجا در نزدیک تاجر بزرگ هندی که اصلاً ایرانی نمی دانست مشغول کار شدم، و چون من ایرانی می دانستم وظیفه مرا این مقرر کرده بود که روی صندوق های جنس را که می خواست برای ایران بفرستد من با خط درشت، نشانی و خصوصیات را می نوشتم. کم کم در اثر امانت و صداقت با من مهربانی زیاد می کرد و ملاطفت زیاد می نمود، تا آنکه مرا به منزل خود می برد و در اواخر با هم غذا می خوردیم و گاه می شد که با هم در یک اطاق می خوابیدیم.

و به طور کلی روابط حسنه ما بسیار بالا گرفت تا آنکه ناگهان طاعون شدیدی در آن شهر آمد و دولت فوراً اعلان کرد هر مریض به مجرد احساس طاعون باید به دولت اطلاع دهد و در صورت اطلاع دولت فوراً مریض را به مریض خانه برده و در اثر تزریق موادی تلفش می کرد تا مرض طاعون به دیگران سرایت نکند؛ چون طاعون بسیار مسری است و در بیست و چهار ساعت هلاک می کند و شاید از هر صد نفر طاعونی یکی دو نفر جان به در برند.

باری، هر مریضی را که دولت می فهمید فوراً به مریض خانه جلب می کرد و اگر مریض از آمدن استنکاف می کرد، متعهد می شد که اگر بمیرد تمام اثاثیه آن منزل را دولت آتش بزند و تمام دارائی او را ببرد، تا آنکه ناگهان این تاجر طاعون گرفت و در بستر افتاد؛ دولت برای جلب او آمد، او قبول نکرد و متعهد شد که اگر بمیرد دولت اثاث منزل او را آتش زده و دارائی او را ببرد.

زن و بچه ها و عروس ها و دامادها و نوکرها که قریب چهل، پنجاه تن می شدند، از ترس، همه از خانه این مرد بیرون رفته این مرد را تنها گذاردند، و فقط

کسی که در آن منزل بود من بودم که پرستاری از او می‌کردم و در اطاق او می‌خوابیدم و حتی آنکه رختخواب خود را پهلوی رختخواب او قرار می‌دادم، و هرچه می‌گفت رختخواب خود را دورتر بینداز، قبول نکردم و با خود گفتم زیاد مهم نیست اگر او بمیرد من هم بمیرم، تا آنکه آن مرد خوب شد. اهل و عیال او همه به منزل برگشتند؛ آن مرد گفت: درب را ببند و آحدی را راه نده! درب را بستم و یک نفر را راه ندادم.

ما دو نفر تنها در منزل بودیم تا آنکه پس از سه روز من طاعون گرفتم و از طرف دولت برای جلب من به بیمارستان آمدند! تاجر صاحب‌خانه گفت: محال است بگذارم او را به بیمارستان ببرید و متعهد شد که اگر بمیرم همه اثاث البیت را آتش زده و دارائیش ضبط دولت گردد. همسایگان از ترس جان خود از بیم سرایت طاعون من به آنها، گرد صاحب‌خانه جمع شده خواستند به هر وسیله‌ای هست او را راضی کنند که مرا به بیمارستان بفرستد، صاحب‌خانه حاضر نشد.

باری، خودش مراقب حال من بود و اتفاقاً در اطاق من می‌خوابید و بسترش را پهلوی بستر من قرار می‌داد تا بحمد الله پس از دو سه روز شفا یافتم؛ و این از عجائب روزگار است که دو نفر طاعونی در یک منزل شفا پیدا کنند! و این تفضل خدا بود؛ چون که آن دو خود را در راه دیگری ایثار کردند.

[سلام کردن گرگ به سرما و گرما و باد]

لیله دوشنبه / ۱۵ ج ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

گرگی راه می‌رفت و در سر راه خود به سرما و گرما و باد برخورد کرد، دید که هر سه ایستاده‌اند، سلام کرد.

سرما گفت: به من سلام کرده چون از من می‌ترسد او را هلاک کنم؛ گرما

گفت: به من سلام کرده چون از من خوف دارد؛ باد گفت: برویم از خودش سؤال کنیم.

گرگ گفت: به باد سلام کردم.

سرما گفت: آیا از من نمی ترسی؟ گفت: آنجا که باد نباشد از تو ترسی ندارم. گرما گفت: از من نمی هراسی؟ گفت: آنجا که باد نباشد از تو خوفی ندارم.

[حکایت شیعه شدن سلطان محمد خدابنده]

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

سلطان محمد خدابنده زن خود را سه طلاقه نمود در یک مجلس؛ (مطابق مذاق عامه که می گویند حرمت می آورد و حلّیت او محتاج به محلّ است) بعداً پشیمان شد، خواست زن خود را بگیرد، به هر یک از علمای عامه مراجعه کرد، گفتند: مفرّی نیست از آنکه اوّل محلّ بگیرد!

گفت: آیا در هیچ فرقه از فرق مسلمانان کسی نیست که بگوید محتاج به محلّ نیست؟ گفتند: جماعت ضعیفی هستند به نام رافضه، آنها بدون محلّ جایز می دانند؛ ولی مذهب آنان مطرود مذاهب علماست. گفت: عالم آن جماعت را بیاورید!

علامه حلّی - رضوان الله علیه - را آوردند؛ علامه قضیه را می دانست. سلطان مجلسی ترتیب داده مملو از بزرگان و علماء، همه دور تا دور نشسته و سلطان در صدر مجلس قرار گرفته و در دو طرف سلطان مقداری برای شاه حریم گذاشته بودند؛ علامه داخل مجلس شده نعال خود را زیر بغل خود گذارده یکسره رفت و در حریم سلطان پهلوی سلطان نشست.

علماء همه به دیده تمسخر نگریستند و گفتند به سلطان: دیدی که گفتیم اینها قدر و اهمیت ندارند؛ این مرد در این مجلس با شکوه کفش های خود را زیر

بغل گذارده، آن وقت هم در صدر مجلس پهلوی سلطان نشستته!
 علامه گفت: کفش های خود را برداشتم زیرا که ترسیدم شما کفش های مرا
 بدزدید، همان طوری که پیغمبر وارد مسجد شدند و احمد حنبل کفش های حضرت
 را دزدید؛ همه فریاد برآوردند این دروغ است، زیرا احمد حنبل در زمان رسول خدا
 نبوده است! گفت: ببخشید اشتباه کرده ام مالک دزدید؛ گفتند: این هم افتراست؛
 مالک در زمان رسول خدا نبوده است! گفت: ببخشید ابوحنیفه دزدید؛ گفتند: او هم
 نبوده است! گفت: ببخشید شافعی دزدید؛ گفتند: او هم نبوده است! اگر این
 ائمه اربع شما در زمان رسول خدا نبوده اند پس چگونه رئیس مذهب و احکام
 رسول خدا شده اند؟! همه عاجز ماندند.

سلطان خندید و گفت: آیا در مذهب شما عیال من، به من بدون محلل حلال
 می گردد؟ علامه گفت: بلی. سلطان گفت: به چه دلیل؟ گفت: من همین قدر دلیل
 می آورم که تو قبول کنی؛ زیرا هر دلیل آورم، این علماء چون مردمان معاندی
 هستند قبول نخواهند کرد. گفت: دلیل خود را بیاور! گفت: من یک نماز به مذهب
 آنها می خوانم و یک نماز به مذهب خودم، به نظر تو هر کدام صحیح تر است بدان
 آن مذهب راست است.

علامه گفت مقداری شیره آوردند و با آن وضو گرفت، و بعد یک پای خود
 را به نجاست آلوده نموده بلند نگاه داشت که در نماز داخل نشود، و محل سجده
 خود را فضله سگی قرار داده و پوستی از جلد سگ به دوش گرفته و بدون تکبیر
 گفت: «دو برگ سبز» (تفسیر ﴿مُدَّهَامَّتَانِ﴾؛^۱ زیرا که سنی ها به جای حمد و سوره
 دو آیه از دو سوره و لو ترجمه اش هم باشد، آن نماز را کافی می دانند.) و به رکوع
 رفت.

۱- سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۶۴.

علماء فریاد برآوردند این نماز ما نیست! علامه از روی کتب خود آنها به آنها ثابت کرد که این نماز در نزد شما مجزی است؛ سپس به آداب صحیحی ظرف آبی را در طرف راست خود قرار داده وضو گرفت، با ادعیه و آداب مستحبّه و رو به قبله ایستاده نماز صحیح خواند. سلطان گفت: البته این نماز است و شیعه شد.^۱

[شرمندگی مرحوم جلوه بعد از دیدن مکان و منزلت محیی الدین در خواب]

شب شنبه ۱۱ / ع ۱۳۷۸ / ۲

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند: بسیاری از بزرگان سابق که از کلمات آنان استفاده می شود که سنّی مذهب بودند، آنها این معنی را تقیّه ابراز می نمودند و الا آنها شیعه بودند. از کلمات ابن فارض در آخر قصائدش تعریف از ابابکر می کند و علّت او را پیرمردی قرار می دهد، و تعریف از عمر می کند و علّت آن را کشف قرار می دهد؛ لکن چون تعریف از امیرالمؤمنین می کند علّت آن را وصی بودن آن حضرت قرار می دهد و درست به واسطه این تعریف تخریب خلفای سابقه را می کند. یکی از شاگردان مرحوم جلوه استاد یگانه حکمت، برای من نقل نمود که:

مرحوم جلوه هر روز صبح که بر منبر می رفت مقداری به محیی الدین عربی بد می گفت و به او دشنام داده لعن می کرد و این عادت همیشگی مرحوم جلوه بود؛ زیرا می گفت که محیی الدین سنّی مذهب است. یک روز که مرحوم جلوه برای تدریس به منبر صعود نمود، در اوّل صحبتش فرمودند که مرحوم محیی الدین شیعه بوده و سنّی مذهب نبوده و مقداری از منقبت و مدح او بیان نمود. ما همه شاگردان تعجب نمودیم که چگونه استاد هر روز زبان دشنام به

۱- جنگ ۱۰، ص ۱۷ الی ۱۷.

محبی الدین گشوده و امروز بر عکس مدح و منقبت او را می‌نماید؟! در این حال مرحوم جلوه فرمود:

دیشب در خواب باغ‌های بسیاری مملو از گل و ریاحین و درخت‌های بسیار لطیف دیدم، گفتند اینجا بهشتی است و از منازل محبی الدین است؛ بسیار تعجب نمودم که چگونه جای محبی الدین سنی مذهب در این باغهاست؟! ناگاه روانه شدم تا به قصری بلند پایه که مرصع به جواهرات بود رسیدم و بالا رفتم؛ در آنجا جماعتی از بزرگان و سادات حضور داشتند و این قصر متعلق به محبی الدین بود و من گویا از پشت حجابی تماشای این منظره را می‌نمودم.

من در آن مجلس دم درب نشسته و سر خود را پائین انداخته بودم و از روی محبی الدین شرمنده بودم که چنین بدگوئی‌هایی درباره او نموده بودم؛ محبی الدین گفت: چرا دم درب نشسته و سر خود را پائین انداخته‌ای؟ گفتم: از شما شرمنده هستم! گفت: ای میرزای جلوه تماشا کن! چون نگرستم از دریچه اطاق، در میان باغ انواع و اقسام حیوانات سبع و درنده دیدم؛ گفت: ای سید جلوه! اگر در میان آنها بودی چه می‌کردی؟ عرض کردم: خود را حفظ می‌نمودم؛ فرمود: من در دنیا میان چنین حیواناتی گرفتار بودم و مطالب من که از آنها سنی بودن من ظاهر است، برای حفظ خون خود، تقیة نگاشته‌ام.

[نصیحت شیطان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را، صبح آن شبی

که به معراج رفته بودند!]

یکشنبه ۱۲ / ع ۱۳۷۸ / ۲

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند که:

شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معراج فرمودند، صبح آن شب شیطان نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله دیشب دیدی منبری بلند

که در آسمان واژگون شده بود؟ فرمودند: بلی. عرض کرد: این منبر متعلق به من بود، من در بالای آن منبر نشسته و ملائکه را موعظه می نمودم و هر وقت تسبیح از دست من می افتاد فوراً ده هزار ملک هجوم آورده و او را به من می دادند! یا رسول الله می دانی چرا منبرم واژگون شد و مرا از بهشت بیرون کردند؟ برای آنکه من به خود مغرور شدم؛ یا رسول الله مبادا تو به خودت مغرور گردی!

در اینجا حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند: که شیطان مجسمه شر است و ابداً محال است از او خیری تراوش کند؛ این کلامی را که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته ظاهرش نصیحت است، ولی برای اغوای پیغمبر آمده که در وجود آن حضرت ایجاد یأس کند؛ و ضمناً بفهماند که هر قدر درجات رفیع و منزلت عالی گردد، در عین حال این خدا خدائی است که یک مرتبه ممکن است تو را از درگاه خود دور کند.

[حکایتی در توکل درویش]

حضرت آقا - روحی فداه - راجع به توکل مطالبی بس عالی بیان فرمودند؛ در ضمن حکایت درویشی را بیان کردند و فرمودند:

یکی از اعیان، عازم کلات خراسان بود و اتفاقاً شبی که بنا بود وارد کلات گردد، برف و سرمای عجیبی شده به طوری که از رفتن عاجز ماندند و در کاروان سرائی منزل گزیدند؛ از طرفی میزبان او در کلات منتظر، غذاهائی متنوع ترتیب داده منتظر قدوم اوست.

باری، او و همراهانش آن شب را در کاروان سرا مانده و در نیمه شب گرسنگی بر آنها غالب آمده برای غذا هیچ چیز در دسترس نبود، آنها نان خشک را خرد کرده و با آب مشغول خوردن شدند؛ ناگاه دیدند درویشی در گوشه کاروان سرا روی خود را به دیوار کرده و ایستاده است. آن شخص به همراهان خود

گفت: بروید و این درویش را بیاورید تا با ما غذا بخورد!
 درویش را آوردند. آن شخص رو به درویش نموده گفت: بسم الله،
 بفرمائید! درویش نگاهی به آن نان‌های خشک خرد شده نموده گفت: غذای شما
 اینست؟! گفتند: بلی؛ گفت: من از اینها نمی‌خورم! گفتند: پس چه می‌خوری در
 این هوای سرد و راه بسته شده؟ گفت: من باید یک دوری پلو و یک مرغ بریان
 بخورم! آنها به آن درویش خندیدند و درویش بازگشته دوباره در زاویه کاروان‌سرا
 رو به دیوار نموده ایستاد.

ساعتی نگذشت که آن اعیان و همراهان خود، هنگامی که خود را با آن
 نان‌های خشک سیر کردند ناگاه میزبان در کلات با خود گفته بود که علت دیر
 کردن مهمان شاید سرما و عدم وسیله آمدن باشد، به نوکران خود دستور داد
 سینی‌هایی پر از پلو نموده با مرغ‌های بریان شده به صوب خارج شهر حرکت
 دادند، و پس از چند ساعت وارد کاروان‌سرا شدند؛ چون نگاه آن شخص و
 همراهان به آن غذاها افتاد تعجب نموده گفتند: غذای درویش رسید!
 درویش را صدا زده آمد، و یک دوری برنج با یک مرغ بریان خورده، سپس
 به او گفتند: ای درویش! ما همگی سیر شدیم از نان خشک، و این غذا همه
 می‌ماند، مقداری را برای خود بردار و ببر! درویش نگاه تندی نموده گفت: من
 حمال نیستم.

[درخواست حضرت عیسی از خداوند که یکی از بندگان مقرب خود را به

من نشان بده]

شب دوشنبه ۱۱ / ۲ / ۱۳۷۸

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند:

حضرت عیسی به درگاه خدا مناجات نموده عرض کرد: خدایا یکی از

بندگان مقرب خود را به من نشان ده! خداوند خطاب فرمود: پیرزنی در فلان محل است؛ عیسی نزد او آمده دید پیرزنی کور و کر و چلاق در گوشه‌ای افتاده، پیرزن عرض کرد: السّلام علیک یا روح الله!

عیسی گفت: و علیک السّلام! که مرا به تو معرفی نموده و مرا به تو شناسانید؟

گفت: همان کسی که مرا به تو معرفی کرده و تو را بدین جا دلالت کرده! عیسی گفت: در چه حالی پیرزن؟

گفت: در حالی بس خوش و خرم! خدا آلات معاصی، که چشم و گوش و جوارح باشد از من گرفت و به من قلبی داده شاکر و زبانی ذاکر و چه از این بهتر است؟

عیسی گفت: حاجتی داری؟

گفت: دختری دارم که کار مرا می‌کند و از من مراقبت می‌نماید؛ صبح رفته و در این بیابان تا به حال نیامده، گردشی کن شاید او را دریافته بیاوری! عیسی در بیابان گردش کرد دید دختر را شیر پاره کرده، برگشت و با مقدماتی خواست پیرزن را حالی کند؛ قبل از آنکه مطلب را بگوید، پیرزن گفت: گویا از این کلمات ظاهر است که می‌خواهی مرا دلداری به مصیبت دخترم دهی؟ عیسی گفت: آری!

فوراً پیرزن به سجده افتاده شکر خدای بجای آورد؛ سپس سر برداشته عرض کرد: یا روح الله من در دنیا یک علاقه بیش نداشتم و او علاقه بدین دختر، الحمد لله که فعلاً هیچ علاقه ندارم و علاقه من منحصر به خود خدا شده است.

[حکایت خطاطی که در کلمات بزرگان تصرف می‌نمود]

حضرت آقا - روحی فداه - راجع به مذمت دخالت کردن در کلمات بزرگان

و تغییر و تبدیل دادن مطالبی بیان فرمودند و سپس در ضمن، حکایتی نقل کردند؛ فرمودند:

مردی بود بسیار خوش خط و خوش سلیقه، شغلش کتابت بود و مردم بدو مراجعه نموده برای آنها کتاب می‌نوشت و بسیاری از اوقات قرآن می‌نوشت، لکن یک عیب بزرگ داشت و او آنکه از نزد خود تصرفات بی‌جا می‌کرد و بعضی از مطالب را تغییر می‌داد.

روزی یکی از بزرگان شهر نزد او آمده گفت: می‌خواهم برای من قرآن بنویسی در نهایت ظرافت و حسن خط و حسن سلیقه و هرچه پول بخواهی می‌دهم، لکن به شرط آنکه ابداً در آن تصرفی نکنی! آن مرد قبول نموده قرآن را نوشته و به اتمام رسانید.

چون آن بزرگ نزد او آمد گفت: قرآن را نوشتی؟ گفت: بلی نوشتم. گفت: با همان شرط که نموده بودم؟ گفت: بلی هیچ تصرفی نکردم و تغییری ندادم جز سه موضع که دیدم نمی‌توانم صبر نموده و تغییری ندهم که ابداً لایق مقام قرآن نیست. گفت: بگو بینم آن سه موضع کدام است؟

گفت: چون رسیدم به ﴿شَغَلْتَنَا مَوْلَانَا وَأَهْلُونَا﴾^۱ گفتم که: در قرآن غلط نیست و حتماً این اشتباه نوشته شده است، او را درست نموده «شَدْرُسْنَا» نوشتم.

دوم: چون رسیدم به آیه ﴿وَحَرَ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾^۲ با خود گفتم که موسی خر نداشت و این اشتباه است، نوشتم: «و خر عیسی ضعیفاً».

سوم: چون رسیدم به آیه ﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾^۳ گفتم:

۱- سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۱۱.

۲- سوره الأعراف (۷) قسمتی از آیه ۱۴۳.

۳- سوره التحريم (۶۶) صدر آیه ۱۲.

نام فرج قبیح است که در قرآن باشد، نوشتم: «الَّتِي أَحْصَنَتْ أُنْجَاهَا.»

[دو حکایت در عواقب و خیم سوء ظن]

شب جمعه ۱۲ / شعبان ۱۳۷۸

راجع به عواقب و خیم سوء ظن حضرت آقا - روحی فدا - بیاناتی فرموده و در ضمن دو مثال زدند:

اول آنکه: در زمان عمر - لعنة الله عليه - روزی مرد قصابی برای قضاء حاجت در حالی که کارد خونینی در دستش بود وارد خرابه پهلوی دکان خود شد، دید در آنجا شخصی را کشته‌اند؛ هراسان و وحشتناک از ترس آنکه مبادا او را متهم بدین قتل نمایند از خرابه بیرون شد؛ اتفاقاً مردم همین وحشت و هراس او را دلیل بر قاتلیت او گرفته او را به نزد خلیفه عمر برده و شهادت بر جنایت او دادند.

بیچاره قصاب بی‌گناه سکوت اختیار کرده و چیزی نمی‌گفت؛ همین‌که او را می‌آوردند گردن بزنند به امر عمر، حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام حاضر شده، همین‌که نظرشان به مرد قصاب افتاد، فرمودند: این مرد بی‌گناه است و قتلی از او صادر نشده است. حضرت در خرابه تشریف آورده و به کشته فرمودند: قاتل تو کیست؟ کشته به سخن در آمده و قاتل خود را معرفی نمود! مردم فهمیدند که قصاب بی‌گناه بوده و بدون جهت متهم شده است.

مردم در این حال از قصاب سؤال کردند: پس تو چرا اتهام خود را انکار نموده در مقابل چنین اتهامی ساکت شدی؟ قصاب گفت: اگر انکار می‌کردم چه کسی قبول می‌کرد؟ زیرا که مردم دیدند که من با چاقوی خون‌آلود و وحشت‌زده از خرابه خارج شدم، فرضاً اگر هم انکار می‌کردم کجا جای قبولی بود؟! و لذا اصلاً زبانم با این خصوصیات به انکار حرکت نمی‌کرد.

[حکایت جوان بسیار خوش صورت و متقی و متهم نمودن زن زانیه او را

به سرقت و زنا]

جمعه ۱۵ شعبان / ۱۳۷۸

دوم آنکه: جوانی بود در زمان عمر - لعنة الله عليه - بسیار خوش صورت و بسیار متقی، شب‌ها به عبادت مشغول بود و روزها روزه‌دار؛ این جوان نامش ثابت بود و بسیار از لحاظ حسن باطن و ظاهر مورد توجه خاص و عام قرار گرفته بود. اتفاقاً عازم سفر حج شده از مدینه با قافله به مکه حرکت کرد، عمر از او مشایعت نمود؛ در بین راه زنی در خفا نزد او آمده او را به عمل منافی با عفت با خود تحریص کرد، جوان استیحا ش نموده هرچه او اصرار کرد جوان بر انکار افزوده زن به غضب درآمده با خود گفت: در ازای مخالفت کردن این جوان من او را به بدترین عقوبتی مبتلا می‌کنم.

اولاً مقداری از مال خود را در اسباب‌های جوان مخفی نموده صبح فریاد زد که دزد مقداری از مال مرا برده باید قافله را بگردیم و مال را پیدا کنیم؛ تمام قافله را گشتند تا نوبت به جوان رسید، مردم گفتند: اسباب‌های این جوان محتاج به تفحص نیست، زیرا دزدی از او غیر متصور است. زن گفت: کلاً، باید اسباب‌های او هم مورد فحص آید؛ چون اثاثیه او را فحص کردند، مال زن را در آنها یافتند و جوان به دزدی متهم شد!

اتفاقاً زن با مردی زنا نموده و از او آبستن شد؛ بعداً فریاد برداشت که این جوان با من زنا هم کرده است. بالأخره تمام قافله جوان را سب و لعن نموده تا پس از اداء مراسم حج که به مدینه آمدند عمر به استقبال جوان شتافت؛ مردم گفتند: ای عمر! این جوان چنین و چنان کرده، دزدی نموده، زنا کرده؛ عمر متأثر شد و فرمان داد که دست او را بریده و او را حد زنا زنند.

ناگاه أمير المؤمنين عليه الصلوة والسلام حاضر شده و فرمودند: زن را حاضر

کنید! زن را حاضر نموده و اشاره کردند، بچه در شکم زن به صدا درآمده و گفت: که این جوان زنا نکرده و نطفه مرا دیگری منعقد ساخته است! در این حال زن شرمنده شد و خود اعتراف نموده داستان را بیان کرد من أوله إلی آخره؛ مردم همه تعجب نموده و جوان تبرئه شد.^۱

داستان شگفت آوری درباره عدم اسلام کسی که حج واجب خود را عمداً انجام نداده است

مرحوم آیه الحق و الیقین، فقیه معظم و یکی از اساتید حقیر در اخلاق و عرفان آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی، داستان عجیب و شگفت‌انگیزی درباره عدم اسلام مسوفین حج بیان کردند که برای حفظ و ضبط آن در اینجا ثبت می‌کنم، با آنکه از زمان نقل آن برای حقیر متجاوز از سی سال می‌گذرد؛ فرمودند:

یکی از تجار معروف و مشهور همدان که به صلاح و تقوا مشهور و معروف بود، به واسطه عارضه مرض سکتة قلبی فوت کرد و فوت نابهنگام او اثر شدیدی در ارحام و بازماندگان و دوستان او گذاشت. شبانه جنازه او را به قبرستان آوردند تا فردا مراسم تغسیل و تکفین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن جنازه در وقت شب به قبرستان در صورتی که میت در شب فوت کرده باشد امر رائجی است، و چه بسا در همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می‌کنند.

چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورین سؤال برای بازپرسی آمدند و گفتند: می‌خواهی از دین نصاری باشی و یا از یهود؟ تو از دین اسلام نیستی و بر این معیار از تو پرسش نخواهد شد.

او فریاد برآورد: من مسلمانم، من اسلام دارم، من یهودی و نصرانی نیستم!

۱- جنگ ۱۰، ص ۴۸ الی ۵۲.

گفتند: چون تو مرد متمکنی بودی و استطاعت از حج را داشته‌ای و حج بجای نیاورده مرده‌ای، بر دین اسلام نمرده‌ای؛ *إِنْ شِئْتَ يَهُودِيًّا وَ إِنْ شِئْتَ نَصْرَانِيًّا*. او گفت: سوگند به خدا من مسلمانم و اعمالم چنین و چنان بوده است، نماز می‌خوانده‌ام، وجوهات اموال خود را می‌دادم، به فقرا و مستمندان مساعدت می‌کرده‌ام و دربارهٔ خلق خدا ترحم می‌نموده‌ام.

گفتند: اینها به جای خود؛ ولی چون حج بجا نیاورده‌ای، خداوند متعال تو را از زمرهٔ مسلمین به حساب نمی‌آورد؛ و هرکس مستطیع باشد و حج نکند، عاقبت امر او همین‌طور خواهد بود.

آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره فریاد کشید: ای امام حسین! آخر این همه من مجالس روضه‌خوانی تشکیل می‌دادم و این همه در عزای شما شرکت می‌کردم، آیا سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب بگذارید؟! در این حال فوراً حضرت سیدالشهداء علیه السلام حاضر شدند و گفتند: درست است آنچه می‌گوئی؛ ولی چون عمداً حج واجب را به تأخیر انداخته‌ای تا مرگ گریبان‌ت را گرفته است، فلذا در حکم خدا و سنت الهیه چنین جاری شده است که بر آئین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار می‌توانم بکنم و آن این است که: شفاعت در نزد خدا کنم تا به تو عمر دهد و حج خودت را انجام دهی، آن‌وقت به دین اسلام خواهی مُرد. حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم و خداوند سی سال به تو عمر داد؛ حجّت را بجای بیاور!

آن مرد می‌گوید: من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستان تاریک تنها هستم و فقط یک قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می‌کند؛ او همین‌که خواست وحشت کند گفتم: مترس، من زنده هستم! اقوام و ارحام و فرزندان آمدند، و حیات ما برای آنها آن قدر لذت بخش بود که قابل توصیف نیست.

من آماده تهیه مقدمات حج بیت الله الحرام شدم، هنوز سر سال نرسیده بود

که موسم حج شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازه شهر که بسیاری به بدرقه ما آمده بودند و ارحام و فرزندان من گریه می کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهده حج برآیم و از دنیا بروم، (چون مسافرت به حج در آن سنوات و اوقاتی که با شتر می رفتند بسیار مشکل بود و چه بسیار از حاجیان در راه می مردند.) من که تا آن زمان قضیه شفاعت حضرت امام حسین علیه السلام و داستان تعذیب نکیرین و عدم اسلام مسوف حج را برای کسی بازگو نکرده بودم و پیوسته مترصد بودم تا بینم چه می شود، آیا من موفق به حج می شوم یا نه؟ در آن وقت فرزندان را به دور خود جمع کردم و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که: مطمئن باشید من به سلامت برمی گردم و بیست و نه سال دیگر هم عمر می کنم.

و همین طور هم شد؛ او به سلامت برگشت و پس از سی سال از مرگ اول رحلت کرد. و چون مرد او را در خواب دیدند با لباس حاجیان، و عمامه و کلاه خاصی که حاجیان به سر داشتند؛ (چون در آن زمان، تجار و سایر اصنافی که به حج می رفتند پس از حج تا آخر عمر همان کلاه و دستار را بر سر می گذاشتند؛) او در خواب گفت: لله الحمد من را به آئین اسلام بازپرسی و سؤال کردند و اینک هیچ گونه ناراحتی ندارم و در کمال خوشی و آسایش بسر می برم؛ من از برکت امام حسین علیه السلام عمرم طولانی شد و حجم قبول شد و ثواب سی سال طاعت و بندگی حضرت حق جل و علا بر اعمالم افزوده شد.^۱

در احوال غلامحسین شیشه گر

مرحوم آیه الحق حاج شیخ محمد جواد انصاری - رضوان الله علیه - نقل

کردند که:

در مشهد مقدّس یکی از ارباب سلوک و عرفان بوده است به نام حاج غلامحسین شیشه‌گر؛ این مرد صاحب مقامات و درجات بوده و در عین اینکه شخص عامی بوده است افرادی را در مکتب خود تربیت می‌نموده و به راه ولایت و توحید رهبری می‌نموده است. از جمله، جماعتی از علماء و مجتهدین عظام در مجلس او حضور می‌یافته‌اند و از بحر مواج و علوم بی‌نهایت او استفاده‌های شایان می‌نموده‌اند، و با آنکه خود صاحب رأی و فتوا بوده‌اند در عین حال در موضوعات حادثه و مسائل شرعیّه از استاد عرفانی خود حاج غلامحسین شیشه‌گر استعلام می‌نموده‌اند.

یک روز در محضر او شخصی لوده و اوباش آمده و به همان طریقی که حاج غلامحسین تکلم می‌کرد از روی مسخره و استهزاء سخن گفت و تقلید او را درمی‌آورد، از جمله آنکه دهان خود را در موقع سخن گفتن چون حاج غلامحسین کج می‌کرد. چون حاج غلامحسین در موقع تکلم کردن دهانش کج می‌شد به علت کسالت و مرضی که پیدا کرده بود.

یکی از شاگردان حاج غلامحسین که در مجلس حضور داشت بسیار متأثر شد و رو به آن مسخره کرد و گفت: آفَزین چُور! (به زبان ترکی یعنی دهانت کج شود) دهان شخص مسخره فی الحال کج بماند و ابداً راست نشد.

در این حال حاج غلامحسین رو به آن شاگرد نموده و گفت: «این هرزگی‌ها یعنی چه؟!» یعنی چرا چنین کردی و دهان او را کج نمودی؟!!

شاگرد از استاد معذرت خواست و دوباره دهان شخص مسخره را به حال اولیّه خود، صحیح و سالم بازگردانید.^۱

اشعار

اشعاری از آیه الله انصاری رضوان الله علیه

از مرحوم رضوان جایگاه حضرت آیه الله انصاری - روحی فداه - است:
 ای شه ملک ملاحت، دلبر زیبای من
 قومی از غم کرده‌ای دل خون، بت رعنا‌ی من
 از هلال ابرویت خم کرده‌ای بالای من
 روزگارم ساخت چشمت ترک بی پروای من
 آخر از رحمت نگر بر زردی سیمای من

 در شب هجران ندارم قصه جز با بوی تو
 هر زمان با چشم غمناکم بیاد روی تو
 ای خوش آن ساعت گذارم افتد اندر کوی تو
 گه شوم مدهوش و گه مست ای صنم از بوی تو
 یا سپارم جان ز شوق یار بی‌همتای من

 هر دلی کز عشق رویت دلبراً دیوانه شد
 در بر شمع جمالت جان او پروانه شد
 عاری از دنیا و دین و خویش و از بیگانه شد
 جغد آسا در فراق ساکن ویرانه شد
 حال زارش شد گواه محنت و غمهای من

 آن سر انگشت کز زلفت حمایت می‌کند
 از عبیر نافه چینی حکایت می‌کند

با نسیم صبحدم از گل سعایت می‌کند
وز پریشانی دلها بس شکایت می‌کند
کز امیران جهان خون شد دل زیبای من^۱

[فصل گُلَم تمام به آه و فغان گذشت]

مرحوم آیه الله انصاری - رضوان الله علیه - شعر زیر را زیاد برای رفقا به
عنوان نصیح و اندرز قرائت می‌نمودند:
فصل گُلَم تمام به آه و فغان گذشت چون بگذرد خزان که بهارم چنان گذشت
بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم، با تو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف دادن دل شد به این و آن روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت^۲

[شعری که آیه الله انصاری به آن بسیار حدیث نفس می‌فرمود]

جناب محترم آقای حاج محمد حسن بیات همدانی - دام توفیقه - اظهار
نمودند که مرحوم آقا حاج شیخ محمد جواد انصاری بسیار دو بیت زیر را به عنوان
حدیث نفس می‌خواندند:
چنین شنیدم که لطف یزدان، به روی جوینده در نبندد
دری که بگشاید از حقیقت، بر اهل عرفان دگر نبندد
چنین شنیدم که هر که شبها نظر ز فیض سحر نبندد
ملک ز کارش گره گشاید فلک به کینش کمر نبندد

[شعر از صفا اصفهانی]^۳

۱- جنگ ۵، ص ۵۶.

۲- همان مصدر، ص ۸۹.

۳- همان مصدر، ص ۱۳۶.

دستورات و نامه‌ها

[مهمترین صفت بعد از عمل به فرائض برای راه خدا خدمت به خلق و احسان به آنهاست]

شب پنجشنبه ۱۶/ع ۲/۱۳۷۸

از حضرت آقا - روحی فداه - سؤال نمودم: برای راه خدا چه صفتی از همه صفات بهتر است؟ فرمودند: بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه بهتر است. پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می‌دانید و عکسش از همه مضرت‌تر است؟ پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می‌دانید عکسش چیست؟ عکسش ایدای به خلق خداست در مقابل احسان به خلق خدا. بعضی از شعرا مطالب حقه‌ای را گفته‌اند و در واقع خدا به زبان آنها جاری ساخته؛ یکی گوید:

«می‌بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری مکن.»

دیگری فرماید:

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنر نمی‌باشد

در رساله نور وحدت فرماید:

«مرنجان کسی را که مقصود تو است.»

در قرآن فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَكِنَكُمْ لَا تَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا

يَشْعُرُونَ﴾^۱

مطلب به اندازه‌ای بالاست که به سلیمان و جنود او نسبت عدم شعور داده شده است، نسبت به اذیت حیوان کوچکی مانند مورچه؛ ببینید فرق بین اینجا و

۱- سوره النمل (۲۷) ذیل آیه ۱۸.

مقام امیرالمؤمنین تا کجاست که فرماید: **والله لو أعطيتُ الاقاليمَ السبعةَ بما تحت أفلاكها على أن أسلبَ حَبَّ شعيرةٍ في فم نملةٍ ما فعلته^۱.**

دستورات حضرت آیه‌الحق: آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی دامت برکاته

- ۱- نوافل لیلیّه و نهاریّه، و با عدم موفقیّت، اتیان به قضای آنها یا تقدیم آنها.
- ۲- توجّه کامل عند الصلاة، با سجّاده و لباس سفید و پنج انگشتر (فیروزه، درّ، یاقوت معدنی، عقیق قرمز، عقیق زرد) و استعمال عطر و مسواک و شانه عند الصلاة.
- ۳- خوردن مویز، سرکه، انار، نان جو؛ برای ایجاد نورانیّت.
- ۴- روزه حدّ اقلّ در هر ماه سه مرتبه، و جوع به قدر امکان.
- ۵- بیداری آخر شب.
- ۶- توسّل به ائمه طاهرين خصوصاً حضرت ولیّ عصر عجلّ الله فرجه الشّریف.
- ۷- صلوات روز جمعه بعد از نماز عصر جمعه، و در عقیب آن: **اللهمّ عرفنی نَفْسِكَ^۲.** الخ، خوانده شود.
- ۸- دوام طهارت، و الإتیان بغسل الجمعة حتماً و بسایر الأغسال المستحبّة على قدر الإمكان.
- ۹- تفریق در صلوات.^۳

۱- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۸؛ با اندکی اختلاف.

۲- جنگ ۱۰، ص ۵۰.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۸۸.

۴- جنگ ۴، ص ۵ و ۶.

* * *

یکی از رفقا نقل کرد از مرحوم آیه الله انصاری - رضوان الله علیه - که: برای حفظ در موقع خوف آیه الكرسي را بخواند، و چون به ﴿وَلَا يُؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾^۱ برسد، این کلمه را هفت مرتبه تکرار کند و سپس آیه الكرسي را تمام کند.^۲

[دعا برای بیدار شدن شب]

حضرت آیه الله انصاری - دامت برکاته - فرمودند: این دعا برای بیدار شدن شب، برای اتیان نوافل و وظایف لیلیه و توفیقات لیل مفید است:

اللَّهُمَّ نَبِّهْنِي لِأَحَبِّ السَّاعَاتِ إِلَيْكَ، أَدْعُوكَ فَتُجِيبُنِي، وَ أَسْأَلُكَ فَتُعْطِينِي، وَ أَسْتَغْفِرُكَ فَتَغْفِرُ لِي.

اللَّهُمَّ أِقْمِنِي عَنِ مَضْجَعِي لِذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ وَ صَلَاتِكَ وَ تَسْبِيحِكَ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِكَ وَ حُسْنِ عِبَادَتِكَ؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^۳.

[دعا برای حضور قلب در نماز و رفع وسواس در امور عبادی]

دستوری است که حضرت آیه الله آقای حاج آقا جواد انصاری - دام ظلّه - به یکی از رفقا برای حضور قلب در نماز و رفع وسواس در امور عبادی (مثل وضوء و نیت و طهارت و أمثال ذلک) داده‌اند:

۱- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۵۵.

۲- جنگ ۴، ص ۱۷.

۳- *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲؛ «الباب الثانی و العشرون فی فضل...» با اندکی اختلاف.

۴- جنگ ۴، ص ۷.

- ۱- بعد از توبه کامل، وضوء دائمی و اغسال مستحبّه را تماماً (أغلب در زاد المعاد متعرض است) بجا آورد.
- ۲- بعد از هر غسلی (چه واجب، چه مستحب) یک صد مرتبه ذکر مبارک «المُهَيِّمِن» را بگوید.
- ۳- نوافل را بخواند.
- ۴- اوّل هر روز و اوّل هر شب به نیت خمسۀ طیبه عليهم السّلام صدقه بدهد، و سوره «ناس» را پنج مرتبه تلاوت، و ثواب هر دو را هدیه به ارواح طیبه ایشان نماید.
- ۵- و در موقع نماز نظر را به مواقع مقررّه در فقه بیندازد؛ (در حال قیام در محلّ سجود نظر کند، و در حال رکوع به میان دو پا، و در حال سجود به سر دماغ، و در حال تشهد به سر زانو و دست، و در حال قنوت به کف دست‌ها).^۱

[نامه‌های اخلاقی و سلوکی حضرت آقای انصاری به حضرت علامه

طهرانی، قدس الله أسرارهما]

بسم الله عزّ شأنه

مولانا المعظم - أیدکم الله تعالی بفضله - مراسله مزینة شریفه مشتمل بر شکوی از سوء حال، زیارت گردید.

اولاً: بقول مرحوم حاج شیخ محمد بهاری جناب عالی که سلّم سعادت و صلاح و تقوا و مقامات و درجات نفروخته‌اید که وقت اداء رسیده و مطالب داشته باشید.

ثانیاً: هرکس جلوتر رفته بیاید مسابقه بدهد؛ این گوی و این میدان. بعد از این حرف‌ها اگر چنانچه جناب عالی انتظار کرامات و مقامات دارید این مطلب

گذشته از آنکه رأساً اشتباه است و سعادت غیر از آن می‌باشد و به هیچ وجه ملازمه با این آثار ندارد نه از این طرف نه از آن طرف، خلاف سیر هم هست؛ یعنی انتظار این مطالب سیر قهقری است و بنده را از مولا دور می‌کند.

و هرگاه غرض جناب‌عالی آنست که رضای مولا را دست نیاورده و خدای نخواستہ از شما کراہتی دارد، حجّت خود را بر این مقصود إرائه بفرمائید.

و اگر غرض آنست که چرا شما مستغرق در عبادت نیستید که در روایت وارد شده حضرت باقر علیه السّلام به فرزند جلیل خود حضرت صادق [علیه السّلام] فرمودند (در وقتی که در گرمای روز، در خانه مکه اصرار بخواندن نماز داشته): **بُنِيَ إِذَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْعَبْدِ رَضِيَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ.**

باری، هرگاه نفس جناب‌عالی به این حرف‌ها راضی نمی‌شود و اشتهای شادی دارد، **فعليك بالجوع و السكوت خصوصاً عن البحث و الجدل، و أكل الشعير، و ملازمة التواضع في الأحوال و الأقوال.**

خدمت مولانا آقای حاج شیخ عباس و آقای سید محمد رضا به عرض سلام
مصدّم، سایه توفیق مستدام باد، ملتتمس دعا هستم.

بتاریخ لیلۃ عزا شهر رمضان ۱۳۷۵

الأحققر محمد جواد انصاری^۱

* * *

بسم الله تعالى شانه

برادر گرامی و سرور معظم، إن شاء الله معزز و موفّق و مقضی المرام
باشید. مراسله شریفه زیارت گردید؛ از مطالب مطّلع و مستحضر، و از سلامتی

۱- نامه‌ای است از طرف مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - رضوان الله علیه - که در اوقاتی که مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در نجف اشرف به تحصیل مشغول بودند به عنوان دستور سلوکی فرستاده شده است. (معلّق)

وجود محترم مشعوفم.

راجع به امر مسجد هرگاه به نهجی که مرقوم فرموده با نظر جناب عالی نیست ترکش اشکالی ندارد؛ مواظبت داشته هر محلی که موافق با نظرات شد متصدی شوید. و دیگر در باب تشکیل جلسه که مرقوم فرموده‌اید این مطلب همان‌طور است که به نظر شریف رسیده، بسیار خوبست. تعسف بفرمائید، همه برادران روحانی را به عرض سلام مصدعم، این خوشی مستدام باد.

۲ / شهر شوال / ۱۳۷۷

محمد جواد انصاری^۱

* * *

بسم الله عزّ شأنه

مولانا المعظم، إن شاء الله مؤید و موفّق بوده باشید. بعدها مراسله شریفه زیارت گردید از صحت مندی مزاج مبارک، مشعوف گردیدم. نامه جوف را قرائت و جواب آن تقدیم نموده به صاحبش برسانید.

در باب شکوه جناب عالی شکایت مورد ندارد، بحمد الله تعالی موفّق و لطف حق تعالی شامل احوال هست. نظر بر بعض ظهورات و آثار نیست که ما به الإشتراک بین مقربین و غیرهم می‌باشد. اینها تمام ملاک در جهت تقرّب نیستند و مایه دلخوشی نیست، آنچه منظور نظر حق تعالی و دوستانش افتد پسندیده و مرغوب است.

۱- این نامه از مرحوم انصاری به حضرت علامه - رضوان الله علیهما - در پاسخ به استفسار ایشان در مورد ترک اقامه جماعت در مسجد قائم می‌باشد. مرحوم علامه طهرانی در تمامی امور و شؤون خود از اساتید خویش استفسار می‌نمودند و با اجازه آنها اقدام می‌نمودند. (معلق)

همه رفقا و برادران را به عرض سلام مصدّعم؛ آیام افاضت مستدام باد.
بتاریخ ۶ / شهر رمضان / ۱۳۷۷
الأحقر محمد جواد انصاری

* * *

بسم الله عزّ شأنه

برادر گرامی إن شاء الله تعالى موفق و مؤید باشید. چند روز قبل مراسله شریفه به وسیله مسافریین زیارت گردید. راجع به عرض جواب از مراسله سابق بنده خیلی کم مجال هستم و معذرت می‌خواهم. إن شاء الله موفق باشید. مزاحمت حقیر و عدم آن چندان دخیل نیست.

باری، ایشان اظهار می‌نمودند آقای دستغیب هم مراسله مرقوم فرمودند لیکن مفقود نموده بودند. به هر جهت خدمت ایشان به عرض سلام مصدّعم و آیام توفیق و تأیید هر دو نفر را خواهانم.

خدمت آقای آقا شیخ عباس و آقای آقا سید رضای خلخالی و آقای آقا سید هادی به عرض سلام مصدّعم. از همگی التماس دعا دارم. گاه گاهی به خیال تشرف می‌باشم تا خدا چه خواهد. درباره شکوه از نرسیدن فیوضات این معنا را نباید از جناب عالی قبول کرد، زیرا که در این فنّ روحانیت، مجتهد جامع شرایط نشده‌اید، لذا حکومت جناب عالی نافذ نیست.
ایام تأیید مستدام باد.

۱۲ / جمادی الأوّل / ۱۳۷۴

محمد جواد انصاری^۱

* * *

۱- این نامه و نامه قبل از طرف مرحوم انصاری در همدان به علامه طهرانی - رضوان الله علیهما - هنگام اقامت و تشرف ایشان در نجف اشرف جهت تحصیل، فرستاده شده است. (محقق)

بسم الله عزّ شأنه

نور چشم عزیز، إن شاء الله تعالی موفق و مؤید باشید. مراسله شریف زیارت گردید، از مطالبش مستحضر و مسرور گردیدم خصوصاً آن خوابی که پیش آمده است برای جناب عالی.

قدری مواظب حالات خود باشید. چیزهایی که ملالت آور است بعد از ترک هواهای ممنوعه شرعیه عبارت است از: کثرت طعام و کثرت کلام و کثرت مجالست با اهل غفلت.

هر قدر انسان بتواند به تنهایی خو کند بهتر است، به خصوص که از میانه جمع دور باشد که شرور نفوس خبیثه مثل سمومات تأثیر دارد. امیدوارم مشمول الطاف حضرت باری جلّ و علیّ بوده باشید؛ التماس دعا دارم.

۶ / ربیع الثانی / ۱۳۷۰

محمد جواد انصاری

* * *

بسم الله عزّ شأنه

نور چشم گرامی، إن شاء الله مؤید و موفق باشد. مراسله شریفه زیارت گردید، بسیار خوش وقت گردیدم. لله الحمد و له المنّة که نعمت توفیق را بر آن عزیز مستدام فرمود.

راجع به خواب دیدن مسجد و آمدن به وسیله زنجیر، این تمسک به رشته محبت است که إن شاء الله تعالی شما را به مقصود می‌رساند. راجع به جمعیت خاطر از حق تعالی مسئلت نمائید، و این فقره دعا را زیاد بخوانید:

إلهی تَرُدُّدِی فِی الْآثَارِ یُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِعَمَلٍ یُؤِصِّلُنِی إِلَیْکَ.

ایام خوش مستدام باد.

بتاریخ ۲۹ / جمادی الثانیه / ۱۳۷۶

محمد جواد انصاری

خواب دیدن آقای انصاری که برایم صد و پنجاه رکعت نماز قضا بخوانید

قطعه‌ای است از نامه آقای احمد انصاری - زید توفیقه - به آقای حاج معین شیرازی (۴۳/۵/۲۶):

چندی قبل همشیره (عیال آقای مهندس تناوش) به همدان آمدند و طبق اظهاراتشان مثل اینکه مرحوم والد - رضوان پناه - در رؤیا به ایشان فرموده بودند که بنده به نیابت از طرف مرحوم آقا صد و پنجاه رکعت نماز قضا بخوانم، و گویا تأکید زیادی هم فرموده بودند. بنده با کمال تعجب و استبعاد [از] نیاز مرحوم آقا شروع به کار نمودم؛ در همان شب اول ایشان را دیدم با لباس قهوه‌ای رنگ (برک)، عمامه مختصری از یک طرف باز و از دور گردنشان رو به سمت قلب تحت‌الحنک شده بود، به همان شکل زمان صوریشان تشریف آوردند، کتاب قطوری هم گویا در دست راستشان بود، فرمودند:

مطلب همان است که به تو گفته‌اند! مثل این که اظهار فرمودند که: به نماز تو خیلی نیازمندم، تردیدی نداشته باش و شروع به کار کن قریباً نتیجه آن را خواهی دید؛ بعداً فرمودند:

به برادرم حاجی سید... سلام برسان (اسم آن شخص را بنده فراموش کرده‌ام) به ایشان بگو این قدر ناراحت نباشید! مخصوصاً فرمودند: جزع و فزع ننمائید! بگذارید کار (مثل اینکه) سیر تکوینی خود را انجام دهد؛ زیرا با خواست خودشان نتیجه مطلوبی به دست نخواهد آمد.^۱

[رؤیائی از آقای احمد انصاری]

آقای احمد انصاری - دام توفیقه - در نامه‌ای که برای حضرت آقای حداد - روحی فداه - نوشته‌اند، مرقوم فرموده‌اند که: شبی در رؤیا مرحوم والد - رضوان الله علیه - را به خواب دیدم، فرمودند:

اللّٰهُمَّ أَفْضَ صَلَٰةٍ صَلَوَاتِكَ وَ سَلَامَةٍ تَسْلِيمَاتِكَ عَلَى أَوَّلِ التَّعِينَاتِ الْمَفَاضَةِ مِنَ الْعَمَاءِ الرَّبَّانِيِّ وَ آخِرِ التَّنَزُّلَاتِ الْمَضَافَةِ إِلَى النُّوعِ الْإِنْسَانِيِّ، الْمُهَاجِرِ مِنْ مَكَّةَ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ ثَانِي إِلَى الْمَدِينَةِ وَ هُوَ الْآنَ عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ.

در شب دوّم به خواب دیدم، فرمودند:

مُحْصِي عَوَالِمِ الْحَضْرَاتِ الْحَقِّ فِي وَجُودِهِ ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱،
 رَاحِمٌ سَائِلِ اسْتِعْدَادَاتِهَا بِنَدَى جُودِهِ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲.

در شب سوّم به خواب دیدم، فرمودند:

سُرُّ الْمُهْوِيَةِ الَّتِي هِيَ فِي كُلِّ شَيْءٍ سَارِيَةٍ وَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ مَجْرَدَةٌ كَلِمَةُ الْإِسْمِ
 الْأَعْظَمِ الْجَامِعِ بَيْنَ الْعِبُودِيَّةِ وَ الرَّبُوبِيَّةِ خَطُّ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْإِحْدِيَّةِ وَ الْوَاحِدِيَّةِ.^۳

۱- سوره یس (۳۶) ذیل آیه ۱۲.

۲- سوره الأنبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷.

۳- جنگ ۵، ص ۸۹.

مطالب جنگ مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری

مطالب این صفحه إلى صفحه ۳۹۷، از روی جنگ مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری - رضوان الله علیه - از عین دستخط مبارک ایشان استنساخ شده است^۱:

اشعار

[تا که نهادم بسر هوای خوبان کنار]

تا که نهادم بسر هوای خوبان کنار لوحه دل شسته ام، از غزل آبدار
 بود زمانی مدید، به ترک شعرم شعار تا که بیباغ و چمن، وزید باد بهار
 نمونه حشر را، نمود حق آشکار
 بصفحه خاک شد، آیت او جلوه گر که خلعت از شه گرفت، تاج زمرد بسر
 کار مسیحا نمود، بگل نسیم سحر نقاب از رو فکند، بلبش آمد بپر
 هر دو ثنا خوان شدند بذکر پروردگار
 بود مرا حیرتی، زلاله رنگ رنگ که ناگهان شد پدید، آن صنم شوخ و شنگ
 بود درابروش و چشم، اشارت از صلح و جنگ آب حیوة لبش، کار بمن کرد تنگ
 فتاد بازم بسر، شورش از عشق یار
 اگر کنم وصف شاه، رقم با خدود حور مداوم از مشگ فام، باید و کلکم ز نور
 مدح و ثنایش کنم، تا بدم نفخ صور ز یاد اهل قصور، روند غلمان و حور
 در کف عشاق او، دگر نماند قرار
 ز وصف شیرین او، شد ز نظر انگبین ز جلوه رفت آفتاب، به پیش آن مه جبین

۱- جهت سهولت دستیابی به محتویات جنگ حضرت آقای انصاری مطالب آن توسط لجنه تحقیق مبوب و منقح گردید. (محقق)

گر بگشاید نقاب، ز صورت نازنین تبارک الله فغان، بأحسن الخالقین
 رسد بناسوتیان، ز چرخ نیلی حصار
 چرا نسوزد جهان، ز آه جانسوز من نیست چرا آخری، بهر سیه روز من
 مگر ندارد خیر، آن شه فیروز من که عاقبت ناله و آه دل افروز من
 زند بجان و کند، بمقدم او نثار
 باز ز نو سر کنم، فغان و اندوه و آه که کرده بر تخت شاه، دیو دمان تکیه گاه
 چگونه بینم که دیو، نشسته بر جای شاه خوشا سلیمان شود، بمسند عزّ و جاه
 بچشم اعداء دین، سیه کند روزگار
 چه مقصدی در دلم، نیست جز آن دلنواز در طلبش میروم، بهر نشیب و فراز
 شاهد مقصود من، گر نکند چهره باز به درگه کبریا، روم به راز و نیاز
 شوم طلبکار او، گریه کنم زار زار
 چرا شده در حجاب، جمال نیکوی او گشته خموش از چه رو، لعل سخنگوی او
 مگر گرفته غبار، خاطر دلجوی او صبا ز رحمت بپر، پیام من سوی او
 بگو که پشتم شکست، بار غم انتظار
 کنون که از هجر او، تنگ شده حوصله کنم براه طلب، بروز و شب هروله
 خار رهم گر کند، پای پر از آبله بجان جانان قسم، کز او ندارم گله
 رضای من رای اوست، به هرچه گیرد قرار
 گرفته طوفان غم، ملک دلم را فرا نوح چه شد تا برم، بکشتیش إلتجا
 ز آتش نمرود جهل، گرفته دل شعله‌ها آه کز این شعله سوخت، جسم من بینوا
 خوشا گلستان کند، خلیلم این طرفه نار
 کیست پیامی برد از من دلسوخته بسوی آنکس که جان، ز فرقتش سوخته
 بگوید اندر رخت، یکی نظر سوخته مگر کنی یک نظر، بر آن دل افروخته
 که دارد از این نظر، تا بابد افتخار
 گرم شود یک دمک، بخت مساعد نکو نشسته در پیش دل، بیینمش روبرو

نماید از مرحمت، ز حال دل جستجو موافق آید مرا، به کام دل آرزو
 رباید از کفّ دل، شورش عشق اختیار
 نبیره مصطفی، زاده ضرغام دین چه شیرآسا کند، قرار بر روی زین
 داد شجاعت دهد، بشرق و غرب زمین پاک کند عالمی، ز لوث اعداء دین
 چه بر کشد از نیام، شراره ذوالفقار
 کنون که شد فانی، دلت ز غم غرق خون ز دیده اشکبار، خون دل آمد برون
 روز وصال شده، چه بخت من سرنگون گرت بمقصد شود، فضل خدا رهنمون
 در آستان حبیب، نمای جان را نثار

[روی جان دارد حجایی پر غبار]

روی جان دارد حجایی پر غبار آوخ از این احتجاب و استتار
 لطف حق کو نور بخش عالمست دیده‌ام دارد بره در انتظار
 دست جود آنکه بنمود از کرم جمله ذرات عالم برقرار
 روزی از الطاف عام خویشتن گیرد از دست فقیر خوار و زار
 آنکه از جور و جفای دیر راه گشته رنجور و پریشان روزگار
 گر نباشد فیض احسانش مدام ذره‌ای بر جا نماند پایدار
 هر که را از رحمتش بخشد نصیب عیش جاوید آیدش بر استوار

[در مدح حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف]

کیست شهنشاه ملک و کشور دنیا
 حکم که باشد روان، در عالم عقبی
 ریزه خور خوان نعمت که نهاده
 بهر شرف سر بر آستانه مولا

عرصه خاک و تمام عالم خاکی
 جمله افلاک و خلق عالم بالا
 خلق تمامی ز جن و انس و ملائک
 پرتو فیض وجود سید بطحا
 صاحب امر و ولی حضرت داور
 مالک جان صاحب بلیه عظمی
 حیف از آن نازنین وجود که شد دور
 از نظر دوستان به غیبت کبری
 شد دل من، خون و جاری از ره دیده
 تا که شد اندر حجاب آن رخ زیبا
 چهره جان از حجاب غم نگشاید
 تا نگشاید حجاب آن شه والا
 بخت بلندی است رشگ من که ز خدمت
 یافت از آن آستانه رتبه علیا

[صاحبان جان باقی گشته‌اند]

صاحبان جان باقی گشته‌اند
 تا به خون خویشتن آغشته‌اند
 جان بخشند و دارند این شعار
 مجرمان فانیان را بی شمار

* * *

گر رسانی بر لبم یک جرعه آب آیدم زان آب بر تن صبر و تاب

[راجع به حضرت سیدالشهداء و واقعه کربلا]

یکه تاز عرصه هر ابتلا
عزم جان‌بازی به راه دوست داشت
هم ز مبدء، او وردش این کلام
هم گریزی نیست از این مرحله
هر که را نبود بسر این آرزو
ما به ملک جاودان ره می‌بریم
همّتش بالاتر از کاخ خیال
این نصیب ار شد مبدل بر خلیل
هم ز جان بگذشت و هم از اهل و مال
بود در انفاس او آب حیات
دشمنان دین به دشت ماریه
خیل مشتاقان عیش جاودان

* * *

لَمِثْلِي جَدِيرٌ بِالْبِكَاءِ فَإِنِّي
و لست اری بوناً له من رزیه
أرى الموتَ سرُّعاً إلیّ معجّل
اذا لاقنی یا بؤس حالٍ و شدّة
سَیورُ دُنّی دهرِ قصیرٍ مقلّل
الأقی بیتٌ کنتُ عنه مغفّل

[در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم]

بر سر من هست شور مصطفی
رهنما و رهبر عالم همه
آن یگانه شمس برج اهتداء
سید حزب جلیل انبیا
دستگیر عالم و آدم همه
شاه خیل اولیا و اصفیا

۱- ظاهراً «بیت» درست باشد.

فخر عالم شاه خاتم آمده نور بین، کز جنس آدم آمده
آستان بوس آمده روح الامین بر در درگاه ختم المرسلین

[شعری راجع به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها]

خوش که برد فغان من، صبا به پیشگاه شاه
داد دل مرا برد عرضه کند به دادخواه
که می رسد به گوش دل ز بضعة محمدی
ز جور طاغیان دین همی فغان و داد و آه
شعله ور آتشی ز کین بود به سینه عمر
نمود عاقبت از او خانه عز دین تباه
آتش جور آن شقی چون بنمود سرکشی
گلشن دین از او بسوخت از گل و سبزه و گیاه
کرده ننگ آورش قصه کند چه فاطمه
امت سید رسل جمله شوند رو سیاه
لطمه جور آن لعین بر آن عذار نازنین
فروخت آتشی به دل که جسم و جان کند تباه
جهان به کام دل شود چه منتقم به پا شود
تیره کند به طاغیان روز بسان شب سیاه

[شعری راجع به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف]

بسم الله

عالم همه از روی جمیلت شده پر نور
وز دیده اعمی رخ زیبای تو مستور

مولای کلیمی نبود تا که ببیند
 هر لحظه پدیدار تجلای تو بر طور
 هر جام دلی گشت پر از ساغر مهرت
 مأنوس تو گردید و ز غیرت همگی دور
 ما دست ز دامان جلال تو نداریم
 زین درگه لطف است طلبکار تو منصور
 یکباره بزن آتش غیرت به دل، ای دوست
 تا جز تو نماند دگری مقصد و منظور
 این خانه که بیگانه در او ساخته منزل
 خالص کن و دشمن، همگی ساز تو مقهور
 در فضل عمیم تو ننگجد که فتد دوست
 در مهلکه و دشمن، ازو خرم و مسرور
 ای مهدی موعود تو را باد تحیت
 پس رحمت حق و برکاتش به تو منشور
 پیوسته بر آباء کرامت ز خدا باد
 شایان صلوات ابدی نازل و منشور
 ما دست به دامان تولای تو داریم
 بر بندگی درگه شه نامی و مشهور
 ای روی پسندیده درگاه خدائی
 دریاب یکی خسته و امانده منصور
 گر یک نظر از لطف بر این خسته نمائی
 مقبول به درگاه خدا گردد و مغفور
 ز این در که گدا باز از او مانده محروم
 امید شود سعی من شیفته مشکور

روی سیهم از کرم حضرت مولا
 منظور به درگاه خدا آید و مبرور
 بنمای به فانی ز کرم یک نظر ای دوست
 کان سوخته در راه تو شد کشته مهجور

* * *

رفت شاهی سوی دشت نینوا همره او چند تن از اصفیا
 آن شهنشاہ جهان کرد عزم رزم با گروهی عاری از شرم و حیا

* * *

مأوای دلدار است دل کی جای اغیار است دل

* * *

دادم به او من خانه را بر درگهش دربان شدم
 رفتم به ملک آگهی دیدم ببدیها را بهی
 خود را ز خود کردم تهی جسم جهان را جان شدم

[گلشن عالم چرا تهی ز صفائی]

گلشن عالم چرا تهی ز صفائی روی گلت را نمانده حسن و بهائی
 نی چمنت راست سبزه‌ای نه طراوت شاخ گلت را نه بلبلی نه نوائی
 روح روانت ز تن مگر شده مهجور کز پی بیماری تو نیست شفائی
 ختم وصایت نموده پیشه خود را فرقت و دوری ز دوستان و جدائی
 قلب محبان گدازد از غم هجران نی خبر از دوست آید و نه ندائی
 آه ز رفتار کج مدار فلک آه آه از این دوری و فغان و جدائی
 باز شود نوجوان جهان چه ببیند همچو سلیمان به تخت تکیه نمائی^۱

۱- به طریق خطاب نیست بلکه تنکیر است یعنی یک نفر تکیه نما.

کشور عالم ز معدلت بکنند پر
صفحه گیتی ز کفر و شرک کند پاک
دست به شمشیر و جان فزون ز شماره
صورت عالم به نور جلوه گر آید
فانی بیچاره چون بدوست برد راه
چون بنماید طلوع عدل خدائی
وانگذارد دل سیاه و ریائی
دین مبین را کند نثار و فدائی
شاه ولایت به روز چهره گشائی
نیست از او منزلی پدید و سرائی

[شعری راجع به حضرت سیدالشهداء علیه السلام]

آن لب لعلی که بودی رشک گل
جور مخموری نمودش آشنا
چون قرین غنچه گل خار شد
آن سرور انور که می بودی مدام
از چه رو جا کرد بر رأس سنان
تا سرودی این غم انگیز نوا
بوسه گاه حضرت ختم رسل
در میان طشت با نوک عصا
گلشن و گلزار عالم زار شد
بر سریر سینه خیر الأنام
آنکه بود از جاه بر عرشش مکان
تلخ کردی فانیالذت بما

[شعری راجع به حضرت علی اکبر علیه السلام]

شاهزاده نوجوان نازنین
سرو بودی قامت رعناى او
وه چه خوش گفت آن امیر تاجدار
او به عزم یاری باب گرام
بود بابایش ز پی دیده به راه
پس نظر کرد او به بالا کی خدا
سوی ایشان نوجوانی رفت کو
آرزوی ما به دیدار رسول
شاه خوبان شبه خیر المرسلین
ماه بودی منظر زیبای او
کس ندیده مثلش اندر روزگار
رو به میدان رفت با صد احتشام
سوی او می کرد از حسرت نگاه
شاهدی بر این گروه از ماجرا
بود چون پیغمبر اندر خلق و خو
از نگاه روی او می شد وصول

رزم شایان کرد و آمد سوی باب کی پدر گشتم عطش از التهاب
گر رسانی بر لبم یک جرعه آب آیدم زان آب بر تن صبر و تاب

[خوش آن دلی که کند درگه خدائی باز]

خوش آن دلی که کند درگه خدائی باز بر آستانه لطفش رود به راز و نیاز
کند ز هرکس و ناکس نگاه خود کوتاه به سوی غیر خدا چشم را ندارد باز
ز هر جماعت و هر محفلی بپوشد چشم شود انیس خدا با خدا نماید راز
غریق گردد و واله بیاد حق، شب و روز چنانکه هیچ نباشد به غیر حق دمساز
شبان تیره چه ظلمت گرفت عالم را به کاخ عرش کند طایر دلش پرواز

[باز آید در جهان باد شمال]

باز آید در جهان باد شمال تا کند گلزار عالم با جمال
مردگان باغ و بستان و چمن جان ز جانبخش جهان بخشد به تن
در جهان دور فصول از کردگار آیتی بر حشر و نشر است استوار
از پس مرگ تو بخشد بر تو جان چون بهار آوردنش بعد از خزان
جان دمیده بر تن عالم بهار خرم از او باغ و خندان لاله‌زار
از شمیم جان‌فزای یاسمن یاد کوی دوست افتد جان من
وز نوای عندلیبان و هزار جان به سر آید ز شوق صوت یار
می‌برد هوش گل خوش‌رنگ و بو آه اگر یابی رهی بر کوی او
گرچه کوی او ز عرش أعلاتر است از خیال و کاخ او بالاتر است
راه بر این کاخ أعلا کی بری با زبون طبعی و این خیره سری
گر خیال کوی او داری به سر اول از این نفس دون می‌کن گذر
پشت پائی زن بر این شوم زبون کان تو را کرده در آتش سرنگون

پس ز همّت دامنی زن بر کمر
در طلب کاری به درگاهش بکوش
هم یقین میدان که سائل زان حریم
وارد از این درگه عزّت گدا
گر تو خواهی زد بر این درگه قدم
زانکه رویت از گنه گشته سیاه
همّت از او می طلب با چشم تر
روز و شب می دار فریاد و خروش
می نخواهد کرد محروم آن کریم
فخر بر شاهی که باشد زو جدا
خیره سر بگذار پا در این حرم
بر بساط قدس ناید رو سیاه

[لاجرم روی عزیزی را بجوی]

لاجرم روی عزیزی را بجوی
دست زن بر دامن صاحب زمان
روی نیّر باشدش نزد خدا
رحمت حق منتشر از بهر اوست
ظاهر آید از جمال آن جناب
فانیاتغیان نمودستی قلم
ورنه حیران است اندر وصف او
پس شفاعت خواه زانروی نکوی
آن امام دین شفیع مُذنبان
هم بود مقبول حق، او را دعا
عالمی برپا از آن روی نکوست
جلوه نگذارد ز بهر آفتاب
که بمدح شاه عالم زد رقم
هم قلم فرسا و هم نطق نکو

[اندر آمد ز در خلوت دل یار سحر]

اندر آمد ز در خلوت دل یار سحر
گفت کس را مکن از آمدنم هیچ خبر
گفتمش کی ز تو یابم اثری گفت آندم
که نماند ز تو اندر دو جهان هیچ اثر
گفتمش هیچ توان در تو رسیدن گفتا
در من آنکس برسد کو کند از خویش گذر

* * *

خوشا آن خنجر و آن نیش فولاد که دارندم بدین سان تحفه دلشاد
شود نشتر بچشمان نیش نوشش دل آشفته از غم سازی آزاد

* * *

مباش ای دل دمی از دوست غافل مگر باشد دل او بر تو مایل
نگاهی ار کند آگه نباشی از آندم گرددت افسوس حاصل

[آنچه حاصل آیدت از مال و جاه]

آنچه حاصل آیدت از مال و جاه فانی است و عاقبت گردد تباه
هم متاع حسن را باشد زوال هم تو را نیروی و قدرت چون ظلال
هم زن و فرزند و مال است عاریت هم بتن روح روان است عاریت
پایداری نیست در ملک جهان نآورد عاقل دل اندر بند آن
از سعادت نیست اقبال جهان ور کند رو نیکی بخشش میدان
حشمت و ملکت رود بیرون ز کف مرگ را ناید خطا تیر از هدف
کوکب بخت جهان دارد افول اوج او اندر حضيض است و نزول
عالمی می دان جهان را پر غرور می ندارد بهر هشیاران سرور
چونکه او دارد بد و نیکش عبور زان نشاید بود در حزن و سرور
همتی دوزد بر این دنیای دون دیده‌ای کز احوالی باشد زبون

[این بشر را هست عمری جاودان]

این بشر را هست عمری جاودان نگسلد عیشش بمقراض زمان
عالمش پاکیزه از حزن و کلال با سرور او قرین ناید ملال
گر سعادت بآیدت ای مرد راه هان مکن روی نکویت را سیاه

از سعادت سخت گردد درب باز
 گر سعادت یار تو ای یار شد
 جانست از قید هوا آزاد گشت
 آفرین حق بر آن آزاده جان
 جان فدای آن سبکبار سعید
 من فدای جان پاکان جهان
 چهره‌ها گلگون و دل چون آینه
 چون بازرگان ملک دائمی
 سود این سودا نفیس و پر بهاست
 آنکه شد سوداگر خلد برین
 گر نیاری سود جنت را بدست
 مقصد این راه دور است و دراز
 هم گلستان چون خلیلت نار شد
 شد رها از بند حزن و شاد گشت
 کورها کرده دل از قید جهان
 کاید اندر هر قدم او را نوید
 که نیالود از غباری رویشان
 سر نزد از دیده‌هاشان خائنه
 بهر این سودا بد دنیا قائمی
 چون زیان آنکه دردش بی دواست
 نیک‌بختی را بدان با او قرین
 استخوانت را زیان خواهد شکست

* * *

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن

مگر آنکه شمع رویت برهم چراغ دارد

* * *

تا بر نخیزی از سر دنیا و هرچه هست

با یار خویشتن نتوانی دمی نشست

[ای دل به کوی دوست تو روی نیاز کن]

ای دل بکوی دوست تو روی نیاز کن
 ز اغیار خانه ساز مُخَلّی و آن زمان
 دستت بتار گیسوی او گر شبی رسد
 در عمر یک نماز تو مقبول حق نگشت
 با دست عجز و لابه در لطف باز کن
 با دوست همنشین شو و آسوده راز کن
 آن شب غنیمت است سخن را دراز کن
 زین پس بباده غسل کن آنکه نماز کن

از ماست عجز و لابه و راز و نیاز و آه هرچند خواهی ای شه خوبان تو ناز کن
درد و بلای ما شده از حد و حصر بیش بیچاره‌ایم چاره تو ای چاره ساز کن

[مناجات‌هایی از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه]

اول: مناجات دوستان

بسم الله الرحمن الرحيم

آن نام نکوئی که در آغاز کلام ذکرش بدهد زینت و آئین مرام
هم گلشن و گلزار کند دفتر را هم محفل از او معطر آید بدوام
آن نام ستوده خداوند رحیم خلاق جهان صاحب اوصاف کرام
آن ذکر مبارکی که چون شهد و شکر گردد ز حلاوتش همی شیرین کام
هر ذائقه زین ذکر نگردهد شیرین پر باد علوفه‌اش در آخور بمدام
ای منعم مهربان که از جود و کرم بگرفته فرو عالم هستی بتمام
در فیض و عطا دریغ ننموده ز کس بر سفره جود خود صلا داده به عام
زین ساغر صهبا که بکامم ریزی پیوسته کن و فزون و رنگین به نظام
ای ساقی خوشروی که از طلعت تو افزون شده جلوه دل و ساغر و جام
زان باده بده که هستی از دست برد بیخود کندم ز خویش و بیگانه تمام
ای مولای مهربان و ای پناه بیچارگان و ای امیدگاه محرومان! تو آنی که از
همه دردها آگاهی و بر ظلمت دل‌ها بینائی و از برای زنگار دل نور و جلائی. چون
یاد خود را به کرمت در دل تمکین دادی و ذوقش به کام دل شیرین نمودی، این
نعمت عظمایم جز از فرط مهربانی و فضل تو از کجا حاصل شد؟! اکنون امیدم از
این درگاه پر فیض چنانست که این احسان بی پایانم پیوسته افزون نمائی و
روزگارم همیشه با یاد خوشت میمون داری.

یا رب تو بدل هوای خود افزون کن غیری که در این خانه بود بیرون کن

این سائل محروم که بر درگه تو است با کام دل و مراد خود مقرون کن
یا رب! امیدم چنانست که با من به مقتضای روی سیاه و زیادی گناه رفتار
نفرمائی؛ تا کنون هرچه از تو دیدم غیر از فضل و کرم نبوده و راهی با تقصیرکاران و
روسپاهان جز طریق عفو و اغماض نیموده؛ در این روزگار مهلت و وسعت که این
قسم با بندگان سلوک نمائی در روز بیچارگی و گرفتاری که به احسان و جودت
محتاج تواند البته نیکوتر عمل فرمائی و به طریق اولی از احسانت دریغ نمائی؛
الهی چون تو قبله مشتاقان و کعبه مقصود عاشقانی بر آنجا که آتش حرمان افروخته
و دل‌های عزیزان سوخته بی دریغ نظر داری هیچ‌گمان نمی‌برم که با آن فضل
بی‌متتها چنین نائره جانگدازی را به حال خود واگذاری، و روزی به آب حیات
رحمت، تشنگان سرچشمه وصال را سیراب نفرمائی.

ای اصل نکوئی ای خدا نیک جهان شامل شده نیکیت به نیکان و بدان
چون خیر تو نیست نارسا بر دشمن با دوست ندانم چه کنی در پنهان

دوم: مناجات گناه کاران

منزلگه آن یار اگر خانه من بود
فردوس برین گوشه کاشانه من بود
شاهان جهان را نشدی هیچ میسر
آن گنج مرادی که به ویرانه من بود
هر گوشه چشمی که نمود آن شه خوبان
تیری بدل خسته دیوانه من بود
گر سوخت مرا جلوه دلدار عجب نیست
کان شمع مراد دل پروانه من بود

روئی که روان داده ز دیدار بیاران
محروم از او دیده بیگانه من بود
هر ناحیه شد جلوه گر از حسن نگاری
از پرتو آن دلبر جانانه من بود
گر هوش مرا برد لبش روح روان داد
کان آب حیات و می و میخانه من بود
برد آن خم ابرو ز کنشتم سوی محراب
در بی خبری دید که بتخانه من بود
لطف ازلی گفت که ای فانی محروم
آزادیت از پند حکیمانه من بود
آن کوی که جز عشق دگر راه نبودش
هر بادیه پیموده ام افسانه من بود

[یا رب ز ترحم، خود بنگر یک لحظه بحالت افکارم]

یا رب ز ترحم، خود بنگر یک لحظه بحالت افکارم
وز جود و کرم تو شفائی بخش بر این دل خسته بیمارم
بر کاخ بلند تو چون دستی نرسد از بنده پابستی
بر پای شکسته مگر بستی آید ز طیب و پرستارم
یا رب به مقام رسول کریم، آن صاحب خلق نکوی عظیم
یا رب به امیر ولی صمیم بخشای به سید ابرارم
یا رب بزکیه مرضیه، به دو سبط رسول پسندیده
به عبادت سید افسرده، بگذر تو به عابد بیمارم

یا ربّ به علوم اُبی جعفر، برواج دیانت آن سرور
 بشریعت صاحب دین جعفر، منگر تو بزشتی کردارم
 یا ربّ بامام حلیم کظیم بغریب دور از اهل و حریم
 یا ربّ بتقیّ جواد کریم، اغماض کن از بد رفتارم
 بنقیّ و هدایت آن هادی، بعساکر حق بامام زکیّ
 بولیّ زمان و سمیّ نبیّ، الحاق نما تو به اخیارم
 ای خدا! در این دار ابتلا که ما را آزمودی جز بدی رفتار از ما ندیدی و
 عملی از ما نپسندیدی؛ ما را مایه امیدواری از خود چیزی نباشد و ملاحظه شجره
 کردارمان جز غم و سوگواری باری نیورد؛ روی زشتمان چون دفتر اعمالمان سیاه
 است و نامه ما اشقیا یکسره پر از گناه است؛ اکنون که دست ما از هر طرف کوتاه
 است آیا تو نفرمودی اگر این خلق عصیان نورزیدی خلقی دیگر ایجاد نمودمی که
 عصیان ورزند تا غفاری من پدید آید؟!!

ای آنکه گدا بر کرم ارشاد کنی
 هر لحظه بلطفی دگرش یاد کنی
 از دامن تو چگونه بردارم دست
 چون دشمن و دوست هر دو را شاد کنی

سوّم: مناجات بیچارگان

ای کریم کارساز و ای خدای بنده نواز
 از تو باشد درد و درمان هم ز تو است
 از تو آید وصل و هجران هم ز تو است
 هر کرا خواهی بیخشی مُلک دل
 یا کنی ممنوع و حرمان هم ز تو است

یا رب! روزی که دل بیمار مرا شفا بخشی آن روز چشم روشن است و
دمی که زنگار علائقم بزدائی آن دم خاطر من ز صفا گلشن است.

هر چند که من دور ز درگاه شدم هم خسته و درمانده در این راه شدم
دور از کرم نیست که گیری دستم دیربست که من به جودت آگاه شدم
ای خدای کارساز و ای کریم بنده نواز! ای که از بیچارگی درماندگان آگاهی
و محرم راز هر صاحب ناله و آهی! الهی بر این دردِ درون شفا بخش و بر این دل
نگون دوائی فرست که ما جز درگهت راه به جائی نداریم و غیر از تو از کس امید
عطائی نداریم!

ای دوست بجز تو کار سازی نبود غیر از تو کسی محرم رازی نبود
مولای کریمی بدو عالم ای دوست مثل توشه بنده نوازی نبود
الهی! تو دانی که بار حرمان بر دوش ناتوان چه گران است و افسوس
هجرا بر این مبتلایان چه بیکران است. الهی! عنایت و الطافت بر این ضعیفان
راحت جان و روح روان است و جود حضرتت ای مولای صاحب احسان بی حد
و پایان است.

خدا تا کی به زندان می توان زیست	هم از افسوس باید چند بگریست
ز رحمت بار غم بردار از دل	چه دانی غمزدای دیگری نیست
بدرگاهت چه حاجت عرض مقصود	تو بینائی مُراد هر دلی چیست
گدا و شاه محتاج در توست	کسی کو نیست محتاج تو او کیست
ندارد ره به پیوندش جدائی	دلی کو رشته مهر تو را ریست

[چهارم:] مناجات افسوس داران

یارب صنمی که چهره اش گلگون است از دلبریش دل عزیزان خون است
کلک تو رقم چه بر جمالی بزند توصیف وی از طوق بشر بیرونست

آن یار که نوشیده می مهر تو را
مستست و حلال بادش این سکر مدام
زین ساقی و جام و باده و مستانش
یارب ز کرم بخش مرا شرب مدام
من سائل محروم و تو مولای کریم
هر کس که برهنه شد چو من از نیکی
یارب ز کرم بخش بفانی آبی
الهی! تو صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده‌ای، نی غلطم، تو معدن صفات نیک و اخلاق کریمه‌ای؛ در هر چمن گلی خوشبو روئیده از این گلستان است، و در هر گلشنی ریحانی با روح و جانفزا برآمده از این گلزار است.

ای خدائی که بندگان را امر به فضل و احسان فرمودی! روزنه‌ای از باغستان خرم و صفا به دیده صاحب نظران گشائی و در آن باغ ببندی؟! هرگز گمان نمی‌رود که تو با آن صفات حمیده بلبلی را شیفته گلی نمائی و ابد الابد در آتش فراق و افسوسش بسوزانی؛ هیهات، هیهات، از آن جود و سماحت و فضل و کرامت که [با] ما بندگان بیچاره (یعنی یکدسته رنجور از وطن آواره) به نسیان رفتار نمائی! بلکه چنان دانم که بر هر صاحب‌دلی که دلربائی نمودی غرضت عطیه بود و مقصودت از حرمان زمانی اندک، جرم زشتی کردار و قدر دانی زمان وصال بود.

یارب از زبان تو گوئیم: **أنت نعم المولى ونعم النصير!** یارب تو اکرم از آنی که در دعا را مفتوح و باب اجابت را مسدود نمائی.

[کوتاه مبادا ز درت پای ارادت]

کوتاه مبادا ز درت پای ارادت

بر دوش گران است، بس این بار شقاوت

هر کس به خیالی شده دلداده و شیدا
 ما شیفته دلبر و مشتاق به طاعت
 زآن روز که دادیم دل و دین به نگاهی
 کردیم سپر سینه بر تیر ملامت
 یارم بگزیند ز پی خدمت و من سر
 بر عرش برافرازم از این درک سعادت
 با ساقی ما گوی که خمخانه پیما
 کز بهر خمارم نکند جام کفایت

[راجع به حضرت علی اکبر علیه السلام]

شهبازده آزاده عالم، علی اکبر	خورشید زمین، نور جهان جمله سراسر
از صفحه گیتی شده ظلمت، همه زائل	از روشنی طلعت آن ماه منور
زین چشم و چراغ دو جهانم من شیدا	دیوانه دلداده و بی طاقت و مضطر
خضم آمده خاضع، بر اوصاف کمالش	کز حسن و دلیری و سخا او شده برتر
آن کس که نشد واله این دلبر زیبا	بیچاره بدش دیده ز ابصار مکدر
افسوس به دل دارد از آن مادر گیتی	کین گوهر یکدانه نیاورد برابر
ای روی نکو نور درخشنده بیضا	آئینه سر تا قدم جسم پیمبر
بر درگه احسان تو واقف بگدائی	باز آمده درویش و به امید زند در

[گر شبی از در درآید آن نگار نازنینم]

هو تعالی شأنه

گر شبی از در درآید آن نگار نازنینم

کلبه احزان نماید مقدمش خلد برینم

نگذرد از کوی دلبر تا نسیم جانفزائی
 باز ننشیند فرو یک لحظه آه آتشینم
 بر نگیرد گر نقاب از چهره آن دلدار، جانی
 هرگز آسایش نگیرد این دل زار غمینم
 دل به سر دارد هوای آشیان مرغ عنقا
 پای لنگم بین و این اندیشه دور از کمینم
 ز التهاب دل روان شد جویبار اشکم از چشم
 گاه غرقاب سرشگم، گاه با آتش قرینم
 وه چه خوش باشد که باز آید به دلجوئی و رحمت
 آنکه پیوسته ز هجرش روز و شب اندوهگینم
 روزگار حزن و اندوهم شود یکسر فراموش
 یک زمان گر دوست گردد مونس قلب حزینم
 روزگار غم سرآید آن چنان گردد که گوئی
 غم نزد از روز اول داغ حسرت بر جبینم
 شاهباز مهر رویش تا بدل بنمود منزل
 در ربود از لوح خاطر تخم مهر آن و اینم
 بر سریر عزت عشق است حالی تکیه گاهم
 روی جانان ملک جان بنهاده در زیر نگیتم
 تا به تار گیسوان آورد مرغ دل به زنجیر
 نگسلد ز این رشته هرگز آن همای دلنشینم
 بر هوای حسن او پر می‌زنم تا عرش اعلا
 کی گذارد عشق دلبر آشیانی در زمینم
 چهره را گلگون نماید در دلم آتش فروزد
 ز آتش هجرش بسوزم، منتش را هم رهینم

گر خیالش وصل باشد پس چرا سوزد ز هجرم
 و ر جدائی می پسندد از چه گشته دلنشینم
 فانیات تا شمع رویش طالب پروانه باشد
 من به راه عشق بازی سوزش آتش گزینم

[ای لعل لبّت حاکی انفاس مسیحا]

ای لعل لبّت حاکی انفاس مسیحا
 دلجوئی جانبخش تو همچون دم عیسی
 از کُشته خود پرس که چونی ز غم ما
 کز جای پیا خیزد و آید بتماشا
 شکرانه که دلدار به لطف آمده با ما
 خورشید ز سودای غم عشق تو سوزان
 صد چشمه جیحون ز غم هجر تو گریان
 افلاک به صحرای غمت واله و حیران
 عشاق تو اندر دل شب با غم و افغان
 دین و دل خود داده به دلدار به یغما
 هر کس که بجز روی نکویت شده مایل
 از دلبری غمزه حسنت شده غافل
 آرام دل از یاد رخ خوب تو حاصل
 بر دل ندهد راه بجز مهر تو عاقل
 کین حاصل عمرش بود از دیده بینا
 عمری ببلا کرده دل خسته من خو
 هر لحظه بدین خانه شوریده کند رو

باری ز غم و حزن دگرگونه زهر سو
 تا پیکرم از ضعف و نحیفی شده چون مو
 آگه نبود هیچکس از این غم و بلوا
 آن موکب والای شهنشاهی دوران
 باز آمده در بادیه مهر بجولان
 بر عشق رخس هر که چه من ساخته بنیان
 از سطوت سلطان جمالش شده ویران
 و آن شاه ندارد ز کس اندیشه و پروا
 با یاد یکی منظر زیباست دلم شاد
 کز عاشق شیدای خودش او نکند یاد
 ما بسته او، او ز غم ما بود آزاد
 دل داده همه هستی خود یکسره بر باد
 تا کرد در او صاحب دل، منزل و مأوی
 حیف است جمالی چه دل آرای تو مستور
 مشتاق چه من باشد از آن منظره مهجور
 زین پرده چه باشد غرض یار و چه منظور
 خوش آنکه شود سعی من شیفته مشکور
 باز آید از این پرده برون آن رخ زیبا
 آن کو چه من افتاد در این آتش سوزان
 زین مهلکه بیرون سلامت نبرد جان
 جانی که گرفتار شد اندر غم جانان
 جانبازی و آزادی آن جان بود آسان
 اینست مراد دل مشتاق ز دنیا

یا تیر مزن بر دلم از غمزه جادو
 یا بر سر بیمار فکارت بنما رو
 از لطف نما پرسش درد و الم او
 چون بر سر بیمار رود یار پری رو
 رنجوری بیمار کند رو به مدارا
 صد شکر که ما دل ز غم غیر گسستیم
 از جمله آفات جهان یکسره رستیم
 تا عهد وفاداری دلدار بستیم
 با سنگ جفا عهد و فارا نشکستیم
 زین سان بود از یار به ما منت عظمی
 آه دل و افغان من از حصر فزون شد
 اندر غم سودای تو دل کاسه خون شد
 وین کاسه ز جور فلک و دهر نگون شد
 خون دل من اشک روان گشت و برون شد
 برد از کف من جور زمان صبر و شکیبا

[ما را دل شیدا شده مبهوت به روئی]

ما را دل شیدا شده مبهوت به روئی
 یعنی ز سفر رحل فروهشته به کوئی
 پابست بهشتند اگر زاهد و عابد
 ما بسته به زنجیر یکی سلسله موئی
 تا برد ز من دین و دل و عقل به یغما
 از قید نکوهش یلهام کرد و نکوئی

در بادیه عشق بشستیم ز جان دست
 زین مرحله آسان نتوان رفت به سوئی
 آنکس که چو من مست شد از دیده ساقی
 جامی ندهد سود بر او یا که سبویی
 آن یار پری چهره نهانست ز انظار
 ناید بمشام کس از آن غالیه بوئی

[ای دلبر یکتای پری چهره گلگون]

بسمه تعالی

ای دلبر یکتای پری چهره گلگون کردی دل ما را ز غمت کاسه پر خون
 حاصل نشدم کام دل از آن لب می گون ره یافته بر کوی تو هر طالع میمون
 باز آمده اقبال بر او جامه موزون
 افشانند فلک تا به جهان تخم محبت زان تخم نرست از دل من جز غم و محنت
 گر بود وفا مقصد از این کشت و زراعت در مهر و وفا کشت من آمد به نهایت
 افسوس که ایمن نشد از آفت گردون
 حالی که مرا دیگِ دل و سینه زند جوش هر لحظه دگر گونه پیامی شنود گوش
 وقتست که از چشمه حیوان برسد نوش آید به مراد دل من یارِ هم آغوش
 بخشد اثری آه شب این دل محزون
 آن شمع که پروانه او جام جهانست سوزان ز فروغ رخ او طایر جانست
 در فرقت او خونِ دل از دیده روانست هر دل که در او صورت دلدار نهانست
 زینسان بودش خاطر افسرده مفتون
 گر شور به دل افکند آن غمزه ابرو زینسان به نگه دل برد آن فتنه جادو
 مشتاق مشوش کند از سلسله مو از عاشق دلباخته مستور کند رو
 از حصر فزون تر بشود دل ز غمش خون

تا بر غم دلدار، دل زار رهین است گردون نگون با من دیوانه به کین است
 جورش همگی با دل افکار حزین است از روز ازل عادت افلاک چنین است
 یک لحظه نچرخد به مراد دل محزون
 هر کس که قرین آمده با طالع حرمان بختش چه من خسته اسیر شب هجران
 دردش نشود به به مداوای طیبیان در چاره او چرخ شده واله و حیران
 از اشک روانش به کنار آمده جیحون
 آن سلسله مو، بسته مرا پای به زنجیر با دام چه خوش آمده حالی دل نخجیر
 خواهم ز خدا من به دعای شب در گیر زین دام نسازد یله او فانی دلگیر
 کازرده ز هر بادیه گردیدم و هامون

[این مطرب خوش گو چه کند ساز نوازی]

این مطرب خوش گو چه کند ساز نوازی
 افلاک به رقص آورد از لحن حجازی
 در پرده ندانم چه بود چرخ فلک را
 هم دست قضا راست دگر، گرنه چه بازی
 از همّت شه کوکب اقبال گرفته
 از ضعف حسیضش ره اوجی و فرازی
 بر خلوت دلدار اگر راه سپارم
 با خاک درش هست مرا راز و نیازی
 زین شیشه که روشن شده از طلعت دلدار
 آید به کفم جام جم از بنده نوازی
 با صاحب آن نام رقم گشته ز مینا
 اندر شب تاریک کنم راز و نیازی

[یکدم نظر به خسته زاری نمی کنی]

بسمه تعالی

یکدم نظر به خسته زاری نمی کنی

رحمت به حال زار فکاری نمی کنی

زین دل که گشت آینه دار جمال تو

زنگی زدوده رفع غباری نمی کنی

دلها شده نشانه تیر نگاه تو

از ناز زین میانه شکاری نمی کنی

جور زمان به فصل خزان برد عمر ما

زین لاله زار یاد بهاری نمی کنی

پیر رهیم و چشم بدان بخت نوجوان

همت نمی گماری و کاری نمی کنی

ما میگسار نرگس مستیم و یک زمان

با یک نظر علاج خماری نمی کنی

سرگشتگان دشت جنونیم و جستجو

زین گمرهان به هیچ دیاری نمی کنی

چون آفتاب صبح سعادت جمال تو است

روشن به ما چرا شب تاری نمی کنی

تا رهسپار گلشن حسن تو گشته ایم

زین رو علاج زحمت خاری نمی کنی

[شعری از شیخ بهائی به نقل از جنگ مرحوم انصاری]

تا کی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
ای تیر غمت بر دل عشاق نشانه خواهد به سر آید غم هجران تو یانه

جمعی به تو مشغول و تو فارغ ز میانه

رفتم به در صومعه زاهد و عابد دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه زاهد گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

آن روز که رفتند حریفان پی هر کار زاهد به سوی مسجد و من جانب خمّار
حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار من یار طلب می کنم او جلوه گه یار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زدم صاحب آن خانه توئی تو هر جا که شدم پرتو کاشانه توئی تو
در صومعه و دیر که جانانه توئی تو مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن آن گل رخسار عیان دید پروانه در آتش شد و اسرار نهان دید
عارف صفت ذات تو در پیر و جوان دید یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

بیچاره منم من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید دیوانه برون از همه اسرار تو جوید
تا غنچه نشکفته این باغ که بوید هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهائی که دلش پر ز غم توست هر چند که عاصی است زخیل و خدم توست
امید وی از عاطفت دم به دم توست تقصیر و گناهِش به امید کرم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

[دهنده‌ای که به گُلِ نکهت و به گِلِ جان داد]

بسمه تعالی

دهنده‌ای که به گُلِ نکهت و به گِلِ جان داد

به هر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد

بعرش پایه‌ عالی بفرش رتبه‌ پست

برای مصلحت و رأی مصلحت دان داد

عزیز کرده کسانی بوقت قسمت فیض

دریغ کرده ز جنّ و ملّک بانسان داد

زبان بسته که بُد نعمتی بکس او را

به کمترین طبقات صفوف حیوان داد

گدای کوچه و سلطان شهر را از عدل

عدیل وار حیات و ممات یکسان داد

دو سالک متساوی سلوک را از عشق

یکی نوید به وصل و یکی به هجران داد

به‌قدّ سرو قدان کرد جنبشی تعلیم

که خجلت قد رعنا‌ی سرو بستان داد

به چشم‌های سیه کرد شیوه‌ای تعلیم

که هر که خواست به آن شیوه دل دهد جان داد

بر ابروان مقدّس زهی زحکمت هست

که سهم چرخ مقوّس ز تیر برآن داد

به شکرین دهنان داد از نمک سخنی

که چاشنی نباتات شکرستان داد

به هر که در طلب گنج لایزالی بود
گلیم مختصر و مسکنت به ویران داد
به هر که لایق اوضاع کامرانی بود
سریر و مسند و خرگاه و چتر و چوگان داد

* * *

دست و دامن تهی رفت برون از دنیا
از بر مردم فهمیده هر آنکس که نفهمیده برفت

* * *

بغیر شهد خموشی کدام شیرینی است که از حلاوت او لب بیکدیگر چسبید^۱

مكاشفات

مكاشفاتي از آية الله انصاري همداني

بسم الله تعالى

قد رأيتُ في المنام في العَشرِ الأوَّل من جمادى الأوَّل ١٣٥٠ أنَّ وعائًا كبيرًا من فضةٍ، مملوءٌ من الماء الصَّافى و في وجه الماء أوَّانٍ صِغار من فضةٍ فقَدِمْتُ إليها و أخذتُ أنيةً من الماء للتَّطهير؛ فرأيتُ أنَّ تلك الأواني منقوشة بصورٍ محدَّبة من الأشجار و الطيور التي أجنحتُها مفتوحة تطير في الجوّ، و في ضمن تلك النقوش و خلالها مكتوبٌ بخط النسخ: «ذلك فضلُ الله!» و بعدَ الإنباه و التذكُّر فرحتُ و سررتُ ما شاء الله.

ثمَّ إنَّه اتَّفَق في اليوم التاسع من ذلك الشَّهر أنِّي ذهبتُ بباب السيد الجليل الحاج آقا حسين القمي - وفقه الله تعالى - لإستيجار الصَّوم و بعد الملاقات سئلتُ عنه: هل له مذاكرةُ الأخلاق؟ و بعد ما تحقَّقت ذلك كنتُ أحضُرُ مجلسَ مذاكرته أيامًا و أخذتُ منه كتاب السَّير إلى الله تعالى للعالم الجليل الرِّباني الحاج ميرزا جواد التَّبريزي - تغمَّده الله في رحمته - و استنسخته و أظنُّ أنَّ الله جَلَّ جلاله ما وفقني من فضله و كرَّمه ليما وفقني إلاَّ بعد أيامٍ قليلةٍ قريبًا من سبعةِ أيَّام؛ ثمَّ اتَّفَق بعد مُضيِّ قريبٍ من شهرٍ أنِّي رأيتُ أنَّ مفتاحًا بيدي أريدُ إفتتاحَ قفلٍ مُقفَلٍ فأفتتحتُهُ و ما مَضَى إلاَّ أيَّام قليلة حتى وَقَعَ أوَّل انكشاف لي من معرفةِ النَّفس؛ و الحمد لله تعالى و له الشُّكر و ما كُنَّا لِنَهْتَدِي لولا أن هدانا الله.

و كان كيفةً ذلك الانكشاف أنِّي كنتُ في اللَّيل مُضطجعًا فلما صرْتُ قريبًا بالنَّوم رأيتُ يقظانًا نورًا ساطعًا أحاط بأطرافِ رأسي من تمامِ الجهات، فكان رأسي مُحاطًا بها مثل قرصِ الشَّمس و أنوارها، إلاَّ أنَّ ذلك النُّور كان قمرِيًّا و كان معذلك أنورٌ من

القمرِ و الشمسِ؛ و كَأَنى بهذه الحالة أَشاهدُها الآن و قد صرْتُ ضاحكًا متبسِّمًا للتفريح
بتلك الحالة و هذه الأوان. و قد انقضى شهرٌ من تلك الواقعة أرى أنوارًا كثيرةً متبدِّدةً
متفرِّقةً مختلفةً فى الكمِّ و الكيفِ؛ (و أكثرُ ما أَشاهدُها أوقاتُ الصلاة خصوصًا ليالِ
الجمعة و أيامها) و قد رأيتُ ليلةً بعد رفع الرّأس من السّجدة الطّويلة المتأخّرة عن
صلاة اللّيل أنوارًا متموّجةً متشبّكةً فى جدار البيت و فى الأرض و حيثما نظرتُ إليه فى
هذه الحالة قريبًا من ربع ساعةٍ حتّى صار بالتدريج قليلًا قليلًا حتّى غاب عن النّظر
بالكليّة؛ و الحمد لله أولاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. (فى ١٣ ذى الحجة ١٣٥٠).

* * *

قد رأيتُ فى المنام - قبل ذلك التاريخ بخمس و ثلاثين يومًا - أنّى وردت عينًا
مملّوة من الماء الصافى، و كانت فى سافل الأرض بخمس و ثلاثين مرقة، فاذا وصلت
إليها وردت فيها و اغتسلت فى الماء و انغمرت فيه ثلاث مرّات.
و قد وقّنى الله تعالى شأنه فى البارحة للتهجّد، و لَمّا قمت من المضجع كانت
قبل ساعة و نصف إلى طلوع الفجر، و لَمّا توجّهت إلى الصلاة دخلت فى أوّل ركعة
رأيت البيت قد تنوّرت و اشْرَقَتْ بحيث لم يبق مع ذلك النور ظلمة، و كنت أرى كلّمًا
فى البيت كالיום المضى؛ فدَهَشْتُ من ذلك و لم يبق ذلك الإضاءة الألمحة و غابَتْ
عن النّظر؛ و كانت الليلة ظلماء لغيوبة القمر فى تلك الساعة. و الحمد لله و له الشّكر
و منه الفضل و الزيادة. (فى ٦ جمادى الاوّل ١٣٥١؛ محمد جواد).

* * *

رأيت ليلة الجمعة الحادى و العشرين من ذى الحجة ١٣٥٣ و كنّا فى مسجد
الجمكران أنّ الدقّ أعطّنى سُبْحَتَيْنِ من التّربة الشّريفة، و كانتا فى الزّينة و النقوش
فى الغاية و كذلك جبلُهما كان فى غاية الحسن، و لونُ الجبل كان اسمانجونيا، فأسرّنى

ذلك؛ ولما انتبهت من النوم استخرجت التعبير من المصحف الشريف، (لما كنت في بعض خصوصياته متحيراً من الإثنيية وغيرها) فاعدت السور بعدد أيام الشهر و انتهت إلى سورة الأنبياء و أعددت منها الآيات بذلك العدد، فانتهت إلى آية: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؛ فكانت في التعبير كالوحي المنزل، (كما وردت الكيفية في رواية و في آخر الرواية و ذلك كالوحي المنزل) فأستعلم التعبير بأن الله تعالى يُوقني انشاء الله لذكره ليلاً و نهاراً؛ و الحمد لله أولاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. و قد رأيت قبل ذلك بقريب من ثلاثة أشهر إذا اخذت في المضجع من قبل ان يأخذ في النوم، أتى دخلت في باب و افتتحت الباب و خرجت منه في جنات مشجرة كثيرة الأشجار، و الصفا و الطراوة و سبعة في الغاية، و كانت الحالة في اليقظة بلا ريب؛ فاستعلمت منه التوفيق من الله تبارك و تعالى، ففضل الله عليّ برحمته و صدقني في حدسي؛ و له الحمد و الشكر بعدد آلائه و نعمائه.^١

بسم الله عزّ شأنه

رأيت البارحة - و كانت ليلة الخامس عشر من شهر ربيع الأول ١٣٥٣ - أتى الطبيب و هو يداويني بالترزيق في الشفة، فعارضني من الزرقة تحديراً و فتوراً؛ و لما انتبهت اختلج التعبير ببالي أن يعرض لي حال السكر، و من جهة عدم الإطمينان بذلك التعبير أخذت المصحف الشريف و أعددت السور و الآيات بعدد أيام الشهر، فكانت آية الخامس عشر من السورة الخامس عشر آية: ﴿لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَرُنَا بَلْ لَحْنٌ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾^٢ فاطمأنت بذلك، و اعتراني في هذا اليوم حالة كالبهت و المحو ممتدة إلى قريب من ثلاث ساعات؛ و الحمد لله أولاً و آخرًا «محمد جواد».

١- جنگ ١٠، ص ٩٩ و ١٠٠.

٢- سورة الحجر (١٥) آية ١٥.

* * *

قد رأيت ليلة التاسع من المحرم ١٣٥٤ أن السيد محمد مدير الكتب أنام شخصاً للسؤال فسألته عما بقي من عمري فقال خمسة وعشرين سنة و سئلت عن أشياء كثيرة لا أتذكرها إلا أنني اظن أنه قال في جواب الفنا بعد سنتين و العلم عند الله تعالى «محمد جواد»^١.

بسم الله تعالى و له الحمد

رأيت البارحة في المنام أنني اطيروا في الهواء و اتصعدت الى السماء فتطيرت كثيراً حتى بلغت الى تحت قبة و كان في سطح مقعراً مرآة كبيرة فشاهدت نفسي فيها؛ ثم تطيرت فرايت مرايا كثيرة على نهج الموصوف و كنت اشاهد نفسي في الجميع بتمام القامة. ثم تطيرت و تصاعدت حتى بلغت الى جدار فاذا مكتوب في اطرافها اسماء الله تعالى شأنه، فتذكرت في المنام ان ذلك اول الوصول الى المقام اللاهوت بفضل المنعم تبارك و تعالى شأنه؛ فطفئت عليها اسماً بعد اسم الى عدة منها و كآتي عند الطوف باسم اسم كالفراش الواصل الى السراج في نهاية الشوق و الوجد. فلما انتبهت من النوم حمدت الله تعالى و شكرته و له المن على كل حال؛ و كانت الليلة ليلة الاحد الخامس عشر من المحرم ١٣٥٥.

بسمه تعالى شأنه

افاضة يوم الاربعاء الثالث و العشرين من شهر ربيع الثاني ١٣٥٧، قد اخذت المصجع بعد صلاة الغداة فغلبنى النوم و رأيت السيد الأجل جناب رسول الله صلى الله عليه و آله في صورة استادنا الفقيه الحاج شيخ عبدالكريم - رحمه الله - متلبساً بلباس فاخر

١- جنگ ١٠، ص ١٠٣.

كُحْلِيَّ، ضاحكاً متسبِّحاً جالساً في صدر المجلس، المطروس من العلماء السادة؛ فألطف بي و ادناني منه حتى جلست عنده اقرب ما يكون، فقلت: يا رسول الله اختلف الرأي في رجحان الايثار و قد قيل انه منسوخ بآية: ﴿وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾^۱. الخ، و لكنني ارى ان هذه الآية وردت في مقام الإرشاد و النصيحة من غير أن يكون متكفلاً لحكم مولوي، و إنني أريد تحقيقه منك لأنك صاحب القرآن؛ فصدقتني في حدسي. و قد رأيت صاحب الراجي في ذلك المجلس جالساً في آخر المجلس متوجّهاً إلى القبلة و له بكاء شديد كأنه يتحسّر على اقترابي؛ و الحمد لله أولاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. «محمد جواد».

دو مکاشفه از جناب کربلائی نور الله دباغ

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب کربلائی نورالله دباغ نقل نمود که: در عالم رؤیا دیدم داخل باغستان بسیار نیکوئی شدم که نظیر و عدیل او را در دنیا ندیده بودم، یک طرف آن اشجار مُثمره که هر شجره دارای همه قسم میوه و انگور بود و بسیار پر ثمر و بارور بودند و یک طرف دیگر عمارت رفیعی که تقریباً هفت برابر طاق مسجد جامع همدان بود و یک نفر در آن مرتبه بالا ساکن بود. رفتم نزدیک که سؤال نمایم چه کسی است و به چه عمل بدین مرتبه رسیده، دیدم دست به جانب درختها آورد با اینکه درختها به فاصله صد ذرع از او دور بودند نزدیک او شده به قسمی که از میانه غرفه میوه چید! رفتم نزدیک سؤال نمودم تو در دنیا چه کاره بوده[ای]؟ به عربی تکلم نموده گفت: حمّال بودم. گفتم: به چه عمل این مقام را به تو دادند؟! گفت: به واسطه نماز جماعت و روزه ماه رمضان؛ عمل من همین بود در دنیا. و ایضاً نقل نمود: در صحرائی دیدم جنازه[ای] افتاد[ه] که سرتاپا آلوده به

۱- سوره الإسراء (۱۷) قسمتی از آیه ۲۹.

نجاست بود، گفتم: عجب است که یک نفر نیست این جنازه را شست و شوئی نماید! دیدم به حرکت آمد، دانستم زنده است. در این بین شخصی یافت شد که قریب ده ذرع قامت داشت آمد او را مشاهده نمود، رو به آسمان عرض نمود: إلهها! من چگونه او را قبض نمایم و حال آنکه بدین نحو آلوده نجاست است؟! وحی رسید او را واگذار به خود ما!

در این بین خطاب رسید: ای بنده! دیدم برخاست ایستاد. خطاب شد: خود را به آب رحمت شست و شو نما!

عرض نمود: پروردگارا! خجالت می کشم.

فرمود: چرا در وقت معصیت خجالت نمی کشیدی؟!!

در این هنگام آب وافر از آسمان جاری شد و آن شخص مشغول شستن گردید تا تمام بدن را شسته، مانند نقره خام سرتاپا پاکیزه گردیده و افتاد.

آن شخص نزدیک آمد عرض نمود: پروردگارا! این شخص که قبض شده دیگر من چگونه او را قبض نمایم؟! فرمود: خودم او را قبض نمودم.

عرض نمود: به چه جهت مستحقّ این کرامت شد با این همه کثافت و گناه؟!!

فرمود: روزی در محضر حاکمی بود، شخص [ی] آمد شکایت از دیگری نمود در نزد آن حاکم [و او را] اغواء نمود تا حاکم امر به قتل آن شخص نمود. صاحب این جنازه برخاست نزد حاکم اظهار نمود: من این شخص را می شناسم اهل این عمل و تقصیر نیست؛ حاکم فکری نمود و گفت: تو را به او بخشیدم. صاحب این جنازه یک نفر از بندگان مرا از کشتن نجات داد، آیا من او را رحمت ننمایم؟!^۱

دو مكاشفه آقا ميرزا محمود درباره آية الله انصارى همدانى رضوان الله عليه

بسم الله عزّ شأنه

مكاشفتان للولد السعيد الروحاني آغا ميرزا محمود - ايده الله تعالى - بالعنايات
الازلّيه.

إحديها قال: رأيتك في مكانٍ قريباً منّي و قد بلغتّ التّهاتات في السّير و صرت
منتهيّاً.

و ثانيتهما قال: رأيتك في حالة المّحو و كنت قريباً منّي بسبعة أقدام أو ثمانية؛ و
كانتا في يومين قبل التاريخ.

و قد رأيت أنا في الخلسة في الاضطجاع بعد الظّهيرة انّي أتلو هاتين الآيتين
بلسان القلب، الاولى: ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ﴾^١ الثانية: ﴿وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ﴾^٢ و الحمد لله تبارك و تعالى أولاً و
آخرًا و ظاهرًا و باطنًا. حرّره العاصي محمد جواد في يوم الإثنين الرابع و العشرين من
شهر المحرم ١٣٥٩.

أيضًا قال بعد ايام قليلة من التاريخ: رأيتك في التخيّل قائمًا مُناجيا و قد حَصَلَ
لك جَلوة الرّب جَلّت عظمتُهُ.

مكاشفاتي از آية الله انصارى همدانى رضوان الله عليه

بسم الله العزيز

قد رأيت السيّد وليّ الله بين النوم و اليقظة يستقبلي في زىّ حسن و وجه

١- سورة غافر (٤٠) آيه ١٥.

٢- سورة التّوبة (٩) قسمتي از آيه ٣٢.

مستبشر و هو بفاصلةٍ عشرينَ أو ثلاثينَ قدمًا. ٤ (صفر المظفر، ٥٩).

بسم الله تعالى شأنه

رأيت البارحة في المنام (و كانت ليلة الثالث من صفر الخير) كنتُ في مَجْمَعٍ كان فيه الولدُ الأرشد الروحاني آقا حسن - زاده الله تعالى في توفيقه - فجاء إليه السيد الهادي الدلالُ وأخرجه عن المجمع إلى جانبٍ و آتاه الورقتين؛ فذهبتُ إليه و أخذتُ الواحدة فرأيتها صادرةً عن الحجة عجل الله تعالى فرجه، و خطَّها و نُقوشها في غاية البهجة، و فيها أشكال المراقِدِ المطهرة، و صورةٌ منبرٍ فيها بيوت أربع عشر مضبوط في البيوت اسماء قد تظاهرَ عليه السلام الرضا منهم بالمبالغة، و كان اسم الولد السعيد في البيت الأول أو الثاني و اسمى في البيت التاسع؛ و الحمد لله على كل حال.

بسم الله عزَّ شأنه

منامةٌ فيها آثار الصّدق للعبد الأسود. رأيت البارحة علماء فيهم آثار الصلاح و العظمة قد خرجوا عن منزل السيّد محمد ابوالمعالى، فتلافت معهم على الباب و جالسنا و تكلمنا، و كانوا يقولون يُندب قبل شهر رمضان تركُّ الروح و ما يخرج عنه سبعة أيام، و أنا استشعر عند ذلك كثرة اطلّاعهم في العلوم؛ و كانت ليلة الجمعة ٢٦ صفر ١٣٥٩.

* * *

و قد اخبرني السيّد الجليل و الولد السعيد الروحاني السيّد عبدالباقى - ايده الله تعالى - انه رأى في صبيحة هذه الليلة في المكاشفة أتى وردت عليه من الباب و اتمها في نهاية البهجة و السرور قال: و كنت تقول: ان الله تعالى قد وهب لي في هذه الليلة من العلوم ما لا يُحصى؛ و الحمد لله أولاً و آخرًا.

١- المنجد: تلافى الأمر: تداركه؛ تلاقى القوم: تحاجوا؛ وليكن ظاهراً مراد همان ملاقات و تلاقى و برخورد کردن باشد. (محقق)

بسم الله تعالى

رأيت هذا العدد « ۵۵ » في صبيحة الإثنين، ۲۹ صفر ۵۹ .

بسم الله تعالى

رأيت هذا العدد « ۳۸ » في السجدة، يوم السبت، ۱۳ ذى الحجة ۵۹ .

بسمه تعالى شأنه

در شب گذشته مولانا حاجی آقا را در خواب دیدم و شکوه از سوء حال نمود، تصدیق می نمود؛ چاره می خواستم، می فرمود «تا سه ماه دیگر دو امتحان مشکل در پیش داری هرگاه از امتحان بیرون آمدی بعد از سه ماه به مقصد نائل می شوی.» حفظنا الله تعالى عن مزال الأقدام؛ بمحمد و آله الطاهرين. (۲۷ ذی الحجة ۱۳۵۹).

بسمه عز شأنه

لَقَطَعَ الْأَرْضَ تَا چهل روز صبح و شام اوّل یک مرتبه این صلوات را بخواند:
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَلْعَنْ أَعْدَاءَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.

بعد هزار مرتبه «یا صمدُ یا ودودُ»؛ در موقع عمل، آیه هفتم ﴿الْمَصَّ﴾:

﴿فَلْتَقُصَّنْ﴾^۱ الخ، بخواند چهارده قدم برود.

بسمه تعالى شأنه

اليوم صبح زنی را دیدم جمیله بالا، بسیار نزدیک بود می گفتم: «یک ماه صبر

کنید!» ۶/ع ل / ۱۳۶۰.

۱- سورة الأعراف (۷) صدر آیه ۷.

۲- جنگ ۱۰، ص ۱۱۹ الی ۱۲۲.

بسمه تعالى شأنه

قد رأيت في الخُلُصة لِقَاطَ باب المنزل اربعَ زُجاجات كِبار في غاية الجلاء و قد أُخِذت عنها الكَثافات و العُبار بالتَجَلِيَّة؛ و الحمد لله على كلِّ حال. (١٠ صفر ١٣٦١).

بسمه عزَّ شأنه

«بهترین مریدین» المکتوب على الأوراق السهيلي، المزيّن في الأشجار التي في السّماء، المرئي عند الوصول إليها بالطيران الكثير، في حالة الوجد و الاضطراب لأجل الوصول إلى الحضرة، من وراء حجابٍ مُشَبَّكٍ نورى في غاية الرقة و اللطافة، و الإنتقال من المریدین مریدی الحضرة؛ و الحمد لله و له المنُّ على كلِّ حال. (كانت ليلة الاحد التاسع و العشرين من شهر المحرم ١٣٦١؛ محمد جواد).

بسمه عزَّ شأنه

شب گذشته مرحوم آقا سيّد محمد علی طيب (ره) را در خواب دیدم، از مسجدی که مطب دندانسازی او بود بیرون آمدم، ایشان به جانب منزل می رفتند حقیر ملتفت شدم که درب مسجد مذکور باز مانده، کلید از ایشان گرفتم خواستم قفل را ببرم آویخته بود به محلی که دستم نمی رسید، نردبان کوچکی گذاشتم دو پله بالا رفتم دیدم بر آنجا نوشته: «آقای آقا میرزا جواد آقا کشته شد» با خود گفتم من به سفر رفته بودم خبر کشته شدنم را داده اند خوب است اهل خود را اعلام کنم که زنده هستم؛ و الحمد لله علی کل حال. (سه شنبه، ١٥ صفر الخیر ١٣٦١).

بسمه تعالى

قد رأيت تمثلا في صبيحة يوم الثلاثاء (٢٧ ع ١) و هو أنّ الحضرة الربويّة يمسح رأسى بيده تَلَطُّفاً و قد استأنست الآثار بعد يوم أو يومين. (في ٤ / ع ٢ / ١٣٦١).

بسمه عزَّ شأنه

اليوم صبح بعد از بیداری از خواب روی خودم را دیدم در نهایت روشنی و

سفیدی که تا کنون نه غیری و نه خود را به این سفیدی ندیده‌ام؛ و الحمد لله علی کل حال. (۲۳/ ج ۲ / ۶۱).

بسمه الله تعالى شانه

در شب پنجشنبه نزدیک صبح یا صبح روز مذکور در خواب دیدم به همراهی آقا میرزا باقر و چند نفر از رفقا اربعین گرفته و ترک حیوانی نموده‌ایم؛ در این حال متذکر بودم که چون جمعیتی هستیم این اربعین به آخر می‌رسد؟ شب بعد که شب جمعه بود اوائل شب به خاطر خطور می‌نمود، «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ۱» الی آخر الآیه تلاوت شد؛ و الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. (۱۴ شهر رمضان ۱۳۶۱).

بسمه عز شأنه

رأیت قبل یومین أو ثلاث أتى أريد الإحرام ليدخول بيت الله تعالى و استأنست في هذه الأوقات حالة من مواهب الحضرة المحسنية يناسب معناه و يوجب الرجاء أن يوصلني في منته و عطايه إلى ما أريد و أرجو سريعاً انشاء الله تعالى حيث لا يكون الفصل بين الإحرام و الزيارة كثيراً و قد رأيت في الحلسة مصحفاً مفتوحاً و في صفحته اليسرى سورة الفتح؛ و الحمد لله على كل حال. (في ۱۱ شهر رمضان المبارك ۱۳۶۲).

بسمه تعالى

مکاشفتان تشتملان على البشارتين الاولى: و «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۲ الثانية: ورقة هويت «شب جمعه منزل» و إلى الآن ما اطلعت بان ليلة الجمعة نكون في مجلس أو لا ينعقد مجلسنا اصلاً؛ و الخير بيده تعالى. (۱۲ صفر ۶۳).

بسم الله عز شأنه

من الإفاضات رأيت في النوم (ليلة الجمعة آخر الصفر) ختم مجرب في الغاية؛ و

۱- سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۱۴۲.

۲- سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۹۷.

التأكيد يبدأ من يوم الجمعة، فيقرأ أوّل آية من سورة المباركة الحمد بعدد الوسيط،^۱ و في السبت ثانيها كذلك، و هكذا الى آخر الاسبوع يتمّ العمل؛ و الحمد لله على كلّ حال.

جمعه ۹۲ / ۷۴ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

شنبه ۷۸ / ۶۰ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

یکشنبه ۷۲ / ۶۳ ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

دوشنبه ۳۱ / ۲۲ ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾.

سه شنبه ۹۸ / ۸۹ ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.

چهارشنبه ۱۲۲ / ۱۰۴ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

پنج شنبه ۶۳۰ / ۶۰۳ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ

وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

بسمه تعالى شأنه

من الألفاظ السنّية استمعت في المنام - قبل يومين او ثلاث - انّ الحضرة

العظمة جلّ ذكره يقول: «اردت أن أزيد شوق فلان إلى شهرين» و يسمّيني.

و قد شاهدت الأثر في تلك الأيام و قد رأيت اليوم باب الدار القبلي مفتوحاً.

(بتاريخ: ليلة السبت، ۲۱ / ع ۲ / ۶۳؛ محمد جواد).

بسمه تعالى

رأيت في المنام أو بين النوم و اليقظة ﴿سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ﴾^۲ ﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ

۱- چون در و سيط دو احتمال است هر دو ضبط شد.

۲- سوره الحاقه (۶۹) قسمتی از آیه ۷.

بَيِّنَنَّ^١ والمظنون أنه كان المعرفة؛ و الحمد لله على كل حال. (٢١ ذى القعدة ٦٣؛ محمد جواد).

بسمه تعالى

مكاشفة لها الظنّ القويّ بالصدق: الولد السعيد الحسن آغا رأيت، قال بقى سنة الى زمان الوصول. (٢٣ ذى القعدة ١٣٦٣؛ محمد جواد).

بسمه تعالى

البارحة قال يقظاناً: أمرك في الروحانية يرقى إلى الدرجات العلى بالتدرّج و ما هو شيء دفعي، ليكن لك امران عظيمان يتحصّلان قريباً بالسبعة و الاربعة عشر؛ و الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. (حرر في يوم الأحد، ٢٢ محرم ١٣٦٤).

بسمه تعالى

قال ايضاً بالبارحة و هو في القبض: رأيتك عال المكان و وعدك بعد اربعة اشهر. (٢٧ محرم ٦٤).

بسمه تعالى

في الليلة الماضية رأيت هذا العدد: «١٦٦». (يوم ١٤ رجب ١٣٦٤).

بسمه عزّ شأنه

الوحدة الكشفيّة العلمية في يوم الإثنين السابع و العشرين من شهر شعبان ١٣٦٤.

بسمه تعالى شأنه

استمعت البارحة قريب الصباح بإذن القلب كلمات متبرّكات الاولى: «اللهم صلّ على محمد و آل محمد» الثانية: «لا اله الا الله» الثالثة: «بسم الله الرحمن الرحيم» الرابعة: «سبحان ربّي العظيم و بحمده». (بتاريخ: ٤ ذى القعدة ٦٤).

١- سورة الطلاق (٦٥) قسمتي از آيه ١٢.

بسم الله تعالى شأنه

اضطجعت البارحة بعد التَّنْفُل قَرِيبًا من الصبح فاستمعت الحِلْسَ من قائل
يقول نودي ثلاث مرّات: «بنتي يا حضرت زهراء دلخوش باش». و لا يخفى انّ البنت
مخاطبة النفس و البتية انتسابها الى الحضرت جلّت عظمتها و الثلاثة يحتمل أن تكون
إشارة إلى ثلاثة أيّام أو غير ذلك من الوجوهات؛ و له الحمد على كل حال. (يوم
الثلاثاء، التاسع من ذى القعدة ٦٤).

* * *

رأيت نفسى قبيل اليوم بأيّام قلائل عاريًا عن اللباس غير ساتر للعودة.
و البارحة رأيت شجرة تشتعل مثل السراج في موضعين منه، قريبًا منى بعشر خطوات
و الشعلة كانت بيضاء غير أنّها لم تكن ذات بهجة. (سلخ ذى القعدة ٦٤؛ محمد جواد).

* * *

سرّ منقول لابدّ من التجربة، قيل مجرّب؛ و هو أن يغسل البدن و الرجلان من
الشخص في طست فمن.

ع ر ه ه

ش ف ب ن

فأنّه يحبّ المغسول عنه حبًّا لا يفارقه.

بسمه تعالى

البارحة قبيل الصبح رأيت في المنام كنت مستلقيًا إلى القبلة و اتلو سورة
التوحيد و عند تلاوة آية ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ يلتهب قلبي بنار الإشتياق؛ و الحمد لله
تعالى على كل حال. (في ١٦ ذى الحجة ٦٤).

بسمه عزّ شأنه

رأيت البارحة اخواني السيد عبدالباقي و السبزواري، الأوّل راكبًا على عنق

الجميل والثاني على وسطه، وأظنّ أنّ الأوّل بقى من عمره خمس سنين والثاني سبع سنين؛ ليكن الظنّ بالأوّل أقوى. (في ليلة ٢٣ محرم ٦٥).

بسم الله عزّ شأنه

اليوم في الصباح بعد الانتباه رأيت في الخلسة اقول: ما بقى من هذا الطريق السير إلى الله تعالى إلاّ شيء قليل؛ والحمد لله على كل حال. (٨/ع ل/ ٦٥).

بسمه تعالى

رأيت قبيل هذا اليوم كربلائي محمد على السرايدار وأردت السؤال عن أمور وهو يمتنع عن الإجابة فلما تسلّم باثر الالحاح سئلته عن مقام المعرفة قال: يرزقك الله تعالى معرفته في شهر المحرم الآتية؛ وأشار بتأكد قربها.

و رأيت في المنام (ليلة الخميس أوّل الشهر جمادى الاولى ٦٥) أحدًا يقول: وعدك «المص» وأظنه مربوطًا بأمر الدنيا والحمد لله على كل حال. (٢/ج ل/ ٦٥).

بسمه تعالى

رأيت في المنام صبيحة اليوم مكتوبًا في ذراعى الايمن في الباطن بخطّ النسخ بالحبر الأسود: «ولاية على حصنى فمن دخل حصنى أمن من عذابي»^١ فاريته بالاخ الروحاني حسن آغا قال: كتبها الملائك؛ وانا تنبّهت الدخول في الولاية، وما مضى إلاّ لمحة فرايت السواد زال منه وبقى الخط على اللحم مثبتًا؛ والحمد لله تعالى، بسمه تعالى. (جمعه/ غره ذى القعدة/ ٦٥).

بسمه تعالى

چند شب قبل در خواب دیدم پرواز نمودم به قدری که منتهی به خستگی شد، به جایی رسیدم شخصی تلقین می نمود من نوشتم: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ﴾^٢

١- بحار الأنوار، ج ٣٩، ص ٢٤٦.

٢- سورة الإخلاص (١١٢) آیه ١ و ٢.

صمد را که نوشتیم اولاً بدون الف و لام نوشتیم بعد الف و لام به او ملحق نمودم و همان شب در خلسه دیدم: «لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ»^۱ شب گذشته در خواب دیدم آخر صفحه دست راست و اول صفحه دست چپ لفظ بشارت نوشته بود. (۲۹ ذی الحجة ۱۳۶۶).

صبح دوشنبه ۲۴ محرم ۶۷، عدد «۵۰» را دیدم.

کنت متفکراً فی لقاء جناب ولی الله فشهدت هذا العدد: «۱۵». (۲۵ محرم ۶۷).

هذا العدد شهد فی الخلسة بعد صلاة الصبح «۱۱۱» (بتاریخ: ۲۲/ع ۶۷/۲).

در لیل۷، ج ل، در عالم خواب به فکر لقاء حضرت ولی الله تعالی بودم در

بین خلسه این عدد مشهود شد: «۸۸».

بسمه تعالی

شب گذشته حاج آقای زنجانی را در خواب دیدم می گفت: «سه سال دیگر به جایی می رویم که نه امام هست نه پیغمبر» مقصود عالم فنا بود، (یا گفت چهار سال دیگر و مظنون اول است) و من متحسر بودم که در این مدت چه کنم. (بتاریخ ۱۵ ذی الحجة ۱۳۶۷).

امروز صبح عدد «۱۹» مشهود افتاد. (۱۵ محرم ۱۳۷۸).^۲

۱- سوره هود (۱۱) ذیل آیه ۱۰.

۲- جنگ ۱۰، ص ۱۲۷ الی ۱۳۶.

دستور العملها

[ذكر رياضة الجلالة و خلوتها]

عن كتاب شمس المعارف ذكر رياضة الجلالة و خلوتها و هي «الله الله» و معها هذه الآية الشريفة و هو قوله تعالى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ و هو ان تحلى لها اربعة عشر يوماً بشرط الخلوة من الصوم^١ عن كل ذى روح و ما خرج من روح و العزلة عن المخلوقين و الصلاة تلازم الجلالة عقب كل صلاة الف مرة و الآية المذكورة خمسين مرة و يكون بخورك اللبان الذكر و تقرأ الجلالة كل يوم غير قراءة الصلاة عشرة آلاف مرة، هذا كله و البخور عمال؛ فاذا كان اليوم الرابع عشر ترى الخلوة قد امتلأت نوراً و ترى في خلال ذلك النور أشباهاً فقو قلبك و لا تخف و ثبت جنانك، و لم تنزل على تلك الحالة مقدار ثلاث ساعات فيأتيك خادم الأسماء حتى يملأ لك المكان فلا تخف منه فإنه مبارك، و اياك أن تخاف منه فيسلم عليك فرد عليه السلام و تأدب معه، فإنه رجل عظيم الشأن جليل القدر تجده ينطق بالجلالة و الآية في كل يوم عقب الصلوات الخمس، خادماً بطاعتك و تحصيل أمرك، و تشكر منه و قل له شكر الله سعيك و غفر لنا و لك بمنه و كرمه انصرف مأجوراً، أنالك الله الجنة بمنه و كرمه، انه على ما يشاء قدير.^٢

[جدولى براى دفع اجانين به نقل از كتاب عيون التجارب]

بسم الله تعالى

عن عيون التجارب عاجلت كثيراً ممن كان يؤذيه الجنّ بمربع ذى اربع بسم الله الرحمن الرحيم، بحيث يقع في السطر الأعلى الترتيب، فان طال به استعنت بمربع ذى

١- مع الامساك عن ساير المفطرات.

٢- جنگ ١٠ ص ١٠٨ و ١٠٩.

خمسة و حفظناها من كل شیطان رجیم، برأ باذن الله.

۱	۲	۳	۴
۱۵	۶	۱۰	۲
۱۴	۷	۱۱	۳
۳	۹	۵	۱۲

مربع الله

بسم الله الرحمن الرحيم	ب	س	م	ر	ح	م
بسم الله الرحمن الرحيم	بسم	الله	الرحمن	الرحيم	بسم	الله
بسم الله الرحمن الرحيم	الله	الرحمن	الرحيم	بسم	الله	الرحمن
بسم الله الرحمن الرحيم	الرحمن	الرحيم	بسم	الله	الرحمن	الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم	الله	الرحمن	الرحيم	بسم	الله	الرحمن
بسم الله الرحمن الرحيم	بسم	الله	الرحمن	الرحيم	بسم	الله
بسم الله الرحمن الرحيم	بسم	الله	الرحمن	الرحيم	بسم	الله

عبارت شیخ بهائی راجع به زهد سالک به نقل از مرحوم آیه الله انصاری

رضوان الله علیه

بسمه تعالی

عن الشيخ البهائی عن كشكوله:

إِنَّ السَّالِكَ إِذْ أَزْهَدَ فِي كُلِّ مَا يَصْرِفُهُ عَنْ مَقْصُودِهِ مِنَ الْأَمْوَالِ الدُّنْيَاوِيَّةِ وَاتَّقَى
 مِنْ كُلِّ خَاطِرٍ يَرِدُ عَلَيْهِ وَيَجْعَلُهُ مَائِلًا إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ اتَّصَفَ بِالْوَرَعِ وَالزَّهْدِ وَالتَّقْوَى،
 فَيُحَاسِبُ نَفْسَهُ دَائِمًا فِي أَعْمَالِهِ وَأَقْوَالِهِ وَيَتَّهَمُهَا فِي كُلِّ مَا تَأْمُرُهُ بِهِ؛ فَإِذَا خَلَصَ مِنْهَا وَ
 طَابَ وَقْتُهُ بِالْإِلْتِذَاذِ بِمَا يَجِدُهُ فِي طَرِيقِ الْمَحْبُوبِ تَنَوَّرَ بَاطِنُهُ وَظَهَرَ لَهُ لَوَائِعُ الْغَيْبِ وَ
 انْفَتَحَ لَهُ بَابُ الْمَلَكُوتِ وَ لَاحَ لَهُ لَوَائِحُ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فَيُشَاهِدُ أُمُورًا غَيْبِيَّةً فِي صُورٍ
 مِثَالِيَّةٍ؛ فَإِذَا ذَاقَ مِنْهَا شَيْئًا رَغِبَ فِي الْعِزْلَةِ وَالْحَلُوتَةِ وَالذِّكْرِ وَالْمَوَاطَبَةِ عَلَى الطَّهَارَةِ
 التَّامَّةِ وَالْعِبَادَةِ وَالْمِرَاقِبَةِ وَأَعْرَضَ عَنِ الْمَشَاغِلِ الدُّنْيَاوِيَّةِ الْحَسِيَّةِ وَتَوَجَّهَ بَاطِنُهُ إِلَى
 الْحَقِّ سَبْحَانَهُ بِالْكَلِيَّةِ فَيُظْهِرُ لَهُ الْوَجْدَ وَالسُّكْرَ وَالشُّوقَ وَالذُّوقَ وَالْمَحَبَّةَ وَالْهَيَّانَ وَ
 الْعِشْقَ؛ فَيَمْحُوهُ تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى وَيَجْعَلُهُ غَائِبًا عَنِ نَفْسِهِ فَيُشَاهِدُ الْمَعَانِيَ الْقَلْبِيَّةَ وَ
 الْحَقَائِقَ السَّرِّيَّةَ وَالْأَنْوَارَ الرُّوحِيَّةَ وَ يَتَحَقَّقُ بِالْمَشَاهِدَةِ وَالْمَعَايِنَةِ وَالْمُكَاشَفَةِ وَ
 يَفِيضُ عَلَيْهِ الْعُلُومَ الدِّينِيَّةَ وَالْأَسْرَارَ الْإِلَهِيَّةَ وَيُظْهِرُ لَهُ أَنْوَارَ الْحَقِيقَةِ وَتَخْفَى أُخْرَى
 حَتَّى يَتِمَّكَنَ وَيَخْلُصَ مِنَ التَّلَوِينِ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِ السَّكِينَةُ الرُّوحِيَّةُ؛ وَيَصِيرُ وَرُودَ هَذِهِ
 الْأَحْوَالِ مَلَكَةً لَهُ فَيَدْخُلُ فِي عَالَمِ الْجَبْرُوتِ وَيُشَاهِدُ الْعُقُولَ الْمَجْرَدَةَ وَالْأَنْوَارَ الْقَاهِرَةَ
 وَ الْمُدْبِرَاتِ الْكَلِيَّةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ الْمُتَهَيِّمِينَ فِي جَمَالِ اللَّهِ تَعَالَى؛ فَيُظْهِرُ لَهُ بَعْدَ
 ذَلِكَ سُلْطَانَ الْأَحْدِيَّةِ وَ سَوَاطِعَ الْعِظَمَةِ وَ الْكِبْرِيَاءِ فَيَجْعَلُهُ هَبَاءً مَنثورًا.^١

دستور العملی از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله عليه برای قضاء حوائج

از مجربات حاج محمد کریم خان است مداومت نمایند به جهت حوائج:
 يَا مَنْ هُوَ فَوْقَ كُلِّ قَادِرٍ عَلِمَتْ حَوَائِجِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْتَحْ لِي
 مِنْ سَعَةِ فَضْلِكَ وَ مَنَّكَ مَخَازِنَ عَطِيَّتِكَ بِقُرْبٍ وَ لَيْكَ يَا غَالِبُ يَا غَنِيُّ.

١- همان مصدر، ص ١٢٤.

۴۲	۶۰	۷۸	دولت
۷۲	۶	۳۶	۶۶
۱۲	۹۰	۴۸	۳۰
۵۴	۲۴	۱۸	۸۴
۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

دستور العمل هائی از آیه الله انصاری همدانی رضوان الله علیه

بسم الله تعالى

اول هر ماه که روز دوشنبه باشد شروع به خواندن سوره مبارکه ﴿إِذَا وَقَعَتْ
الْوَاقِعَةُ﴾^۲ نموده هر روزی به عدد ایام ماه بخواند؛ به این طریق که روز اول
یک مرتبه و روز دوم دو مرتبه تا چهاردهم که چهارده مرتبه خوانده شود؛ و هر روز
پنجشنبه هم دعای ذیل را بخواند. این ختم جهت وسعت معیشت مجرب است و
دعا این است:

بسم الله الرحمن الرحيم يا واحد يا ماجد يا جواد يا حلیم يا حنان يا منان يا

۱- جنگ ۱۰، ص ۱۳۷

۲- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۱.

كريم، أَسْأَلُكَ تُحْفَةً مِنْ تُحَفَاتِكَ، تُلْمُّ بِهَا شَعْنِي وَتَقْضِي بِهَا دِينِي وَتُصَلِّحُ بِهَا شَأْنِي بِرَحْمَتِكَ سَيِّدِي؛ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ رِزْقِي فِي السَّمَاءِ فَأَنْزِلْهُ وَإِنْ كَانَ فِي الْأَرْضِ فَأَخْرِجْهُ وَإِنْ كَانَ بَعِيدًا فَقَرِّبْهُ وَإِنْ كَانَ قَرِيبًا فَيَسِّرْهُ وَإِنْ كَانَ قَلِيلًا فَكَثِّرْهُ وَإِنْ كَانَ كَثِيرًا فَبَارِكْ لِي فِيهِ وَأَرْسِلْهُ إِلَى أَيْدِي خِيَارِ خَلْقِكَ وَلَا تُحَوِّجْنِي إِلَى شِرَارِ خَلْقِكَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَكَوِّنْهُ بِكَيْفُونَتِكَ وَوَحْدَانِيَّتِكَ؛ اللَّهُمَّ انْقُلْهُ إِلَى حَيْثُ أَكُونُ وَلَا تَنْقُلْنِي إِلَيْهِ حَيْثُ يَكُونُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ يَا رَحِيمٌ يَا غَنِيٌّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَمِّمْ عَلَيْنَا نِعْمَتَكَ وَهَنِّئْنَا كِرَامَتَكَ وَأَلْبَسْنَا عَافِيَتَكَ.

* * *

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

منقول از شخص اهل الهی: سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را روزه بگیر، و شب جمعه وضوء گرفته دوازده مرتبه ﴿أَمَّنْ تُجِيبُ﴾^۱ را تلاوت نماید و خدا را قسم دهد به پنج تن آل عبا عليهم السلام، بخوابد به پهلو راست ببیند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را و حاجتش را برآورد.

كَيْفِيَّةُ صَلَاةِ الْعَبْهَرِيِّ لِرُؤْيَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

و هي اربع ركعات يقرأ في كل ركعة «فاتحة الكتاب» مرة^۲ و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾^۳ عشر مرّات و يسبّح خمس عشرة مرّة «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر» ثم يركع و يقول ثلاث مرّات «سبحان ربّي العظيم» و يسبّح عشر مرّات ثم يرفع رأسه، و يسبّح ثلاث مرّات ثم يسجد، و يسبّح خمس عشرة مرّة ثم يرفع رأسه، و ليس فيما بين

۱- سورة النمل (۲۷) آیه ۶۲

۲- سورة القدر.

السجدين شيء ثم يسجد ثانيًا كما وصفت إلى أن يتم أربع ركعات بتسليمية واحدة فإذا فرغ لا يتكلم أحدًا حتى يقرأ «فاتحة الكتاب» عشر مرّات و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا﴾ عشر مرّات و يسبح ثلاثًا و ثلاثين مرّة، ثم يقول: «صَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا عَنَّا مَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحَقُّهُ» ثلاثًا و ثلاثين مرّة.

دعای شریف مجرب برای قضاء حوائج به نقل از آیه الله انصاری همدانی

رضوان الله عليه

أيضًا في دار السّلام دعاء شريف مجرب للحاجة المذكورة و لها خواص عجيبة و يوجب قضاء الحوائج؛ و يقرأ للحاجة المذكورة عند النوم خمس مرّات على طهارة و هو هذا: سبحان الله العظيم و بحمده، سبحانه من إله ما أقدره و سبحانه من قدير ما أعظمه و سبحانه من عظيم ما أجله و سبحانه من جليل ما أمجده و سبحانه من مجيد ما أرافه و سبحانه من رؤوف ما أعزه و سبحانه من عزيز ما أكبره و سبحانه من كبير ما أقدمه و سبحانه من قديم ما أعلاه و سبحانه من عال ما أسناه و سبحانه من سنّي ما أباه و سبحانه من بهي ما أنوره و سبحانه من منير ما أظهره و سبحانه من ظاهر ما أخفاه و سبحانه من خفي ما أعلمه و سبحانه من عليم ما أكرمه و سبحانه من كريم ما أطفه و سبحانه من لطيف ما أبصره و سبحانه من بصير ما أسمعاه و سبحانه من سميع ما أحفظه و سبحانه من حفيظ ما أملاه و سبحانه من ملي ما أوفاه و سبحانه من وفّي ما أغناه و سبحانه من غنيّ ما أعطاه و سبحانه من مُعطيّ ما أوسعه و سبحانه من واسع ما أوجده و سبحانه من جواد ما أفضله و سبحانه من مُفضّل ما أنعمه و سبحانه من مُنعم ما أسيده و سبحانه من سيّد ما أرحمه و سبحانه من رحيم ما أشده و سبحانه من شديد ما أقواه و سبحانه من قويّ ما أحمده و سبحانه من حميد ما

أحكمه و سبحانه من حكيم ما أبطشه و سبحانه من باطش ما أقومه و سبحانه من
قيوم ما أدومه و سبحانه من دائم ما أبقاه و سبحانه من باقٍ ما أفرده و سبحانه من فردٍ
ما أوحده و سبحانه من واحد ما أصمده و سبحانه من صمد ما أملكه و سبحانه من
مالكٍ ما أولاه و سبحانه من وليٍّ ما أعظمه و سبحانه من عظيمٍ ما أكمله و سبحانه
من كاملٍ ما أتممه و سبحانه من تمامٍ ما أعجبه و سبحانه من عجيبٍ ما أفره و سبحانه
من فاخرٍ ما أبعداه و سبحانه من بعيدٍ ما أقربه و سبحانه من قريبٍ ما أمنعه و سبحانه
من مانعٍ ما أغلبه و سبحانه من غالبٍ ما أعفاه و سبحانه من عفوٍّ ما أحسنه و سبحانه
من محسنٍ ما أجمله و سبحانه من جميلٍ ما أقبله و سبحانه من قابلٍ ما أشكره و سبحانه
من شكورٍ ما أغفره و سبحانه من غفورٍ ما أكبره و سبحانه من كبيرٍ ما أجبره و
سبحانه من جبارٍ ما أدينه و سبحانه من ذيَّانٍ ما أفضاه و سبحانه من قاضٍ ما أمضاه و
سبحانه من ماضيٍ ما أنفذه و سبحانه من نافذٍ ما أرحمه و سبحانه من رحيمٍ ما أخلقه و
سبحانه من خالقٍ ما أقهره و سبحانه من قاهرٍ ما أملكه و سبحانه من مالكٍ ما أقدره
و سبحانه من قادرٍ ما أرفعه و سبحانه من رفيعٍ ما أشرفه و سبحانه من شريفٍ ما
أرزقه و سبحانه من رازقٍ ما أقبضه و سبحانه من قابضٍ ما أبسطه و سبحانه من
باسطٍ ما أهداه و سبحانه من هادٍ ما أصدقه و سبحانه من صادقٍ ما أبداه و سبحانه
من بادٍ ما أقدسه و سبحانه من قُدوسٍ ما أطهره و سبحانه من طاهرٍ ما أزكاه و
سبحانه من زكِيٍّ ما أكفاه و سبحانه من كافٍ ما أبقاه و سبحانه من باقٍ ما أعوده و
سبحانه من مُعيدٍ ما أفطره و سبحانه من فاطرٍ ما أوهبه و سبحانه من واهبٍ ما أثوبه
و سبحانه من تَوَّابٍ ما أسخاه و سبحانه من سَخِيٍّ ما أنصره و سبحانه من نصيرٍ ما
أسلمه و سبحانه من سلامٍ ما أشفاه و سبحانه من شافٍ ما أنجاه و سبحانه من مُنجٍ

ما أْبْرَهُ و سبْحانه من بارٌّ ما أطلبه و سبْحانه من طالب ما أدرکه و سبْحانه من مُدْرِكٍ
 ما أَسَدَّهُ و سبْحانه من شَدِيد ما أعطفه و سبْحانه من عَطُوفٍ ما أعدلُه و سبْحانه من
 عادل ما أْتقنه و سبْحانه من مُتَقِنٍ ما أحكمه و سبْحانه من حَكِيم ما أكفله و سبْحانه
 من كَفِيل ما أشفهده و سبْحانه من شهيد ما أوصله و سبْحانه من واصل ما أكفاه و
 سبْحانه من كافٍ ما أحسبه و سبْحانه من حسيب ما أئتمه و سبْحانه من تامٍّ ما أجمله، و
 سبْحانه هو اللهُ العَظِيمُ و بحمده، و الحمد لله و لا إله الاّ اللهُ و اللهُ أكبر و لله الحمد و
 لا حول و لا قوّة الاّ بالله العَلِيِّ العَظِيمِ، دافع كلِّ بليّةٍ و هو حَسْبِي و نعم الوكيل .

عمل دیگری برای رؤیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نقل از
 مرحوم انصاری

عمل آخر للحاجة المذكورة

من أراد أن يرى النبيّ صلّى الله عليه و آله فليقيم ليلة الجمعة فيصليّ المغرب ثمّ
 يدوم إلى الصلوة إلى أن يصليّ العتمة و لا يكلم أحداً ثمّ يصليّ و يسلم في ركعتين يقرء
 في كل ركعة ﴿الْحَمْدُ﴾ مرّة واحدة و ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ ثلاث مرّات؛ فإذا فرغ من
 صلاته أنصرف ثمّ صليّ ركعتين يقرء فيهما بفاتحة الكتاب مرّة واحدة و ﴿قُلْ هُوَ اللهُ
 أَحَدٌ﴾ سبع مرّات و يسجد بعد تسليمه و يصليّ على النبيّ صلّى الله عليه و آله سبع
 مرّات و يقول: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله الاّ اللهُ و اللهُ أكبر و لا حول و لا قوّة
 الاّ بالله» سبع مرّات ثمّ يرفع رأسه من السجود و يستوى جالساً و يرفع يديه و يقول:
 «يا حيّ يا قيوم يا ذا الجلال و الإكرام يا إله الأوّلين و الآخريين يا رحمن الدّنيا و الآخرة
 و رحيمهما يا ربّ يا ربّ» ثمّ يقول رافعاً يديه و يقول:

«يا ربّ (ثلاثاً) يا عظيمَ الجلال (ثلاثاً) يا بديعَ الكمال يا كريمَ الفعال يا كثيرَ النّوال

يا دائم الإفضال يا كريم يا متعال يا أول بلا منال يا قيوم بغير زوال يا واحد بلا انتقال يا شديد المحال يا رازق الخلائق على كل حال أرني وجه حبيبي و حبيبيك محمد صلى الله عليه وآله في منامي يا ذالجلال والإكرام. «ثم ينام على فراشه أو غيره وهو مستقبلاً القبلة على يمينه ويلزم الصلوة على النبي حتى يذهب به النوم فإنه يراه، ان شاء الله.

[صلاتي منقول از امام صادق عليه السلام برای قضاء حوائج به نقل از

مرحوم انصاری]

روى عن جعفر بن محمد الصادق عليها السلام من كان له إلى الله حاجة فليصل يوم الخميس أربع ركعات بعد أن ارتفعت الشمس و بعد الغسل و ليقرء في كل ركعة بعد الفاتحة سورة القدر عشرين مرة، فإذا سلم يقول مائة مرة: «اللهم صل على محمد و آل محمد» ثم يرفع يده إلى السماء و يقول: «يا الله» عشر مرة، ثم يحرك الاصبع السبابة و يقول: «يا الله» عشر مرة، ثم يقول: «يا رب» حتى ينقطع النفس، ثم يرفع يده مقابل الوجه و يقول: «يا الله» عشر مرات؛ ثم يقول:

«يا أفضل من رجي و يا خير من دعي و يا أجود من أعطى و يا أكرم من سئل، يا من لا يعز عليه ما فعله، يا من حيثما دعي أجاب اللهم إني أسئلك من موجبات رحمتك و بأسمائك العظام و بكل اسم لك عظيم و أسئلك بإسمك الذي إذا دُعيت به أجبت و إذا سئلت به أعطيت و أسئلك بإسمك العظيم الأعظم يا ديان يوم الدين يا تحيي العظام و هي رميم و أسئلك بأنك الله لا إله إلا أنت أن تصلي على محمد و آل محمد و أن تُيسر لي أمري و لا تُعسر عليّ و تُسهل لي مطلب رزقي من فضلك الواسع، يا قاضي الحاجات يا قديرًا على ما لا يقدر عليه غيرك يا أرحم الراحمين و أكرم الأكرمين.

و كتب الشيخ الكفعمى فى حاشية المصباح ان اسماعيل بن القيس اشتكى الى الصادق عليه السلام من ضيق النفقة و المعيشة فأمره عليه السلام بأن يصلّى هذه الصلوة مراراً ففعل ذلك و وُفِّرَ ماله و أتى الصادق عليه السلام بصرّة فيه خمس مائة دينار و أمره عليه السلام أن يكون متفقداً من اخوانه المؤمنين؛ اللهم ارزقنا ذلك خالصاً لوجهك الكريم.^١

فى اوقات الحلق

بسمه تعالى

السبت يورثُ الصُّداع و يَقْبُحُ فى أعين الناس.

الأحد يَسْتَفِيدُ من الأَكابر و التجارة.

الإثنين يورث الغمَّ و يُبْتَلَى.

الثلاثاء يورث الصُّداع و قُبْحُ المَنْظر.

الأربعاء يورث النجاة و الغنى.

الخميس يورث السعادة و الدولة و الصحة.

الجمعة يَصِلُ إلى مراده انشاء الله تعالى؛ (من كتاب الصدف).

بعضى از دستورات كيمياوى و غذائى كه از آية الله انصارى همدانى

رضوان الله عليه است

الحمامة تنعقد صابرة على نار السبك، إذا اخذ منها جزء و من الطير طير نصف جزء و من الستك نصف جزء و من العقاب مثله؛ فدقّت الادوية كلّ واحد عليحده،

١- جنگ ١٠، ص ١٣٩ الى ١٤٣.

ثم لحفت بمجموعها الحمامة في طاسة نحاس، و غطيت بصفحة نحاس، فوضعت في نقرة و اوقد عليها بالفحم الجزل حتى لا يبقى له دخان تخرج الحمامة معقودة، ثم اجعل في بوطقه و الحفها بالزجاج و انفخ عليه حتى تنسبك، و ارفع عنها الزجاج و افرغها في الراط، تجده نقرة منسبكة و هي يابسة و فيها بعض السواد؛ فلو كان شكه ثابتا تنبغى ان لا يسود، و لو جعل بدل الطاسة بوطقه ملطوفة بالروسنحج و بياض البيض حصل المطلوب.

الحلواء المعروف بالمسقطي

يؤخذ النشاء جزء و الدهن جزئان و السكر ثمانية اجزاء، فينقع النشاء في الماء و يجل حتى تكون كالمخيض و يصفى من غرقد صفيقه و يصب في الفاظيل و يوقد بنار ليئة و يساط دائما إلى أن يفرغ و يتم؛ فإذا حصل له قوام قليل و تغير لونه فطبخ يصب عليه النصف الآخر و يصب عليه الدهن شيئا فشيئا إلى أن يتم و يساط دائما و النار ليئة حتى يبلغ و بلوغه أن تبرد منجمداً و ان لا يلتزق باليد حاراً، ثم ارفعه في الكاسات.^١

[راجع به رحلت استاد عرفاني حضرت آقاي انصاري همداني (ره)]

بسم الله الرحمن الرحيم

رحلت استاد عرفاني، حضرت آية الحق العالم الكامل و العارف الذي قل له نظير، الحاج الشيخ محمد جواد انصاري همداني، در روز دوم شهر ذوالقعدة الحرام سنه يك هزار و سيصد و هفتاد و نه هجريه قمرية، دو ساعت بعد از ظهر روز جمعه، در همدان واقع و جنازه شريفشان را به قم حمل و در جوار حضرت معصومه سلام

١- همان مصدر، ص ١٠٤.

الله علیها در [قبرستان] علی بن جعفر در مقبره‌ای که در قسمت شمال شرقی واقع است دفن نمودند.^۱

۱- جنگ ۱۳، ص ۱۸.

۲- [حکایتی از معلق محترم درباره حضرت آیه الله آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری قدس الله نفسه الزکیه].

[میهمان نوازی و شدت عسر و تضییق معیشت آقای انصاری]

از جمله قضایائی که حضرت والد - قدس سره - از مرحوم انصاری - رضوان الله علیه - نقل می‌فرمودند اینک:

مرحوم انصاری در همدان ملجأ دوستان راه خدا و سالکان الی الله از اطراف و اکناف بود. در همه وقت از فصول سال، شیفتگان معرفت و ولایت از اقصی نقاط برای ادراک محضرش شد رحال نموده چند روزی در منزل ایشان سکونت می‌نمودند، به طوری که به ندرت اتفاق می‌افتاد منزل ایشان خالی از مهمان و مسافرین باشد. (خود حضرت والد نیز هر ماهی چند روز به همدان می‌رفتند.)

مرحوم انصاری به کسی از رفقاء و ارادتمندان خود در همدان اجازه نمی‌دادند کسی متصدی و متکفل ضیافت اخوان گردد، و حتی خود آن مرحوم با آن جنّه بسیار نحیف به خرید ما یحتاج شخصاً اقدام می‌نمودند و حتی در تهیه غذا نیز با دوستان همکاری می‌کردند.

برخی از افراد نادان که این اوضاع و احوال و رفت و آمدهای اشخاص را می‌دیدند چنین تصور می‌کردند که ایشان مخارج ضیافت را به طریق غیر معمول و از خارق عادات به دست می‌آورند و حتی بین خود گفته بودند: «آقای انصاری دست می‌برد از زیر تشک و منخده خود پول برمی‌دارد، و الا از طریق عادی و طبیعی چطور ایشان از عهده این مصارف می‌تواند برآید؟!»

در حالی که از احوال ایشان و شدت عسر و تضییقات مالی کاملاً مطلع بودم و شنیدن چنین سخنانی از این گونه افراد برایم ناگوار بود.

روزی در فصل تابستان که طبعاً ورود دوستان و ارادتمندان ایشان به همدان شدت یافته بود و بیرونی ایشان مملو از رفقا طهرانی و اصفهانی و شیرازی و غیره بود، من در اطاق بیرونی بعد از ظهر استراحت می‌کردم که ناگاه متوجه صدای مرحوم انصاری از اطاق مجاور شدم که با دو نفر مشغول صحبت بر سر فروش باغی کوچک در بیرون و اطراف همدان می‌باشند، و ظاهراً ↵

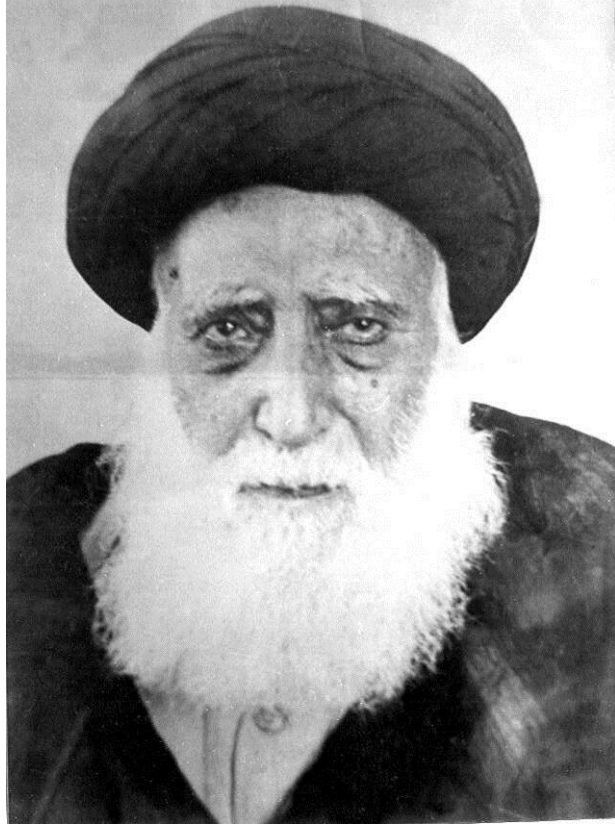
↪ این دو نفر دلالت و واسطه فروش بودند، پس از گذشت اندک زمانی متوجه شدم این واسطه‌ها می‌خواهند باغ را به ثمن بخش بفروشند و مرحوم انصاری از فروش آن امتناع می‌ورزند؛ تا اینکه کم‌کم صدای آن دو نفر بلند شد و شروع کردند به هتاک و بی‌احترامی به مرحوم انصاری که ایشان در این هنگام صحبت را قطع کردند و به نزاع و مشاجره خاتمه دادند و آن دو نفر از منزل خارج شدند.

من از این پیش‌آمد بسیار متأثر شدم که باید کار اولیای خدا به اینجا برسد که برای تحصیل قوت مهمانان مجبور شوند باغ کوچک انگور خود را بفروشند و بعد با این مسایل روبرو شوند، در حالی که برخی از دوستان نادان ایشان چنین می‌پنداشتند این مخارج و مصارف تماماً توسط تصرفات ایشان و از راه غیر طبیعی تأمین می‌گردد، و با خود گفتم: به مجرد بازگشت به طهران از آشنایان قدری پول می‌گیرم و برای آقای انصاری ارسال می‌کنم.

غروب برای ادراک فیض نماز جماعت مرحوم انصاری در مسجد جامع همدان به اتفاق رفقا حرکت کردیم، و پس از اقامه نماز عشاء در صحن مسجد جامع هنگام خارج شدن از مسجد در حرکت بودم که ناگاه مرحوم آقای انصاری آمدند و در کنار من قرار گرفتند و به آهستگی در گوش من فرمودند:

«آقا سید محمد حسین مبدا آنچه را که در ذهن داری درباره مخارج و مصارف من جامه عمل بپوشانی! إن شاء الله خدا بزرگ است!» این جمله را فرمودند و از من فاصله گرفتند. (معلق)

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين
آقا سيّد جمال الدين گلپايگانی
رضوان الله عليه



تصویر مرحوم آية الله آقا سيد جمال الدين گلپایگانی، رضوان الله عليه.

[مطالب منقوله از آقازاده ایشان آقای حاج سید علی گلپایگانی]

در عصر روز جمعه اول شهر رجب یک هزار و چهارصد و سه هجریه قمریه، جناب مستطاب شریعت مدار حجة الاسلام آقای حاج سید علی گلپایگانی - دامت برکاته - فرزند مرحوم آیه الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی - رحمة الله علیه - با دو آقازاده خود و یک جوان دیگری در بنده منزل در مشهد مقدس تشریف آوردند و در ضمن مذاکرات، مطالبی را از مرحوم والد خود نقل کردند که ما در اینجا می آوریم:

۱- تولد آن مرحوم در سنه یک هزار و دویست و نود و پنج و یا شش هجریه قمریه، و ارتحال ایشان در عصر دوشنبه ۲۹ شهر محرم الحرام یک هزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریه قمریه بوده است.

۲- عادت ایشان این بود که در شبها و یا روزهای جمعه، مقداری نقل و یا حلویات دیگر خریده و در زیر شال کمر خود می ریختند، و چون به منزل می آمدند بچه ها را صدا می زدند و به آنها قسمت می کردند، و نیز در روزهای عید چنین می کردند.

۳- یک بار که ایشان به کربلا برای زیارت عید فطر و یا عید اضحی مشرف شده بودند، (و آن عید با ابتدای حمل یک روز بود) از کثرت جمعیت که در صحن

و در رواق مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود نتوانستند داخل شوند، و لذا به صحن مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام آمدند و چون در آنجا هم جمعیت فوق العاده بود، در گوشه ایوان نشستند و نتوانستند داخل حرم شوند. در این حال مردی آمد و گفت: برخیز برویم زیارت کنیم! من برخاستم و او جلو می‌رفت و من به دنبال او، رفتیم و از رواق هم عبور کردیم تا رسیدیم به ضریح مطهر و زیارت می‌کردیم، و آن مرد یک سکه کف دست من گذارد و گفت: این هم عیدی شما! و رفت.

من ناگاه به خود آمدم دیدم عجیب است، حرم و رواق کماکان شلوغ و مملو از ازدحام جمعیت است و این خلوت فقط در معیت آن شخص بوده است! نگاه کردم به کف دست خود، دیدم سکه موجود است و در روی آن نقش یا صاحب الزمان است. آن سکه را محترم می‌داشتم و پیوسته آن را در دستمالی می‌پیچیدم و فقط بعد از وضوهای که می‌گرفتم آن را به چشمان خود می‌مالیدم و هر وقت کسی مریض می‌شد آن را در آب می‌زدم و آن آب را می‌دادم بخورد، فوراً خوب می‌شد، و یا آن سکه را به چشم و یا به محل درد او می‌مالیدم فوراً خوب می‌شد.

در سفری که به کربلا می‌رفتم، در راه یکی از همراهان که شیخی بود مریض شد و به دل درد سختی مبتلا شد. من سکه را از دستمال درآوردم و در نصف استکان آب زدم و به آن مرد دادم آشامید و فوراً آفاقه پیدا کرد، و بعداً به من گفت: آن چه بود که این طور اثر فوری داشت؟! من از دادن سکه و گفتن امتناع کردم، و او اصرار ورزید و من بر انکار افزودم، و او بالأخره گفت: نمی‌شود، باید من بینم! من سکه را به او نشان دادم. به دست گرفت و انداخت، و گفت: اینکه چیزی نیست!

من سکه را برداشتم و در دستمال پیچیدم و چند گره معمولی بر آن زدم. گذشت، تا وقت دیگر چون گره‌ها را بازکردم که آن را بردارم، دیدم در دستمال چیزی نیست!

۴- منزل ایشان سابقاً در کوچه صد تومانی در نجف اشرف [بود]؛ و بین منزل ایشان و مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی یک منزل فاصله بود و آن هم منزل مرحوم آقا حاج محمد حسین اخوان بود.

در آن منزل، ایشان در نهایت فقر و سختی و شدت به سر می بردند و بسیار وضع معیشت ایشان سخت بود؛ به طوری که اهل منزل، ناراحت شده و به ایشان فشار می آورد و از هرگونه دعوا و اوقات تلخی خودداری نمی کرد و هر روز به طوری ایشان را ناراحت می نمود؛ تا کار بر ایشان تنگ شد و یک شب همین که خواست بخوابد، تصمیم گرفت صبحگاه که از خواب برمی خیزد پس از زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام سر به بیابان بگذارد و برود در کوه‌ها و بیابان‌ها که هیچ اثری از او نباشد.

در خواب دید که به او گفتند: اینک حضرت صاحب الزمان علیه السلام به منزل شما می آیند؛ در این حال دید که یک حقه نوری از سمت قبله، از روی آسمان آمد و کوچه را طی کرده و از دریچه اطاق داخل منزل ایشان شد و آن نور در عالم خواب، حضرت صاحب ارواحنا فداه بودند و چون داخل در اطاق شد، در زیر رختخواب ایشان یک سکه قرار داد.

ایشان از خواب بیدار می شوند و در زیر رختخواب سکه‌ای نمی بینند ولیکن می دانند که تعبیر این خواب گشایش در امر معیشت است، و همین طور هم شد؛ یعنی ایشان از آن به بعد در سعه نسبی قرار گرفته و از رفتن به بیابان و آن جریانات منصرف شدند.

۵- درباره عملیه جراحی پروستات گفتند که:

مدتی در بیمارستان طهران (بازرگانان و سپس در بیمارستان نجمیه) بستری شدند و بنا شد عمل کنند. چون دارای کسالت قلبی بودند و (طیب قلب ایشان دکتر غلامرضا شیخ بود، و یک طیب دیگر به نام دکتر کیافر بود که طیب عمومی و

دستگاه مجاری ادرار بود.) دکتر شیخ اجازه نمی‌داد بیش از نیم ساعت بی‌هوشی ایشان به طول انجامد، و اطباء که متخصص در عمل جراحی بودند مدت عمل را دو ساعت یا یک ساعت و نیم کمتر نمی‌دانستند و می‌گفتند: حداقل باید مدت بی‌هوشی ایشان بدین مقدار طول بکشد.

از میان اطباء فقط پرفسور عدل که در جراحی ماهرتر بود می‌گفت: من می‌توانم در مدت کمتر از یک ساعت هم عمل کنم؛ و بالأخره بنا شد او عمل کند. اطباء دیگر هر کدام برای عمل، خطر را ۸۰ درصد و تا ۷۰ درصد و یا ۵۰ درصد، و به طور مختلف می‌دانستند؛ ولی پرفسور عدل گفت: خطر ۲۰ درصد است و ما هم راضی شدیم به عمل، به این شرط که خطر ۲۰ درصد باشد و ۸۰ درصد امور بهبود و سلامت باشد.

و همین‌که پرفسور عدل آماده عمل شد، نامه‌ای را از جانب او آوردند که پسران ایشان امضاء کنند، دیدیم در آن نوشته است ۵۰ درصد خطر و ۵۰ درصد بهبودی؛ دو برادر بزرگتر از من: آقایان مرحوم حاج سید محمد و آقای حاج سید احمد، امضاء کردند؛ ولی من امضاء نکردم و گفتم: من با این خصوصیت امضاء نمی‌کنم؛ و قضیه از بین رفت و پرفسور عدل نیز منصرف شد.

این خبر به پدرم رسید، مرا طلب کرد و گفت: ای آقا سید علی! چرا امضاء نکردی؟! من گفتم: ای پدر جان! من نمی‌توانم مرگ شما را ببینم، و با این قید امضاء نمی‌کنم!

فرمود: من حالا نمی‌میرم، مرگ من در وقت دیگری است؛ تو برو و امضاء کن و در وقت عمل در خانه باش و سوره یس را قرائت کن!

من ورقه را امضاء کردم و رفتم به خانه، و از آنجا مرتباً با تلفن با بیمارستان تماس داشتم و همین‌که گفتند مشغول عمل شدند، من شروع کردم به خواندن سوره یس و مرتباً می‌خواندم تا عمل تمام شد، و پس از یک ساعت تلفن زدند که مریض را

از اطاق عمل به بخش منتقل کردند، و له الحمد مختوم به خیر شد. حقیر گوید: این جانب پسردائی ای دارم به نام حاج سید محمد تقی عرفان، که در بین ارحام، او را آقا بزرگ می‌گویند. پس از چند سالی که من از نجف به طهران مراجعت کرده بودم و از رحلت مرحوم گلپایگانی نیز چند سالی می‌گذشت، روزی برای ویزای گذرنامه خود که اقامه بود، به شهربانی طهران مراجعه کردم؛ و در آن وقت، پسردائی ما رئیس قسمت دارائی شهربانی بود که از طرف وزارت دارائی و خزانه‌داری در آنجا منصوب و مشغول به کار بود. چون وارد اطاق او شدم، دیدم شخص محترمی در نزدیک ایشان نشسته و مشغول گفتگو هستند. چون سلام کردم و نشستم، پسردائی ما مرا به ایشان و ایشان را به من معرفی کرد و گفت: ایشان از دوستان و رفقای بسیار خوب ما هستند و نام ایشان دکتر کیافر است.

من با آقای دکتر کیافر مشغول گفتگو شدیم، و پسردائی ما برخاست و رفت تا گذرنامه مرا درست کند؛ از جمله کلام دکتر کیافر این بود که من طیب معالج مرحوم آیه الله گلپایگانی بودم و در دوران معالجه و در وقت عمل از ایشان کرامت‌ها و بزرگواری‌هایی را دیدم که هرگز تا آخر عمر فراموش نمی‌کنم. از جمله آنکه: در وقت عمل ما ایشان را بی‌هوش نکردیم و ایشان گفتند: اصولاً بی‌هوشی لازم نیست؛ و برای ما - برای عمل پروستات که عمل مشکلی است - تخدیر موضعی به هیچ‌وجه کافی نیست؛ ولی ایشان جداً گفتند: بی‌هوش نکنید و به تخدیر موضعی اکتفا کنید؛ و ما هرچه گفتیم: تخدیر کافی نیست، فرمود: من تحمل می‌کنم، شما چه کار دارید؟!

ما با تخدیر موضعی که ابداً کافی نبود مشغول عمل شدیم، و ایشان هم در ابتدای عمل به ذکر خاصی مشغول شدند و چنان در عالم خود فرو رفتند و مشغول حال و ذکر خود بودند که تا آخر عملیه ابداً احساس درد و یا ناراحتی را نکردند؛ و این قضیه برای من بسیار معجب و شگفت‌آور بود! مرحوم گلپایگانی تا آخر عمل، به

هوش بود و مستغرق در ذکر بود به طوری که اگر او را قطعه قطعه می‌کردیم توجهی نداشت؛ تا عمل تمام شد و او هم از حال و ذکر خود افتاد، و او را به اطاق معمولی بخش آوردیم و در آنجا کم‌کم احساس درد می‌نمود.

دکتر کیافر می‌گفت: آن مرحوم برای من حکم یک قدیس و شخص ملکوتی و به تمام معنی روحانی بود، و نسبت به او بسیار شیفته و علاقه‌مند شدم، و از او تقاضا کردم مرا نصیحتی کند و ایشان سه نصیحت کردند که من تا امروز به آن عمل می‌کنم. رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

۶- استاد ایشان در قسمت عرفان در نجف اشرف قبل از مرحوم آقا سید احمد کربلائی طهرانی، مرحوم آقا شیخ محمد علی نجف آبادی معروف به آخوند گربه بود.

اقول: داستان آخوند گربه و علت تسمیه او را به آن اسم، و علت رجوع ایشان به آقای سید احمد را مفصلاً خود مرحوم گلپایگانی برای حقیر بیان کرده‌اند.^۱

۷- آقا سید علی می‌گفت: من در وقت ارتحال ایشان در نجف اشرف نبودم، چون ایام تابستان بود و برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به ایران آمده بودم و در وقتی که می‌خواستم از ایشان خداحافظی کنم، قدری پول به من دادند و گفتند: این برای تو کافی است و تو دیگر مرا نخواهی دید. و در مشهد و ایران سراغ کسی نرو و از کسی پولی قبول نکن! و اگر حیثاً نیازمند شدی، در مشهد از آقا شیخ کاظم دامغانی بگیر.

۸- در وقت فوت، برادر بزرگ من آقا سید محمد، و داماد آقا شیخ محمد تقی هرنندی و مادرم حاضر بودند. آقا سید محمد در گوشه‌ای گریه می‌کرد. و هم مادرم و هم دامادمان نقل می‌کردند که:

۱- برای اطلاع بیشتر پیرامون این موضوع به جلد اول همین مجموعه ص ۱۶۲ مراجعه شود.

«پیوسته آن مرحوم مشغول ذکر بود و چنان صورتش سپید و روشن و درخشان شده بود که حدّ ندارد، و چنان چشم‌ها جاذب و درشت و دلربا بود که هیچ کس جرأت نگاه کردن در آنها را نداشت. مادرم به دامادمان می‌گوید: عدیله بخوان! دامادمان می‌گوید: وجود این مرد عدیله است؛ من چه بخوانم؟! و در آن حال که رو به قبله بسترش را نموده بودند، بدون هیچ تکانی و حرکتی فقط یک عطسه زد و گوئی هزار سال است که رحلت کرده است.» رحمة الله علیه و أسکنه بحبوحة جنّته.

۹- آقا سید علی گفتند: در همان ایام کسالت و مرض و تهاجم فقر و قرض و گرفتاری‌های شدید که از هر جانب بر پدرم روی آورده بود (با آنکه مرجع تقلید و آیت بزرگ خدا بود) و در طبقه فوقانی در تابستان گرم، روی تخت افتاده و لوله‌ی ادرار از محلّ ادرار به زیر تخت متصل بود، پدرم به من گفت:

«ای سید علی! از مراقبه دست بردار و ابداً تا آخر عمرت یک شب هم از نماز شب دست بردار!»

من گفتم: ای پدرجان! آن گرفتاری‌های شما در اصفهان در اوایل تحصیل، و آن حالات و آن گرفتاری‌های شدید شما در نجف، و این گرفتاری‌های آخر عمر بدین صورت و بدین کیفیت! من طاقت آنها را ندارم و گهگاهی نماز شب می‌خوانم ولی به طور مستمرّ و مداوم نمی‌توانم بخوانم.

پدرم رو کرد به من و فرمود:

«چه می‌گوئی؟! من خودم همه این گرفتاری‌ها را خواسته‌ام!»

۱۰- روزی قائم مقام رفیع، در آخر عمر که مغضوب شاه شده بود به من گفت: فقط یک نفر مرا از نزدیکی این دستگاه منع کرد و من نشنیدم، و او مرحوم پدرت بود و اینک فهمیده‌ام که فقط او درست می‌گفت.

اقول: روزی مرحوم گلپایگانی به حقیر فرمود: قائم مقام رفیع، روزی نزد

من آمد و در ضمن مذاکرات و صحبت‌های خود می‌گفت: ما در دستگاه اعلیٰ حضرت (رضا شاه پهلوی) چنین و چنان خدمت می‌کنیم و به مردم رسیدگی می‌کنیم و به قضاء حوائج مردم توفیق می‌یابیم!

من گفتم: ابداً شما نمی‌توانید دفع جور و ظلم بنمائید، و به واسطه تقرب و تقویت حکومت جائزه هزار جنایت می‌کنید و سپس به برآوردن حاجت یک بیچاره‌ای که چه بسا آن گرفتاری او نیز در اثر همین تقویت‌ها پیدا شده است، خود را گول می‌زنید!

او گفت: علی بن یقطین هم همین‌طور بوده است، او نیز از مؤمنان و شیعیان خالص بود و در دستگاه حکومت هارون الرشید بود؛ و خدمت‌ها به ضعفای از شیعیان می‌کرد؛ ما هم سعی داریم که خدمت کنیم!

من گفتم: ساکت شوید! هی می‌گوئید: علی بن یقطین! علی بن یقطین! هرکس، در حکومت جائزه وارد می‌شود و هی علی بن یقطین را شاهد می‌آورد! شما کجا و علی بن یقطین کجا؟! از مغز سر تا نوک انگشتان پایتان را در نجاست فرو برده‌اید! و پیوسته در ... غوطه می‌خورید و هی می‌گوئید: کمک به مظلوم، کمک به مظلوم!

[عهد بستن آقا سید جمال با حضرت کاظم علیه السلام در عدم دستگیری

از افراد]

مرحوم آقا سید جمال الدین برای حقیر نقل کردند که چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه شدند؛ و چون ظرفیت سلوک را نداشتند ما به هر گونه بود آنها را روانه ایران نمودیم: از جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی بود که مدتی با اصرار از ما

دستور می گرفت و از جمله دستورها این بود که نوافل خود را به نحو نماز جعفر طیار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا کرد که به هر جا نگاه می کرد سید جمال می دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم: این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلکه ظهوری است در یکی از مجالی امکانیه و چیز مهمی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می گرفت که در عالم وجود حجّت خدا، سید جمال است؛ و پس از خارج شدن از این حال، برای او شک و تردید پیدا شد که آیا این سیر و سلوک حقّ است و یا باطل؟ و روزی که در وادی السلام رفته بوده است در مکاشفه ای می بیند که حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه کاغذی به او دادند و در پشت آن کاغذ به خطّ سبز نوشته است: *أنا الحجّةُ ابنُ الحسنِ*.

خودش این مکاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوک خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه خدا زده می شود. و آقا سید جمال الدین می فرمودند: ما اسباب حرکت او را به ایران فراهم کردیم؛ زیرا در دماغ او خشکی پیدا شده بود؛ و هوای گرم نجف با ریاضت هائی که انجام داده بود؛ برای او خطرناک بود.

و از جمله یک نفر سید قزوینی که با ما رفت و آمد داشت، حالی پیدا کرده بود که ما را ولیّ مطلق حقّ می دید، و می آمد در منزل و صدا می زد: *السلام علیک یا ولیّ الله!* و هر چه ما خواستیم او را متوجّه حقیقت امر کنیم نشد، و هر چه فرزندان به او گفتند: این کار را نکن مؤثر نیفتاد؛ حتّی آقا سید احمد (فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من، آن مسکین را زد، و حتّی من به او گفتم: *من غلط می کنم حجّت مطلق خدا بوده باشم، من می خوابم و تو بیا و پا روی صورت من بگذار!* او قبول نکرد و حتّی گفته بود: این حرف ها خود نیز دلیل بر حجّت بودن ایشان است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیه نموده و به ایشان دادیم و او را روانه ایران کردیم.

مرحوم آقا سید جمال می فرمود: به واسطه این قضایائی که رخ داد من با

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عهد کردم که به عنوان استاد دستوری ندهم و از کسی دستگیری نکنم.

[تحاشی میرزا مهدی اصفهانی و شیخ احمد احسائی از کلمه عرفان و

[معرفت]

ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به اصالت الوجود و الماهیة، و به قول همین شاگرد معروفشان اصالة الواقیة بوده‌اند، و از کلمه عرفان و معرفت سخت تحاشی داشته‌اند؛ و نظیر افرادی که از سیر و سلوک زده می‌شوند بر علیه اساتید خود، در آراء و افکار قیام می‌کنند.

مرحوم آقا سید احمد [کربلایی] طهرانی از مبرزین عرفاء و حکمای عالی‌قدر اسلام است و ایشان از مبرزین شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی است که حکمت را نزد مرحوم حاج ملا هادی سبزواری فرا گرفته و عرفان را نزد آقا سید علی شوشتری آموخته است.

و در حقیقت این سردی و وازدگی از سیر و سلوک موجب بدبینی به اصل عرفان و حکمت گردیده است.

نظیر شیخ احمد احسائی که پس از مدتی مراقبه و سیر و سلوک، به واسطه همین وازدگی و سردی، حس بدبینی شدیدی نسبت به عرفاء و فلاسفه پیدا کرد، و در کتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت و در سب و لعن به آنها از خود اختیار نداشت. او هم قائل به اصالة الوجود و الماهیة شد؛ او هم راه معرفت را به کلی مسدود کرد و در عدم تجاوز از ظواهر روایات یک اخباری صرف بود؛ او هم مکتب نوینی به نام شیخیه که بالأخره موجب پیدایش بهائیه و بابیه گردید، بنا نهاد.

اینها همه نتیجه واکنش و عکس العملی است که نفس در اثر وازدگی به

خرج می دهد و به واسطه عدم تحمل و عدم وصول، از سر کین برمی خیزد و مبادی و مبانی مسلم را انکار می کند.

شیخ احمد احسانی مدتی در تربیت استاد عرفان: سید محمد حسینی نیریزی شیرازی بود، و به دستور ایشان سفرهائی به ایران کرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در آنجا مدتی توطن کرد.^۱

[مطالب منقوله از آقازاده ایشان آقای حاج سید علی گلپایگانی در مجلسی

دیگر]

در عصر روز پنجشنبه، ۱۶ شهر جمادی الاولی، یک هزار و چهارصد و پنج هجریه قمریه که جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج سید علی گلپایگانی - دامت برکاته - فرزند برومند حضرت آیه الله مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - در بنده منزل در مشهد مقدس تشریف آوردند. در ضمن مطالبی که درباره والد معظمشان به میان آمد، فرمودند:

۱- بعد از رحلت ایشان، هنوز یک اربعین نگذشته بود که من شبی در کاظمین ایشان را در خواب دیدم (و می دانستم که رحلت کرده اند) محکم انگشت ایشان را گرفتم تا به سؤالات من پاسخ دهند.

ایشان ابتداءً به من گفتند: می دانم می خواهی سؤالاتی بکنی که من قادر بر جواب آنها نیستم. عرض کردم: نه، از آن سؤالات نمی کنم؛ ولی می خواهم بپرسم بعد از رحلت، حال شما چطور است؟!

فرمودند: بسیار خوب است.

عرض کردم: محلّ شما کجاست؟!

فرمودند: ما هفت نفر هستیم که در آسمان هفتم می‌باشیم! و یکی از آنها محقق ثانی: محقق کرکی است.

گفتم: آیا شیخ مرتضی انصاری را هم می‌بینید؟!

فرمود: «شیخ در آسمان اول است و دسترسی به او بسیار آسان است!»

۲- بعد از رحلت مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (که مرحوم گلپایگانی به درس او می‌رفت) مبتلا به کسالت و سینه‌درد شد، که ناچار به سامراء، به واسطه آب و هوا آمد و مدت یازده ماه در آنجا توقف کرد.

و بعد از این مدت که بهبودی حاصل شد، عازم شد به نجف اشرف مراجعت کند؛ هرچه رفیق و دوست او در سامراء مرحوم حاج سید میرزا مهدی شیرازی اصرار می‌کند که در سامراء بماند (و حتی می‌گوید: نان و آبگوشتی که داریم با هم می‌خوریم) ایشان قبول نمی‌کند و می‌گوید: من باید به نجف اشرف بروم.

از مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی که آن وقت در سامراء بودند، می‌پرسد که: در نجف اشرف مطالب شیخ انصاری در دست کیست؟ می‌گوید: در دست آقا میرزا محمد حسین نائینی! و در کاظمین نیز از مرحوم آقا سید حسن صدر همین سؤال را می‌کند، ایشان هم می‌گویند: مطالب شیخ در دست میرزا محمد حسین نائینی است.

جناب محترم آیه الله آقای حاج سید موسی شبیری زنجانى - دامت برکاته - گفتند: من خودم بلاواسطه از مرحوم گلپایگانی شنیدم که می‌گفت:

«من در سنه ۱۳۱۹ برای تحصیل وارد نجف شدم و تا سنه ۱۳۲۸ (و یا ۱۳۲۹، تردید از ناقل است) در نجف ماندم و سپس به سامراء رفتم و قریب یک سال در آنجا ماندم و به درس مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی می‌رفتم، و در این مدت میرزا تمام مبانی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی را که در نجف نزد او درس می‌خواندم از دست ما گرفت، و من چون می‌خواستم به نجف برگردم متحیر

شدم که تمام مبانی آخوند گرفته شده و امروز هم در نجف فقط روی مباحث آخوند بحث می‌شود، فلهدا خواستم به مباحث و مبانی شیخ وارد شوم؛ چون به کاظمین آمدم از مرحوم آقا سید حسن صدر پرسیدم: مبانی شیخ در دست کیست؟ گفت: نزد آقا میرزا محمد حسین نائینی است.»

فلهدا مرحوم آقا سید جمال که به نجف می‌آید، یکسره به سراغ نائینی می‌رود؛ و در آن وقت که تازه آخوند فوت کرده بود و نائینی هم به واسطه انتشار رساله تنبیه الأئمة و تنزیه الملة و همکاری با آخوند در روی کار آمدن مشروطیت، وجهه خوبی نداشت و کسی به درس او حاضر نمی‌شد؛ بنابراین مرحوم گلپایگانی تنها و تنها به درس او می‌رود و مدت شش سال به همین نحوه نزد او درس می‌خواند. و در غالب اوقات کار به مباحثه بین دو نفری می‌کشید و مرحوم نائینی به او می‌گوید: من می‌خواهم که برای فهمیدن مطالب شیخ، مطالب آخوند را که در نفس تو رسوخ کرده است با کلبتین (گاز انبری است که با آن دندان می‌کشند) بیرون آورم.

مرحوم گلپایگانی یک کتاب صلاة تماماً، و یک مکاسب را تماماً، نوشته و الان موجود است؛ و اینها مجموعه تقریرات نائینی و انظار خود اوست، و نوشتجات متفرقه نیز بسیار دارد.

۳- در شب‌ها در سابق الأيام که آقا میرزا ابوالفضل اصفهانی و شیخ محمد تقی لاری و غیرهما در عرفان شاگرد او بوده‌اند، پس از نماز جماعت به طرف پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام در صحن می‌آمدند و در محل نماز آقا سید علی یزدی قدری با شاگردان می‌نشستند؛ و در بعضی از اوقات آن مرحوم می‌فرموده است: امروز تشرف خدمت حضرت (امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) حاصل شد.

۴- زندگی و معیشت ایشان بسیار سخت [بود]؛ و در آن وقتی که در کوچه صد تومانی منزل داشتند و بین منزل ایشان و آقا سید ابوالحسن اصفهانی یک منزل

بیشتر فاصله نبود، تمام فرزندان ایشان زیر یک لحاف از گونی می خوابیدند؛ و در وقت رحلت، ایشان یک هزار و پانصد دینار قرض داشتند که مرحوم آیه الله بروجردی حواله کردند که آقا شیخ نصر الله خلخالی بدهد.

۵- مرحوم گلپایگانی پیوسته شبها به مناجات و گریه مشغول بود و به همین جهت در اطاق بیرونی و تنها می خوابید، و عیالات را به وسیله تحفه و یا هدیه ای راضی نگاه می داشت. در یک شب که اهل منزل همه به عروسی یکی از ارحام رفته بودند و کسی غیر از مادرم در اندرون نبود، مادرم پیغام داد که من تنها می ترسم و پدرم از بیرونی به اندرونی آمد.

یک شب من در بیرونی خوابیده بودم، ناگاه بیدار شدم و دیدم پدرم به شدت گریه می کند و جملاتی را می گوید که فقط دو جمله از آن در نظرم باقی مانده است:

وَلَيْتَكَ لَمْ تُخْلُقْنِي وَ لَيْتَنِي كُنْتُ حَشِيشَ الْأَرْضِ فَأَكَلْتَنِي الْهَوَامُّ!

اینها مطالبی بود که آقا سید علی گلپایگانی نقل کردند؛ ولی خود حقیر وقتی در نجف اشرف بودم از بعضی از دوستان شنیدم که می گفت:

روزی همین آقا شیخ ابوالفضل اصفهانی بعد از نماز جماعت مرحوم گلپایگانی مترصد حال ایشان است که به وادی السلام می رفتند، ایشان نیز با فاصله ای به طوری که آقا سید جمال متوجه نشوند به دنبال ایشان می رود؛ ایشان همین که وارد وادی السلام می شوند بوی عطر عجیبی وادی را پر می کند! مرحوم آقا سید جمال قدری در میان قبرها حرکت کرده و فاتحه می خوانند و سپس برمی گردند؛ و در همه این احوال آن بوی عطر به مشام می رسد.

مرحوم آقا سید جمال از همان خیابان طوس برمی گردند و ایشان هم با فاصله، مترقب حال بوده و برمی گردد؛ تا در وسط بازار مشراق که مرحوم سید جمال می رفته است، یکی از آقایان به ایشان رسیده و قدری صحبت می کند. در اثر صحبت آن بوی عطر دیگر به مشام نرسید، و چون آن آقا خداحافظی کرد و رفت و

من جلوتر آمده بودم تا به آقا سید جمال رسیدم، رو به من کرده گفت:
 «دیدی چگونه یک برخورد اثری دارد؟!»
 من دانستم که از حرکت من به وادی السلام، و آن انتشار بوی عطر به مشام
 من، از همه خیر داشته است.^۱

[انتقاد از رویه آقا سید محمد کاظم یزدی، رضوان الله علیه]

جناب محترم آیه الله آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - دام عزه -
 در شب اول ربیع المولود ۱۴۰۴، در مشهد مقدس، نقل کردند از مرحوم آیه الله آقا
 سید جمال الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - که از رویه مرحوم آیه الله آقا سید
 محمد کاظم یزدی به شدت انتقاد می کرد، راجع به صحیفه کاظمیه^۲ و کلمات
 قصاری که از مطالب خود نوشته و طبع نموده اند، و می فرموده است:
 «این یک نوع جسارت و جرأت در مقابل امامان است!»
 و در موقع بیان این مطلب خودش نیز دچار احساسات شده و حالش تغییر
 می کرد و می فرمود:

«شما صحیفه سجّادیه سادسه و سابعه بنویس، و یا دعاهای حضرت امام
 کاظم علیه السلام را جمع کن و صحیفه ای ترتیب بده! این کارها یعنی چه؟!»

[اخبار از فوت آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی، رضوان الله علیه]

و نیز آیه الله صافی نقل کردند از مرحوم آیه الله آقا سید جمال الدین
 گلپایگانی - رحمة الله علیه - که بعد از فوت مرحوم آیه الله آقا ضیاء الدین عراقی

۱- جنگ ۱۶، ص ۱۲۴ الی ۱۲۶.

۲- صحیفه کاظمیه: مجموعه دعاهای انشاء شده مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی است که به
 عنوان صحیفه کاظمیه طبع کرده بودند.

که ریاست و تدریس نجف منحصرأ با آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی شد و هیچ کس احتمال فوت آن مرحوم را نمی داد (تقریباً پس از دو ماه از رحلت عراقی) در وقتی که مرحوم گلپایگانی در قنوت نماز وتر بودند در حال بیداری به تمام معنی، مشاهده می کنند که مرحوم آقا ضیاء الدین سوار بر استری است و همین طور می رود تا در منزل مرحوم حاج شیخ محمد حسین داخل شد؛ مرحوم گلپایگانی پس از نماز می گوید: مرحوم اصفهانی فوت کرده است! همین که قبل از طلوع آفتاب بر سر مناره امیرالمؤمنین می خواهند ندا کنند و صلاة بکشند، می گوید: گوش کنید که اینک خبر فوت مرحوم اصفهانی را می دهند! اتفاقاً چون گوش فرا می دهند می شنوند که رحلت ایشان را اعلام و برای تشییع جنازه مردم را دعوت می کند.^۱

[نامه اخلاقی آقا سید جمال الدین گلپایگانی به حضرت علامه]

بسمه تعالی

به عرض می رساند: إن شاء الله تعالی وجود مسعود مشمول عنایات ربانی و مستفیض به فیوضات سبحانی و مستمرّ به مدد صمدانی بوده باشد، و امیدوارم لازال در ترویج شرع و تأیید دین و إعلاء کلمه حقّه مؤید و منصور باشید.

ضمناً بارها گفتم و حالا هم می گویم که در فکر خود باش و حساب نفس را از دست مده، و همیشه مراقب و مواظب او باش و هر شب حساب از او پس بگیر! و امیدوارم دائماً مراقبت داشته باشی و مشغول به تحصیل علم و مقید به ترک فضولات از معاشرات و صحبت های بی معنی باشی.

جویای سلامتی حقیر باشید. بحمد الله بعد از عمل، مرض پرستات مرتفع؛ اگرچه آثار و عوارض او مرا در بیمارستان بستری کرده.

۱- جنگ ۱۷، ص ۱۰.

التماس دعای مخصوص دارم. رقیمہ کریمہ زیارت، از الطاف و مراحم عالی کمال تشکر را داشته و دارم.
 نور چشمی حاج سید محمد سلام می‌رساند. باز می‌گویم که مراقبت داشته باش و غافل مشو، که مبدا نظر التفاتی از آنجا بشود و تو غافل باشی! و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

الأحقر سید جمال الموسوی الگلپایگانی
 ۴/ ذی الحجّة الحرام / ۱۳۷۴^۱

۱- [حکایات و قصصی از معلق محترم درباره حضرت آیه الله مرحوم آیه الحقّ و البقین آقا سید جمال الدین گلپایگانی قدس الله نفسه الزکیه.]

[استدراج عالمی نجف دیدہ و قیاس آن با عارفی شوریدہ]

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:
 روزی مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی - تغمده الله برحمته - می‌فرمودند: من در ایام نوجوانی و تحصیل در حوزه نجف هم مباحثه‌ای داشتم شاهرودی که فردی بسیار مستعد و تیزبین و زرنگ و درس خوان بود، و ما با هم سالیان درازی را به مباحثه کتب مختلف و درس خارج مشغول بودیم. تا اینکه او پس از نیل به مراتب عالیة علم و فوز به مرحله اجتهاد، جلاء نجف اختیار نمود و به شهر و دیار خویش شاهرود مراجعت کرد، و ما دیگر از او خبری نداشتیم، ولی همین قدر می‌دانستیم که در شاهرود بسیار مورد توجه قرار گرفته و عالم وحید شهر و مرجع مراجعه افراد و محل رتق و فتق امور مردم گردیده است، و تمام شهر در حیطة تصرف و اقتدار علمی و قضائی و نفوذ کلمه او واقع شده است.

روزی از ایام تابستان که در منزل به مطالعه مشغول بودم دیدم درب منزل به صدا در آمد و یکی از فرزندانم آمد و گفت: مردی با ریش تراشیده و کلاه فرنگی سراغ شما را می‌گیرد. گفتم: بگو بیاید بالا! در این هنگام مردی وارد اطاق شد که ظلمت همه فضا را اشغال کرد، به او گفتم: تو کیستی؟ در جواب گفت: مرا نمی‌شناسید؟ گفتم: خیر. گفت: من هم مباحثه‌ای شما هستم و اسمم فلان و فلان است. من گفتم: قبح الله وجهک! خدا صورتت را کریه و زشت گرداند! این چه سیما و شمایللی است که برای خود ساخته‌ای؟! گفت: داستان من طولانی است و پس از ↵

↩ نشستن چنین ادامه داد:

پس از اینکه من از نجف به مسقط الرأس خود شاهرود مراجعت نمودم، در مسجدی از مساجد شهر به اقامه نماز جماعت و تبلیغ و تفسیر و تبیین حلال و حرام پرداختم. مدتی از این اشتغال گذشت، کم‌کم صیت و شهرت ما تمام شهر شاهرود را فرا گرفت و مردم روی به ما آوردند و امور خود را به من واگذار نمودند، و مراعات و دعاوی خود را نزد من مطرح می‌ساختند و برای حل مشکلات اجتماعی و خانوادگی از من استمداد می‌جستند؛ مدتی نگذشت که من عالم و حید شهر و ملجأ عوام و خواص و تنها مجتهد متنفذ و مبسوط‌الید شهر گشتم، به طوری که حاکم وقت از من حساب می‌برد و در امور خود با من مشورت می‌نمود و بدون اجازه من دست به هر کاری نمی‌زد.

شبی از شب‌ها حاکم مرا به صرف شام به منزل خود دعوت کرد؛ من به منزل حاکم رفتم دیدم عده‌ای نیز از اعیان و اشراف مدعو می‌باشند، طبیعتاً بسیار مورد توجه و احترام افراد حاضر قرار گرفتم و با انواع کلمات و تمجیدها و محبت‌های شُبّه‌آمیز مرا مورد لطف و محبت خویش قرار می‌دادند، و من از این برخورد و محفل کاملاً خرسند و مشعوف بودم.

در این اثناء دیدم زمزمه‌ای بین افراد درگرفت و حرکات چشم و ابرو و دست و صورت حکایت از وقوع مطلبی ناگفته می‌کند که گویا شرم و حیای افراد از حضور من مانع ابراز و اظهار آن می‌باشد؛ تا اینکه خود من رو به آنان نمودم و گفتم: آیا مطلبی هست که می‌خواهید مطرح کنید؟ یکی از آنها با اظهار شرمندگی و حُجُب خاصی گفت: اگر جسارت نباشد می‌خواهم مطلبی عرض کنم اما شخصیت شما مانع از طرح آن است. من گفتم: هیچ اشکالی ندارد هرچه در دل دارید بدون خوف و هراس بگوئید.

آن شخص گفت: دوستان و رفقای محفل مایل هستند چنانچه شما اجازت فرمائید لبی تر کنند و صفائی به محفل آورند. من متعجبانه گفتم: یعنی چه؟ لبی تر کنند چه معنی دارد؟ من که نمی‌فهمم منظور شما را. آن شخص گفت: اگر اجازه فرمائید قدری شراب برای تازه نمودن دماغ و رفع خستگی تناول شود.

من که اصلاً و ابداً چنین تصور و تخیلی به ذهنم خطور نکرده بود آنچنان برآشفتم و بر آنها نهیب زدم که تمام اهل مجلس از رعب و وحشت فریاد من به لرزه و هراس افتادند، و در حالی که از شدت عصبانیت کنترل خود را از دست داده بودم مجلس را ترک گفته از خانه حاکم بیرون آمدم، و هرچه حاکم به دنبال من برای عذرخواهی آمد اعتنائی ننمودم و به منزل خود وارد شدم.

↩

سه روز پس از این ماجرا شبی حاکم به منزل ما آمد و بنا را بر عذرخواهی و اغماض و شرمندگی گذاشت و با الحاح و اصرار از ما تقاضا کرد که دوباره به منزل ایشان برای صرف شام برویم، من نیز قبول کردم و رفتیم و مشاهده نمودم همان افراد نیز در آنجا حضور دارند. این بار بدون طرح مسأله سابق سفره انداخته و شام آوردند. من دیدم عجب شام لذیذی است که در عمر خود این چنین طعم و رائحه و لذتی نچشیده بودم. پس از صرف شام صاحب‌خانه گفت از آنجا که آقایان مایل به صرف مشروب می‌باشند شما چنانچه تمایل دارید به منزل خود مراجعت کنید! من پذیرفته و برخاستم؛ ولی حاضرین با ابراز ندامت و اظهار شرمندگی از این جریان متأسف شدند؛ من گفتم: ایرادی ندارد شما هر کاری می‌خواهید انجام دهید من با شما کاری ندارم و به منزل خود مراجعت کردم.

حدود سه هفته از این جریان گذشت و تمام این مدت طعم و لذت شام آن شب پیوسته فکر و ذهن مرا مشغول می‌داشت تا اینکه حاکم باز برای صرف شام مرا دعوت نمود و من با تمایل شدید و اشتیاق وافر دعوت او را لبیک گفتم.

پس از وارد شدن دیدم باز همان مهمان‌های معهود، در محفل حضور دارند و طبق برنامه قبلی سفره گسترانیدند و شام را با لذت و اشتیاقی وافر صرف نمودیم. پس از صرف شام بدون اینکه از من تقاضای خروج از منزل را بکنند دیدم خانمی با سینی و جام شراب، وارد مجلس شد و همین‌طور کنار درب اطاق به انتظار اجازه ایستاد.

افراد رو کردند به من و گفتند: اگر آقا اجازه دهند دوستان ما بلند با حضور ایشان از باده ناب بهره‌مند گردند و لطف و صفای شرب شراب، با وجود شما بسیار گوارا و شیرین خواهد شد. من ابتداء ابراز ناراحتی نمودم ولی اصرار افراد و تمنای آن خانم ساقی، مرا به سستی و تسلیم واداشت و گفتم: شما به کار خود پردازید من کاری به کار شما ندارم.

پس از بیان این مطلب، آن خانم از همان ابتدای مجلس لیوان‌های شراب را یک به یک به دست افراد می‌داد و به سمت وسط مجلس پیش می‌آمد، ولی آن افراد بدون اینکه لیوان‌ها را به سمت دهان خود ببرند همین‌طور در دستان خود نگه داشتند؛ تا اینکه آن زن به من رسید و در مقابل من ایستاد، از من تقاضا کرد لیوانی برای شرب بردارم. من از این عمل ناراحت شدم و ابراز نگرانی نمودم، ولی یک مرتبه از هر طرف صدا به خواهش و تمنای و اصرار بر شرب باده برخاست و چنین تقاضا شد که تا من بر ندارم و صرف نکنم هیچ‌کدام از آنها شراب را به لبان خود نزدیک نخواهند ساخت، و من هرچه انکار کردم آنها بر اصرار خود افزودند؛ تا اینکه آن زن با حرکات و سکناتی مرا متوجه خود نمود و با ظرافت و لطافتی خاص مرا به وسوسه

﴿ انداخت و من لیوانی از باده ناب از دست او گرفتم و به دهان خود نزدیک نمودم و آن لیوان را لاجرعه سر کشیدم.﴾

خدا شاهد است به محض اینکه شراب وارد معده من شد، یک مرتبه احساس کردم چیزی از دل و قلب من خارج شد، و آن ایمان و اعتقادی که پیش از این در وجود و قلب خود احساس می نمودم، دیگر در نفس خود نیافتم. از آن مجلس بیرون آمدم در حالی که با آن فردی که پیش از این وارد مجلس شده بود، زمین تا آسمان تفاوت داشتم.

پس از مدتی، حاکم مرا به مسئولیتی در دوائر دولتی تنفیذ نمود و من عمامه از سر خود برداشتم و رسماً تحت حمایت و رعایت دستگاه حاکمه قرار گرفتم، و مسئولیت قضاوت دولتی را به من واگذار نمودند، و اینک وضع و حال من همین است که شما مشاهده می کنید.

در اینجا بنده به یاد داستانی از مرحوم آیه الله عارف واصل، حاج میرزا جعفر کبودر آهنگی افتادم که بسیار شبیه به این حکایت است و آن را از مرحوم والد - قدس سره - شنیدم، و با بیان این داستان فرق بین عالم عارف و عالم عادی روشن می گردد:

مرحوم والد - قدس سره - می فرمودند: مرحوم حاج میرزا جعفر کبودر آهنگی همدانی از عرفاء نامدار و از صاحبان نفس، ذوالاقتدار و مرجع اهل و دیار و ملاذ اقارب و اغیار بود، و در قریه کبودر آهنگ (چند فرسخی همدان) به تربیت و تهذیب شاگردان و سالکان اهتمام می ورزید.

روزی جمعی از ارادل و اوباش منطقه به تحریک بعضی از مخالفین و معاندین آن بزرگوار، تصمیم می گیرند او را بیزارند، و مجلسی جهت عیش و نوش فراهم می سازند و ایشان را به آن مجلس دعوت می کنند. مرحوم کبودر آهنگی شب هنگام به آن محفل وارد می شود و می بیند که ارادل قریه همگی در آنجا مجتمع می باشند؛ پس از اندک زمانی بساط عیش فراهم می شود و پذیرائی از مهمانان آغاز می شود.

در این هنگام درب اطاق باز می شود و زنی برهنه با جام شراب وارد مجلس می شود و به یک یک از مهمانان کاسه ای از شراب می نوشاند، تا اینکه می رسد به مرحوم حاج میرزا جعفر و کاسه را از جام پر کرده به ایشان تعارف می کند. مرحوم کبودر آهنگی سر خود را به زیر انداخته بودند و در تمام این مدت، اصلاً به اطراف توجه نکرده بودند و لذا هیچ اعتنائی به آن زن ننمودند.

آن زن دوباره تقاضای خود را تکرار کرد و در حالی که می رقصید و به سمت ایشان حرکت می کرد، می خواست خود را به ایشان خیلی نزدیک کند تا بیشتر موجب تأذی ایشان شود؛ و ﴿

⤵ وقتی دید ایشان توجهی نمی‌کند قدری عقب رفت و باز شروع به رقصیدن کرد و در حالی که متوجه آن مرحوم بود این مصرع را خطاب به ایشان قرائت کرد:
«گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را»

در این وقت مرحوم کبودر آهنگی سر خود را بلند کردند و فرمودند: تغییر دادم! یک مرتبه این زن فریادی کشید و جام شراب را بر زمین کوفت و به دنبال پارچه‌ای می‌گشت که خود را بپوشاند؛ یک مرتبه چشمش به پتویی افتاد که کنار اطاق روی زمین پهن شده بود به سمت آن پتو رفت و آن را برداشت و به دور خود پیچید و با شتاب از اطاق خارج و از درب منزل بیرون رفت و دیگر آن زن را کسی مشاهده نکرد.
مرحوم کبودر آهنگی از جای خود برخاستند و از منزل خارج شدند و آن اراذل نیز از کرده خود پشیمان و نادم گشتند و به دست آن مرحوم همگی توبه نمودند و از زمره شاگردان سلوکی ایشان درآمدند.

پس از این جریان روزی شخصی به آن مرحوم گفت: آن زن پس از خروج از منزل چه شد و به کجا رفت؟ ایشان فرمودند: به رجال الغیب و اوتاد ملحق شد و دیگر کسی او را نخواهد دید.
همدمی با اولیاء برداشتند انبیاء را همچو خود پنداشتند
کار نیکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر*

[شدت کتمان سر آن مرحوم]

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: ما خدمت مرحوم آیه الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی - رحمة الله علیه - می‌رسیدیم و از مسایل سلوکی و عرفانی سخنی می‌گفتیم و همین‌که یکی از آقازادگانشان می‌خواست وارد اطاق شود فوراً ایشان صحبت را عوض می‌کردند و یک فرع از فروع را پیش می‌کشیدند و شروع به بحث در اطراف آن می‌نمودند.

[کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد و نه آخرت]

و نیز فرمودند: روزی به جهت عیادت بعد از ظهر خدمت ایشان رسیدم، زیرا مرحوم آقا سید جمال الدین مدتی بود که به بیماری پروستات مبتلا و بستری بودند، و از طرفی برای یکی از فرزندان ایشان حادثه مولمه‌ای پیش آمده بود که موجب نگرانی ایشان و اهل منزل شده بود، و از طرفی فقر و مضیقه به شدت اهل خانه را تحت تأثیر قرار داده بود.
هنگامی که خدمت ایشان رسیدم دیدم در بستر خوابیده و صحیفه سجّادیه را می‌خوانند و ⤵

«همین طور گریه می کنند؛ من رفتم و کنار ایشان نشستم و از این وقایعی که برای ایشان پیش آمده بود می خواستم ابراز تأسّف و تألم کنم که دیدم ایشان صحیفه را بستند و رو کردند به من، فرمودند:

«آقا سید محمد حسین! کسی که عرفان ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت! مرا که می بینی با این گرفتاری ها خوشم و هیچ احساس ناراحتی و شکوه ابداً و ابداً ندارم.»

[ایشان مردی غیور و پابرجا و با استقامت بود]

مرحوم والد - قدس سره - درباره ایشان می فرمودند: ایشان بسیار مرد غیور و قرص و پابرجا و با استقامتی بود، و در مسیر طلب و اراده مراحل عالیّه بسیار کوشا و استوار بود. روزی به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شود و پنجره ضریح را با دو دست خود می گیرد و تکان می دهد و با حالتی مصمم و مجدّد و مصرّ از آن حضرت تقاضای وصول به مقام شهود و فتح باب معرفت را می کند، و در مقابل عرض می کند: هرچه می خواهید از مصائب و گرفتاری ها بر سر من فرود آورید، من همه چیز را تحمل خواهم کرد! مدتی از این قضیه نگذشت که فشار و گرفتاری از هر طرف بر ایشان وارد گردید. عسرت در معیشت کم کم در زندگی اثرات نامطلوب گذاشت و بدهی به افراد از حد متعارف گذشت و زبان شکوه و گلایه و چه بسا طعن و کنایه باز شد، در همین اثناء حادثه ای برای یکی از فرزندان ایشان پیش آمد و این گرفتاری مزید بر فشارها و تنگناها گردید؛ وضعیّت ایشان و اعتراض طلبکارها و حرف و نقل افراد در محل، کار را به جایی رساند که ایشان مجبور شدند برای مدتی به اتّفاق خانواده به مسجد کوفه نقل مکان نمایند.

یک روز که فشار بر خانواده واقعاً آنان را به استیصال کشانید، اهل بیت ایشان با اعتراض شدید از ایشان سؤال می کند: این چه وضعی است که ما بدان دچار شده ایم؟ مرحوم آقا سید جمال می فرمایند: همه کارها به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است، اگر می خواهی برو به حرم و خودت از آن حضرت تقاضا کن. عیال ایشان می گوید: شما به حرم بروید و دعا کنید! ایشان می فرمایند من نمی روم. بالأخره اهل بیت ایشان از کوفه به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شود و بنای گلایه و شکوه را می گذارد که آخر این چه مصیبتی است که بر ما وارد شده است و ما را به استیصال کشانده است!؟

هنگامی که از حرم خارج می شود متوجّه می شود دزد کفش های او را برده است! دیگر طاقتش طاق می شود و فریاد می زند و هرچه بر زبانش جاری شده بود به مرحوم آقا سید جمال و

«أمیر المؤمنین علیه السلام نثار می‌کند. خلاصه کار به جایی می‌رسد که خود مرحوم آقا سید جمال، دیگر به تنگ می‌آید و تحمل این وضع برای او امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ دوباره به حرم أمیر المؤمنین علیه السلام مشرف می‌شود و پنجره ضریح را با دو دست خود می‌گیرد و خطاب به حضرت عرض می‌کند:

«یا علی: من ... خوردم که چنین تقاضائی از شما کردم، من طاقت تحمل امتحان تو را ندارم، خواستی مقصود و آرزوی مرا برآورده کنی خود دانی، و اگر نخواستی برآورده مکن!»
پس از ارجاع مطلب به أمیر المؤمنین علیه السلام یک مرتبه اوضاع آقا سید جمال تغییر می‌کند و فشارها یکی پس از دیگری مرتفع می‌گردد و کم‌کم احوال ایشان به روال عادی بازگشت می‌نماید.
مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: انسان نباید طلب خود را در ازای امر دیگری قرار دهد؛ زیرا چه بسا قادر بر انجام آن چیز نمی‌باشد و اگر خواست خود را منوط به این تعهدات بگرداند، خداوند هم با او به همان شیوه عمل می‌نماید و کجا انسان می‌تواند با مشیت و اراده خدا مقابله و هم‌آوردی نماید؟! پس بهتر است که از اول با اظهار عجز و ناتوانی، حالت مسکنت و فقر را در پیشگاه الهی عرضه بدارد و از او بخواهد که با همه ضعف و قصور و تقصیر و کوتاهی با کرامت و لطف خود با او برخورد نماید، نه با عدل و قسط و حساب و کتاب که در این صورت بازنده خواهد شد.

[برآورده شدن حاجت آقا سید جمال الدین رحمة الله عليه، توسط سید الشهداء علیه السلام]

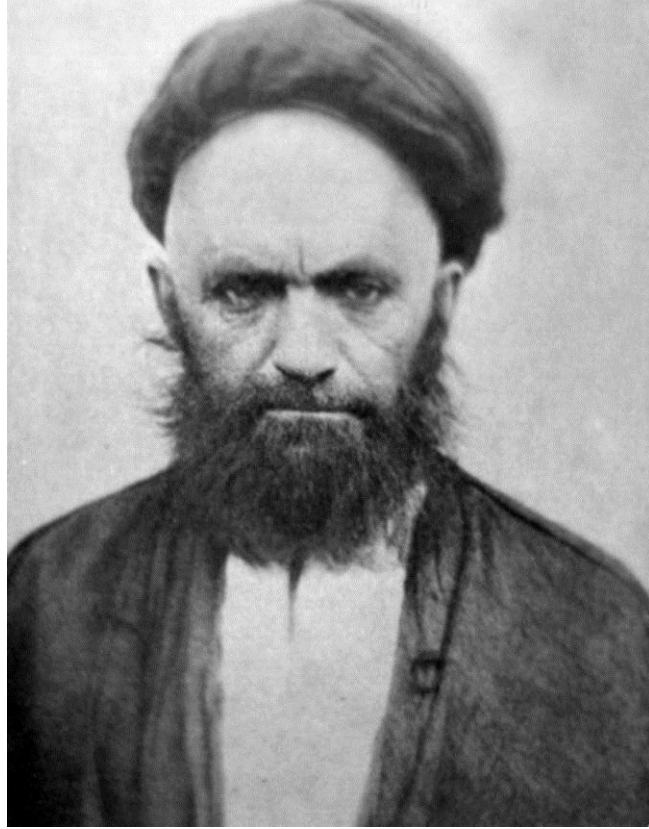
مرحوم والد - قدس سره - می‌فرمودند: عادت مرحوم آقا سید جمال الدین - رحمة الله علیه - این بود که هر ساله در شب نیمه شعبان از نجف به زیارت سید الشهداء علیه السلام مشرف می‌شدند و روز نیمه شعبان به نجف مراجعت می‌کردند.

در یکی از سال‌ها به واسطه مانعی نتوانستند در شب نیمه شعبان به کربلا بیایند، به یکی از دوستان ایشان به نام مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی - رحمة الله علیه - که مردی صاحب‌دل و اهل معنی و مکاشفات بود قدری پول می‌دهند و می‌فرمایند: از طرف من به زیارت سید الشهداء علیه السلام برو و حاجتی را که از آن حضرت تقاضا دارم، بگیر و برای من بیاور. مرحوم آقا سید عبدالله به سمت کربلا حرکت می‌کند و در شب نیمه شعبان وارد کربلا می‌شود و قبل از تشرّف به حرم، به حمام نزدیک خیمه‌گاه می‌رود تا با غسل زیارت مشرف شود. وقتی وارد خزینه می‌شود می‌بیند از در و دیوار ذکر «یا هو» به گوش می‌رسد، حتی وقتی آب را از خزینه برمی‌دارد آب «یا هو» می‌گوید و وقتی آب را به سر جایش می‌ریزد باز صدای «یا هو» از آن شنیده می‌شود؛ خلاصه

◀ در تمام مدت اشتغال به غسل، تمام اشیاء داخل حمام با او به ذکر «یا هو» مترنم بودند. مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی پس از انجام غسل به حرم سیدالشهداء علیه السلام مشرف می‌شود و پس از فراغ از زیارت و نماز، در گوشه‌ای می‌نشیند و خدمت حضرت، حاجت آقا سید جمال را عرضه می‌دارد؛ در این وقت مشاهده می‌کند حضرت سیدالشهداء علیه السلام از داخل ضریح بیرون آمدند و خطاب به او فرمودند: «به آقا سید جمال بگو حاجت را برآورده نمودیم». مرحوم آقا سید عبدالله فردا به سمت نجف حرکت می‌کند و همان روز مرحوم آقا سید جمال الدین را ملاقات می‌کند و قبل از اینکه پیغام حضرت ابا عبدالله علیه السلام را به او برساند، آقا سید جمال به او می‌گویند: پیغام امام حسین علیه السلام به ما رسید و از آقا سید عبدالله فاطمی تشکر می‌کند.

*- مثنوی معنوی، دفتر اول.

مجموعه تصاویر



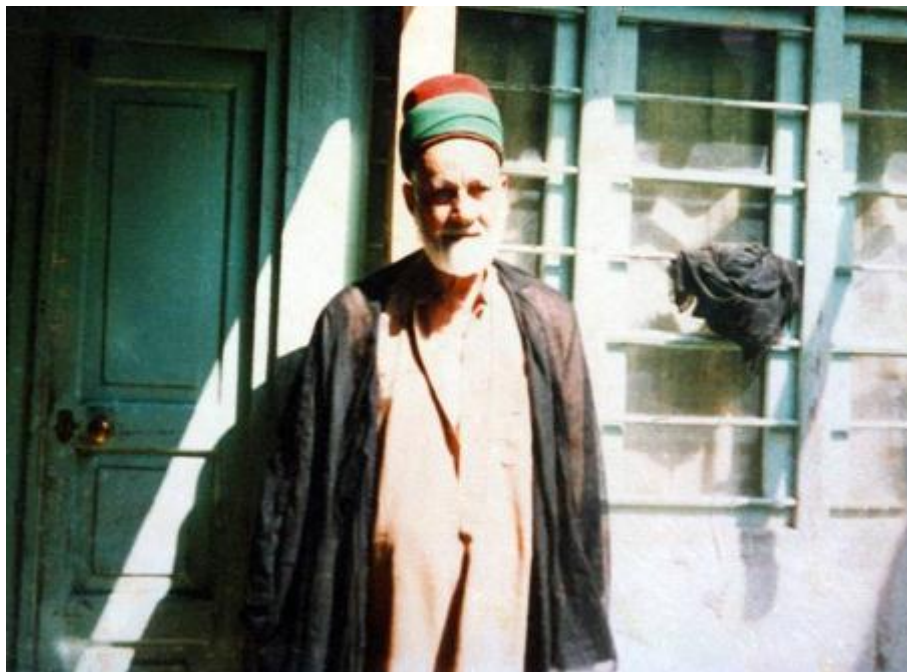
تصوير مرحوم عارف كامل واصل، آية الله العظمى علامه قاضى،
رضوان الله عليه.



تصویر مرحوم علامہ قاضی - رضوان اللہ علیہ - در جوانی .



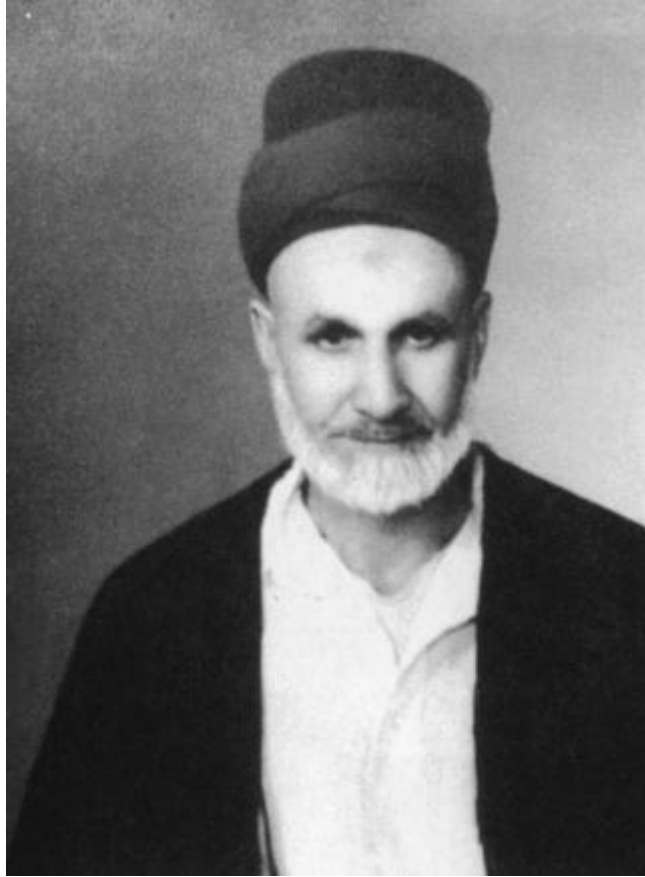
صورت سنگ مرقد مرحوم علامه آیه الله العظمی قاضی - رضوان الله علیه - در
قبرستان وادی السلام نجف.



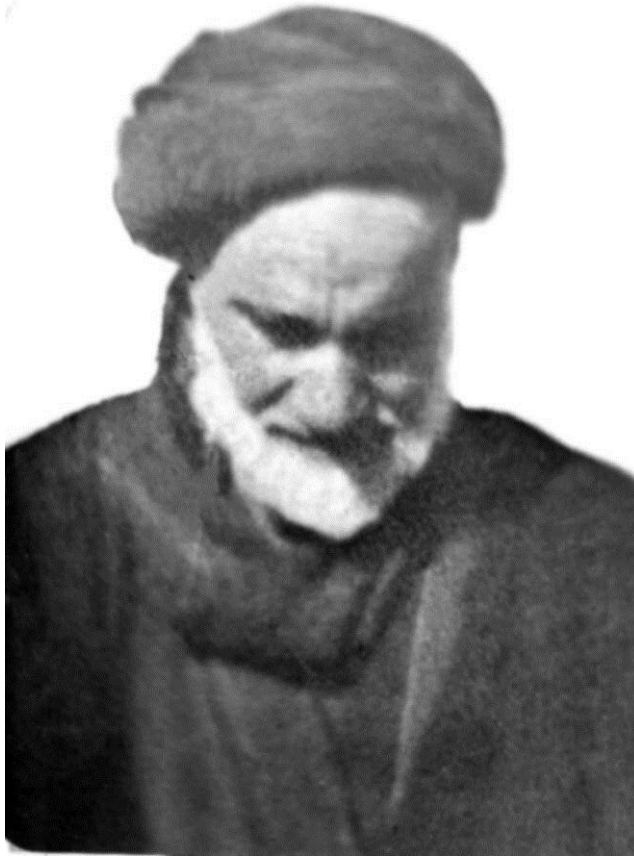
تصویر حضرت حدّاد - رضوان الله علیه - در منزل، اواخر عمر شریف.



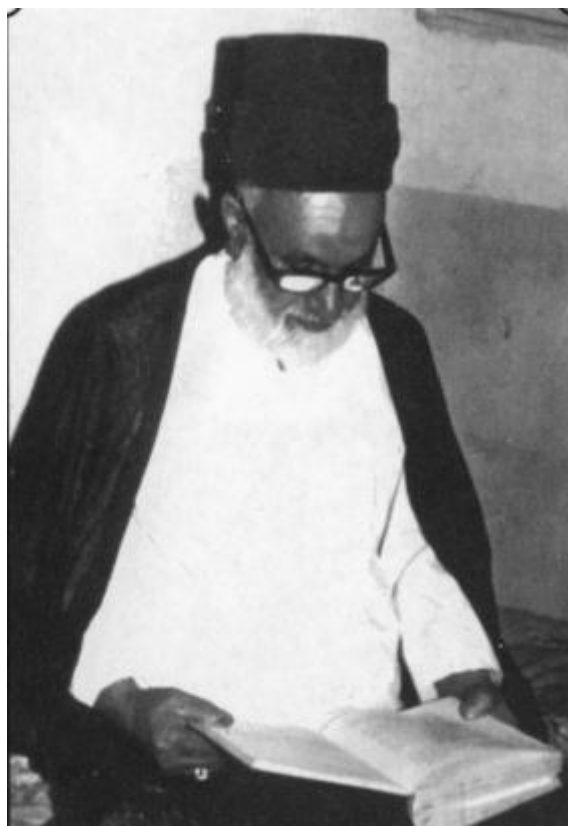
تصویر حضرت آقای حدّاد - رضوان الله علیه - که در استودیو کربلا، نبش کوچه ایشان برداشته شده است.



تصویر مرحوم حضرت سید ہاشم حداد، رضوان اللہ علیہ.



تصویر مرحوم حاج سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - در حال توجّه پس از نماز
عید فطر .



تصویر حضرت آقای سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - در حال قرائت فتوحات
مکیّه محیی الدّین عربی قدّس الله سرّهما.



یکی از تصاویر مرحوم حاج سید هاشم حدّاد، رضوان الله علیه.



تصویر حضرت آقای حدّاد - رضوان الله علیه - در کربلا.



تصویر حضرت حدّاد - قدّس الله سرّه - در اواخر عمر.



تصویر حضرت حدّاد - قدّس الله سرّه - در اواخر عمر.



تصویر حضرت حدّاد و علامه طهرانی - رضوان الله علیهما -
در منزل مرحوم حدّاد، کربلا.



تصویر حضرت حدّاد و علامه طهرانی - رضوان الله علیهما -
در کربلای معلّی منزل آقای حداد .



تصویر مرحوم سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه -
 به اتفاق جمعی از ارادتمندان که در سمت راست
 ایشان مرحوم حجّة الاسلام سید عبدالحسین معین شیرازی
 و در سمت چپ آقازاده ایشان حضرت حجّة الاسلام
 آقای حاج سید حسن معین دیده می‌شوند.



تصویر حضرت آقای حدّاد با علامه طهران‌ی و برخی از دوستان در کربلا.



تصویر حضرت آقای حدّاد با جمعی از ارادتمندان
پس از اقامه نماز عید فطر، در حال
قرائت تکبیرات مخصوصه.



تصویر حضرت حدّاد در حال اقامه نماز عید فطر با جمعی از
ارادتمندان ایشان.



تصویر مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه -
به اتفاق بعضی از ارادتمندان در کاظمین.



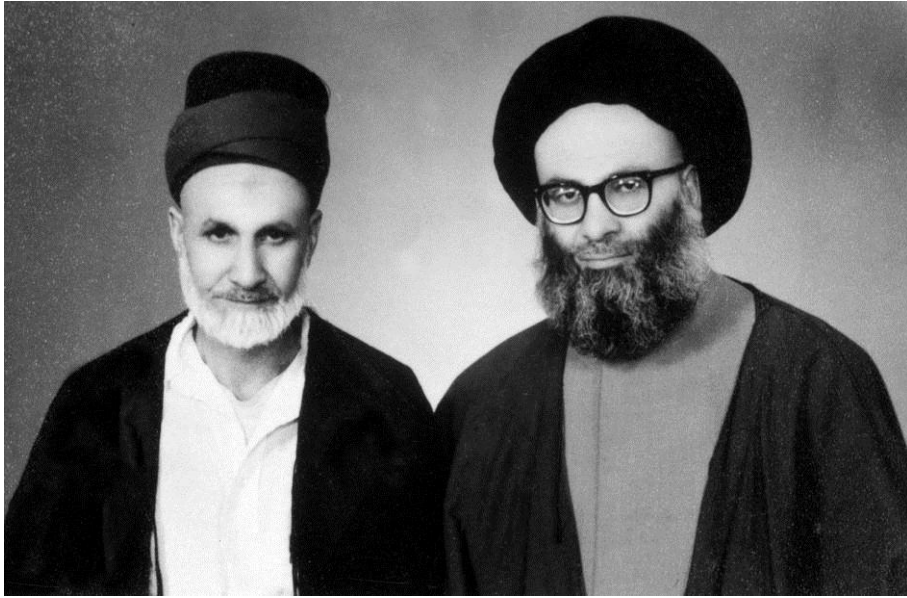
تصویر مرحوم حضرت حدّاد - قدّس الله سرّه -
با جمعی از دوستان و ارادتمندان.



تصویر حضرت سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه -
به اتفاق مرحوم حاج حبیب سماوی، رحمة الله علیه.



تصویر مرحوم حضرت حدّاد به اتّفاق علامّه انصاری لاهیجی که در استودیو کربلا
 نبش کوچه ایشان برداشته شده است.
 مرحوم لاهیجی از شاگردان سلوکی عارف کامل مرحوم آیه الله قاضی - رضوان الله
 علیه - بودند که پس از مراجعت از نجف اشرف در لاهیجان رحل اقامت افکندند،
 و در زمان اقامت مرحوم علامّه طهرانی در طهران با ایشان مراوده داشته و بارها
 برای زیارت ایشان به طهران می آمدند.



تصویر حضرت حدّاد و علامه طهرانی - قدّس الله سرّهما العزیز - در استودیو
کربلا.



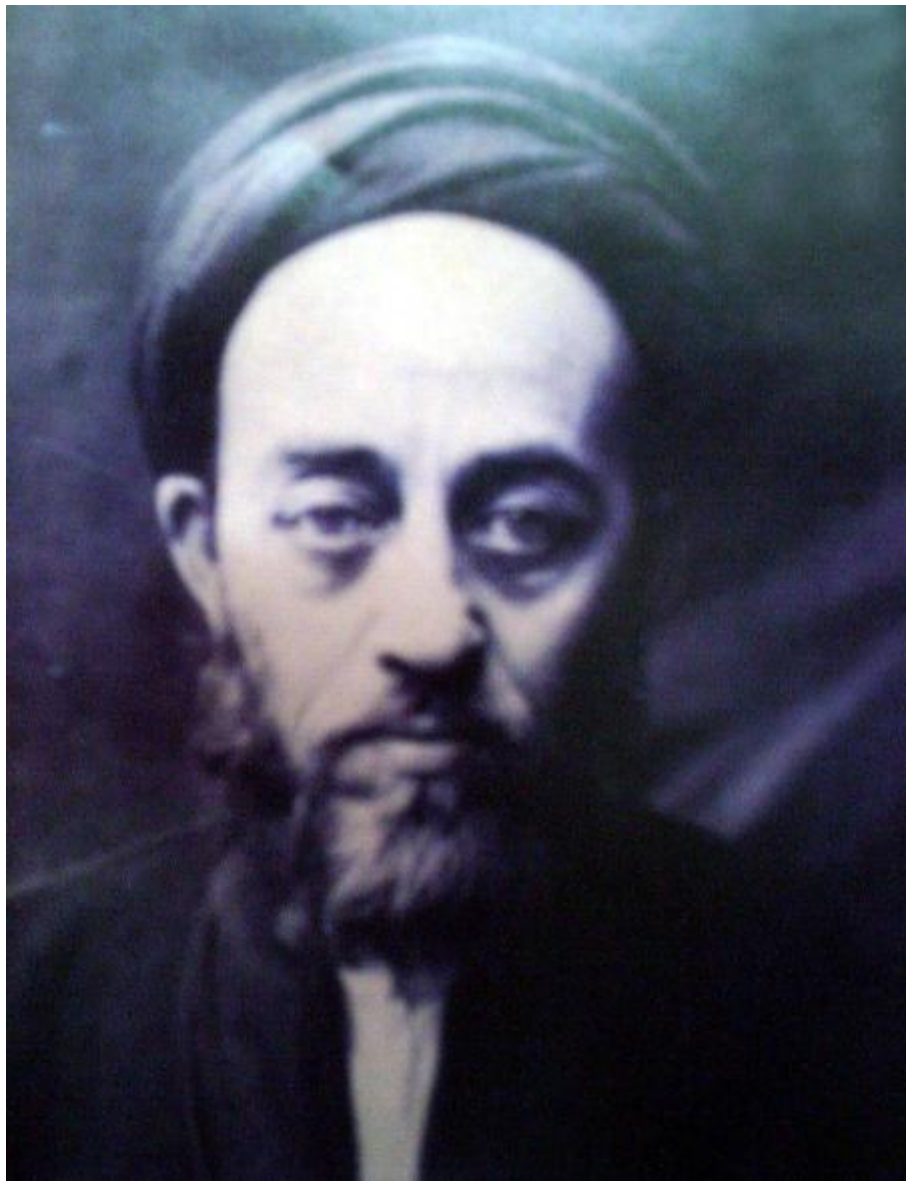
تصویر مرحوم سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه -
در اطاق بیرونی منزل.



صورت سنگ مرقد مرحوم حدّاد - رضوان الله عليه -
در قبرستان وادی الصفا، کربلائی معلی .



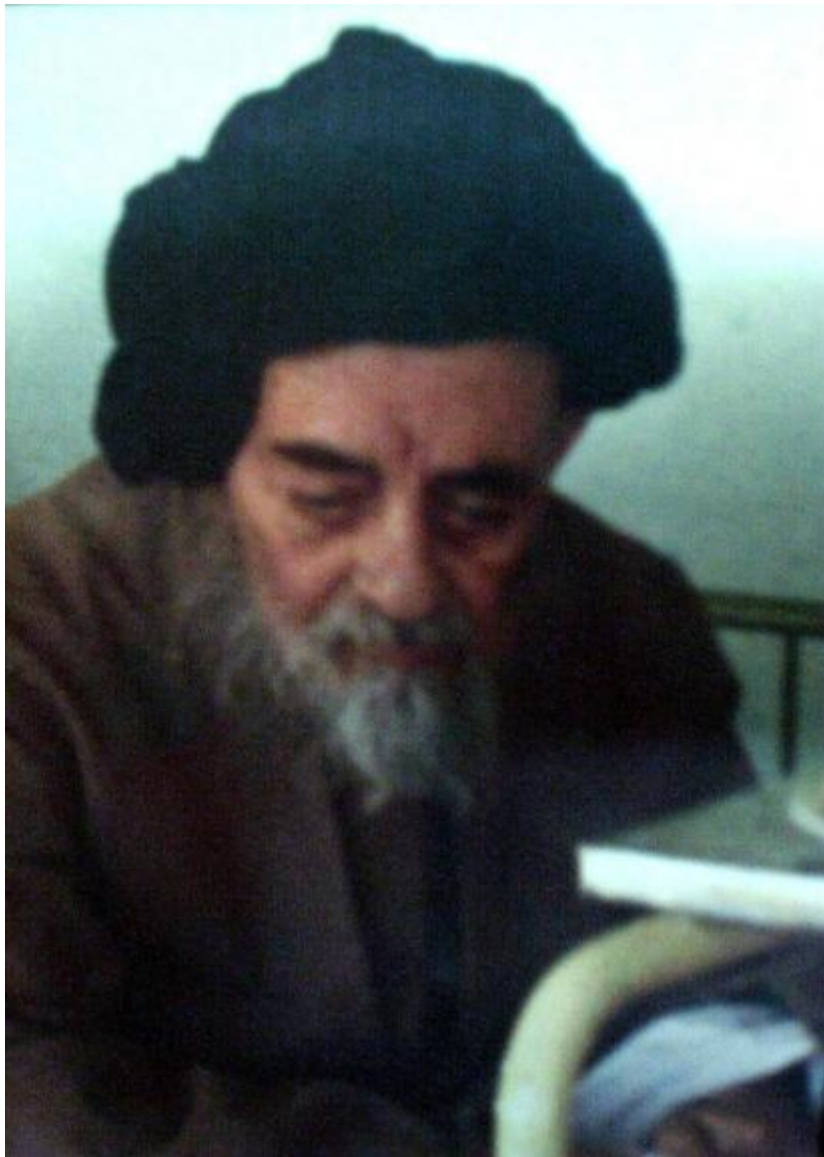
تصویر علامه طباطبائی - رضوان الله علیه -
در اواسط عمر شریف.



تصویر علامه طباطبائی - رحمة الله عليه - در هنگام جوانی.



تصویر علامه طباطبائی، رضوان الله علیه.



تصویر علامه طباطبائی - رضوان الله علیه -

در بیمارستان آیه الله گلپایگانی

که منجر به فوت ایشان گردید.



به ترتیب از راست به چپ: علامه طباطبایی و
 آیه الله شیخ علی اکبر مرندی و علامه سید محمد حسن طباطبایی، برادر کوچکتر
 علامه طباطبایی. در سنین جوانی هنگام تحصیل
 در نجف اشرف این سه بزرگوار با هم از شاگردان سلوکی و علمی عارف کامل آیه
 الله العظمی علامه قاضی - قدس الله سره - بودند.



تصویر علامه طباطبایی و مرحوم آیه الله سید محمد علی قاضی که در تبریز به دست گروه فرقان به شهادت رسید.



تصویر علامه طباطبایی و آیه الله سید محمد هادی میلانی، رحمة الله علیهما. مرحوم علامه طباطبایی در زمان ایشان افراد را از جهت تقلید به آن مرحوم ارجاع می دادند و پس از فوت ایشان می فرمودند: من دیگر فردی را به کسی ارجاع نمی دهم. مرحوم میلانی شبها در صحن جدید حرم مطهر رضوی به اقامه نماز مغرب و عشا می پرداختند و علامه طباطبایی در صفهای آخر به ایشان اقتدا می کردند. مرحوم آیه الله میلانی و علامه طباطبایی دو شخصیتی بودند که در قیام نهضت اسلامی با مرحوم علامه طهرانی در ارتباطی وثیق بودند و مسائل نهضت را با مشورت به جلو می بردند. آیه الله میلانی بسیار مرد با اخلاص و صریح و دارای حریت خاصی بود و نسبت به علامه طهرانی احترام ویژه ای قائل بود. مرحوم علامه طهرانی هنگام بستری شدن ایشان در بیمارستان که منجر به فوت گردید از ایشان عیادت کردند و فرموده بودند: دیدم انقطاع خوبی از ماسوی الله برای ایشان پیدا شده است. رحمة الله علیهم رحمة واسعة.



تصویر علامه طباطبایی و آیه الله میلانی و جمعی دیگر از علماء در مشهد مقدس.



تصویر مرحوم آیه الله انصاری - قدس الله سره - هنگام وضو در منزل مسکونی.



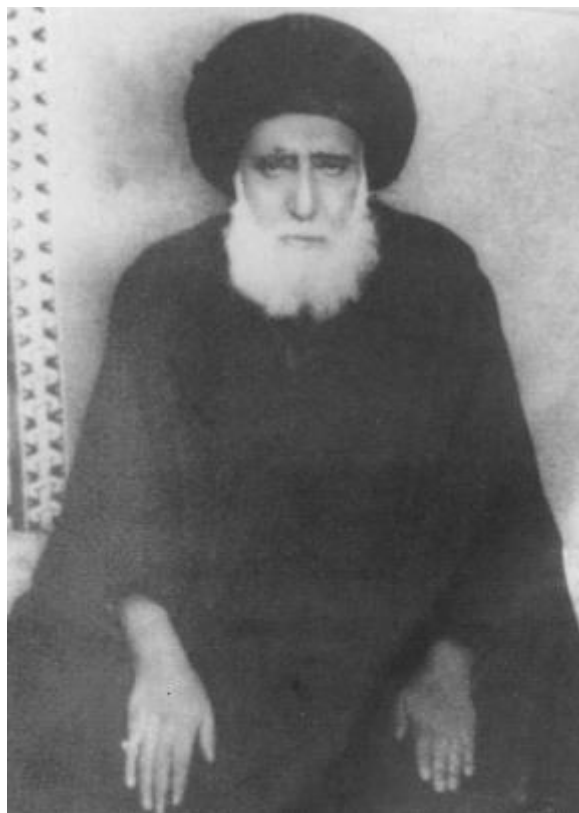
تصویر مرحوم آیه الله انصاری - قدس الله سره -
در سنین نوجوانی.



تصویر مرحوم آیه الله العظمی عارف واصل حاج شیخ محمد جواد انصاری
همدانی، هنگام اقامه نماز با جمعی از ارادتمندان، بیرون همدان.



از سمت چپ: قبر اوّل مرقد مرحوم آية الله العظمى عارف واصل حاج شيخ محمد جواد انصاری همدانی، قبر دوّم مرقد مرحوم حاج هادی ابهری خانصنمی، قبر چهارم مرقد آقای حاج محمد حسن بیاتی رضوان الله عليهم؛ واقع در قبرستان علی بن جعفر علیه السلام، قم عتبه مقدسه حضرت فاطمه معصومه، سلام الله عليها.



تصویر آیه الله سید جمال الدین موسوی گلپایگانی - قدس الله سره - که از عرفاء و اولیاء الله و مراجع تقلید آن زمان به شمار می‌رفت. مرحوم علامه طهرانی هنگام اقامت در نجف اشرف بسیار با ایشان مرتبط بودند به نحوی که حتی مرحوم گلپایگانی این ارتباط را از نزدیک‌ترین افراد خانواده خود مخفی می‌داشتند. این مرد بزرگ با این عظمت و علو به حضور علامه قاضی شرفیاب می‌شد و از ایشان کسب فیض و دستور سلوکی می‌نمود.



تصویر مرحوم آیه الله حاج سید عبدالکریم کشمیری از تلامذه مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - که پس از ایشان با مرحوم حدّاد ارتباطی وثیق داشته و از نجف مرتّب به زیارت ایشان در کربلا مشرفّ می شدند، و اکثر دیدارهای این دو در اواخر در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السّلام بوده است.

مرحوم حدّاد در اواخر به واسطه فشار و اختناق دولت بعث عراق نسبت به ملاقات‌های ایشان به مرحوم کشمیری می فرمایند دیگر به دیدن ایشان نیابند، ولی مرحوم کشمیری در بعضی از اوقات که طاقتش تمام می شد به لطائف الحیلی وسیله زیارت حضرت آقا را فراهم می نمود و به طور مختصر ایشان را ملاقات می کرد.

آثار منتشره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - اربعین در فرهنگ شیعه
 - اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
 - اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
 - مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
 - حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
 - گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
 - مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

- مقدمه و تزییلاتی بر سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

• عنوان بصری

• مهر تابناک

- ترجمه و تعلیقات بر «اجتهاد و تقلید» از حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سرّه

کتب در دست تألیف

- | | |
|---------------------------|----------------|
| • سیره صالحان | • نفحات انس |
| • ارتداد در اسلام | • سالک آگاه |
| • نوروز در جاهلیت و اسلام | • سیمای عاشورا |

۱ - تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی هایی است که حضرت آیه الله حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - تحت عنوان «شرح حدیث عنوان بصری» طی سالیان متمادی برای اعزه و احبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - بیان فرمودند که شرح مبسوط آن تحت عنوان *اسرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳- عرفان و فلسفه

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است.

سر الفتح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

۴- کلام، فقه و اصول

رساله طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاهت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخها نموده اند.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحثها و درسهای مرحوم آیه الله العظمی شیخ محمد حسین حلّی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم امیدوار است با ترجمه، توضیح و اضافاتی بر اتقان این اثر ارزشمند بیفزاید.

این کتاب با عنوان *الدر النضید فی الاجتهاد و التقليد* نیز به عربی منتشر شده است.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است. این کتاب با عنوان *الشمس المنيرة* به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت های مختلف از شمه ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیة - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه ای جمع آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و مبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آماده طبع و نشر گردیده است. **أهم مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:**

جلد اول: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و شخصیت‌های تأثیرگذار.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).

جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

جلد چهاردهم: فهرس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزارها

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه

آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - و حضرت

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی

حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان،

حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می باشد.

آثار در دست تألیف:

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که در رابطه با شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حدّاد - قدس الله نفسه الزکیه - ایراد فرموده بودند، به علت اهمیت مطالب مطروحه، تحت نظر معظم له توسط مجمع تحقیق مکتب وحی از صوت پیاده سازی و ویرایشی اجمالی گردیده تا در اختیار سالکان الی الله قرار گیرد.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که در مناسبت های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده اند که به همراه مقدمه و تصحیح حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - آماده طبع و نشر گردیده است.

سیمای عاشورا: واقعه عاشورا با تمام ظرائف و لطائفی که در آن نهفته است موجب پیدایش نگرش ها و دیدگاه های متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن شده است. در این نوشتار سعی بر آن شده است که منظر عرفای الهی و اولیای او را نسبت به این حماسه تاریخ، روشن سازد و تعریفی نوظهور از داستان کربلا ارائه دهد و تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت عاشورا به طالبان و پیوندگان مکتب حسینی بنمایاند و چهره ای دلربا از قامت رعنا سالار شهیدان در دیدگاه اهل نظر و معرفت ترسیم نماید؛ بمنه و کرمه.

سیره صالحان: این کتاب که محصول سخنرانی های حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در جلسات شب های ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۳ می باشد، به تبیین و تقریر حجیت قول و فعل اولیای الهی و منجزیت آن نسبت به دیگران و کیفیت استفاده او از انوار باهره ولایت پرداخته است.

ارتداد در اسلام: در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.

نوروز در جاهلیت و اسلام: در این اثر به دیدگاه عقل و شرع پیرامون نوروز و بدعت های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته شده است. مؤلف محترم امیدوار است با استفاده از مطالب والد بزرگوارشان در این مسأله بر اتقان و ارتقای این اثر ارزشمند بیفزاید.